

عقیده در پرتو قرآن و سنت (۵)

قیامت صغری و علائم قیامت کبری

نویسنده:

دکتر عمر سلیمان اشقر

صلى الله عليه وسلم

فهرست موضوعات

پیشگفتار.....	۱
باب اول: قیامت صغری.....	۷
فصل اول: تعریف و توضیح.....	۹
مبحث اول: تعریف قیامت صغری.....	۹
مبحث دوم: عالم برزخ.....	۱۱
مبحث سوم: مرگ.....	۱۲
مطلب اول: معنی لغوی و اصطلاحی مرگ.....	۱۲
مطلب دوم: مرگ بزرگ و کوچک.....	۱۳
مطلب سوم: مرگ گریز ناپذیر است.....	۱۴
مطلب چهارم: مرگ زمان مشخصی دارد.....	۱۶
مطلب پنجم: زمان مرگ برای ما مشخص نیست.....	۱۷
فصل دوم: سكرات مرگ.....	۱۹
مبحث اول: درباره حضور فرشتگان مرگ.....	۱۹
مبحث دوم: سكرات مرگ.....	۲۷
مبحث سوم: انسان موقع سكرات آرزوی برگشتن می‌کند.....	۳۱
مبحث چهارم: سرور و شادی مومن با دیدار پروردگارش.....	۳۳
مبحث پنجم: حضور شیطان هنگام مرگ.....	۳۵
مبحث ششم: عوامل بد فرجامی.....	۳۸
مبحث هفتم: منخیر شدن پیامبران هنگام مرگ.....	۴۵
فصل سوم: بیرون آمدن روح، پرواز به سوی ملکوت اعلی است.....	۴۷
فصل چهارم: قبر.....	۵۳
مبحث اول: هول و هراس قبر.....	۵۳
مبحث دوم: فشردن قبر.....	۵۵
مبحث سوم: عذاب قبر.....	۵۷

- مطلب اول: کیفیت عذاب قبر ۵۷
- مطلب دوم: آیا کافر در قبر عذاب داده می‌شود؟ ۵۹
- مطلب سوم: آیا انسانهای غیر مکلف تعذیب داده می‌شوند؟ ۶۰
- مبحث چهارم: عذاب و نعمت های قبر ۶۲
- مطلب اول: احادیث عذاب و نعمت‌های قبر متواتر هستند ۶۲
- مطلب دوم: ویژگی عذاب و نعمت‌های قبر ۶۹
- مطلب سوم: آیا مسلمانان در قبرهایشان عذاب داده می‌شوند؟ ۷۲
- مطلب چهارم: اسباب عذاب قبر ۷۲
- مطلب پنجم: نجات یافتگان از عذاب و فتنه قبر ۸۶
- مطلب ششم: کسانی که از فتنه و عذاب قبر در امان هستند ۹۰
- مبحث پنجم: پند آموزی از مرگ ۹۳
- مطلب اول: مرگ بزرگترین عبرت است ۹۳
- مطلب دوم: اندیشیدن پیرامون مرگ ۹۳
- مطلب سوم: نمونه‌ای از پندهای پند آموزان ۹۵
- مطلب چهارم: نمونه‌ای از پند شاعران ۱۰۰
- مطلب پنجم: تأثیر یاد مرگ در اصلاح کردن نفس ۱۰۴
- فصل پنجم: روح و نفس ۱۰۷**
- مبحث اول: تعریف و بیان ۱۰۷
- مبحث دوم: آیا روح کیفیت معلومی دارد؟ ۱۰۹
- مبحث سوم: استقلال روح از بدن ۱۱۰
- مبحث چهارم: محل استقرار روح در بدن ۱۱۴
- مبحث پنجم: روح مخلوق است ۱۱۴
- مبحث ششم: شبهه قائلین به مخلوق نبودن روح ۱۱۹
- مبحث هفتم: انواع نفس ۱۲۳
- مبحث هشتم: آیا نفس می‌میرد؟ ۱۲۵
- مبحث نهم: جایگاه روح در عالم برزخ ۱۲۶
- مبحث دهم: اشکال و جواب ۱۳۰

۱۳۲	مبحث یازدهم: عذاب برزخ برای روح است یا بدن؟
۱۳۳	مبحث دوازدهم: آیا روح از دنیا خیر دارد؟
۱۳۷	باب دوم: نشانه های قیامت
۱۳۹	فصل اول: زمان قیامت
۱۳۹	مبحث اول: آمدن قیامت قطعی است
۱۴۳	مبحث دوم: قیامت نزدیک است
۱۴۷	مبحث سوم: زمان قیامت مجهول است
۱۴۹	مبحث چهارم: راز پنهانی زمان قیامت
۱۵۰	مبحث پنجم: پرداختن به تعیین زمان فرا رسیدن قیامت جایز نیست
۱۵۴	مبحث ششم: اشکالاتی پیرامون تعیین تاریخ وقوع قیامت
۱۵۸	مبحث هفتم: تعریف اشراط و علامات قیامت
۱۵۹	مبحث هشتم: فایده گفتگو درباره اشراط و اموری که مربوط به آینده است
۱۶۷	مبحث نهم: انواع نشانه های قیامت
۱۷۱	فصل اول: علایمی که واقع شده اند
۱۷۱	مبحث اول: بعثت و وفات رسول الله ﷺ
۱۷۲	مبحث دوم: شکاف بر داشتن ماه
۱۷۴	مبحث سوم: آتش حجاز که گردن شترهای بصره را روشن کرد
۱۸۶	مبحث چهارم: متوقف شدن جزیه و خراج
	فصل دوم: درباره علائمی که تحقق یافته و ادامه دارند یا اینکه بعد از تحقق ممکن است بار دیگر تکرار شوند
۱۸۹	مبحث اول: جنگ و پیروزی
۱۹۶	مبحث دوم: ظاهر شدن دجالها و مدعیان نبوت
۱۹۸	مبحث سوم: فتنه ها
۱۹۸	مطلب اول: بر حذر بودن از فتنه ها
۲۰۲	مطلب دوم: نمونه هایی از این فتنه ها
۲۰۵	مطلب سوم: نحوه رهایی از فتنه ها
۲۱۰	مطلب چهارم: محل انتشار فتنه ها

مبحث چهارم: سپردن مسئولیت به نا اهلان	۲۱۳
مبحث پنجم: فساد مسلمانان	۲۱۷
مبحث ششم: برده کردن مادران، فخر فروشی فقراء و کاخ نشینی چوپان ...	۲۱۹
مبحث هفتم: دشمنی همه ملتها با امت اسلامی	۲۲۱
مبحث هشتم: رانش و پرتاب زمین و مسخ‌هایی که خداوند بوسیله آنها برخی از این امت را مجازات می‌کند	۲۲۴
مبحث نهم: افزایش ثروت	۲۲۷
مبحث دهم: سلام گفتن به آشنایان، گسترش تجارت و قطع صله رحم	۲۲۹
مبحث یازدهم: مختل شدن معیارها و ملاک‌ها	۲۳۰
مبحث دوازدهم: پلیس‌ها در آخر زمان مردم را شلاق می‌زنند	۲۳۱
فصل سوم: علایمی که هنوز ظاهر نشده‌اند	۲۳۳
مبحث اول: متحول شدن جزیره العرب به باغ‌ها و جویبارها	۲۳۳
مبحث دوم: پر نور شدن ماه	۲۳۴
مبحث سوم: حرف زدن درندگان و جمادات با انسان‌ها	۲۳۵
مبحث چهارم: پرده برداشتن فرات از کوه طلایی	۲۳۷
مبحث پنجم: ظاهر شدن گنج‌های مخفی	۲۳۹
مبحث ششم: محاصره شدن مسلمانان در مدینه	۲۴۰
مبحث هفتم: رسیدن جهجاه به پادشاهی	۲۴۰
مبحث هشتم: فتنه احلاس، دهماء و دهیماء	۲۴۲
مبحث نهم: ظهور امام مهدی	۲۴۴
مطلب اول: نصوصی که معرف امام مهدی هستند	۲۴۴
مطلب دوم: درجه صحت احادیث مهدی	۲۴۷
مطلب سوم: دیدگاه‌های فرق اسلامی در باره امام مهدی	۲۴۸
مطلب چهارم: زمان ظهور مهدی	۲۵۱
مطلب پنجم: آیا مهدی همان خلیفه‌ای است که در عهد او مال و ثروت زیاد می‌شود؟	۲۵۳
فصل چهارم: بزرگترین نشانه‌ها	۲۵۵

۲۵۵	ترتیب نشانه‌ها بر اساس وقوعشان
۲۵۹	مبحث اول: دخان
۲۶۳	مبحث دوم: فتنه دجال
۲۶۳	مطلب اول: فتنه دجال بزرگترین فتنه در تاریخ بشر است
۲۶۵	مطلب دوم: علت نام نهادن او به مسیح دجال
۲۶۵	مطلب سوم: اوضاع مسلمانان در زمان ظهور دجال
۲۷۱	مطلب چهارم: قحطی و گرسنگی قبل از ظهور دجال
۲۷۲	مطلب پنجم: ویژگیها و علائم دجال
۲۷۶	مطلب ششم: دعوی ربوبیت او باطل است
۲۷۷	مطلب هفتم: امکانات و وسائل فتنه دجال
۲۸۲	مطلب هشتم: محل ظهور دجال
۲۸۲	مطلب نهم: مدت زمان ماندگاری او بر روی زمین
۲۸۳	مطلب دهم: پیروان دجال
۲۸۴	مطلب یازدهم: محفوظ ماندن مکه و مدینه منوره از دجال
۲۸۵	مطلب دوازدهم: راه نجات از دجال
	مطلب سیزدهم: هلاک شدن و خاتمه دادن به فتنه دجال و نابودی پیروان
۲۸۸	یهودی او
۲۹۰	مطلب چهاردهم: عقیده اهل سنت درباره دجال
۲۹۱	مطلب پانزدهم: دجال و ابن صیاد
۲۹۵	مطلب شانزدهم: دجال در حدیث تمیم داری
۲۹۹	مبحث سوم: نزول حضرت عیسی
۳۰۱	مطلب اول: زمان فرود آمدن عیسی بن مریم <small>علیه السلام</small>
	مطلب دوم: عیسی <small>علیه السلام</small> بعد از نازل شدن بر مبنای چه چیزی حکم می‌کند؟
۳۰۲	
۳۰۴	مطلب سوم: خاتمه دادن عیسی به فتنه دجال
	مطلب چهارم: وظیفه عیسی بعد از کشتن دجال و نابودی یاجوج و ماجوج
۳۰۶	
۳۰۸	مطلب پنجم: خلاصه نصوص در مورد عیسی

- مطلب ششم: زندگی مرفه بعد از عیسی مسیح ۳۱۰
- مطلب هفتم: مدت اقامت حضرت عیسی بر روی زمین ۳۱۱
- مطلب هشتم: فضیلت همراهی عیسی ﷺ ۳۱۲
- مبحث چهارم: خروج یاجوج و ماجوج ۳۱۳
- مبحث پنجم: از بین رفتن اسلام و قرآن و نابود شدن بزرگان ۳۲۱
- مبحث ششم: بازگشت به جاهلیت و بت پرستی ۳۲۴
- مبحث هشتم: منهدم شدن کعبه توسط ذی السویقتین ۳۲۷
- مبحث هشتم: طلوع خورشید از مغرب ۳۲۹
- مبحث نهم: خروج دابة الارض ۳۳۰
- مبحث دهم: آتشی که مردم را جمع می کند ۳۳۱

پیشگفتار

الحمد لله واهب الحیة و سالبها، المقیم الاجساد بالارواح و قابضها، الذی خلقنا من تراب و الیه یصیرنا، و من التراب عندما یشاء یتقینا و یتبعنا.
درود و رحمت بی پایان خدا بر پیامبر صلی الله علیه و آله و اهل پاک و اصحاب بزرگوار ایشان و پیروان نیکوی سلف صالح، آنهایی که با قلبی متعلق به قیامت زندگی می کردند و برای آن سرای ابدی در تلاش و تکاپو بودند و برای رسیدن به آن، همه چیز را تقدیم می نمودند. تا واپسین لحظات زندگی بر این حالت استوار و پایرجا ماندند، رحمت و رضوان خدا بر آنها باد.

ما با اراده و مشیت بخشنده و آفرینندهی زندگی به این جهان پا گذاشته ایم، وقتی بخشنده زندگی امانت را از ما گرفت رهسپار سرای ابدی خواهیم شد، گروهی پا به عرصه می نهند و برخی بار سفر بر دوش می گذارند، همانند امواج دریا هر موجی دنبال موج دیگر می آیند و یا مثل جریان رودخانه مدام در حال حرکت و تغییر هستند، آبی که در این لحظه به جریان می افتد آبی نیست که چند لحظه گذشته در جریان بود، یا همانند بیشه ی سر سبزی می باشد که با خشک شدن ساقه ای یکی دیگر به جای او سبز و خرم می گردد، یا همچو میدانی می ماند که با هزاران شمع فروزان روشن گشته است و نور و روشنایش همیشه فروزان است، با نگاه کردن و تعمق به سر روشنایی دایمی پی می بریم، چون هر شمعی که با سوختن و ذوب شدن نابود می شود یکی دیگر را به جای خود می سازد، حتی بازماندگان از نابود شده ها بیشتر و منورتر هستند.

ولی روزی حرکت انسانی متوقف می شود، روزی فرا می رسد که حیات انسانی به نهایت خواهد رسید، حتی همه جهان هستی نابود خواهد شد، ستارگان خاموش می گردند، امواج دریاها متوقف می شوند، نباتات خشک و آب چشمه و جویبارها دگر بیرون نمی آیند.

اما این نابودی و فنا نهایت سرنوشت جهان و جهانیان نیست، بلکه مرحله‌ای است که باید آنرا طی کنند، روزی فرا می‌رسد که دوباره زنده می‌شویم و به عرصه‌ی حیات پا می‌نهییم و بر کردار و پیش فرستاده‌های خود محاسبه می‌گردیم. ایمان به زندگی دوباره و حیات ابدی برای پربایی زندگی انسانی ضرورتی اساسی است، انسان به گونه‌ای آفریده شده که فطرتش خواستار خلود و بقا است، از همین رهگذر بود که ابلیس آدم را فریب داد تا درخت ممنوعه را مزه مزه نماید، چون خطاب بدو گفت: اگر آنرا بجوشی همراه همسرت به حیات ابدی و همیشگی دست پیدا خواهید کرد، خداوند عزوجلله می‌فرماید:

﴿ فَوَسْوَسَ إِلَيْهِ الشَّيْطَانُ قَالَ يَا آدَمُ هَلْ أَدُلُّكَ عَلَى شَجَرَةِ الْخُلْدِ وَمُلْكٍ لَّا يَبْلَىٰ ﴾ (۱۳۰)

طه: ۱۲۰

(سپس شیطان (به نیرنگ و حيله نشست و) آدم را وسوسه کرد (و بدو) گفت: آیا تو را به درخت جاودانگی و ملک فنا ناپذیر رهنمود کنم؟) کفر ورزیدن به قیامت و زنده شدن دوباره، موجب گمراهی نفوس بشری و انحراف از مسیر واقعی حیات انسانی می‌گردد.

افرادی که زندگی دوباره را نمی‌پذیرند بر زندگی گذشته و حیاتی که مدام در حال کاهش و نابودی است، اشک حزن و اندوه می‌ریزند، چنین حزنی آنها را تا دم مرگ به انزوا، خلوت و ناراحتی همیشگی می‌کشاند، هر چند در لباس شاعر یا نویسنده باشند، باز هم ناراحتی و حزن و اندوه خود را در نوشته‌ها و اشعار خود به تصویر می‌کشاند، تا به خود و هم مسیرانشان تسلی داده باشند، اما در حقیقت چنین چیزی تسلی نیست بلکه دردی است که بر دردهای دیگر افزوده می‌شود، بیماری را بیشتر و مزمن تر می‌گرداند و شفا و علاجی را به بار نمی‌آورد.

گروهی دیگر از منکرین زندگی دوباره به شکار لذت و شهوت‌ها می‌روند، مثل اینکه با زمان و زندگی در جنگ و تکاپو هستند، از این هراس دارند که زندگی به پایان برسد و به لذت و سرگرمی‌های حیات دنیا دست پیدا نکرده باشند.

دوره‌ی کوتاه زندگی در این دنیا برای مسیر زندگی حیات ابدی دارای ارزش و اعتبار فراوانی است، راه رسیدن به سعادت همیشگی و دست یافتن به زندگی ابدی

در جهان بقا در گرو تحقق مقام و ارزش حقیقی در وجود خود و دیگران است، مقام و ارزشی که روح را زلال و کردار را پا برجا و راست می‌گرداند و اخلاق را پاک می‌سازد، دارای روشی اصیل و روشن و واضح است که در کلام حیات بخش الهی و سنن و سیره پاک پیامبران خدا نهفته است.

ارتباط عمیق و تنگاتنگی میان زندگی دنیا و حیات عقبی وجود دارد، چون زندگی دنیا به مثابه کشت و زرع است و زندگی واپسین در حکم درو و برداشت محصول می‌باشد، بنا بر این ارتباط، لازم است انسان به حیات قیامت و وسایل ضروری برای آن علم و آگاهی پیدا کند و به گونه‌ای زندگی دنیا را سر و سامان بخشد که در راستای تأمین نیکی و سعادت آخرت قدم بردارد.

اما چون زندگی قیامت سرّی است از اسرار غیب نهران که صاحبان عقل تیزبین و روشن ضمیران عالم - چه رسد به مردمان عادی و انسان‌های بدون عقل و دل فعال - بدان علم پیدا نمی‌کنند و در دام معرفت آنها نمی‌افتد، خداوند منان دانا بر اساس رحمت و حکمتش عهده‌دار بیان اخبار و احوال قیامت و سرنوشت محتوم انسان‌ها در آن روز شده است، اخبار قیامت و زندگی واپسین را به گونه‌ای به اخبار و احوال این دنیا گره داد که گویی یکی هستند و داستان به هم پیوسته‌ای بیش نیستند، تا در عالمی که مخلوقات فراوانی از جن و انس در مسیر گمراه کردن بندگان و انحرافشان از راه راست قدم بر می‌دارند و تلاش می‌کنند، اصلاح و تهذیب نفس انسانی تحقق یابد و صورت گیرد.

علمی که خداوند عز و جل با آنها احوال و اخبار روز نهران و پوشیده را بیان می‌فرماید، زبان رمز و اشاره در آن ممکن نیست، بلکه باید در اوج تفصیل و روشن‌گری باشند، انسان را به یقین برسانند و مردم را از شک، وهم و گمان برهانند.

اگر خواننده با نگاهی عمیق و تفکری دقیق به این اثر نگاه کند نصوص صحیح فراوانی را از کتاب خدا و سنت رسول الله صلی الله علیه و آله خواهد دید، که تصویر مفصل و دقیقی از همه لحظات و رخدادهای عالم قیامت از روز فرا رسیدن مرگ تا سرای ابدی بهشت و جهنم را به نمایش خواهد گذاشت.

قیامت نهان است، اما نهانی راست و درست، راستی و درستی نهان قیامت به صحت و صدق خبر منسوب به خدا و رسول الله ﷺ بستگی دارد، هر چه اخبار صحیح تر باشند تصویر قیامت صادق تر است، بنا بر این من در این جستار سعی می‌کنم تنها احادیث صحیح منسوب به رسول الله ﷺ را نقل کنم، هر چند روش منکرین احتجاج به حدیث صحیح آحاد را رها کرده‌ام و از احادیث صحیح آحاد هم دلیل ذکر می‌کنم، همانگونه که روش تأویل گران منحرف را هم نمی‌پذیرم و دنبال نمی‌کنم، چون آنها از عقل خود قاضی و داوری را می‌سازند و با آن به محاکمه نصوص می‌پردازند، میزان‌ها را عوض می‌نمایند، حاکم را محکوم و محکوم را حاکم قرار می‌دهند، هم خود گمراه می‌شوند و هم دیگران را گمراه می‌سازند، نهایت کار آنها به جایی ختم می‌شود که بسیاری از احادیث صحیح را تکذیب می‌نمایند، اساس گمراهی آنها در قرار دادن مقیاس‌های عقلانی است که با نگاهی دقیق، فساد و بی‌بنیانی آن روشن می‌شود، اگر با بصیرت به علوم آخرت نگاه کنند متوجه می‌شوند که دنیا قیامت نیست و میزان و مقیاس‌های قیامت با میزان و مقیاس‌های دنیا مخالف و متناقض هستند.

چون بحث از این اصل مهم اعتقادی به درازا کشیده شد، مطالب آنرا را به سه فصل جداگانه ذیل تقسیم نموده‌ام:

قسم اول: قیامت صغری و نشانه‌های قیامت کبری.

قسم دوم: قیامت کبری.

قسم سوم: بهشت و جهنم.

کتاب اول از دو باب تشکیل شده است، باب اول بحث مرگ و احوال و سکرات مرگ و قبر و نعمت و نعمت‌های درون آن و در نهایت روح و مسیرش در عالم برزخ بحث می‌کند.

باب دوم علامات و نشانه‌های نزدیک شدن وقوع قیامت را به میان می‌آورد، برخی از آنها علامات بزرگ و برخی دیگر نشانه‌های کوچک هستند، برخی از علامات کوچک قیامت به وقوع پیوسته‌اند یا در آینده به وقوع خواهند پیوست، اما

علامات بزرگ قیامت تا حالا واقع نشده‌اند، این باب تنها به بحث علامات بزرگ قیامت اختصاص گرفته است.

در پایان از خداوند منان مسئلت دارم که این کتاب مفید باشد و برای سالکان راه حقیقت چراغی فروزان واقع گردد و این تلاش را از هر شرک و ریایی پاک گرداند، رحمت و درود فراوان بر پیامبر خاتم محمد صلی الله علیه و آله و آل و یاران وفادار آن حضرت.

دکتر عمر سلیمان اشقر

کویت ششم رمضان سال ۱۴۰۶

مصادف با ۱۴/۵/۱۹۸۶

باب اول

قیامت صغری

فصل اول تعریف و توضیح

نام‌هایی همچو قیامت صغری، برزخ و مرگ بر مرحله‌ای که انسان بعد از زندگی دنیوی آن را پشت سر می‌گذارد، اطلاق می‌گردد.

در مباحث زیر به تفصیل درباره این سه مقوله سخن به میان خواهد آمد.

مبحث اول: تعریف قیامت صغری

قیامت صغری همان مرگ و وفات انسان‌ها است، قیامت هر انسانی با مرگ آغاز می‌شود و فرا می‌رسد، در صحیح بخاری و مسلم از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده که می‌فرماید:

(كَانَ رَجَالٌ مِنَ الْأَعْرَابِ جُفَاءً يَأْتُونَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَسْأَلُونَهُ مَتَى السَّاعَةُ فَكَانَ يَنْظُرُ إِلَى أَصْغَرِهِمْ فَيَقُولُ إِنَّ يَعْشُ هَذَا لَا يُدْرِكُهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ عَلَيْكُمْ سَاعَتُكُمْ) ^۱

(تنی چند از اعراب بادیه نشین نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمدند و پیرامون قیامت از وی سوال می‌کردند. رسول الله صلی الله علیه و آله به کوچکترین آنها نگاهی انداخت و فرمود: اگر این بچه با جهان وداع نکوید قبل از رسیدن به دوران کهولت، قیامت برپا خواهد شد.) ابن کثیر می‌فرماید: هدف پیامبر صلی الله علیه و آله منقرض شدن زمان زندگی و داخل شدن آنان در عالم آخرت است، چون مرگ هر انسانی قیامت او محسوب می‌گردد. بنا به همین توجیه برخی می‌گویند: فرا رسیدن قیامت با مرگ صورت می‌گیرد.^۲ سپس ابن کثیر می‌گوید: هرچند فلاسفه این تعبیر را به کار می‌برند ولی هدف فاسد و غلطی از آن دنبال می‌کنند، چون می‌خواهند بگویند: مرگ قیامت نهایی است و بعد از مرگ قیامت دیگری وجود ندارد.

۱. مشکاة المصابیح (۴۸/۳).

۲. البدایة و النهایة، ابن کثیر: (۲۴/۱).

ابن کثیر در دنباله کلام می‌گوید: برخی از ملاحظه این تعبیر را بر زبان جاری می‌سازند ولی هدف فاسدی را از این تعبیر دنبال می‌کنند، چون علم و آگاهی به قیامت کبری که تمام انسان‌ها از ازل تا ابد در میدانی برای محاسبه گردآوری می‌شوند، تنها مخصوص خداوند دانا است و فقط ایشان از این سرّ غیبی با خبر هستند.

به قیامت صغری، معاد اول و برزخ نیز گفته می‌شود.

ابن قیم می‌فرماید: مرگ، زنده شدن و قیامت اول است. چون خداوند عز و جل برای هر انسانی دو بعث و معاد را مقرر فرموده است، تا بدکاران و نیکوکاران بر حسب اعمال شان در آن مجازات شوند. بعث اول جدایی روح از بدن است و به معاد اول منتهی می‌گردد.^۱

مبحث دوم: عالم برزخ

برزخ در لغت عرب به معنی مانع میان دو چیز است. خداوند عز و جلاله می فرماید:

﴿وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخًا وَحِجْرًا مَّحْجُورًا﴾ (الفرقان: ۵۳)

(خداوند عز و جلاله در میان آن دو حاجز و مانعی ایجاد کرده است که آنها را کاملاً از هم جدا ساخته است.)

﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (المؤمنون: ۱۰۰)

(در پیش روی ایشان جهان برزخ است تا روزی که برانگیخته می شوند) مجاهد می گوید: برزخ به فاصله میان مرگ و زنده شدن، اطلاق می گردد. کسی به شعبی گفت: فلانی مرده است. گفت: او نه در دنیا است و نه در آخرت.^۱

ابن قیم می فرماید: نعمت و نعمت قبر همان نعمت و نعمت دوزخ است و بزرخ میان دنیا و آخرت قرار دارد.

﴿وَمِنْ وَرَائِهِمْ بَرْزَخٌ إِلَى يَوْمِ يُبْعَثُونَ﴾ (المؤمنون: ۱۰۰)

(در پیش روی ایشان جهان برزخ است تا روزی که برانگیخته می شوند) برزخیان بر دنیا و آخرت اشراف دارند.

۱. تذکرة قرطبی ص ۱۷۷.

مبحث سوم: مرگ

مطلب اول: معنی لغوی و اصطلاحی مرگ

مرگ و حیات مانند نور و ظلمت، سردی و گرمی نقیض و ضد همدیگر هستند. به همین خاطر در لغت‌نامه و قاموس‌های زبان عربی مرگ و حیات به ضد و نقیض همدیگر معرفی می‌شوند. مثلاً در تعریف واژه حیات می‌گویند: حیات ضد مرگ است و زنده‌ی هر چیزی مخالف مرگ است و جمع آن احیاء می‌باشد.^۱ در تعریف مرگ گفته می‌شود: مرگ ضد حیات است.^۲ و معنی اصلی لغت مرگ سکون است. می‌گویند:

«کل ما سکن فقد مات»^۳

یعنی هر چیز ساکنی مرده است.^۴ مثلاً اعراب زمانی که آتش خاموش شود و خاکستر آن سرد گردد، می‌گویند:

«ماتت النار موتاً» سردی تمام شده و از آتش چیزی باقی نمانده است.

یا هنگام اتمام سردی و گرمی می‌گویند:

«مات الحر» یعنی گرمی تمام شده است.

یا می‌گویند: «ماتت الخمر» یعنی جوشش شراب و غلیان آن پایین آمده است.

پس مرگ بر چیزی اطلاق می‌گردد که روح نداشته باشد.^۵

۱. لسان العرب ۱ / ۷۷۴

۲. لسان العرب ۳ / ۵۴۷

۳. لسان العرب ۳ / ۵۴۷

۴. لسان العرب ۳ / ۵۴۷

۵. لسان العرب ۳ / ۵۴۷

اگر در لغت عرب اصل مرگ سکون است، پس باید اساس حیات حرکت و جنب و جوش باشد. ابن منظور در لسان العرب می‌گوید: لفظ زنده بر هر متکلم ناطقی اطلاق می‌گردد و در میان گیاهان هر ساقه‌ی سبزی را زنده می‌نامند.^۱ حیات انسان با دمیدن روح معنوی در جسد و کالبد فیزیکی در شکم مادر، تحقق می‌یابد. و مرگ انسانی با جدا شدن روح از جسد و قطع ارتباط میان آنها صورت می‌گیرد، به گونه‌ای که با جدایی روح، جسد تغییر یافته و روح از این عالم رهسپار عالم دیگر می‌شود.

مطلب دوم: مرگ بزرگ و کوچک

خواب مشابه مرگ است، به همین جهت بزرگان علم و ادب خواب را قیامت صغری می‌نامند، بنابر این خواب مرگ و برخاستن از آن بعث و نشور می‌باشد، خداوند ﷻ می‌فرماید:

﴿ وَهُوَ الَّذِي يَتَوَفَّاكُمْ بِاللَّيْلِ وَيَعْلَمُ مَا جَرَحْتُمْ بِالنَّهَارِ ثُمَّ يَبْعَثُكُمْ فِيهِ ﴾

الأنعام: ۶۰

(خدا است که در شب شما را می‌میراند و در روز شما را برمی‌انگیزاند و او می‌داند که در روز (که زمان عمده جنب و جوش و تلاش و کوشش است) چه می‌کنید)

در حالت خواب ارواح انسان‌ها گرفته می‌شوند، اگر خداند اراده کند روح کسی را در خواب بگیرد، روح را به جسم بر نمی‌گرداند، ولی اگر اراده خداوند ﷻ به مرگ کسی تعلق نگیرد روح را دوباره به لاشه بر می‌گرداند و حیات تازه‌ای در او می‌دمد، در آیه‌ی دیگر می‌فرماید:

﴿ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمِمْسِكِ الْتَى

قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ وَيُرْسِلُ الْأَخْرَىٰ إِلَىٰ أَجَلٍ مُّسَمًّى ۗ ﴾ الزمر: ۴۲

(خداوند ﷻ ارواح را به هنگام مرگ انسان‌ها و در وقت خواب انسانها برمی‌گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است نگاه می‌دارد، و ارواح دیگری را (که هنوز صاحبانشان اجلشان فرا نرسیده به تن) باز می‌گرداند تا سرآمد معینی)

خداوند ﷻ در این آیه خبر داده است که هرکدام از روح ممسکه و مرسله مرگی از نوع خواب یا مرگ کوچک را چشیده‌اند، اما کسی که مرگ اصلی را ملاقات می‌کند، همان وفاتی است که خداوند ﷻ در آیه‌ی ذیل بدان اشاره می‌فرماید:

﴿ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ﴾ الزمر: ۴۲

خداوند ﷻ در این آیه دو نوع مرگ خواب و وفات را بیان می‌فرماید و برای دومی برگرداندن و امساک روح و برای اولی مرگ و ممات را ذکر می‌کند. روشن و واضح است که خداوند ﷻ روح همه مرده‌ها را - آنهایی که در خواب می‌میرند یا در حالت بیداری وفات می‌کنند- نگاه می‌دارد، ولی روح کسی که هنوز اجلش فرا نرسیده بعد از بیداری به جسد باز می‌گرداند.

آیه‌ی ﴿ اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا ﴾ شامل هر دو نوع مرگ: بیداری و خواب می‌شود، ولی وقتی دو وفات را ذکر کرد، یادآور می‌شود که نفس و روح را در یکی از این دو وفات مذکور نگاه می‌دارد، یعنی روح انسان محکوم به مرگ را باری دیگر بر نمی‌گرداند، ولی روح انسان بیدار شده را دوباره به بدن بر می‌گرداند، البته مطلب بدون کم‌ترین مشکلی از ظاهر الفاظ فهم می‌شود.^۱

مطلب سوم: مرگ گریز ناپذیر است

مرگ حتمی و ضروری است و هیچ موجود زنده‌ای نمی‌تواند از آن فرار کند و نجات یابد، همانگونه که خداوند ﷻ در آیات ذیل می‌فرماید:

﴿ كُلُّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَهُ ۗ لَهُ الْحُكْمُ وَإِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾ القصص: ۸۸

۱. مجموع الفتاوی شیخ الاسلام: (۴۵۲/۵).

(همه چیز جز ذات او فانی و نابود می‌شود. فرماندهی از آن او است و بس، و همگی شما به سوی او برگردانده می‌شوید)

﴿كُلُّ مَنْ عَلَيْهَا فَانٍ ﴿٢٦﴾ وَيَبْقَىٰ وَجْهُ رَبِّكَ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ ﴿٢٧﴾﴾ الرحمن: ۲۷

(همه چیزها و همه کسانی که بر روی زمین هستند، دستخوش فنا می‌گردند. و تنها ذات پروردگار با عظمت و ارجمند تو می‌ماند و بس.)

﴿كُلُّ نَفْسٍ ذَائِقَةُ الْمَوْتِ وَإِنَّمَا تُوَفَّقُونَ أُجُورَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَمَنْ زُحِرَ عَنِ النَّارِ وَأُدْخِلَ الْجَنَّةَ فَقَدْ فَازَ وَمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا إِلَّا مَتَاعُ الْغُرُورِ ﴿١٨٥﴾﴾

آل عمران: ۱۸۵

(هر کسی مزه مرگ را می‌چشد، و بیگمان به شما پاداش و پادافره خودتان به تمام و کمال در روز رستاخیز داده می‌شود. و هر که از آتش دوزخ به دور گردد و به بهشت برده شود، واقعاً سعادت را فراچنگ آورده و نجات پیدا کرده است. و زندگی دنیا چیزی جز کالای فریب نیست.)

اگر کسی از آن نجات می‌یافت باید حضرت محمد ﷺ زنده می‌ماند، ولی خداوند ﷻ در مورد ایشان می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ ﴿٣٠﴾﴾ الزمر: ۳۰

(تو هم می‌میری، و همه آنان می‌میرند)

﴿وَمَا جَعَلْنَا لِبَشَرٍ مِّن قَبْلِكَ الْخُلْدَ أَفَإِن مَّتَّ فَهَمُّ الْخَالِدُونَ ﴿٣٤﴾﴾ الأنبياء: ۳۴

(ما برای هیچ انسانی پیش از تو زندگی جاویدان قرار ندادیم (تا برای تو جاودانگی قرار دهیم. بلکه هر کسی مرده و می‌میرد و تو هم می‌میری. وانگهی آنان که انتظار مرگ تو را دارند و با مرگ تو اسلام را خاتمه یافته می‌دانند)، مگر اگر تو بمیری ایشان جاویدانه می‌مانند؟!)

مرگ پدیده حق و واقعی برای انسان و جنیان است، در صحیح بخاری از حضرت عبدالله بن عباس رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(أَعُوذُ بِعِزَّتِكَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا أَنْتَ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَالْجَنُّ وَالْإِنْسُ يَمُوتُونَ)

(خداوندا به قدرت تو پناه می‌برم، تویی که سوای تو معبودی وجود ندارد و تویی که نمی‌میری، انسانها و جن‌ها می‌میرند.)

مطلب چهارم: مرگ زمان مشخصی دارد

مرگ زمان مشخصی دارد، کسی نمی‌تواند از زمان مشخص و مقرر شده پروردگار تجاوز و تخطی کند، خداوند عزوجلله اجل انسان‌ها را مقدر کرده و در لوح محفوظ به ثبت رسانده است و فرشتگان کرام آن‌را در حالی که در شکم مادر قرار دارد می‌نویسند، نه ساعتی پس می‌افتد و نه لحظه‌ای پیشی می‌گیرد، اگر کسی در اثر هر جریان و حادثه‌ای از قبیل قتل، غرق، سقوط هواپیما، تصادف، آتش سوزی و غیره بمیرد، با همان اجلی خواهد مرد که در ازل مقرر گشته است، آیات و نصوص فراوانی از قرآن این اصل را به اثبات می‌رسانند:

﴿ وَمَا كَانَ لِنَفْسٍ أَنْ تَمُوتَ إِلَّا بِإِذْنِ اللَّهِ كِنْبًا مُّوَجَّلًا ﴾ آل عمران: ۱۴۵

(و هیچ کسی را نسزد که بمیرد مگر به فرمان خدا، و خداوند عزوجلله وقت آن را دقیقاً در مدت مشخص و محدودی ثبت و ضبط کرده است.)

﴿ أَيِنَّمَاتُ كُونُوا يَدْرِكَكُمُ الْمَوْتُ وَلَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّسَيَّرَةٍ ﴾ النساء: ۷۸

(هرکجا باشید، مرگ شما را در می‌یابد، اگرچه در برجهای محکم و استوار جایگزین باشید.)

﴿ وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَلَا يَسْتَقْدِمُونَ ﴾

الأعراف: ۳۴

(هر گروهی دارای مدت زمانی (مشخص و معلوم) است، و هنگامی که زمان (محدود) آنان به سر رسید، نه لحظه‌ای (از آن) تأخیر خواهند کرد و نه لحظه‌ای (بر آن) پیشی می‌گیرند.)

﴿ قُلْ إِنَّ الْمَوْتَ الَّذِي تَفِرُّونَ مِنْهُ فَإِنَّهُ مُلَاقِيكُمْ ﴾ الجمعة: ۸

(بگو: قطعاً مرگی که از آن می‌گریزید، سرانجام با شما رویاروی می‌گردد و شما را درمی‌یابد.)

﴿ نَحْنُ قَدَرْنَا بَيْنَكُمْ الْمَوْتَ وَمَا نَحْنُ بِمَسْبُوبِينَ ﴾ (الواقعة: ۶۰)

(ما در میان شما مرگ را مقدر و معین ساخته‌ایم، و هرگز بر ما پیشی گرفته نمی‌شود)

در صحیح مسلم از حضرت عبدالله بن مسعود روایت شده که می‌فرماید:
 ام‌حبیبه رضی الله عنها همسر گرامی رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:
 پروردگارا تا من زنده هستم، همسرم رسول الله صلی الله علیه و آله و پدرم ابوسفیان و برادرم
 معاویه را زنده نگاه دار تا از وجود آنان بهره ببرم.
 رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

﴿ قَدْ سَأَلَتِ اللَّهُ لَأَجَالِ مَضْرُوبَةٍ وَأَيَّامٍ مَّعْدُودَةٍ وَأَرْزَاقٍ مَّقْسُومَةٍ لَنْ يُعَجَلَ شَيْئًا قَبْلَ
 حِلِّهِ أَوْ يُؤَخَّرَ شَيْئًا عَنْ حِلِّهِ وَلَوْ كُنْتَ سَأَلْتَ اللَّهَ أَنْ يُعِيدَكَ مِنْ عَذَابِ فِي النَّارِ أَوْ
 عَذَابِ فِي الْقَبْرِ كَانَ خَيْرًا وَأَفْضَلَ ﴾^۱

(روزهای مشخص و شمرده شده و رزق تقسیم گشته را از خداوند جل جلاله
 می‌خواهید؟ هرگز چیزی پیش از اجل صورت نمی‌گیرد و خداوند جل جلاله هیچ چیزی
 را از زمان تعیین شده‌اش به تاخیر نمی‌اندازد. اگر از خداوند جل جلاله می‌خواستی که تو
 را از عذاب قبر و آتش دوزخ نجات دهد، خیلی بهتر بود.)

مطلب پنجم: زمان مرگ برای ما مشخص نیست

بندگان هیچ اطلاعی از فرا رسیدن اجل خود ندارند. کسی جز خداوند یگانه زمان
 مردن را نمی‌داند. زمان مردن از جمله کلیدهای پنهان و غیبی است که علم آن ویژه
 پروردگار است. خداوند جل جلاله می‌فرماید:

﴿ وَعِنْدَهُ مَفَاتِحُ الْغَيْبِ لَا يَعْلَمُهَا إِلَّا هُوَ ﴾ (الأنعام: ۵۹)

(گنجینه‌های غیب و کلید آنها در دست خدا است و کسی جز او از آنها آگاه نیست)

۱. مسلم در کتاب قدر و احمد در مسند: (۱/۳۹۰/۴۱۳/۴۴۵).

﴿ إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ
 مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴾

لقمان: ۳۴

(آگاهی از فرا رسیدن قیامت ویژه خدا است، و او است که باران را می باراند، و مطلع است از آنچه در رحمهای (مادران) است، و هیچ کسی نمی داند فردا چه چیز فراچنگ می آورد، و هیچ کسی نمی داند که در کدام سرزمینی می میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذکور) است.)

امام بخاری در صحیح خود از حضرت عبدالله بن عم رضی الله عنه چنین روایت می کند که رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سوای خداوند کسی دیگر غیب‌های پنج گانه آیه را نمی داند.

امام احمد، ترمذی و غیره از گروه زیادی از صحابه روایت کرده‌اند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(إِذَا أَرَادَ قَبْضَ رُوحِ عَبْدٍ بِأَرْضٍ جَعَلَ لَهُ فِيهَا أَوْ قَالَ بِهَا حَاجَةً)

(هرگاه خداوند صلی الله علیه و آله و سلم خواسته باشد روح بنده را در سرزمینی دیگر قبض کند، به دلیلی او را نیازمند آن سرزمین می گرداند، تا برای تأمین نیازش به آنجا برود و مرگ به سراغش آید).

فصل دوم سکرات مرگ

مبحث اول: درباره حضور فرشتگان مرگ

هرگاه اجل فردی فرا رسد و زندگیش در شرف اتمام باشد، خداوند عز وجل فرشته مأمور را برای گرفتن روحی که مدبر و محرک جسم است، می فرستد:

﴿ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمُ الْمَوْتُ

تَوَفَّاهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفَرِّطُونَ ﴿٦١﴾ الأنعام: ٦١

(خداوند عز وجل بر بندگان خود کاملاً چیره است. او مراقبانی (از فرشتگان را برای حسابرسی و نگارش اعمال شما) بر شما می فرستد و می گمارد و آنان به کار خود با دقت تمام تا دم مرگ یکایک شما، مشغول می گردند) و چون مرگ یکی از شما فرا رسید، فرستادگان ما (از میان فرشتگان دیگر به سراغ او می آیند و) جان او را می گیرند، و (فرشتگان گروه اول و فرشتگان گروه دوم هیچ کدام در مأموریت خود) کوتاهی نمی کنند.)

امام مسلم از براء بن عازب روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله در مورد مرگ مؤمن و کافر چنین می فرماید:

(إِنَّ الْعَبْدَ الْمُؤْمِنَ إِذَا كَانَ فِي انْقِطَاعٍ مِنَ الدُّنْيَا وَإِقْبَالٍ مِنَ الْآخِرَةِ نَزَلَ إِلَيْهِ مَلَائِكَةٌ مِنَ السَّمَاءِ بِيضُ الْوُجُوهِ كَأَنَّ وُجُوهُهُمُ الشَّمْسُ مَعَهُمْ كَفَنٌ مِنْ أَكْفَانِ الْجَنَّةِ وَحَنُوطٌ مِنْ حَنُوطِ الْجَنَّةِ حَتَّىٰ يَجْلِسُوا مِنْهُ مَدَّ الْبَصَرِ ثُمَّ يَجِيءُ مَلَكُ الْمَوْتِ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّىٰ يَجْلِسَ عِنْدَ رَأْسِهِ فَيَقُولُ أَيَّتَهَا النَّفْسُ الطَّيِّبَةُ أَخْرَجِي إِلَىٰ مَغْفِرَةٍ مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانٍ قَالَتْ فَتَخْرُجُ تَسِيلٌ كَمَا تَسِيلُ الْقَطْرَةُ مِنْ فِي السَّقَاءِ فَيَأْخُذُهَا.

وَأَنَّ الْعَبْدَ الْكَافِرَ إِذَا كَانَ فِي انْقِطَاعٍ مِنَ الدُّنْيَا وَإِقْبَالٍ مِنَ الْآخِرَةِ نَزَلَ إِلَيْهِ مِنَ السَّمَاءِ مَلَائِكَةٌ سُودُ الْوُجُوهِ مَعَهُمُ الْمُسُوحُ فَيَجْلِسُونَ مِنْهُ مَدَّ الْبَصَرِ ثُمَّ يَجِيءُ مَلَكُ

الْمَوْتِ حَتَّى يَجْلِسَ عِنْدَ رَأْسِهِ فَيَقُولُ أَيَّتُهَا النَّفْسُ الْخَبِيثَةُ أَخْرَجِي إِلَى سَخَطٍ مِنَ اللَّهِ وَعَظَبٍ قَالَ فَتُفَرَّقُ فِي جَسَدِهِ فَيَنْتَزِعُهَا كَمَا يُنْتَزَعُ السَّقُودُ مِنَ الصُّوفِ الْمَبْلُولِ^۱

(بنده مؤمن وقتی در شرف کوچ از این دنیا و متوجه جهان آخرت می‌شود، فرشتگانی با چهره نورانی و درخشان مانند خورشید، از آسمان نزد وی می‌آیند. آنها کفن‌هایی از کفن بهشت را با خود به همراه دارند و خوشبویی‌هایی از عطرهاى بهشت را نیز با خود می‌آورند و در انتهای دید او می‌نشینند. بعد فرشته مرگ می‌آید بر روی بالین او می‌نشیند و خطاب به انسان مؤمن در حال سکرات می‌گوید: ای صاحب نفس پاکیزه و در روایتی مطمئنه بسوی مغفرت و خشنودی خداوند عز و جل بیرون بیا. پس آن روح مانند قطره دهانه مشک آب از جسد مؤمن بیرون می‌آید و فرشته آن را می‌گیرد.

و هرگاه انسان کافر یا فاجر در شرف رفتن از این دنیا و متوجه به جهان آخرت قرار می‌گیرد، فرشتگانی تندخو و خشن با چهره‌هایی سیاه و سهمناک که با لباسهای سیاه رنگ و درشت نزد وی می‌آیند و در انتهای دید او می‌نشینند، بعد فرشته مرگ می‌آید و در بالین او می‌نشیند و خطاب به آن کافر و فاجر می‌گوید: ای نفس خبیث بسوی ناراحتی و خشم خداوند بیرون بیا. آن نفس و روح در جسد کافر پخش می‌شود. فرشته مرگ آنرا مانند درختی که شاخه‌های متفرق و پراکنده داشته و از میان پشم‌های خیس بیرون کشیده شود، بیرون می‌آورد، و همزمان با بیرون کشیدن روح، رگ و روده‌ها تکه تکه پاره می‌شوند).

میت در حالت نزع روح و سکرات مرگ با چه حالتی مواجه می‌شود؟ هرچند ما نمی‌توانیم آنرا مشاهده کنیم یا ببینیم، ولی توان دیدن آثارش را داریم، خداوند متعال عز و جل اوضاع و احوال آنها را این گونه به تصویر می‌کشد:

۱. آلبانی همه سندها را جمع آوری کرده است و ابن قیم در کتاب «احکام الجنائز» همه سندها را در یک ردیف قرار داده و به ابی داود و حاکم و طیالسی و آجری نسبت می‌دهد و حاکم آنرا با شرط شیخی‌ن به صحت می‌رساند و ذهبی آنرا تأیید می‌کند

﴿ فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿۸۳﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ نَنْظُرُونَ ﴿۸۴﴾ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ ﴿۸۵﴾ وَلَكِنْ لَا بُصُرُونَ ﴿۸۵﴾ ﴾

(پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد، (توانائی بازگرداندن آن را ندارید؟! و شما در این حال می‌نگرید ما به او نزدیکتریم از شما، ولیکن شما نمی‌بینید)

آیه حال کسی را به تصویر می‌کشد که روح تا حلقومش بالا آمده و اطرافیان سكرات مرگش را مشاهده می‌کنند، ولی توان دیدن و مشاهده کردن فرشتگان مأمور قبض روح را ندارند:

﴿ وَنَحْنُ أَقْرَبُ إِلَيْهِ مِنْكُمْ وَلَكِنْ لَا بُصُرُونَ ﴿۸۵﴾ ﴾ الواقعة: ۸۵

(ما به او نزدیکتریم از شما، ولیکن شما نمی‌بینید)

﴿ وَهُوَ الْقَاهِرُ فَوْقَ عِبَادِهِ وَيُرْسِلُ عَلَيْكُمْ حَفَظَةً حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَكُمْ الْمَوْتُ ﴾

﴿ تَوَفَّاهُ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْرِطُونَ ﴿۶۱﴾ ﴾ الأنعام: ۶۱

(خداوند عَلَّامٌ بر بندگان خود کاملاً چیره است. او مراقبانی (از فرشتگان را برای حسابرسی و نگارش اعمال شما) بر شما می‌فرستد و می‌گمارد و آنان به کار خود با دقت تمام تا دم مرگ یکایک شما، مشغول می‌گردند) و چون مرگ یکی از شما فرا رسید، فرستادگان ما (از میان فرشتگان دیگر به سراغ او می‌آیند و) جان او را می‌گیرند، و (فرشتگان گروه اول و فرشتگان گروه دوم هیچ کدام در مأموریت خود) کوتاهی نمی‌کنند. (در آیه دیگر می‌فرماید:

﴿ كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ التَّرَاقِيَ ﴿۳۶﴾ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿۳۷﴾ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ﴿۳۸﴾ وَالنَّفْيُ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿۳۹﴾ إِلَىٰ

رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴿۳۰﴾ ﴾ القیامة: ۲۶ - ۳۰

(چنین نیست که گمان می‌برند. هنگامی که جان به گلوگاه برسد. (از طرف حاضران و اطرافیان سراسیمه و دستپاچه او، عاجزانه و مأیوسانه) گفته می‌شود: آیا کسی هست که (برای نجات او) افسون و تعویذی بنویسد؟! و (محضر) یقین پیدا

می‌کند که زمان فراق فرا رسیده است. ساق پائی به ساق پائی می‌پیچد و پاها جفت یکدیگر می‌گردد. در آن روز، سوق (همگان) به سوی پروردگارت خواهد بود. (آنچه که به تراقی می‌رسد روح است و تراقی ترقوه است و ترقوه بر استخوان میان سینه و گلو اطلاق می‌گردد.

و در احادیث به صراحت بیان شده که فرشته مرگ مغفرت و خشنودی از جانب خداوند جل جلاله را به مؤمن بشارت می‌دهد و کافر یا فاجر را از ناراحتی و خشم خداوند خبردار می‌سازد، جدا از حدیث آیات فراوانی از قرآن این مطلب را به اثبات می‌رسانند:

﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَقَمُوا تَتَنَزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا وَأَبْشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنتُمْ تُوعَدُونَ ﴿٣٠﴾ نَحْنُ أَوْلِيَائُكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ وَلَكُمْ فِيهَا مَا نَشْتَهِي أَنْفُسُكُمْ وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ ﴿٣١﴾ نُزِّلَ مِنْ عَفْوَ رَحِيمٍ﴾ فصلت: ۳۰ - ۳۲

(کسانی که می‌گویند: پروردگار ما تنها خدا است، و سپس (بر این گفته خود که اقرار به وحدانیت است می‌ایستند، و آن را با انجام قوانین شریعت عملاً نشان می‌دهند، و بر این راستای خداپرستی تا زنده‌اند) پابرجا و ماندگار می‌مانند (در هنگام آخرین لحظات زندگی) فرشتگان به پیش ایشان می‌آیند (و بدانان مژده می‌دهند) که نترسید و غمگین نباشید و شما را بشارت باد به بهشتی که (توسط پیغمبران) به شما (مؤمنان) وعده داده می‌شد (و فرشتگان بدیشان خبر می‌دهند که) ما یاران و یاوران شما در زندگی دنیا و در آخرت هستیم، و در آخرت برای شما هرچه آرزو کنید هست، و هرچه بخواهید برایتان فراهم است. اینها به عنوان پذیرائی از سوی خداوند آمرزگار و مهربان است)

بنابر عقیده بسیاری از مفسران مانند مجاهد، سدی و غیره این فرود آمدن فرشتگان و گفتگو با انسان‌های مؤمن، هنگام احتضار و سكرات مرگ صورت می‌گیرد.^۱

بی‌گمان انسان در حالت احتضار با شرایط بسیار سختی روبرو خواهد شد، از آینده در حال وقوع هراسان و بیمناک است، همانطور که درباره بازماندگان و اقوامش اطمینانی ندارد، در این حالت فرشتگان نزد مؤمن در حال احتضار می‌آیند تا او را از خطرهای گمان شده و غم و اندوه نسبت به آینده امین سازند و خوف و حزنش را بزدایند، خطاب به وی می‌گویند: در مورد برزخ و قیامت آینده هراسی به دل راه نده و بر بازماندگان اندوهی بر دوش نگذار، بهشت و رضایت خداوند بر تو مبارک باد:

﴿وَأَبَشِرُوا بِالْجَنَّةِ الَّتِي كُنْتُمْ تُوعَدُونَ﴾ ﴿وَلَكُمْ فِيهَا مَا نَشْتَهُى أَنْفُسُكُمْ

وَلَكُمْ فِيهَا مَا تَدْعُونَ﴾ تا زمانی که بنده با خدایش محبت کند و او را ولی خود بداند، خداوند عز وجل همواره با وی محبت می‌کند و یاور او خواهد بود، به ویژه در شرایط سخت و مشکل و از سخت‌ترین شرایط و دشوارترین مراحل حیات، مرحله احتضار و سكرات مرگ است. ﴿نَحْنُ أَوْلِيَاكُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾
فصلت: ۳۱

اما فرشتگان، کفار و انسان‌های فاجر را در شرایطی سخت و حالتی مخالف حالت مؤمن ملاقات خواهند کرد، خداوند عز وجل می‌فرماید:

﴿إِنَّ الَّذِينَ تَوَفَّيْنَاهُمُ الْمَلَائِكَةُ طَالِمَى أَنْفُسِهِمْ قَالُوا فِيمَ كُنْتُمْ قَالُوا كُنَّا مُسْتَضْعَفِينَ فِي الْأَرْضِ

قَالُوا أَلَمْ تَكُنْ أَرْضُ اللَّهِ وَسِعَةً فَهَاجِرُوا فِيهَا فَاُولَئِكَ مَاؤُنْهُمُ جَهَنَّمُ وَسَاءَتْ مَصِيرًا ﴿٩٧﴾

النساء: ۹۷

(بیگمان کسانی که فرشتگان (برای قبض روح در واپسین لحظات زندگی) به سراغشان می‌روند و (می‌بینند که به سبب ماندن با کفار در کفرستان، و هجرت نکردن به سرزمین ایمان) بر خود ستم کرده‌اند، بدیشان می‌گویند: کجا بوده‌اید (که

۱. تفسیر ابن کثیر: (۱۷۴/۶).

اینک چنین بی‌دین و توشه مرده‌اید و بدبخت شده‌اید؟ عذرخواهان) گویند: ما بیچارگانی در سرزمین (کفر) بودیم (و چنان که باید به انجام دستورات دین نرسیدیم! فرشتگان بدیشان) گویند: مگر زمین خدا وسیع نبود تا در آن (بتوانید بار سفر بندید و به جای دیگری) کوچ کنید؟ جایگاه آنان دوزخ است، و چه بد جایگاهی و چه بد سرانجامی!

بر اساس روایت امام بخاری از حضرت ابن عباس رضی الله عنه آیه مذکور درباره گروهی نازل شده که مسلمان شدند، ولی هجرت نکردند تا اینکه مرگ به سراغشان آمد یا در صفوف دشمن کشته شدند. فرشتگان در حالت احتضار و سكرات آنها را تهدید می‌نمایند و توبیخ می‌کنند و خبر دوزخی بودنشان را به آنها اطلاع می‌دهند. خداوند جان گرفتن مشرکین معرکه بدر را توسط فرشتگان مأمور اینگونه به تصویر می‌کشد:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذْ يَتَوَفَّى الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبَارَهُمْ
وَذُوقُوا عَذَابَ الْحَرِيقِ ﴿٥٠﴾ ذَٰلِكَ بِمَا قَدَّمْتُمْ أَيْدِيكُمْ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِظَلَمٍ لِّلْعَالَمِينَ
﴿٥١﴾﴾ الأنفال: ٥٠ - ٥١

(اگر ببینی (ای پیغمبر! هول و هراس و عذاب و عقابی را که به کافران دست می‌دهد) بدان گاه که فرشتگان جان کافران را می‌گیرند و سر و صورت و پشت و روی آنان را (از هر سو) می‌زنند و (بدیشان می‌گویند): عذاب سوزان (اعمال بد خود) را بچشید، (از مشاهده این همه درد و رنج و ترس و خوف دچار شگفت خواهی شد و به حال آنان تأسف خواهی خورد). این به خاطر کارهایی است که از پیش می‌کرده‌اید و می‌فرستاده‌اید و خداوند جل جلاله به بندگان هرگز کمترین ستمی روا نمی‌دارد.)

علامه ابن کثیر در تفسیر آیه مذکور می‌فرماید: ای محمد صلی الله علیه و آله اگر حالت قبض ارواح کفار را می‌دیدید، یک جریان بسیار وحشتناک و سهمگین و بدی را مشاهده

می‌کردید، چون فرشتگان صورت و پشت کفار را مورد ضربه شلاق قرار می‌دادند و خطاب به آنها می‌گفتند: این عذاب دوزخ را بچشید.^۱

مفسر بزرگ علامه ابن کثیر می‌فرماید: هرچند این آیه‌ها در مورد غزوه بدر هستند و در همان ارتباط پایین آمده‌اند، ولی شامل همه کفار در تمام زمان و مکان‌ها می‌شود، به همین دلیل خطاب آیه مخصوص مشرکین اهل بدر نیست بلکه با خطاب عام حال همه کفار را به تصویر می‌کشد:

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ اتَّوَفَىٰ الَّذِينَ كَفَرُوا﴾ الأنفال: ۵۰ - ۵۱

آیات بی‌شمار دیگری از قرآن دیدگاه ابن کثیر را تأیید می‌کنند و بر آن مهر تأیید می‌گذارند:

﴿فَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ كَذَّبَ بِآيَاتِهِ ۗ أُولَٰئِكَ يَنَالُهُمُ نَصِيبُهُم مِّنَ الْكُتُبِ ۖ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَهُمْ رَسُولُنَا يُتَوَفَّوهُمْ قَالُوا إِنَّا مَا كُنَّا نَدْعُونَ مِن دُونِ اللَّهِ قَالُوا ضَلُّوا عَنَّا وَشَهِدُوا عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَنَّهُمْ كَانُوا كَافِرِينَ﴾ الأعراف: ۳۷

(آخر چه کسی ستمکارتر از کسانی است که بر خدا دروغ می‌بندند یا این که آیات او را تکذیب می‌نمایند؟ نصیب مقدرشان بدیشان می‌رسد (و در جهان روزگار معین خود را بسر می‌برند و روزی مشخص خویش را می‌خورند) تا آن گاه که فرستادگان ما (یعنی فرشتگان قبض ارواح) به سراغشان می‌آیند تا جانشان را بگیرند. (بدین هنگام بدیشان) می‌گویند: معبودهایی که جز خدا می‌پرستیدید کجایند؟ (بدیشان بگوئید بیایند و شما را از چنگال مرگ برابیندا!). می‌گویند: از ما نهان و ناپیدا شده‌اند و به ترک ما گفته‌اند (و امید نفع و خیری بدانان نداریم. در اینجا است که) آنان علیه خود گواهی می‌دهند و اعتراف می‌کنند که کافر بوده‌اند.)

﴿الَّذِينَ تَنَوَّفَهُمُ الْمَلَائِكَةُ ظَالِمِي أَنفُسِهِمْ فَأَلْقَوْا السَّلَامَ مَا كُنَّا نَعْمَلُ مِن سَوْءٍ﴾

﴿بَلَىٰ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ بِمَا كُنْتُمْ تَعْمَلُونَ﴾ النحل: ۲۸

(کسانی که فرشتگان (برای قبض روح) به سراغشان می‌روند و ایشان در حال ستم (به خود و جامعه) هستند و (در این وقت، پس از یک عمر عناد و سرکشی) تسلیم می‌شوند، (چرا که پرده از برخی از امور غیبی به کنار می‌رود و راه گریز بسته می‌شود، ولی از خوف و هراس باز هم مثل سابق دروغ می‌گویند و اظهار می‌کنند) که ما کارهای بدی (در دنیا) نمی‌کرده‌ایم! (فرشتگان بدیشان می‌گویند): خیر! (شما اعمال زشت فراوانی انجام داده‌اید، و) بی‌گمان خداوند جل جلاله از آنچه می‌کردید آگاه بوده است.)

﴿إِنَّ الَّذِينَ أَرْتَدُوا عَلَىٰ أَدْبُرِهِم مِّن بَعْدِ مَا بَيَّنَّ لَهُمُ الْهُدَىٰ ۖ الشَّيْطَانُ سَوَّلَ لَهُمْ وَأَمَلَىٰ لَهُمْ ۗ﴾ ^(۲۵) ذَلِكَ بِأَنَّهُمْ قَالُوا لِلَّذِينَ كَرِهُوا مَا نَزَّلَ اللَّهُ سَنُطِيعُكُمْ فِي بَعْضِ الْأَمْرِ ۗ وَاللَّهُ يَعْلَمُ إِسْرَارَهُمْ ﴿۲۶﴾ فَكَيْفَ إِذَا تَوَفَّتْهُمُ الْمَلَائِكَةُ يَضْرِبُونَ وُجُوهَهُمْ وَأَدْبُرَهُمْ ﴿۲۷﴾ محمد: ۲۵ - ۲۷

(کسانی که بعد از روشن شدن (راه حقیقت و) هدایت، به کفر و ضلال پیشین خود برمی‌گردند، بدان خاطر است که اهریمن کارهایشان را در نظرشان می‌آراید و ایشان را با آرزوهای طولانی فریفته می‌دارد. این (چرخ زدن و از دین برگشتن) بدان خاطر است که به کسانی که دشمن چیزی هستند که خدا فرو فرستاده است، گفته بودند: در برخی از کارها از شما اطاعت و پیروی می‌کنیم! خدا آگاه از پنهان کاری ایشان می‌باشد. حال آنان چگونه خواهد بود بدان هنگام که فرشتگان مأمور قبض ارواح به سراغشان می‌آیند و چهره‌ها و پشتها (و سایر اندامهای) ایشان را به زیر ضربات خود می‌گیرند؟!)

مبحث دوم: سكرات مرگ

مرگ دارای شرایط و حالات خاصی است که هر انسانی موقع احتضار با آنها روبرو خواهد شد. خداوند عز و جل می فرماید:

﴿ وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ۝۱۹ ﴾ ق: ۱۹

(سکرات مرگ (سرانجام فرا می رسد و) واقعیت را بهمراه می آورد (و دریچه قیامت را به رویتان باز می کند، و حوادث و صحنه های دنیای جدید را کم و بیش نشانتان خواهد داد. بدین هنگام انسان را فریاد می زنند که) این همان چیزی است که از آن کناره می گرفتی و می گریختی.)

منظور از سكرات مرگ دشواری و مشكلات آن است. امام راغب در مفردات القرآن می فرماید:

«السكر حالة تعرض بين المرء و عقله»

مستی حالتی است که میان انسان و عقلش حایل و مانع ایجاد می کند. واژه سكر اغلب برای شراب بکار می رود ولی بر غضب، عشق، درد، خواب، چُرت و بی هوشی ناشی از درد و ناراحتی نیز اطلاق می گردد و منظور از سكرات مرگ بی هوشی ناشی از درد و رنج قبض روح است.^۱

رسول الله صلی الله علیه و آله نیز با این حالت (سکرات) مواجه شده و درد آن را تحمل فرموده است. در روایات آمده است که در بیماری مرگ ظرف آبی رنگی را در جلو رسول الله صلی الله علیه و آله قرار داده بودند و رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارکش را در آب داخل می نمود و بر پیشانی خود می مالید و می فرمود:

(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ إِنَّ لِلْمَوْتِ سَكْرَاتٍ) ^۲

(خداوند یگانه است. بی تردید مرگ سختی هایی دارد)

۱. فتح الباری ۱۱/۳۶۲.

۲. بخاری کتاب رقاق با سكرات موت. فتح الباری ۱۱/۳۶۱.

حضرت عایشه رضی الله عنها درباره بیماری مرگ رسول الله صلی الله علیه و آله می فرماید: هیچ ناراحتی را شدیدتر از ناراحتی حضرت صلی الله علیه و آله در بیماری مرگش ندیده‌ام.

حضرت عایشه رضی الله عنها در حالت سكرات مرگ پیش پدرش ابوبکر رضی الله عنه رفت، هنگامی که بیماری و سكرات مرگ شدت گرفت این چند بیت را سرود:

لعمرك ما يغني الثراء عن الفتي اذا حشرحت يوماً وضاق بها الصدر

* به جان تو قسم، زمانی که روح به حلقوم انسان برسد و سینه تنگ شود، ثروت و مال برای جوان سودی ندارد.

حضرت ابوبکر رضی الله عنه به محض شنیدن این بیت، پتو را برداشت و سر از زیر بالین بیرون آورد و خطاب به عائشه رضی الله عنها فرمود: چنین نیست و چنان نگو، بلکه کلام حیات بخش الهی را زمزمه کن که می فرماید:

﴿ وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ بِالْحَقِّ ذَلِكَ مَا كُنْتَ مِنْهُ تَحِيدُ ﴾ ۱۹ ق: ۱۹

(سكرات مرگ (سرانجام فرا می رسد و) واقعیت را بهمراه می آورد (و دریچه قیامت را به رویتان باز می کند، و حوادث و صحنه های دنیای جدید را کم و بیش نشانتان خواهد داد. بدین هنگام انسان را فریاد می زنند که) این همان چیزی است که از آن کناره می گرفتی و می گریختی.)

بدون تردید کافر و فاجر بیش از مؤمن رنج و درد سكرات مرگ را متحمل می شوند، در سطور گذشته گوشه ای از حدیث براء بن عازب رضی الله عنه را که به این اصل اشاره داشت، نقل کردیم: روح کافر و فاجر، وقتی که فرشته مرگ خطاب به آن می گوید: بیرون بیا و برو بسوی خشم و ناراحتی خداوند، در بدن ذوب می شود و فرشته مرگ آن را مانند درخت خاردار که شاخه های زیادی دارد از میان پشم های خیس شده بیرون آورده شود، بیرون می آورد که هنگام بیرون آمدنش تمام رگ ها و اعصاب را تکه تکه می کند.

قرآن کریم شدت و ناراحتی کافرین هنگام مرگ را اینگونه به تصویر می کشد:

﴿ وَمَنْ أَظْلَمُ مِمَّنِ افْتَرَىٰ عَلَى اللَّهِ كَذِبًا أَوْ قَالَ أُوحِيَ إِلَيَّ وَلَمْ يُوحَ إِلَيْهِ شَيْءٌ وَمَنْ قَالَ سَأُنزِلُ

مِثْلَ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمَرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ

﴿أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ

وَكُنْتُمْ عَنْ آيَاتِهِ تَسْتَكْبِرُونَ﴾ (۹۳) الأنعام: ۹۳

(چه کسی ستمکارتر است از کسی که دروغی بر خدا ببندد (و بگوید که کتابی بر کسی نازل نشده است. یا این که بگوید: خدا را فرزند و انباز است) یا این که بگوید: به من وحی شده است، و بدو اصلاً وحی نشده باشد (از قبیل: مُسَيْلِمَةُ كَذَّابٌ وَ أَسْوَدٌ عَنَسِي وَ طَلِيحَةُ أَسَدِي.) و یا کسی که بگوید: من هم همانند آنچه خدا (بر محمد) نازل کرده است خواهم آورد! (چرا که قرآن افسانه‌های گذشتگان است و شعری بیش نیست، اگر بخواهم مثل آن را می‌گویم و می‌سرایم!). اگر (حال همه ستمگران، از جمله این) ستمکاران را ببینی (و بدانی که چه وضع نابهنجار و دور از گفتاری دارند) در آن هنگام که در شداید مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان دستهای خود را (به سوی آنان) دراز کرده‌اند (و بر بناگوششان سیلی و بر پشتشان تازیانه می‌زنند و بدیشان می‌گویند: اگر می‌توانید از این عذاب الهی) خویشان را برهانید. این زمان به سبب دروغهایی که بر خدا می‌بستید و از (پذیرش) آیات او سرپیچی می‌کردید، عذاب خوارکننده‌ای می‌بینید.)

مصدق آیه - همانگونه که ابن کثیر می‌فرماید - به وقوع خواهد پیوست: هنگامی که فرشته عذاب زنجیر، عقاب، طوق، دوزخ، آب گرم و سوزان و خشم غضب خدا را به کافر مژده می‌دهند، روح او در جسدش پراکنده می‌شود و عصیان می‌کند و از بیرون آمدن سر باز می‌نهد، فرشتگان، کفار را مورد ضربه شلاق قرار می‌دهند تا اینکه روح او از جسد بیرون بیاید.

فرشته خطاب به کفار می‌گویند:

﴿أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمْ الْيَوْمَ تُجْزَوْنَ عَذَابَ الْهُونِ بِمَا كُنْتُمْ تَقُولُونَ عَلَى اللَّهِ غَيْرَ الْحَقِّ﴾

ابن کثیر راد مرد تفسیر آیه ﴿وَأَمَلَكْتُكُمْ بِأَسْطُورٍ أَيْدِيَهُمْ﴾ را به زدن فرشتگان تفسیر می‌کند، همانگونه که در دو آیه^۱ ﴿لَئِنْ بَسَطْتَ إِلَيَّ يَدَكَ لِتَقْتُلَنِي﴾ و ﴿وَيَبْسُطُوا إِلَيْكُمْ أَيْدِيَهُمْ وَأَلْسِنَهُمْ بِالسُّوءِ﴾ ذیل به همان مفهوم به کار رفته است.

بعضی از انسانها درباره شدت سکرات در حال احتضار، سخن گفته‌اند. از جمله این بزرگواران عمرو بن العاص است، وقتی ایشان مبتلا به بیماری مرگ شدند، فرزندش خطاب به وی گفت: پدرجان، تو می‌گفتی: ای کاش انسان عاقل و خردمندی را در حال سکرات می‌دیدم تا مشاهداتش^۲ را برایم تعریف می‌کرد، آن انسان عاقل تو هستی، پس حالا مشاهداتت را برایم بیان کن. عمرو بن العاص گفت:

لیتني كنت قبل ما قد بدا لي في تلال الجبال ارعى الوعولا

* ای کاش قبل از آشکار شدن این حالت در بلندی کوه‌ها گوسفند را می‌چراندم تا آن تنگ نفسی که حالا می‌چشم احساس می‌کردم.

شهادت موجب تخفیف سکرات می‌شود

رسول الله ﷺ به ما خبر داده است که انسان شهید در معرکه از شدت سکرات مرگش کاسته می‌شود، از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(مَا يَجِدُ الشَّهِيدُ مِنَ الْقَتْلِ إِلَّا كَمَا يَجِدُ أَحَدُكُمْ مِنَ الْقَرْصَةِ)

(شهید درد کشتن را تنها مانند گزیدن مورچه احساس می‌کند).^۳

۱. مائده ۲۸ و ممتحنة ۲.

۲. مشاهدات سکرات موت.

۳. مشکاة المصابیح ۳۸۳/۲ شماره ۳۸۳۶. محقق مشکاة می‌گوید: سندش صحیح است.

مبحث سوم: انسان موقع سكرات آرزوی برگشتن می‌کند

وقتی مرگ انسان فرا می‌رسد، آرزو می‌کند که به دنیا برگردد، کافر بخاطر اینکه مسلمان شود و گناه کار بخاطر اینکه توبه کند چنین آرزویی را در دل می‌پروراند. قرآن می‌فرماید:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا جَاءَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ رَبِّ ارْجِعُونِ ﴿٩٩﴾ لَعَلِّي أَعْمَلُ صَالِحًا فِيمَا تَرَكْتُ ﴿١٠٠﴾ كَلَّا إِنَّهَا كَلِمَةٌ هُوَ قَائِلُهَا وَمِنْ وَرَائِهِم بَرْزَخٌ إِلَىٰ يَوْمِ يُبْعَثُونَ ﴿١٠١﴾ ﴾ المؤمنون: ۹۹ - ۱۰۰

((کافران به راه غلط خود ادامه می‌دهند) و زمانی که مرگ یکی از آنان فرا می‌رسد، می‌گوید: پروردگارا! مرا (به دنیا) باز گردانید. تا این که کار شایسته‌ای بکنم و فرصتهایی را که از دست داده‌ام جبران نمایم. نه! (هرگز راه بازگشتی وجود ندارد). این سخنی است که او بر زبان می‌راند (و اگر به فرض به زندگی دنیا برگردد، باز به همان برنامه و روش خود ادامه می‌دهد). در پیش روی ایشان جهان برزخ است تا روزی که برانگیخته می‌شوند (و دوباره زنده می‌گردند و برای سعادت سرمدی یا شقاوت ابدی به صحرای محشر گسیل می‌شوند). ایمان زمان فرا رسیدن مرگ پذیرفته نمی‌شود و توبه زمانی که روح به حلقوم برسد سودی ندارد. قرآن می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا التَّوْبَةُ عَلَى اللَّهِ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السُّوءَ بِجَهْلَةٍ ثُمَّ يَتُوبُونَ مِنْ قَرِيبٍ فَأُولَٰئِكَ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ وَكَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا ﴿١٧﴾ وَلَيْسَتِ التَّوْبَةُ لِلَّذِينَ يَعْمَلُونَ السَّيِّئَاتِ حَتَّىٰ إِذَا حَضَرَ أَحَدَهُمُ الْمَوْتُ قَالَ إِنِّي تُبْتُ الْكُفْرَ وَلَا الَّذِينَ يَمُوتُونَ وَهُمْ كُفَّارًا أُولَٰئِكَ أَعْتَدْنَا لَهُمْ عَذَابًا أَلِيمًا ﴿١٨﴾ ﴾

النساء: ۱۷ - ۱۸

(بیگمان خداوند تنها توبه کسانی را می‌پذیرد که از روی نادانی (و سفاهت و حماقت ناشی از شدت خشم و غلبه شهوت بر نفس) به کار زشت دست می‌یازند، سپس هرچه زودتر (پیش از مرگ، به سوی خدا) برمی‌گردند (و از کرده خود

پشیمان می گردند)، خداوند توبه و برگشت آنان را می پذیرد. و خداوند آگاه (از مصالح بندگان و صدق نیت توبه کنندگان است و) حکیم است (و از روی حکمت درگاه توبه را بر روی توبه کنندگان باز گذاشته است). توبه کسانی پذیرفته نیست که مرتکب گناهان می گردند (و به دنبال انجام آنها مبادرت به توبه نمی نمایند و بر کرده خویش پشیمان نمی گردند) تا آن گاه که مرگ یکی از آنان فرا می رسد و می گوید: هم اینک توبه می کنم (و پشیمانی خویش را اعلام می دارم). همچنین توبه کسانی پذیرفته نیست که بر کفر می میرند (و جهان را کافرانه ترک می گویند). هم برای اینان و هم آنان عذاب دردناکی را تهیه دیده ایم. (

حافظ ابن کثیر روایاتی را مبنی بر اینکه خداوند توبه بنده را تا زمان رسیدن روح به حلقوم، می پذیرد نقل کرده است:

(إِنَّ اللَّهَ يَقْبَلُ تَوْبَةَ الْعَبْدِ مَا لَمْ يُعْرَغِرْ) ^۱

(خداوند تا قبل از رسیدن روح به حلقوم توبه بنده را می پذیرد)

هرکس قبل از مرگ توبه کند، توبه اش به تعبیر آیه من قریب است اما باید اساس آن توبه اخلاص و راستی باشد. بنابراین انسان باید پیش از فرا رسیدن اجل توبه کند، چون در لحظات سکرات امکان توبه وجود ندارد. شاعر می گوید:

قدم لنفسك توبة مرجوة قبل الممات و قبل حبس اللسن

بادر بها غلق النفوس فأنها ذخر و غنم للمنيب المحسن

* قبل از مرگ و بند آمدن زبان توبه‌ی مقبول و پذیرفته شده‌ای را به جای آور.

قبل از بند شدن نفس برای توبه کردن شتاب کن.

* چون شتاب کردن در توبه برای انسان نیکوکار و رجوع کننده بسوی پروردگار

ذخیره و غنیمتی است.

۱. ابن ماجه و ترمذی روایت را نقل کرده‌اند. ابن کثیر ۲۲۴/۳.

مبحث چهارم: سرور و شادی مؤمن با دیدار پروردگارش

وقتی فرشتگان خدای رحمن با مژده از طرف خداوند منان به سوی بنده مؤمن می‌شتابند، آثار فرح و سرور بر چهره مؤمن ظاهر می‌شود، ولی آثار غم، اندوه، خستگی و ناراحتی بر رخسار کافر هویدا می‌گردد. بنا بر این بنده مؤمن در حالت احتضار و سكرات مرگ، دیدار خدا را آرزو می‌کند، ولی انسان کافر و فاجر دیدار خدای قهار را دوست ندارد.

از حضرت انس بن مالک رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(مَنْ أَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ أَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَمَنْ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ كَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ قَالَتْ عَائِشَةُ أَوْ بَعْضُ أَرْوَاجِهِ إِنَّا لَنَكْرَهُ الْمَوْتَ قَالَ لَيْسَ ذَلِكَ وَلَكِنَّ الْمُؤْمِنَ إِذَا حَضَرَهُ الْمَوْتُ بُشِّرَ بِرِضْوَانِ اللَّهِ وَكَرَامَتِهِ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَحَبَّ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ فَأَحَبَّ لِقَاءَ اللَّهِ وَأَحَبَّ اللَّهُ لِقَاءَهُ وَإِنَّ الْكَافِرَ إِذَا حَضَرَ بُشِّرَ بِعَذَابِ اللَّهِ وَعُقُوبَتِهِ فَلَيْسَ شَيْءٌ أَكْرَهَ إِلَيْهِ مِمَّا أَمَامَهُ كَرِهَ لِقَاءَ اللَّهِ وَكَرِهَ اللَّهُ لِقَاءَهُ)^۱

(هرکس دیدار با خدا را بیسندد، خدا نیز دیدار با وی را می‌پسندد و هرکس دیدار با خدا را مکروه بداند، خداوند نیز از دیدن او خوشحال نیست.)

حضرت عایشه رضی الله عنها یا یکی دیگر از همسران رسول الله صلی الله علیه و آله عرض کرد: ای رسول الله! ما مردن را نمی‌پسندیم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: چنین نیست، چون مؤمن با فرا رسیدن مرگش، مژده رضایت و کرامت را دریافت می‌کند، آینده و دیدار مژده برای او از هر چیزی محبوب‌تر هستند، بنابراین مؤمن در آن هنگام دیدار با خدا را می‌پسندد و خداوند نیز لقای او را می‌خواهد، ولی انسان کافر موقع احتضار وقتی از عذاب خداوند و عقوبت او مطلع می‌گردد، بیش از هر چیز آینده‌اش را بد می‌داند و نسبت به آینده‌اش ناخوشایند است، لذا دیدار با خدا را نمی‌پسندد و خداوند نیز دیدار با وی را نمی‌خواهد.)

۱. بخاری، کتاب الرفاق.

اینجاست که بنده صالح از تشییع کنندگان می‌خواهد هرچه زودتر او را به خاک بسپارند تا سریع‌تر از نعمت‌های خداوند بهره‌مند شود، ولی انسان شوم و بد عمل از رفتن به سوی گورستان هراس دارد و بر سر و روی خود می‌زند. در صحیح بخاری و سنن نسائی حضرت ابو سعید خدری رضی الله عنه اینگونه از حضرت صلی الله علیه و آله روایت می‌کند:

(أَنَّ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ قَالَ إِذَا وُضِعَتِ الْجِنَازَةُ وَاحْتَمَلَهَا الرَّجُلُ عَلَى أَعْنَاقِهِمْ فَإِنْ كَانَتْ صَالِحَةً قَالَتْ قَدَّمُونِي وَإِنْ كَانَتْ غَيْرَ صَالِحَةٍ قَالَتْ يَا وَيْلَهَا أَيْنَ يَذْهَبُونَ بِهَا يَسْمَعُ صَوْتَهَا كُلُّ شَيْءٍ إِلَّا الْإِنْسَانَ وَلَوْ سَمِعَهُ صَعِقَ)^۱

(رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هرگاه جنازه گذاشته شود و مردان آن را روی دوش‌های خود حمل می‌کنند، اگر نیکوکار باشد، می‌گوید: مرا زودتر به جلو ببرید و اگر بد عمل و بدکار باشد، می‌گوید: وای بر من، مرا کجا می‌برید، جز انسان تمام موجودات این صدا را می‌شنوند و اگر انسان‌ها آن را بشنوند بی‌هوش می‌گردند).

۱. بخاری کتاب جنائز باب قدمونی. فتح الباری ۳/۱۸۴. نسائی کتاب جنائز باب سرعة فی الجنائز ۴/۴۱.

مبحث پنجم: حضور شیطان هنگام مرگ

وقتی انسان به مرگ نزدیک می‌شود، شیطان بسیار آرزو دارد که خود را نزد او برساند، تا نجات نیابد و از دام گمراهیش نرهد. در صحیح مسلم از حضرت جابر بن عبدالله روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

﴿إِنَّ الشَّيْطَانَ يَحْضُرُ أَحَدَكُمْ عِنْدَ كُلِّ شَيْءٍ مِنْ شَأْنِهِ حَتَّى يَحْضُرَهُ عِنْدَ طَعَامِهِ فَإِذَا سَقَطَتْ مِنْ أَحَدِكُمُ اللَّقْمَةُ فَلْيَمِطْ مَا كَانَ بِهَا مِنْ أَدَى ثُمَّ لِيَأْكُلْهَا وَلَا يَدْعُهَا لِلشَّيْطَانِ فَإِذَا فَرَّغَ فَلْيَلْعَقْ أَصَابِعَهُ فَإِنَّهُ لَا يَدْرِي فِي أَيِّ طَعَامِهِ تَكُونُ الْبِرَكَةُ﴾

(شیطان هر لحظه نزد انسان می‌آید، حتی موقع طعام خوردن انسان حاضر می‌شود. هرگاه لقمه غذا از دست کسی بر زمین افتاد، باید آلودگی آن را پاک نموده و بقیه را میل کند و آن را برای شیطان رها نسازید و هرگاه شما از خوردن طعام فارغ شدید، انگشتان خود را بوسیله زبان پاک کنید، چون شما نمی‌دانید که برکت طعام در کدام قسمت آن نهفته است).

علما می‌گویند: شیطان در این موقع حساس (موقع سكرات) در شکل پدر، مادر یا به صورت یک انسان مهربان در می‌آید و در قالب خیر خواهی او را به یهودیت، نصرايت یا هر دین و آیین معارض با اسلام، دعوت می‌کند. این همان لحظه‌ای است که خداوند بد سرشتان را به بی‌راهه می‌کشاند. در قرآن نیز به این معنی اشاره شده است. می‌فرماید:

﴿رَبَّنَا لَا تُرِغْ قُلُوبَنَا بَعْدَ إِذْ هَدَيْتَنَا وَهَبْ لَنَا مِنْ لَدُنْكَ رَحْمَةً إِنَّكَ أَنْتَ الْوَهَّابُ﴾

آل عمران: ۸

((چنین فرزندگان خردمندی می‌گویند: پروردگارا! دل‌های ما را (از راه حق) منحرف مگردان بعد از آن که ما را (حلاوت هدایت چشانده و به سوی حقیقت) رهنمود نموده‌ای، و از جانب خود رحمتی به ما عطا کن. بیگمان بخشایشگر تویی تو)).

عبدالله بن امام احمد بن حنبل می‌گوید: موقع درگذشت پدرم حاضر بودم، تکه پارچه‌ای در دستم بود و می‌خواستم چانه‌اش را ببندم، او گاهی بی‌هوش می‌شد و

گاهی به هوش می‌آمد و با اشاره دست‌هایش می‌گفت: خیر، دور باش، خیر دور باش. از او پرسیدم، پدر جان چه حرکتی از شما بروز می‌کند؟ فرمود: شیطان در جلو من ایستاده است، دارد سر انگشت‌هایش را گاز می‌گیرد و می‌گوید: ای احمد، از من رها شدی و من می‌گویم عقب برو، عقب برو.^۱

قرطبی می‌گوید: از شیخ امام ابو عباس احمد بن عمرو قرطبی شنیدم که می‌فرمود: نزد ابی جعفر احمد بن قرطبی، در قرطبه حضور پیدا کردم و او در حالت احتضار به سر می‌برد، حاضرین به او می‌گفتند: بگو: لا اله الا الله و او همواره می‌گفت: نه نه، وقتی به هوش آمد این جریان را برایش تعریف کردیم، فرمود: دو شیطان، یکی در سمت راست و دیگری در سمت چپ من قرار داشتند، یکی می‌گفت: بر کیش یهودی با جهان وداع کن، زیرا یهودیت از بهترین ادیان است و دیگری می‌گفت: به سوی نصرانیت بشتاب چون نصرانیت بهترین دین است و من داشتم در جواب آنها می‌گفتم: نه نه.^۲

همانطور که ابن تیمیه می‌فرماید چنین حادثه‌ای برای هر انسانی ضروری نیست، بلکه بر بعضی از انسان‌ها عرضه می‌شوند و برای برخی دیگر مشروعیت ندارد ولی در میدان واقع پیش آمدنش را برای برخی از انسان‌ها شنیده‌ایم، همه اینها از فتنه‌های زندگی و مرگ هستند، که مکلف شده‌ایم در نماز از آنها به خدا پناه ببریم.^۳

شیخ ابن تیمیه می‌فرماید: شیطان موقع مرگ و احتضار بیش از هر زمان دیگر به بی‌راهه بردن انسان طمع کار و حریص است، چون این وقت، وقت حاجت و نیاز است، امام برای اثبات مطلب به حدیث «الاعمال بالخواتم» استدلال می‌کند.

۱. تذکرة القرطبي: ۳۴.

۲. تذکرة قرطبی ۳۴.

۳. مجمع الفتاوي: (۴/۳۵۵).

رسول الله ﷺ می فرماید:

(إِنَّ الْعَبْدَ لَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ حَتَّىٰ مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ ؛ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ النَّارِ حَتَّىٰ مَا يَكُونُ بَيْنَهُ وَبَيْنَهَا إِلَّا ذِرَاعٌ ؛ فَيَسْبِقُ عَلَيْهِ الْكِتَابُ فَيَعْمَلُ بِعَمَلِ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَيَدْخُلُهَا)

(انسان همواره اعمال اهل بهشت را انجام می دهد. حتی میان او و میان بهشت فاصله بسیار کم می شود و به یک ذراع می رسد، آنگاه تقدیر وی بر وی سبقت می گیرد و عمل اهل دوزخ را انجام داده و وارد دوزخ می شود و بسا اوقات انسان همواره اعمال اهل دوزخ را انجام می دهد تا اینکه میان او و میان دوزخ فاصله بسیار کم می شود، ناگاه تقدیر بر وی سبقت می گیرد و او شروع به انجام اعمال اهل بهشت می کند و وارد بهشت می شود. اینجا است که روایت شده است: شیطان موقع مردن بیش از هر زمان دیگر در صدد گمراه کردن انسان بر می آید و به همراهان و حامیانش می گوید: این (کسی که در حالت مردن و سكرات است) را رها نکنید، چون اگر از دست شما برود، دیگر هرگز شما بر وی پیروز نخواهید شد.)^۱

۱. مجموعه الفتاوی: (۴/۲۵۶).

مبحث ششم: عوامل بد فرجامی

بعضی که در ظاهر مسلمان‌اند و به مقتضای احکام اسلامی عمل می‌کنند پناه بر خدا سرانجام خطرناکی دارند، این سوء خاتمه برای بعضی هنگام سكرات مرگ ایجاد می‌شود و نمایان می‌گردد.

نواب صدیق حسن خان درباره فرجام بد چنین می‌فرماید: خاتمه بد، علل و اسبابی دارد، که مؤمن باید از آنها حذر داشته باشد. سپس در ادامه برخی از آنها را به شرح ذیل بیان می‌کند:^۱

۱- **فساد اعتقادی:** فساد در عقیده و لو اینکه با نهایت زهد و صلاح باشد از جمله عوامل سوء خاتمه است. اگر شخصی دارای عقیده فاسد باشد و بر عقیده‌اش مطمئن باشد و احتمال شک و تردید را در آن راه ندهد، در لحظه‌های سكرات مرگ بطلان عقیده‌اش روشن می‌گردد و اطمینان پیدا می‌کند که اعتقاد وی باطل بوده و مستند به هیچ اصلی نیست. بنا بر این انکشاف بطلان برخی از اعتقاداتش موجب از بین رفتن بقیه معتقدات هم می‌گردد، چون قبض روح وی در این شرایط پیش از تدارک و عودت به اصل ایمان موجب سوء خاتمه می‌شود و از دنیا بدون ایمان می‌رود. در نتیجه مصداق این آیه قرار می‌گیرد.

﴿وَبَدَأَهُمْ مِنَ اللَّهِ مَا لَهُمْ يَكُونُوا يَحْتَسِبُونَ﴾ الزمر: ۴۷

(و از جانب خدا چیزی (از شکنجه و عذاب) برای ایشان جلوه‌گر و پدیدار می‌شود که گمانش نمی‌بردند)

﴿قُلْ هَلْ نُنَبِّئُكُمْ بِالْأَخْسَرِينَ أَعْمَالًا﴾ الَّذِينَ ضَلَّ سَعِيَّهُمْ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَهُمْ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ

يَحْسِنُونَ ﴿۱۰۴﴾ الكهف: ۱۰۳ - ۱۰۴

(بگو: آیا شما را از زیانکارترین مردم آگاه سازم؟ آنان کسانی‌اند که تلاش و تکاپویشان (به سبب تباهی عقیده و باورشان) در زندگی دنیا هدر می‌رود (و بیسود می‌شود) و خود گمان می‌برند که به بهترین وجه کار نیک می‌کنند) قطعاً چنین است هرکس اعتقادی بر خلاف واقعیت داشته باشد، این اعتقاد یا بر گرفته از رأی و اندیشه خود او است و یا عقیده را از کسی گرفته که دارای چنین مشکل و دردی است. هرکدام از گزینه‌های گذشته را بپذیرم به این اصل می‌رسیم که زهد و تقوی با چنین اعتقادی ارزش ندارند و چیزی را عوض نمی‌کنند، بلکه وقتی زهد و تقوی به حال انسان مفید است که بر اساس قرآن و سنت مطهره باشد، چون اساس عقاید دینی تنها از این دو سر چشمه پاک و زلال نشأت می‌گیرند.

۲- اصرار بر گناهان: هرکس مُصِر بر انجام گناه باشد، محبت گناه در دل او جای می‌گیرد و هر چیزی را که انسان در طول عمر خود با آن زیسته و بدان انس و الفت گرفته، هنگام مرگ و سكرات در ذهن تداعی می‌شوند و به یاد می‌آیند، اگر محبت انسان و گرایش او در زندگی بسوی طاعت باشد، موقع مردن ذکر و یاد بندگی و طاعت در خاطر او تازه می‌شود و موج می‌زند و اگر محبت و گرایش او به سوی معاصی باشد، ذکر و یاد گناه و معاصی در لحظات مرگ در خاطرش تازه می‌گردد. برخی مواقع در پایان زندگی، قبل از توبه شهوت و گناهی از گناهان گذشته به سراغش می‌آیند و قلبش را اسیر می‌کنند و بین او و پروردگارش مانع و حایلی ایجاد می‌نمایند، همانگونه که حضرت محمد ﷺ در حدیثی می‌فرماید: گناه در آخرین لحظه‌ی زندگی موجب گمراهی و بدبختیش می‌شود:

(الْمَعَاصِي بَرِيدُ الْكُفْرِ)

(گناهان پلی به سوی کفر هستند.)

کسی که اصلاً مرتکب معصیت نشود یا مرتکب شده و توبه کند، از چنین خطری به دور و در امان است، اما کسی که به کثرت مرتکب گناه می‌شود و حتی گناهانش از طاعتش بیشتراند و موفق به توبه هم نگردیده است، بلکه بر گناهان اصرار کرده، به شدت در معرض خطر سوء خاتمه قرار می‌گیرد، چون کثرت محبت و گرایش به سوی گناه موجب ترسیم شدن گناه در ذهن می‌شود و بدان

گرایش پیدا می‌کند و هنگام مرگ و سکرات هم بر چنین حالتی باقی می‌ماند و در نهایت به بدترین سرانجام رو می‌آورد.

مطالب گذشته را می‌توان با یک مثال توضیح داد، بدون تردید انسان در عالم رؤیا اوضاع و احوالی را مشاهده می‌کند که در طول عمر بدان انس و الفت گرفته است. مثلاً اگر کسی عمرش را در علم و مطالعه سپری نموده است، احوال متعلق به علم و علما را در خواب مشاهده می‌کند و اگر کسی عمرش را در خیاطی و خیاطت سپری کرده باشد در عالم رویا احوال مربوط به خیاطی و خیاطت را می‌بیند، چون در عالم رویا و خواب همان چیزهایی در ذهن حضور پیدا می‌کنند که در طول عمر، انسان بدان دل بسته است، مرگ هر چند که از خواب شدیدتر است، اما مقدمه و سکرات آن تشابه زیادی با خواب دارند. بنابراین کثرت محبت با گناهان مقتضی تذکر گناهان، ترسیم و عودت آنها در قلب و گرایش آنها به سوی نفس در موقع سکرات می‌باشد و اگر روح در چنین حالتی قبض شود، به فرجام و خیمی مبتلا خواهد شد.

ذهبی در کبائر می‌گوید: مجاهد گفته است: هرکس که می‌میرد، دوستان و هم نشینان زندگی‌اش در عالم مثال نزد او حاضر کرده می‌شوند، مردی که در زندگی با شطرنج بازی می‌کرد، هنگام سکرات مرگ، اطرافیان کلمه شهادتین را برایش زمزمه می‌کردند و تلقین می‌نمودند، ولی او می‌گفت: شاه، سپس با همین حالت جان داد. چون در زندگی به الفاظ شطرنج انس و الفت گرفته بود در سکرات مرگ به جای کلمه توحید الفاظ بازی را بر زبان جاری می‌کرد.

مشابه این حالت برای شخص دیگری پیش آمد که در زندگی با شراب نوشان همنشینی و مراودت داشت، وقتی دچار سکرات مرگ گردید، یکی از بستگانش نزد او آمد تا به وی کلمه شهادتین را تلقین کند و او بجای کلمه توحید گفت: بنوش و به من نیز بنوشان و بعد جان سپرد. لا حول و لا قوه الا بالله العلی العظیم^۱

۳- عدول از خط مستقیم: چون هرکس در آغاز زندگی سالک و راهرو راه صحیح و مستقیم باشد و بعد در او تغییر پیدا شود و از مسیر مستقیم اولی منحرف

۱. الکبائر للذهبی: صغری ۹۱.

گردد، خاتمه‌اش به بدی می‌انجامد، مانند ابلیس که در آغاز زندگی بزرگ و امام فرشتگان بود و در عبادت از همه کوشا تر و بهتر بود، ولی هنگام دستور خدا مبنی بر سجده و تعظیم برای آدم، سر باز زد و از راه راست و پیمودن راه مستقیم منحرف گشت، یا مانند بلعم باعور و برصیصا که در ابتدای زندگی عابد و زاهد بودند، خداوند به بلعم باعور معجزه داد، ولی او هنگام پیروی از هوس‌های شیطانی‌اش پیروی کرد و به سوی دنیا گروید و از جمله گمراهان قرار گرفت و برصیصا هنگام دعوت شیطان لیبک گویان به سوی شیطان شتافت و به صف پیروانش ملحق گشت، تا جایی در منجلاب و تاریکی کفر پایین رفت که شیطان خطاب بدو گفت: من از تو بیزارم و از خدای بزرگ می‌ترسم. شیطان از او تبری جست چون از این هراس داشت که در عذاب گمراهی او شریک و هم دم باشد، ولی اظهار بیزاری برای شیطان سودی نداشت، چون خداوند می‌فرماید:

﴿فَكَانَ عَاقِبَتُهُمَا أَنَّهُمَا فِي النَّارِ خَالِدِينَ فِيهَا وَذَلِكَ جَزَاءُ الظَّالِمِينَ ﴿١٧﴾﴾ الحشر: ۱۷

(سرانجام کار (اهریمن و کسی که او گمراهش کرده است) بدانجا می‌انجامد که

هر دو تا در آتش دوزخ جاودانه می‌مانند، و این سزای ستمگران است.)

۴- **ضعف ایمان:** اگر ایمان ضعیف باشد، دوستی خداوند نیز در انسان ضعیف می‌گردد و محبت دنیا در دل قوت می‌گیرد و بر انسان چنان چیره می‌شود، به گونه‌ای که جایی در دل او برای محبت خداوند باقی نمی‌ماند. محبت خداوند چنان ضعیف می‌گردد که نمی‌تواند در مخالفت با نفس تاثیری داشته باشد، این گونه ایمان ضعیف هیچگونه نقشی در جلوگیری از گناهان و گرایش به سوی عبادات و بندگی ندارد، در نتیجه صاحب این ایمان غرق در شهوات و ارتکاب معاصی می‌شود و تاریکی گناهان بر قلب انباشته می‌گردد و همواره نور ایمان را به خاموشی بیشتر مبتلا می‌کند. وقتی که سكرات مرگ فرا می‌رسد محبت خداوند در دل بسیار ضعیف می‌گردد، چون خود را در حال جدایی از دنیا می‌بیند در حالی که دنیا برایش بسیار محبوب و پسندیده است و حب دنیا چنان بر وی غلبه نموده است که اراده ترک آنرا ندارد و از جدایی آن احساس ناراحتی می‌کند و حب

ضعف ایمان به بغض خداوند تبدیل می‌گردد، اگر روح او در چنین حالت خطرناکی قبض شود، خاتمه‌اش به بدی می‌انجامد و برای همیشه نابود می‌گردد. عاملی که به چنین خاتمه بد منجر می‌شود محبت دنیا و گرایش به سوی آن و خوشحال شدن به وسیله آن و ضعف ایمان که توأم با ضعف محبت خداوند است، می‌باشد، این دردی است که گریبان بسیاری از خلائق را گرفته است، چون هر چیزی که در حال سكرات بر قلب غلبه کند، آن چیز در دل نقش می‌بندد و شخص را به خود مشغول می‌سازد، بگونه‌ای که به چیزی دیگر نمی‌اندیشد، آخر جایی برای چیز دیگری باقی نمانده است و اگر روح در چنین حالتی قبض شود، توجه قلبی‌اش بسوی دنیا بر می‌گردد و بدان سو متوجه می‌شود و میان او و پروردگارش مانع و حایل ایجاد می‌گردد.

روایت شده که وقتی سلیمان بن عبدالملک به قصد حج و زیارت خانه خدا وارد مدینه شد، پرسید: آیا در مدینه کسی هست که گروهی از صحابه رضی الله عنهم را دیده باشد؟ گفتند: آری، ابوحازم، چند تن از صحابه رضی الله عنهم را دیده و هنوز هم در قید حیات است. بسوی او قاصدی فرستاد، وقتی ابوحازم آمد، سلیمان گفت: ای ابوحازم، چرا ما مرگ را ناپسند و مکروه تلقی می‌کنیم؟

ابو حازم گفت: شما دنیا را آباد و آخرت را ویران کرده‌اید و قطعاً رفتن از محلی که آباد است بسوی محلی که ویران است ناپسند می‌باشد.

سلیمان گفت: حرف بسیار بجایی است، بعد سلیمان گفت: ای کاش می‌دانستم که نزد خداوند چه جایگاهی دارم؟

ابو حازم گفت: اعمال خود را با میزان قرآن ترازو کن.

سلیمان گفت: آن میزان را در کجای قرآن می‌یابم؟

ابوحازم گفت: در این آیه:

﴿إِنَّ الْأَبْرَارَ لَفِي نَعِيمٍ ﴿١٣﴾ وَإِنَّ الْفُجَّارَ لَفِي جَحِيمٍ ﴿١٤﴾﴾ الانفطار: ۱۳ - ۱۴

(مسئلاً نیکان در میان نعمت فراوان بهشت بسر خواهند برد. و مسلماً بدکاران

در میان آتش سوزان دوزخ بسر خواهند برد.)

سلیمان گفت: پس رحمت‌های خداوندی کجا هستند؟

ابوحازم گفت: رحمت‌های خداوند همراه نیکوکاران‌اند.
 سلیمان گفت: ای کاش می‌دانستم کیفیت حضورم در پیشگاه خداوند چگونه خواهد بود؟

ابوحازم گفت: نیکوکار مانند کسی است که به مسافرت رفته و به خانه‌اش بر می‌گردد و بد کار مانند کسی است که از خدمت آقایش فرار کرده و به اکراه بسوی او برگردانده می‌شود.

سلیمان به گریه افتاد بگونه‌ای که صدایش بالا رفت و گریه‌اش شدت پیدا کرد و بعد گفت: مرا وصیت کن.

ابو حازم گفت: در جایی که نهی خداوند وجود دارد حضور پیدا نکن و هرگز در جایی که مورد رحمت و شفقت پروردگار است پنهان نشو.

صدیق حسن خان به نقل از امام غزالی در احیاء علوم‌الدین می‌گوید: سوء خاتمه دو مرحله دارد که یکی از آن دو از دیگری بزرگتر است، اما مرحله بزرگتر و عظیم آن است که هنگام سكرات مرگ و بروز احوال آن، شك و جحد (انكار) غالب باشد و روح در همین حالت قبض شود، این کیفیت برای همیشه میان او و خداوند مانع ایجاد می‌کند و مقتضی دوری مستدام از رحمت‌های خداوند و عذاب سرمدی می‌باشد.

مرحله دوم که کمتر از مرحله اول است، عبارت است از اینکه موقع مرگ محبت چیزی از امور دنیا یا لذتی از لذات آن، بر قلب غلبه پیدا کند، آنگاه آن چیز با لذت در قلب نقش می‌بندد و انسان را بگونه‌ای به خود مشغول می‌دارد، که چیزی دیگر در دل او جای نمی‌گیرد، پس هرگاه قبض روح در حال غلبه محبت دنیا اتفاق افتاد، معامله فوق العاده خطرناکی است، چون انسان در همان حالتی که بدان زیسته است و زندگی را سپری نموده است، جان می‌سپارد و به شدت حسرت می‌خورد.

البته اگر ایمان قوی باشد و محبت خداوند از دیر زمان در دل گره خورده و با اعمال صالحه آمیخته باشد، این وضعیت از دل محو می‌گردد، ولی وزن ایمانش در حد یک مثقال باشد، خداوند پس از اندک زمانی او را از دوزخ بیرون می‌آورد و اگر کمتر از یک مثقال باشد، به مدت مدیدی در دوزخ باقی می‌ماند.

به هر حال اگر ایمان به اندازه یک مثقال باشد حتماً از دوزخ بیرون آورده می‌شود هر چند برای هزاران سال در آن باقی بماند و هرکس درباره ذات، صفات و افعال خداوند بر خلاف آنچه که در حقیقت وجود دارد، معتقد باشد و این اعتقاد خواه برگرفته از تقلید باشد یا نتیجه رأی و اجتهاد، برای رفع این خطر سودی ندارد، تنها چیزی که انسان را از این خطر نجات می‌دهد، اعتقاد حق و برگرفته از قرآن و سنت می‌باشد. انسان احمق از این خطر هراسی ندارد و بدان فکر نمی‌کند.^۱

۱. یقطة اولی الاعتبار.

مبحث هفتم: مخیر شدن پیامبران هنگام مرگ

خداوند اجر و پاداش اخروی پیامبران را هنگام فرا رسیدن مرگ بدان‌ها نشان می‌دهد، سپس آنها را میان ماندن در جهان و رهسپار شدن به سوی سرای ابدی مخیر می‌سازد، بدون تردید هر پیامبری نعمت‌های دایمی خداوند را ترجیح می‌دهد. پیامبر بزرگ اسلام ﷺ از این سنت استثنا نشده، بلکه همانند سلف خود از پیامبران مخیر شد، ولی آن بزرگوار ﷺ ملاقات حی منان را اختیار فرمود، در صحیح بخاری از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(إِنَّهُ لَمْ يُقْبَضْ نَبِيٌّ قَطُّ حَتَّى يَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ ثُمَّ يُحْيَا أَوْ يُخَيَّرَ فَلَمَّا اشْتَكَى وَحَضَرَهُ الْقَبْضُ وَرَأْسُهُ عَلَى فَخِذِ عَائِشَةَ غُشِيَ عَلَيْهِ فَلَمَّا أَفَاقَ شَخَّصَ بَصَرَهُ نَحْوَ سَفْفِ الْبَيْتِ ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ فِي الرَّفِيقِ الْأَعْلَى فَقُلْتُ إِذَا لَا يُجَاوِرُنَا فَعَرَفْتُ أَنَّهُ حَدِيثُهُ الَّذِي كَانَ يُحَدِّثُنَا) ^۱

(روح هیچ پیامبری قبض نمی‌شود مگر اینکه جایگاه او در بهشت به او نشان داده می‌شود و بعد به او اختیار داده می‌شود. حضرت عایشه رضی الله عنها در ادامه حدیث می‌فرماید: وقتی فرشته مرگ نزد رسول الله ﷺ آمد و سر مبارک رسول الله ﷺ روی زانوی من بود، رسول الله ﷺ چند لحظه بی‌هوش شدند و سپس در حالی به هوش آمد که به سقف خانه چشم دوخته بود و می‌فرمود: پروردگارا بسوی رفیق اعلی. آنگاه بخود اندیشیدم که رسول الله ﷺ اکنون ما را ترجیح نمی‌دهد و متوجه شدم که این همان حدیثی است که رسول الله ﷺ درباره مختار گذاشتن پیامبران موقع مرگ برای ما بیان کرده بود. حضرت عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: این آخرین سخنی بود که از زبان رسول الله ﷺ بیرون آمد.)

و در روایتی دیگر چنین آمده است: شنیدم که پیامبر صلی الله علیه و آله در بیماری وفاتش می‌فرمود: با کسانی که مورد لطف و رحمت خداوند. از پیامبران، صدیقان، شهدا و نیکوکاران قرار گرفته‌اند حشر گردیم و این‌ها بهترین همراهان هستند.

۱. بخاری کتاب رفاق باب من احب لقاء الله. فتح الباری ۱۱/۳۵۷.

حضرت عایشه رضی اللہ عنہا می فرماید: با شنیدن این آیه من اذعان کردم که به رسول الله صلی اللہ علیہ و آله و سلم اختیار داده شده است.

فصل سوم

بیرون آمدن روح. پرواز به سوی ملکوت اعلی است

امام مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه چنین نقل می کند: هرگاه روح مؤمن بیرون آید دو فرشته به استقبالش می آیند و آن را به سوی آسمانها بالا می برند.

حماد می گوید: ابوهریره درباره بوی خوش و پاک روح مؤمن سخن گفت و صحبت از مسک به میان آمد و فرمود: ساکنان آسمان درباره روح مؤمن می گویند: روح پاکیزه ای است که از طرف زمین آمده است، رحمت خداوند بر او و بر جسدی که در آن سکنی گزیده آید فرود آید، آنگاه فرشته روح را نزد پروردگار بالا می برد و هنگام رسیدن، پروردگار خطاب به او می فرماید: این روح را به بهشت ببرید و آن را برای همیشه زنده بگذارید.

فرمود: هرگاه روح کافر بیرون رود - حماد می گوید: ابوهریره از بوی بد و ملعون بودن روح کافر سخن گفت - اهل آسمان می گویند: روح ناپاکی است که از طرف زمین آمده است. راوی می گوید: خداوند می فرماید: آن را برای همیشه به دوزخ ببرید.

رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیث براء درباره حرمت و کرامت روح مؤمن بعد از بیرون آمدن آن از جسد، سخن گفته است و می فرماید:

فرشتگان پاک خداوند بر این روح پاکیزه درود می فرستند، درهای آسمان برای او باز کرده می شوند و در کفن های خوشبوی بهشت کفن داده می شود و بوی خوش که بهتر و برتر از بوی مسک است از آن به مشام می رسد، سپس فرشتگان آن را با احترام خاص به آسمانها می برند و در آسمانها برای او باز کرده می شوند، اما روح ناپاک موقع بیرون آمدن مورد لعن و نفرین فرشتگان قرار می گیرد و درهای آسمانها بر روی آن بسته و هر گروه از فرشتگان خداوند بر دری از درهای آسمان ایستاده از ورود آن جلوگیری می کنند، سپس آن روح ناپاک در کفنی از کفن های دوزخ گذاشته می شود و بوی بسیار بدی که فرشتگان را آزار می دهد، از

آن روح بلند می‌شود، وقتی به سوی آسمان‌ها بالا می‌رود و در آسمان‌ها بر روی آن گشوده نمی‌شود و از بلندی به سوی زمین پرتاب می‌شود.

در حدیث حضرت براء که رسول‌الله ﷺ در آن از منتقل شدن انسان از مرگ و رفتن به سوی برزخ سخن فرمود، چنین آمده است: وقتی روح مؤمن بیرون می‌آید تا فرشتگان روی زمین و آسمان‌ها در حق آن دعای مغفرت کنند. درهای آسمان‌ها برای آن گشوده می‌شوند. نگهبانان هر دری از درهای آسمان از خداوند می‌خواهد، تا این روح از در او عبور داده شود، وقتی فرشته مرگ آن را قبض می‌کند برای یک لحظه در دست او گذاشته نمی‌شود، بلکه بلافاصله فرشتگان آن را می‌گیرند و در کفن و خوشبوهای بهشت می‌گذارند. این است معنی و مفهوم آیه شریفه:

﴿تَوَقَّهٖ رُسُلُنَا وَهُمْ لَا يُفْرَطُونَ﴾ الأنعام: ۶۱

(فرستادگان ما (از میان فرشتگان دیگر به سراغ او می‌آیند و) جان او را می‌گیرند، و فرشتگان گروه اوّل و فرشتگان گروه دوم هیچ کدام در مأموریت خود) کوتاهی نمی‌کنند)

و بهترین بوی خوشی که در روی زمین دیده می‌شود از آن به مشام می‌رسد، فرشتگان آنرا به سوی آسمان‌ها بالا می‌برند و از کنار هر گروهی از فرشتگان که بگذرد، آنها می‌گویند: این روح پاکیزه از آن چه کسی است؟ فرشتگان در جواب می‌گویند: فلانی، فرزند فلانی است (با بهترین نامی که در دنیا داشته از او یاد می‌کنند) وقتی به نزدیک ترین آسمان می‌رسند، در را می‌زنند، در باز کرده می‌شود و گروه مخصوصی از فرشتگان هر آسمان تا آسمان دیگر آن را تشییع می‌کنند تا به آسمان هفتم می‌رسد، خداوند متعال خطاب به آن می‌فرماید: نام بنده مرا در ردیف علیین بنویسید:

﴿وَمَا أَدْرَاكَ مَا عَلِيُّونَ ۙ (۱۹) كِتَابٌ مَّرْقُومٌ ۙ (۲۰) يَشْهَدُهُ الْمُقَرَّبُونَ﴾ المطففين: ۱۹ - ۲۱

(تو چه می‌دانی که «علیین» چه و چگونه است؟ کتاب نوشته شده‌ای است (که نشاندار به علائم مشخصه بوده و نوشته‌هایش خوانا و گویا است). فرشتگان مقرب (برای نوشتن مطالب) در آنجا حضور بهم می‌رسانند.)

نام او در ردیف علیون نوشته می شود و بعد می فرماید: این روح را به زمین برگردانید، چون من انسانها را از زمین آفریده ام و به آنجا بر می گردانم و بار دیگر آنها را از زمین بیرون خواهم آورد.

رسول الله ﷺ درباره روح ناپاک که از جسد کافر بیرون می آید چنین سخن به میان می آورد: تک تک فرشتگان زمین و آسمان آن را لعنت می کنند، درهای آسمان بر روی آن بسته می شود، نگهبانان هر در از خداوند می خواهند که این روح را از درب آنها عبور ندهد، فرشته مرگ وقتی آن را قبض می کند حتی برای یک لحظه در دست او گذاشته نمی شود، بلکه آن را می گیرند و در پارچه آتشین آنرا کفن می کنند، بدترین بوی بد روی زمین از آن به مشام می رسد، فرشتگان آن را بسوی آسمانها می برند، از کنار هر گروهی از فرشتگان که بگذرد، سوال می کنند: این روح ناپاک از آن چه کسی است؟ فرشتگان می گویند: فلانی، فرزند فلانی است (با بدترین نامی که در دنیا داشت از او یاد می کنند) و وقتی به آسمان دنیا (نزدیکترین آسمان) برسند، برای آن روح کافر در را می زنند، درهای آسمان بر روی آن گشوده نمی شود، در این لحظه رسول الله ﷺ این آیه را تلاوت فرمود:

﴿ إِنَّ الَّذِينَ كَذَّبُوا بِآيَاتِنَا وَاسْتَكْبَرُوا عَنْهَا لَا تُفَتَّحُ لَهُمْ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَلَا يَدْخُلُونَ

الْجَنَّةَ حَتَّى يَلْبِغَ الْجَمَلُ فِي سَمِّ الْخِيَاطِ وَكَذَلِكَ نَجْزِي الْمُجْرِمِينَ ﴿٤٠﴾

الأعراف: ۴۰

(درهای آسمان بر روی آنان باز نمی گردد (و خودشان بی ارج و اعمالشان بی ارزش می ماند) و به بهشت وارد نمی شوند مگر این که شتر از سوراخ سوزن خیاطی بگذرد (که به هیچ وجه امکان ندارد، و لذا ایشان هرگز به بهشت داخل نمی گردند). این چنین ما گناهکاران را جزا و سزا می دهیم.)

خداوند می فرماید: نام او را در پایین ترین مکان در لیست اهل دوزخ بنویسید، سپس می فرماید: بنده مرا به زمین برگردانید، چون من وعده کردم که انسانها را از زمین بیافرینم و آنان را به زمین برگردانم و بار دیگر ایشان را از زمین بیرون بیاورم. آنگاه روح کافر از آسمان هفتم به گونه ای به سوی زمین انداخته می شود که در لاشه قرار گیرد، سپس رسول الله ﷺ این آیه مبارکه را تلاوت کرد:

﴿وَمَنْ يُشْرِكْ بِاللَّهِ فَكَأَنَّمَا خَرَّ مِنَ السَّمَاءِ فَتَخَطَفُهُ الطَّيْرُ أَوْ تَهْوَى بِهِ الرِّيحُ فِي

مَكَانٍ سَجِيٍّ﴾ الحج: ۳۱

(زیرا کسی که برای خدا انبازی قرار دهد، انگار (به خاطر سقوط از اوج ایمان به حسیض کفر) از آسمان فرو افتاده است (و به بدترین شکل جان داده است) و پرندگان (تگه‌های بدن) او را می‌ربایند، یا این که تندباد او را به مکان بسیار دوری (و دره ژرفی) پرتاب می‌کند (و وی را آن چنان بر زمین می‌کوبد که بدنش متلاشی و هر قطعه‌ای از آن به نقطه‌ای پرت می‌شود).)

ابن ماجه از ابی هریره نقل می‌کند، که رسول الله ﷺ فرمود:

(الْمَيِّتُ تَحْضُرُهُ الْمَلَائِكَةُ فَإِذَا كَانَ الرَّجُلُ صَالِحًا قَالُوا اخْرُجِي أَيَّتْهَا النَّفْسُ الطَّيِّبَةُ كَأَنْتَ فِي الْجَسَدِ الطَّيِّبِ اخْرُجِي حَمِيدَةً وَأَبْشِرِي بِرُوحٍ وَرِيحَانٍ وَرَبٌّ غَيْرِ غَضْبَانَ فَلَا يَزَالُ يُقَالُ لَهَا ذَلِكَ حَتَّى تَخْرُجَ ثُمَّ يُعْرَجُ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَيُفْتَحُ لَهَا فَيَقَالُ مَنْ هَذَا فَيَقُولُونَ فُلَانٌ فَيَقَالُ مَرْحَبًا بِالنَّفْسِ الطَّيِّبَةِ كَأَنْتَ فِي الْجَسَدِ الطَّيِّبِ ادْخُلِي حَمِيدَةً وَأَبْشِرِي بِرُوحٍ وَرِيحَانٍ وَرَبٌّ غَيْرِ غَضْبَانَ فَلَا يَزَالُ يُقَالُ لَهَا ذَلِكَ حَتَّى يُنْتَهَى بِهَا إِلَى السَّمَاءِ الَّتِي فِيهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ وَإِذَا كَانَ الرَّجُلُ السُّوءَ قَالَ اخْرُجِي أَيَّتْهَا النَّفْسُ الْخَبِيثَةُ كَأَنْتَ فِي الْجَسَدِ الْخَبِيثِ اخْرُجِي ذَمِيمَةً وَأَبْشِرِي بِحَمِيمٍ وَعَسَاقٍ وَآخَرَ مِنْ شَكْلِهِ أَرْوَاجٌ فَلَا يَزَالُ يُقَالُ لَهَا ذَلِكَ حَتَّى تَخْرُجَ ثُمَّ يُعْرَجُ بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَلَا يُفْتَحُ لَهَا فَيَقَالُ مَنْ هَذَا فَيَقَالُ فُلَانٌ فَيَقَالُ لَا مَرْحَبًا بِالنَّفْسِ الْخَبِيثَةِ كَأَنْتَ فِي الْجَسَدِ الْخَبِيثِ ارْجِعِي ذَمِيمَةً فَإِنَّهَا لَا تُفْتَحُ لَكَ أَبْوَابُ السَّمَاءِ فَيُرْسَلُ بِهَا مِنَ السَّمَاءِ ثُمَّ تُصِيرُ إِلَى الْقَبْرِ)^۱

(فرشتگان نزد میت می‌آیند، اگر شخص در حال سكرات، انسان صالحی باشد، خطاب به او می‌گویند: ای روح پاکیزه که در جسد پاکیزه هستی بیرون بیا و روح و ریحان بهشت و رضایت پروردگار را به تو تبریک می‌گویم، فرشتگان تا بیرون آمدن روح این کلمات را برای میت زمزمه می‌کنند، بعد از بیرون آمدن به آسمان‌ها برده می‌شود، در آسمان را می‌کوبند، سوال می‌شود: چه کسی در را می‌زند؟

۱. ابن ماجه در سننش و آلبانی در صحیح جامع الصغیر خود ۱۶۹/۲ حدیث را روایت کرده‌اند.

می‌گویند: فلانی است. در جواب می‌گویند: خوش آمدی ای نفس پاکیزه‌ای که در جسد پاکیزه‌ای بودی، وارد شو در حالی که مورد ستایش هستی و بشارت روح و ریحان و خشنودی پروردگار بر تو باد، این کلمات همواره برایش گفته می‌شوند تا به آسمانی می‌رسند که خداوند منان در آن قرار دارد^۱ ولی اگر شخص در حال سكرات، انسان بدی باشد، فرشته مرگ به او می‌گوید: ای روح ناپاک که در جسد ناپاک هستی بیرون بیا، بیرون بیا در حالی که شایسته ملامت هستی، آب جوشان و بد بو در انتظار تو است و چیزهایی مشابه آن نیز در کمین تو نشستند تا تو را شکنجه دهند. این کلمات همواره برایش گفته می‌شوند تا اینکه آن روح ناپاک از جسد او بیرون بیاید، سپس آن روح ناپاک به آسمان‌ها برده می‌شود و برای آن تقاضای فتح باب می‌شود، سوال می‌شود: این روح چه کسی است؟ گفته می‌شود: فلانی است. گفته می‌شود بسیار نامیمون است، این روح ناپاک که در جسد ناپاکی بوده است، در حالی که مورد ملامت قرار گرفته باید به همان جا برگردد که آمده است، هیچ دری بخاطر او گشوده نمی‌شود. از آسمان برگردانده و به قبر فرستاده می‌شود.)

۱. منظور این نیست که آسمان بر خداوند محیط است و خداوند را محاصره کرده است. خداوند از چنین چیزی میرا و پاك است، بلکه خداوند بالای آسمان‌ها است و از مخلوق خود جدا است. خداوند درباره کرسی خود می‌فرماید: (وَسِعَ كُرْسِيُّهُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ) البقرة: ۲۵۵ (فرماندهی و فرمانروایی او آسمان‌ها و زمین را دربر گرفته است) رسول الله ﷺ می‌فرماید: آسمان‌ها در برابر عظمت کرسی مانند يك حلقه است که در يك دشت بسیار پهناور افتاده باشد.

باز عظمت کرسی در برابر عظمت عرش مانند حلقه‌ای است که در يك دشت بسیار پهناور افتاده باشد.

فصل چهارم قبر

مبحث اول: هول و هراس قبر

هانی غلام حضرت عثمان بن عفان رضی الله عنه روایت می کند که هرگاه حضرت عثمان رضی الله عنه در کنار قبری توقف می کرد، بقدری می گریست که رخسار مبارکش خیس می شد. از وی پرسیدند: شما وقتی از بهشت و دوزخ صحبت می کنی اشک نمی ریزی و به گریه نمی افتی، ولی چرا هنگام یاد قبر گریه می کنید؟ فرمود: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم که می فرمود:

(إِنَّ الْقَبْرَ أَوَّلُ مَنْزِلٍ مِنْ مَنَازِلِ الْآخِرَةِ فَإِنْ نَجَا مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ أَيْسَرُ مِنْهُ وَإِنْ لَمْ يَنْجُ مِنْهُ فَمَا بَعْدَهُ أَشَدُّ مِنْهُ قَالَ وَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَا رَأَيْتُ مَنْظَرًا قَطُّ إِلَّا الْقَبْرُ أَفْظَعُ مِنْهُ) ^۱

(قبر نخستین منزل از منازل آخرت است، هرکس از (عذاب) آن نجات پیدا کند مراحل بعدی نسبت به آن آسان تر هستند و اگر از آن نجات پیدا نکند، مراحل بعدی برایش مشکل تر خواهد بود. و می گفت: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیده ام که می فرمود: هیچ منظر و صحنه ای را سهمناک تر از صحنه ی قبر ندیده ام). چون مراحل بعدی قبر برای کسی که از آن نجات پیدا کند بسیار آسان و لذت آفرین است، بنده مومن وقتی در قبر می بیند که خداوند برایش چه نعمت هایی را تدارک دیده است، می گوید: پروردگارا قیامت را زودتر برپا کن تا من به اهل و مال خود برگردم، ولی بنده کافر با مشاهده عذاب و نارحتی قبر، هر چند خیلی سخت و دشوار است می گوید: پروردگارا قیامت را برپا نکن. چون عذاب آینده را بسیار وحشتناک تر و دردناک تر از این عذاب می بیند و می داند.

۱. ترمذی و ابن ماجه و ترمذی آن را حدیث غریب گفته است.

تاریکی قبر

در دوران حضرت محمد ﷺ زنی که خادم مسجد بود و مسجد را جارو می‌کرد دار فانی را وداع گفت، رسول الله ﷺ او را در مسجد ندید و درباره او سوال کرد؟ یاران خبر فوتش را به اطلاع رسول الله ﷺ رساندند و چون نمی‌خواستند حضرت محمد ﷺ را از خواب بیدار کنند، بدون اینکه پیامبر ﷺ را در جریان بگذارند او را به خاک سپردند. رسول الله ﷺ خواست تا قبرش را به او نشان دهند، رسول الله ﷺ بر سر قبر آن زن آمد و بر وی نماز خواند و سپس فرمود:

(إِنَّ هَذِهِ الْقُبُورَ مَمْلُوءَةً ظُلْمَةً عَلَىٰ أَهْلِهَا وَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ يُنَوِّرُهَا لَهُمْ بِصَلَاتِي عَلَيْهِمْ) ^۱

(بی تردید این قبور پر از ظلمت و تاریکی هستند و خداوند بوسیله نماز و دعای من آنها را منور و روشن می‌سازد).

۱. بخاری، مسلم، ابوداود، ابن ماجه و بیهقی.

مبحث دوم: فشردن قبر

وقتی میت در قبر گذاشته می‌شود قبر او را می‌فشارد و کسی از فشردن قبر نجات پیدا نمی‌کند، نیک باشد یا بد، صالح باشد یا نا صالح، کوچک باشد یا بزرگ. در روایات آمده است که قبر حضرت معاذ رضی الله عنه را به شدت فشرد، در حالی که عرش عظیم خدا در اثر مرگ او به لرزه در آمد و درهای آسمان برایش باز شدند و هفتاد هزار فرشته در تشییع جنازه او شرکت کردند.

در سنن نسائی از حضرت ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله در باره او

فرمود:

(هَذَا الَّذِي تَحْرَكُ لَهُ الْعَرْشُ وَفُتِحَتْ لَهُ أَبْوَابُ السَّمَاءِ وَشَهِدَهُ سَبْعُونَ أَلْفًا مِنَ الْمَلَائِكَةِ لَقَدْ ضَمَّ ضَمًّا ثُمَّ فُرِّجَ عَنْهُ) ^۱

(کسی که عرش برایش به لرزه در آمد و درهای آسمان برایش گشوده شدند و هفتاد هزار فرشته در تشییع جنازه او شرکت کردند، دچار فشار قبر شد، سپس رها گشت).

و در مسند کبیر و اوسط طبرانی از ابن عباس رضی الله عنهما چنین روایت شده

که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(لَوْ نَجَا أَحَدٌ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ لَنَجَا سَعْدُ بْنُ مُعَاذٍ، وَلَقَدْ ضَمَّ ضَمًّا ثُمَّ رُحِّيَ عَنْهُ) ^۲

(اگر قرار باشد کسی از فشردن قبر نجات پیدا کند، سعد بن معاذ رضی الله عنه نجات

می‌یافت، ولی قبر او را به شدت فشرد و بعد رها ساخت).

از جمله دلایلی که بر صحت فشردن قبر برای هرکسی دلالت دارند و حتی

کودکان نیز از آن مستثنی نمی‌شوند، حدیثی است در مسند اوسط از ابی ایوب و در

کامل ابن عدی از حضرت انس به این شرح روایت شده است، رسول الله صلی الله علیه و آله

فرمود:

۱. نسائی کتاب الجنائز.

۲. در صحیح الجامع اسناد آن صحیح قرار داده شده است.

(لَوْ أَفَلَّتْ أَحَدٌ مِنْ ضَمَّةِ الْقَبْرِ لَأَفَلَّتْ هَذَا الصَّبِيُّ.)^۱

(اگر قرار باشد کسی از فشردن قبر نجات پیدا کند، این کودک نجات می یافت).

مبحث سوم: عذاب قبر

مطلب اول: کیفیت عذاب قبر

وقتی انسان در قبر گذاشته می شود، فرشتگانی در شکل و صورت ناشناخته ای نزد او می آیند. در سنن ترمذی چنین آمده است:

(إِذَا قَبِرَ الْمَيِّتُ أَوْ قَالَ أَحَدُكُمْ أَتَاهُ مَلَكَانِ أَسْوَدَانِ أَرْقَانِ يُقَالُ لِأَحَدِهِمَا الْمُنْكَرُ وَالْآخَرُ النَّكِيرُ فَيَقُولَانِ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ فَيَقُولُ مَا كَانَ يَقُولُ هُوَ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ... وَإِنْ كَانَ مُنَافِقًا قَالَ سَمِعْتُ النَّاسَ يَقُولُونَ فَقُلْتُ مِثْلَهُ لَا أَدْرِي)^۱

(هرگاه میت یا یکی از شما به خاک سپرده می شود، دو فرشته سیاه رنگ و سرخ چشم نزد او می آیند، یکی را منکر و دیگری را نکیر می گویند، از او درباره رسول الله ﷺ سوال می کنند و می گویند: درباره این مرد (رسول الله ﷺ) چه می گوید؟ او در جواب بر اساس همان اعتقادی که در جهان داشته به فرشتگان جواب می دهد، یعنی می گوید: گواهی می دهم که جز الله معبودی وجود ندارد و محمد ﷺ بنده و فرستاده او است،

اگر میت منافق باشد، می گوید: از مردم شنیدم که درباره او چیزی می گفتند، من نیز همان را گفتم و بیش از این چیزی نمی دانم).

در حدیث حضرت براء بن عازب از رسول الله ﷺ چنین آمده است که دو فرشته بسیار خشمناک نزد او می آیند و بر وی خشمگین می شوند و او را می نشانند و از وی می پرسند: پروردگار تو کیست؟ دینت چیست؟ و پیامبرت چه کسی است؟ این پرس و جو آخرین آزمایشی است که از انسان مومن به عمل می آید، در ارتباط با همین مطلب قرآن می فرماید:

۱. ترمذی، کتاب جنازه باب ماجاء في عذاب القبر.

﴿يَتَّبِعُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾

ابراهیم: ۲۷

(خداوند مؤمنان را به خاطر گفتار استوار (و عقیده پایدارشان) هم در این جهان (در برابر زرق و برق مادیات و بیم و هراس مشکلات محفوظ و مصون می‌نماید) و هم در آن جهان (ایشان را در نعمتهای فراوان و عطایای بی‌پایان، جاویدان و ماندگار می‌دارد)

او در جواب می‌گوید: پروردگار من الله است و دین من اسلام و پیامبر من محمد ﷺ است. ندایی از آسمان می‌آید و می‌گوید: بنده من راست می‌گوید. درباره بنده کافر و فاجر فرمود: دو فرشته بسیار خشمناک می‌آیند. بر وی خشم می‌گیرند و او را می‌نشانند و از وی می‌پرسند: پروردگار تو کیست؟ می‌گوید: وای، وای نمی‌دانم، می‌پرسند: دین تو چیست؟ می‌گوید: وای، وای نمی‌دانم. می‌پرسند: درباره این مردی که به طرف شما فرستاده شده است چه می‌گویی؟ نمی‌تواند نام پیامبر ﷺ را بر زبان بیاورد، به او گفته می‌شود: محمد، آنگاه می‌گوید: وای، وای نمی‌دانم، از مردم شنیدم که چنین می‌گفتند، آنگاه این دو فرشته خطاب به او می‌گویند: نه می‌دانستی و نه از مردم تبعیت کردی. منادی ندا در می‌دهد که بنده من دروغ گفته است.

از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(الْعَبْدُ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتَوَلَّى وَذَهَبَ أَصْحَابُهُ حَتَّى إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرْعَ نَعَالِهِمْ أَتَاهُ مَلَكَانِ فَأَقْعَدَاهُ فَيَقُولَانِ لَهُ مَا كُنْتَ تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ أَشْهَدُ أَنَّهُ عَبْدُ اللَّهِ وَرَسُولُهُ فَيَقَالُ انْظُرْ إِلَى مَقْعَدِكَ مِنَ النَّارِ أَبَدَكَ اللَّهُ بِهِ مَقْعَدًا مِنَ الْجَنَّةِ قَالَ النَّبِيُّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَرَاهُمَا جَمِيعًا وَأَمَّا الْكَافِرُ أَوْ الْمُنَافِقُ فَيَقُولُ لَا أَدْرِي كُنْتُ أَقُولُ مَا يَقُولُ النَّاسُ فَيَقَالُ لَأَ دَرَيْتَ وَلَا تَلَيْتَ) ^۱

(هرگاه انسان در قبر گذاشته شود و دوستانش برگردند، او صدای راه رفتن آنها را می‌شنود، دو تا فرشته نزد او می‌آیند و او را بلند کرده و می‌نشانند، از وی سوال

۱. بخاری، مسلم، ابو داود، نسائی.

می‌کنند: درباره حضرت محمد ﷺ چه می‌گویید؟ انسان مؤمن می‌گوید: گواهی می‌دهم که محمد ﷺ بنده خدا و رسول او است. اما کافر و منافق می‌گوید: نمی‌دانم، مردم سخنانی می‌گفتند و من هم تکرار می‌نمودم، به او گفته می‌شود: نه خودت چیزی فهمیدی و نه از دیگران پیروی کردی.

رسول الله ﷺ در ابتداء امر نمی‌دانست که این امت در قبر عذاب داده می‌شوند، بعد از مدتی خداوند او را از این مطلب آگاه ساخت، عروه بن زبیر رضی الله عنه از خاله‌اش، حضرت عایشه رضی الله عنها چنین روایت می‌کند:

(دَخَلَ عَلَيَّ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَعِنْدِي امْرَأَةٌ مِنَ الْيَهُودِ وَهِيَ تَقُولُ هَلْ شَعَرْتِ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ قَالَتْ فَارْتَاعَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ إِنَّمَا تُفْتَنُ يَهُودُ قَالَتْ عَائِشَةُ فَلَبِثْنَا لَيْلِي ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هَلْ شَعَرْتِ أَنَّهُ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ قَالَتْ عَائِشَةُ فَسَمِعْتُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بَعْدُ يَسْتَعِيدُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ)^۱

(رسول الله ﷺ نزد من آمد و زنی از یهودی‌های مدینه در خانه من بود و او به من گفت: آیا می‌دانی که شما در قبر تعذیب می‌شوید؟ حضرت عایشه رضی الله عنها می‌گوید: رسول الله ﷺ از سخن زن یهودی تعجب کرد و گفت: البته یهودی‌ها در قبر عذاب داده می‌شوند، عایشه رضی الله عنها می‌گوید: چند روز سپری شد و بعد رسول الله ﷺ فرمود: ای عایشه می‌دانی بر من وحی نازل شده که مسلمانان در قبر عذاب داده می‌شوند. حضرت عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: بعد از این جریان من همواره از رسول الله ﷺ شنیدم که از عذاب قبر به خدا پناه می‌خواست).

مطلب دوم: آیا کافر در قبر عذاب داده می‌شود؟

احادیثی که بیان گردید حکایت از آن دارند که کفار در قبر عذاب داده می‌شوند، ولی حکیم ترمذی، ابن عبدالبر و سیوطی با این موضوع مخالفت کرده‌اند، حکیم ترمذی اینگونه استدلال می‌کند که امت‌های گذشته اگر به دعوت پیامبران لیبک

۱. صحیح مسلم کتاب الساجد و مواضع الصلوة.

نمی‌گفتند در دنیا دچار عذاب می‌شدند، اما درباره امت اسلام چنین نیست، عذاب ندارند، چون جهاد برای رسول خدا ﷺ مشروع است، هرکس از ترس جان خود اسلام را بپذیرد و نفاق را پیشه کند دچار سزای قبر می‌شود.

البته دیدگاه حکیم ترمذی مشکل دارد، چون خداوند بعد از نزول تورات، عذاب دنیوی و فوری را بر منکرین و تکذیب‌کنندگان دعوت پیامبران نازل نفرموده است.^۱

ابن عبدالبر درباره عدم عذاب کفار در قبر به حدیث صحیح پیامبر ﷺ استدلال می‌کنند که می‌فرماید:

(إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ لَا تُبْتَلَى فِي قُبُورِهَا)

(این امت در قبر عذاب داده نمی‌شوند)

اما احادیث صحیح این استدلال را رد می‌کنند و حکایت از آن دارند که عذاب قبر ویژه مؤمن نیست و اختصاص به امت اسلامی ندارد.

عبدالحق اشبیلی، ابن قیم، قرطبی، سفارینی و دیگران بر این باوراند که عذاب قبر شامل همه انسان‌ها است.^۲

مطلب سوم: آیا انسان‌های غیر مکلف تعذیب داده می‌شوند؟

فتنه یا عذاب قبر به جز انبیا، شهدا و مرزداران و مرابطین دامنگیر هر انسان دیگری می‌شود، چون در نصوص صریحی نجات این چند گروه روایت شده است.

البته در مورد تعذیب کودکان و دیوانگان که مکلف نیستند اختلاف نظر وجود دارد، عده‌ای از علما مانند قاضی ابویعلی و ابن عقیل بر این عقیده هستند که کودکان و دیوانگان در قبر دچار عذاب و فتنه نمی‌شوند.

۱. لوامع انوار البهیه للسفارینی: (۱۰/۶).

۲. لوامع انوار البهیه للسفارینی: (۱۰/۲). و تذکرة القرطبی: (۱۴۷).

این گروه می‌گویند: امتحان عذاب و آزمایش برای کسانی است که مکلف هستند، اما کسانی که کردار آنها ثبت و ضبط نمی‌شود دچار محنت و مصیبت قبر نمی‌شوند، چون محاسبه برای چنین افرادی معنی ندارد.

گروهی دیگری مانند ابو حکیم همدانی، ابو الحسن بن عبدوس و گروهی از شافعیان بر این عقیده هستند که کودکان و دیوانگان نیز در قبر با فتنه و عذاب امتحان روبرو خواهند شد.

امام مالک و برخی دیگر از حضرت ابوهریره رضی الله عنه نقل کرده که رسول الله صلی الله علیه و آله بر طفلی نماز جنازه خواند و فرمود:

(اللَّهُمَّ قِهِ عَذَابَ الْقَبْرِ وَفِتْنَةَ الْقَبْرِ)

(پروردگارا این نوزاد را از عذاب و فتنه قبر نجات بده)

این حدیث قول کسانی را تایید می‌کند که قایل به امتحان کودکان و دیوانگان در آخرت هستند و آنها را در قیامت مکلف می‌دانند، عقیده اغلب علما اهل سنت از محدثین و متکلمین همین است. امام ابوالحسن اشعری از اهل سنت همین را نقل کرده و ترجیح داده است و مقتضی و مستفاد از عبارات و کلام امام احمد نیز همین است.^۱

۱. مجموعه فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه: (۴/۲۵۷ و ۲۷۷).

مبحث چهارم: عذاب و نعمت های قبر

مطلب اول: احادیث عذاب و نعمت های قبر متواتر هستند

شارح طحاویه می گوید: اخبار و احادیث در باره عذاب قبر برای مستحقین از حضرت رسول الله ﷺ به تواتر رسیده اند و هم چنین احادیث سوال منکر و نکیر در حد تواتر هستند، بنابراین اعتقاد و ایمان به حقانیت آنها واجب و لازم است، البته درباره نحوه و چگونگی عذاب قبر ما مجاز به اظهار نظر نیستیم و کیفیت آن را نمی دانیم، چون عقل صلاحیت درک نحوه آن را ندارد و از حوزه عمل عقل خارج است و از طرف دیگر چنین احکامی مرتبط به دنیای واقع نیستند تا بر اساس عقل باشند یا بتوان آنها را عقلانی ساخت، در دین اسلام تنها احکام شریعت دنیایی در حوزه هاضمه عقل بشری نازل می شوند و باید احکامی مشروع گردد که عقل بشری تاب و توان آنرا داشته باشد، بازگشت روح به جسد و احکام دیگر قبر و قیامت در حوزه قوانین و سنن مألوف و معهود بشر نیستند تا در مقابل عقل دنیایی بشر سر تسلیم فرود آورند.^۱

و در جایی دیگر می گوید: باید بدانیم که عذاب قبر همان عذاب برزخ است، هرکس که از دنیا کوچ کند و مستحق عذاب باشد، دفن شود یا نه، سهم خود را از عذاب خواهد چشید، خواه درندگان او را بخورند یا طعمه حریق شود و به خاکستر مبدل گردد و در فضا پراکنده شود، یا به دار آویخته شود و یا در دریا و آب غرق شود، در هر حالتی باشد همان عذاب را می چشد که برای جسم مدفون در خاک مقرر گشته است و دچار فشار و خورد شدن استخوان هم می شود، بر ما لازم است نصوص صحیح وارد شده از پیامبر ﷺ را بدون افراط و تفریط فهم کنیم.^۲

۱. شرح عقیده الطحاویه: (۴۵۰).

۲. شرح عقیده الطحاویه: (۴۵۱).

ملاحظه و بسیاری از اندیشمندان اسلامی که به مذهب فلاسفه گرویده‌اند، منکر عذاب قبر هستند، آنها می‌گویند: عذاب قبر هیچگونه وجود خارجی ندارد و برای اثبات ادعای خود به این مطلب استناد می‌کنند که ما قبور را باز کردیم اما هیچگونه نشانه‌ای از عذاب یا نعمت‌های وارد شده در نصوص را مشاهده نکردیم.^۱

همچنین فرقه خوارج و بعضی از معتزله مانند: ضرار بن عمر و بشر مریسی نیز منکر عذاب قبر هستند، البته قاطبه اهل سنت و اغلب معتزله با این گروه اختلاف نظر دارند و به عذاب قبر ایمان دارند.^۲

آنها چیزی را انکار می‌کنند که در دایره علم خود بدان دست پیدا نکرده‌اند و توان احاطه بدان را ندارند و گمان می‌کنند که چشم آنها همه چیزها را می‌بیند و گوش آنها همه صداها را می‌شنود، ولی ما امروزه اسرار و رموزی را از جهان هستی درک می‌کنیم که چشم و گوش از پی بردن به آنها عاجز و ناتوان هستند.

هرکس به خدا ایمان داشته باشد اخبار و کلامش را با جان و دل می‌پذیرد.

در قرآن اشاراتی دایر بر وجود و حقانیت عذاب قبر وجود دارد و امام بخاری در صحیح خود بابی را تحت عنوان «باب ما جاء فی عذاب القبر» مطرح نموده است و در ادامه عنوان باب آیات زیر را برای اثبات عذاب قبر ذکر می‌کند.

﴿إِذِ الظَّالِمُونَ فِي غَمْرَاتِ الْمَوْتِ وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُوا أَيْدِيَهُمْ أَخْرِجُوا

أَنْفُسَكُمْ أَيُّومٍ تُحْرَبُونَ عَذَابَ الْهُونِ﴾ الأنعام: ۹۳

(اگر (حال همه ستمگران، از جمله این) ستمکاران را ببینی (و بدانی که چه وضع نابهنجار و دور از گفتاری دارند) در آن هنگام که در شدائد مرگ فرو رفته‌اند و فرشتگان دستهای خود را (به سوی آنان) دراز کرده‌اند (و بر بناگوششان تپانچه و بر پشتشان تازیانه می‌زنند و بدیشان می‌گویند: اگر می‌توانید از این عذاب الهی) خویشتن را برهانید. این زمان به سبب دروغهائی که بر خدا می‌بستید و از (پذیرش) آیات او سرپیچی می‌کردید، عذاب خوارکننده‌ای می‌بینید.)

۱. تذکره القرطبی: ۱۲۵.

۲. فتح الباری: (۲۳۳/۳).

﴿سَعَدَ بِهِمْ مَرَّتَيْنِ ثُمَّ يَرُدُّونَ إِلَىٰ عَذَابٍ عَظِيمٍ﴾ (۱۰۱) التوبة: ۱۰۱

(ایشان را (در همین دنیا) دو بار شکنجه می‌دهیم (: یکبار با پیروزی شما بر دشمنانتان که مایه درد و حسرت و خشم و کین آنان می‌گردد، و بار دوم با رسواکردن ایشان به وسیله پرده‌برداری از نفاقشان). سپس (در آخرت) روانه عذاب بزرگی می‌گردند)

﴿وَحَاقَ بِآلِ فِرْعَوْنَ سُوءُ الْعَذَابِ﴾ (۴۵) النَّارُ يُعْرَضُونَ عَلَيْهَا غُدُوًّا وَعَشِيًّا وَيَوْمَ

تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ (۴۶) غافر: ۴۵ - ۴۶

(خداوند (چنین بنده مؤمنی را تنها نگذاشت و) او را از سوء توطئه‌ها و نیرنگهای ایشان محفوظ و مصون داشت، ولی عذاب بدی خاندان فرعون را در بر گرفت. و آن آتش دوزخ است که بامدادان و شامگاهان آنان بدان عرضه می‌شوند. (این عذاب برزخ ایشان است) و اما روزی که قیامت برپا می‌شود (خدا به فرشتگان دستور می‌دهد) خاندان فرعون (و پیروان او) را به شدیدترین عذاب دچار سازید.) آیه اول که امام بخاری آن را بیان فرمود در مورد عذاب کفار توسط فرشتگان در حال سكرات مرگ است.

آیه دوم حکایت از آن دارد که منافقان بیش از عذاب روز قیامت به دو عذاب دیگر گرفتار می‌شوند، عذاب اول عذاب دنیا است که توسط مومنان یا مستقیم از طرف خدا به منافقان چشانده می‌شود و عذاب دوم عذاب دردناک قبر است. امام حسن بصری در تفسیر دو عذاب می‌فرماید: منظور از مرتین، عذاب دنیا و قبر است.^۱

طبری می‌گوید: غالب این است که منظور از دو عذاب، یکی عذاب قبر است و دیگری عذاب گرسنگی، قحطی، اسیر، قتل و اذلال باشد.^۲

و آیه سوم دلیل روشنی برای اهل سنت مبنی بر اثبات عذاب قبر است، چون خداوند متعال تاکید می‌فرماید که آل فرعون صبح و شام در کنار آتش حاضر

۱. فتح الباری: (۲۳۳/۳).

۲. فتح الباری ۲۳۳/۳.

می‌شوند و این احضار پیش از روز قیامت است، زیرا بعد از این آیه خداوند می‌فرماید:

﴿وَيَوْمَ تَقُومُ السَّاعَةُ أَدْخِلُوا آلَ فِرْعَوْنَ أَشَدَّ الْعَذَابِ﴾ ﴿٤٦﴾ غافر: ۴۶

امام قرطبی و جمهور مفسرین بر این عقیده هستند که عرض آل فرعون در کنار آتش در عالم برزخ صورت می‌گیرد.^۱

آیه زیر به روشنی بر عذاب و فتنه قبر دلالت می‌کند:

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ﴾

إبراهیم: ۲۷

(خداوند مؤمنان را به خاطر گفتار استوار (و عقیده پایدارشان) هم در این جهان (در برابر زرق و برق مادیات و بیم و هراس مشکلات محفوظ و مصون می‌نماید) و هم در آن جهان (ایشان را در نعمتهای فراوان و عطایای بی‌پایان، جاویدان و) ماندگار می‌دارد.)

در حدیث حضرت براء بن عازب آمده بود که وقتی مومن در قبر نشاند می‌شود و در جواب فرشتگان می‌گوید: به الوهیت خدا و رسالت محمد ﷺ شهادت می‌دهم، این ثبات و استقامت همان تثبیت مذکور در آیه است.

در حدیثی دیگر آمده است که این آیه درباره عذاب قبر نازل شده است.^۲

از حضرت عایشه ام المومنین رضی الله عنها روایت شده که یک زن یهودی به خانه او رفت و صحبت از عذاب قبر به میان آورد و به حضرت عایشه رضی الله عنها گفت: خداوند تو را از عذاب قبر نجات دهد. حضرت عایشه رضی الله عنها از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره عذاب قبر سوال کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، عذاب قبر حق است. حضرت عایشه رضی الله عنها می‌گوید: بعد از آن جریان رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از هر نمازی از عذاب قبر به خدا پناه می‌برد.^۳

در صحیح مسلم از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده است که دو پیرزن از یهودیان مدینه پیش من آمدند و گفتند: بی تردید انسان‌ها در قبر عذاب داده می‌شوند،

۱. فتح الباری: (۲۳۳/۱۱).

۲. صحیح بخاری، کتاب جنایز.

۳. بخاری کتاب جنائر باب ما جاء فی عذاب القبر. فتح الباری ۲۳۱/۳.

حضرت عایشه رضی الله عنها می فرماید: من سخنان آن دو پیروز را رد کردم و دروغ تلقی نمودم و دوست نداشتم که سخنان آنها را بپذیرم. آنها از خانه من بیرون رفتند و رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به منزل آمد، من هم جریان را برای ایشان تعریف کردم، پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(صَدَقْنَا إِنَّهُمْ يُعَذَّبُونَ عَذَابًا تَسْمَعُهُ الْبَهَائِمُ قَالَتْ فَمَا رَأَيْتُهُ بَعْدُ فِي صَلَاةٍ إِلَّا يَتَعَوَّذُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ)

(راست گفتند، اهل قبور در قبر چنان عذاب داده می شوند که صدای آه و فغان آنها به گوش همه حیوانات می رسد)

حضرت عایشه رضی الله عنها می فرماید: بعد از آن رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بعد از هر نمازی از عذاب قبر به خدا پناه می برد.^۱

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم به دلیل حساس بودن و اهمیت عذاب قبر، اصحاب و یاران را در این باره تعلیم می داد و حتی یک دفعه خطبه را به این موضوع اختصاص داده است. در صحیح بخاری از حضرت اسماء بنت ابی بکر رضی الله عنها روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم روزی برای ایراد سخن بلند شد و درباره فتنه قبر که انسانها بدان مبتلا می شوند، به ایراد خطبه پرداخت، وقتی عذاب قبر را عنوان کرد، مسلمانان (شنوندگان) به شدت به لرزه در آمدند و ترس و وحشت آنها را فرا گرفت.^۲

در روایت نسائی آمده است: حضرت اسماء رضی الله عنها که راوی حدیث است می گوید: از شنیدن سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره عذاب قبر چنان سر و صدایی بلند شد که من مفهوم سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را درست درک نکردم، وقتی سر و صدا خاموش شد، از بغل دستی خود پرسیدم: خداوند تو را بیمارزد، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در پایان سخنان خود چه فرمود؟ او در جواب گفت: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(قَدْ أُوحِيَ إِلَيَّ أَنَّكُمْ تُفْتَنُونَ فِي الْقُبُورِ قَرِيبًا مِنْ فِتْنَةِ الدَّجَالِ)^۳

(به من وحی شده که در قبر فتنه ای همانند فتنه ای دجال دامنگیر مردم می شود)

۱. صحیح مسلم، کتاب المساجد.

۲. بخاری کتاب جنائز باب عذاب قبر. فتح الباری ۳/۲۳۲.

۳. نسائی، به جامع الاصول: (۱۷۰/۱۱) مراجعه شود.

رسول الله ﷺ صدای معذبین را می شنود

خداوند به پیامبر گرامی خود این توانایی را عنایت فرموده که صدای معذبین قبر را بشنود. در حدیثی که صحیح مسلم آن را از حضرت زید بن ثابت روایت کرده، چنین آمده است: روزی که رسول الله ﷺ در باغی از باغ‌های بنی نجار سوار بر قاطر بود و ما نیز ایشان را همراهی می کردیم، ناگهان مرکب رسول الله ﷺ از مسیر منحرف شد و به سرعتش چنان افزود که نزدیک بود رسول الله ﷺ را بر زمین بیندازد - بلافاصله نگاه ما به شش یا پنج یا چهار قبر اطراف مسیر افتاد - رسول الله ﷺ فرمود:

(مَنْ يَعْرِفُ أَصْحَابَ هَذِهِ الْقُبْرِ فَقَالَ رَجُلٌ أَنَا قَالَ فَمَتَى مَاتَ هَؤُلَاءِ قَالَ مَا تَوَّأ فِي الْإِشْرَاكِ فَقَالَ إِنَّ هَذِهِ الْأُمَّةَ تُبْتَلَى فِي قُبُورِهَا فَلَوْلَا أَنْ لَا تَدَافَتُوا لَدَعَوْتُ اللَّهَ أَنْ يُسْمِعَكُمْ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ الَّذِي أَسْمَعُ مِنْهُ) ^۱

(چه کسی صاحبان این قبور را می شناسد؟ یکی از حاضران گفت: من یا رسول الله ﷺ! رسول الله ﷺ فرمود: اینها در چه تاریخی فوت کرده اند؟ او گفت: اینها در زمان کفر و در حالت شرک فوت کرده اند. رسول الله ﷺ فرمود: قطعاً این امت در قبور مورد فتنه و عذاب قرار می گیرند، اگر از این هراس نمی داشتیم که مردگان را دفن نمی کنید، از خداوند می خواستم که صدای عذاب اهل قبور را به شما بشنواند.)

حدیثی که بخاری و مسلم آن را از ابن عباس رضی الله عنهما روایت کرده اند، حکایت از آن دارد که رسول الله ﷺ صدای اموات معذب قبر را می شنید. در این حدیث چنین آمده است: رسول الله ﷺ از کنار دو قبر عبور کرد و فرمودند: اهل این قبور در حال عذاب هستند و عذاب آنها به خاطر جرم و گناه بزرگی نیست. ^۲

۱. صحیح مسلم، کتاب الجنه.

۲. ادامه حدیث را در ادامه ذکر خواهیم کرد.

شنیدن دیگران

بعضی از انسان‌ها همواره مدعی هستند که صدای معذبین قبر را شنیده یا دیده‌اند، از میان آنها شخصیت‌هایی وجود دارد که مرد دروغ نیستند و نمی‌توان بدان‌ها شک نمود، مثلاً علامه ابن تیمیه در این باره می‌فرماید: گاهی برای مردم زمان ما در خواب و بیداری چیزهایی کشف می‌شود که بدان علم دارند و به اثبات هم رسانیده‌اند، چنین مواردی نزد ما کم نیستند.^۱

در جایی دیگر در راستای نفی دیدگاه منکرین عذاب قبر می‌گوید: وقتی معلوم است که شخص در حال خواب روحش بلند می‌شود و راه می‌رود و حرف می‌زند و توسط باطن بدنش کارهایی با روح خود انجام می‌دهد و بدن از انجام آن کارها احساس لذت یا عذاب می‌کند، در حالی که جسدش دراز کشیده و خوابیده است، و چشمانش را گشوده و دهانش را بسته و اعضای بدنش از حرکت باز افتاده است، اما گاهی بر اثر قوت حرکت داخلی حرکت می‌کنند و گاهی بلند می‌شود، راه می‌رود و جیق می‌زند، همه این حرکت‌ها در اثر نیروی درونی انجام می‌گیرند. کار انسان مرده هم از این موضوع مهمتر نیست، چون روحش عذاب می‌بیند و لذت می‌جشد و جواب می‌دهد و سخن می‌گوید در حالی که نشسته و روحش متصل به لاشه و در قبر تنگ و تاریک دراز کشیده است، حتی شدت آن به گونه‌ای است که در عالم خارج هم احساس می‌شود و بدن را به حرکت در می‌آورد و او را در قبر به جنب و جوش وادار می‌سازد و حتی افراد بی‌شماری هم صدای ناله و فغان آنرا از بیرون می‌شنوند و حتی دیده شده که از شدت عذاب از قبر بیرون آمده است، البته این حالت برای هر مرده‌ای لازم نیست، همانطور که هر خوابیده‌ای دچار چنین حالتی نمی‌شود، بلکه به شدت و ضعف عذاب و خواب بستگی دارد.^۲

۱. مجموع الفتاوی: (۳۷۶/۲۴).

۲. فتاوی ابن تیمیه ۵/۵۲۵.

مطلب دوم: ویژگی عذاب و نعمت‌های قبر

در حدیث براء بن عازب رضی الله عنه آمده بود که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: فرشتگان از بنده مؤمن در قبر سوال می‌کنند و بنده مؤمن هم جواب درست و صحیح می‌دهد، آنگاه منادی از آسمان ندا در می‌دهد و می‌گوید: بنده من راستگو است، پس از فرش‌های بهشت برایش بیاورید و او را لباس بهشت بپوشانید و از طرف بهشت دری برایش باز کنید. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(فَيَأْتِيهِ مِنْ رَوْحِهَا وَطِيْبِهَا وَيُنْفَسِحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ مَدَّ بَصَرِهِ قَالَ وَيَأْتِيهِ رَجُلٌ حَسَنُ الْوَجْهِ حَسَنُ الثِّيَابِ طَيِّبُ الرَّيْحِ فَيَقُولُ أَبَشِّرُ بِالَّذِي يَسُرُّكَ هَذَا يَوْمُكَ الَّذِي كُنْتَ تُوعَدُ فَيَقُولُ لَهُ مَنْ أَنْتَ فَوَجْهَكَ الْوَجْهُ يَجِيءُ بِالْخَيْرِ فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ الصَّالِحُ فَيَقُولُ رَبِّ أَقِمِ السَّاعَةَ حَتَّى أَرْجِعَ إِلَى أَهْلِي وَمَالِي)

(نسیم و بوی خوش بهشت از آن روزنه به مومن می‌رسد و تا دید چشم، قبر او وسعت پیدا می‌کند و فرمود: برای او یک مرد زیبا صورت با لباس زیبا که بوی خوش از وی می‌تراود ظاهر می‌شود و می‌گوید: با چیزی که موجب خوشحالی است خوشحال باش. خشنودی خداوند در باغ‌هایی که مملو از نعمت‌های سرمدی هستند، امروز به تو داده می‌شوند. این همان روز موعود دنیا است، بنده مومن از آن مرد نیکو سیرت و صورت می‌پرسد: تو چه کسی هستی؟ از چهره‌ی تو آرامش و نیکویی می‌بارد، آن مرد نیکو سیرت و زیبا صورت می‌گوید: من اعمال نیکوی تو هستم. من در دنیا تو را چنین دیدم که در عبادت و اطاعت خداوند می‌شتافتی به سوی معصیت و نافرمانی بسیار کند رفتار بودی، لذا خداوند تو را پاداش نیکو داده است. بعد دری از بهشت و دری از سوی دوزخ برایش باز می‌شود، با اشاره بسوی دوزخ به او گفته می‌شود: اگر خدا را معصیت می‌کردی، اینجا (دوزخ) جای تو می‌بود. اما خداوند به جای آن (دوزخ) این (بهشت) را به تو داده است، وقتی آن بنده مومن به سوی بهشت نگاه می‌کند و نعمت‌های بهشت را می‌بیند، می‌گوید: پروردگارا! قیامت را هرچه زودتر برپا دار تا من نزد اهل و مال خود برگردم. به او گفته می‌شود: تا قیامت برپا نشده همین جا (در قبر) زندگی کن.

رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(فَيُنَادِي مُنَادٍ مِنَ السَّمَاءِ أَنْ كَذَبَ فَأَفْرَشُوا لَهُ مِنَ النَّارِ وَافْتَحُوا لَهُ بَابًا إِلَى النَّارِ فَيَأْتِيهِ مِنْ حَرِّهَا وَسُمُومِهَا وَيُضَيِّقُ عَلَيْهِ قَبْرُهُ حَتَّى تَخْتَلِفَ فِيهِ أَضْلَاعُهُ وَيَأْتِيهِ رَجُلٌ قَبِيحُ الْوَجْهِ قَبِيحُ الثِّيَابِ مُنْتِنُ الرِّيحِ فَيَقُولُ أَبَشِّرُ بِالَّذِي يَسُوءُكَ هَذَا يَوْمُكَ الَّذِي كُنْتَ تُوعَدُ فَيَقُولُ مَنْ أَنْتَ فَوْجُكَ الْوَجْهُ يَجِيءُ بِالشَّرِّ فَيَقُولُ أَنَا عَمَلُكَ الْخَبِيثُ فَيَقُولُ رَبِّ لِمَا تُقِمُّ السَّاعَةَ)

بنده کافر یا فاجر وقتی سوال منکر و نکیر را بد جواب می‌دهد منادی از آسمان ندا در می‌دهد که بنده من دروغ می‌گویی، لذا فرشی از آتش دوزخ را برایش پهن کنید و دری را بسوی دوزخ برایش باز نمایید تا حرارت و تندی آتش دوزخ به او برسد و قبرش را چنان تنگ کنید تا پهلوهایش در همدیگر داخل شوند. آنگاه مردی نزد وی می‌آید در روایت دیگر (ظاهر می‌شود)، مردی بسیار بد شکل و بد قیافه، که بوی بد از وی می‌تراود و خطاب به بنده کافر یا فاجر می‌گوید: آنچه که مایه ناراحتی تو است، به تو می‌رسد و این همان روزی است که در دنیا به تو وعید می‌دادند. بنده کافر می‌گوید: تو چه کسی هستی؟ چهره تو همواره بدی را همراه خود دارد. آن مرد بد شکل و بد سیرت می‌گوید: من اعمال ناپاک تو هستم، به خدا سوگند من در دنیا تو را دیدم که در اطاعت و بندگی الله بسیار کند و کسل بودی، ولی در نافرمانی او بسیار کوشا و فعال بودید، لذا خداوند تو را سزای مناسب خواهد داد، سپس خداوند متعال ماموری کر، گنگ و کوری را که شلاق و تازیانه در دست دارد بر وی می‌گمارد و ضربه‌اش چنان محکم و کاری است که اگر بر کوه وارد شود، به خاک مبدل می‌گردد. این مامور گماشته شده او را چنان می‌کوبد که به خاک مبدل می‌شود و دوباره او را به حالت اول بر می‌گرداند و بار دیگر او را می‌زند و بر سر وی چنان می‌کوبد که به خاک مبدل می‌شود و چنان جیق می‌کشد که به جز جن و انس همه موجودات صدای او را می‌شنوند. بعد دری از طرف دوزخ برایش گشوده می‌شود و فرش آتشین برایش پهن می‌گردد. چون آینده‌اش را بدتر می‌بیند، می‌گوید: پروردگارا قیامت را به تاخیر بینداز.

و در حدیث حضرت انس رضی الله عنه چنین آمده است: وقتی بنده مومن درست و صحیح جواب منکر و نکیر را در قبر بدهد، به او گفته می‌شود: به منزل و مسکن خود در دوزخ نگاه کن، خداوند به جای آن مکانی را در بهشت به تو ارزانی داده

است. رسول الله ﷺ فرمود: مومن هر دو منزل خود را می بیند. قتاده می گوید: رسول الله ﷺ برای ما چنین نیز فرمود که قبر مومن بعد از این سوال و جواب گشاد کرده می شود و کافر و منافق بعد از جواب دروغین که در پاسخ فرشته ها می دهند، خطاب به آنها گفته می شود: تو نه خودت فهمیدی و نه از دیگران پیروی کردی. بعد میان دو گوش هایش به وسیله چکش مورد ضربه قرار می گیرد و جیق می کشد و به جز جن و انسان ها همه موجودات صدای جیق او را می شنوند.^۱

آنچه که در حدیث بدان اشاره شد مبنی بر اینکه هر انسانی مسکن و منزل خود را در دوزخ یا بهشت مشاهده خواهد کرد، محدود به چند ساعت یا چند روز نیست، بلکه بنا به تصریح پیامبر ﷺ در تمام مدت اقامت در قبر چنین چیزی به او نشان داده می شود، در حدیثی از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنه چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

(إِنَّ أَحَدَكُمْ إِذَا مَاتَ عُرِضَ عَلَيْهِ مَقْعَدُهُ بِالْعَدَاةِ وَالْعَشِيِّ إِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ فَمِنْ أَهْلِ الْجَنَّةِ وَإِنْ كَانَ مِنْ أَهْلِ النَّارِ فَمِنْ أَهْلِ النَّارِ فَيَقَالُ هَذَا مَقْعَدُكَ حَتَّى يَبْعَثَكَ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)

(هرگاه یکی از شما بمیرد صبح و شام منزل و مسکنش را به او نشان خواهند داد، اگر از اهل بهشت باشد منزل بهشت و اگر اهل دوزخ باشد در جهنم منزلش را می بیند و خطاب به او گفته می شود: این منزل تو است و تا روز قیامت در قبر هستی و بعد از برپا شدن قیامت بدان جا منتقل خواهی شد.)

امام ترمذی از حضرت ابوهریره رضی الله عنه حدیثی را چنین نقل می کند: رسول الله ﷺ فرمود:

(قَدْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُولُ هَذَا ثُمَّ يُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ سَبْعُونَ ذِرَاعًا فِي سَبْعِينَ ثُمَّ يُنَوَّرُ لَهُ فِيهِ ثُمَّ يُقَالُ لَهُ نَمْ فَيَقُولُ أَرْجِعْ إِلَى أَهْلِي فَأَخْبِرْهُمْ فَيَقُولَانِ نَمْ كَنُومَةِ الْعُرُوسِ الَّذِي لَا يُوقِظُهُ إِلَّا أَحَبُّ أَهْلِهِ إِلَيْهِ حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ مَضْجَعِ)

(منکر و نکیر بعد از پاسخ صحیح بنده مؤمن خطاب به او می گویند: ما می دانستیم که تو همین پاسخ را خواهی داد، سپس طول و عرض قبر او به میزان

هفتاد ذراع گشاد می شود و منور می گردد و سپس به او گفته می شود: بخواب و استراحت کن. او می گوید: می خواهم نزد زن و فرزندان و فامیل خود بروم. به او گفته می شود: مانند عروسی که تنها نزدیک و محبوب ترین فرد می تواند او را بیدار کند تا روز رستاخیز بخواب).

ولی آن دو فرشته به منافق می گویند:

(قَدْ كُنَّا نَعْلَمُ أَنَّكَ تَقُولُ ذَلِكَ لِنَارِضِ النَّسَمِيِّ عَلَيْهِ فَتَلْتَمُّ عَلَيْهِ فَتَخْتَلِفُ فِيهَا
أَضْلَاعُهُ فَلَا يَزَالُ فِيهَا مُعَذَّبًا حَتَّى يَبْعَثَهُ اللَّهُ مِنْ مَضْجَعِهِ ذَلِكَ)

(ما می دانستیم که تو همین پاسخ دروغین را می گویی. آنگاه به زمین دستور داده می شود که او را بفشارد و زمین هم او را چنان می فشارد که پهلوهایش در هم آمیخته می شوند و او همواره در عذاب می ماند تا روز قیامت که خداوند او را از قبر بلند کند).

مطلب سوم: آیا مسلمانان در قبرهایشان عذاب داده می شوند؟

قرطبی به نقل از ابو محمد عبدالحق می گوید: عذاب قبر مختص کفار و منافقان نیست، بلکه گروهی از مومنان نیز بدان مبتلا می شوند و هر انسانی به اندازه کردارش مجازات می گردد.

دلایل فراوانی در این مورد روایت شده که ما به ذکر برخی از آنها بسنده می کنیم.

مطلب چهارم: اسباب عذاب قبر

عذاب قبر دو نوع اسباب مفصل و مجمل دارد، اسباب مجمل را می توان جهل به خدا، پشت سر گذاستن دستورات و ارتکاب منهیات خداوند نام برد^۱ ولی در مورد اسباب مفصل نصوص فراوانی روایت شده اند که ما به برخی از آنها بسنده می کنیم.

۱. لوامع الانوار البهیة. ۱۷/۲.

۱-۲- دوری نکردن از پیشاب و سخن چینی

بخاری و مسلم از حضرت ابن عباس رضی الله عنهما روایت می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله از کنار دو قبر رد شدند و فرمودند:

(أَمَّا إِنَّهُمَا لَيُعَذَّبَانِ وَمَا يُعَذَّبَانِ فِي كَبِيرٍ أَمَّا أَحَدُهُمَا فَكَانَ يَمْشِي بِالْتَّمِيمَةِ وَأَمَّا الْآخَرُ فَكَانَ لَا يَسْتَتِرُ مِنْ بَوْلِهِ قَالَ فَدَعَا بَعْسِيبٍ رَطْبٍ فَشَقَّهُ بِأَثْنَيْنِ ثُمَّ غَرَسَ عَلَى هَذَا وَاحِدًا وَعَلَى هَذَا وَاحِدًا ثُمَّ قَالَ لَعَلَّهُ أَنْ يُخَفَّفَ عَنْهُمَا مَا لَمْ يَبْسِيسَا) ^۱

(صاحبان این دو قبر در حال عذاب هستند، هر چند علت عذاب آنها گناه بزرگی نیست، سپس در ادامه فرمود: یکی سخن چین بود و دیگری هنگام قضای حاجت استتار نمی‌کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله شاخه‌ی سر سبز درخت خرما را نصف کرد و روی قبر هر کدام شاخه‌ای از آنها را کاشت و فرمود: به این امید تا سبز بودن شاخه‌ها عذاب شان تخفیف یابد).

امام نسائی از حضرت عایشه رضی الله عنها چنین نقل می‌کند که زنی از یهودیان مدینه به خانه من آمد و گفت: عذاب قبر به خاطر بول و پیشاب است. من هم حرف او را نپذیرفتم و گفتم: تو دروغ می‌گویی. او گفت: چرا، ما یهودیان بدن و لباس نجس شده به ادرار را قطع می‌کنیم. در این موقع که سر و صدای ما بلند شد و پیامبر صلی الله علیه و آله هم به سوی نماز می‌رفت، فرمود:

(مَا هَذَا فَأَخْبَرْتُهُ بِمَا قَالَتْ فَقَالَ صَدَقَتْ فَمَا صَلَّيْ بَعْدَ يَوْمَيْذٍ صَلَاةً إِلَّا قَالَ فِي دُبُرِ الصَّلَاةِ رَبِّ جَبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ أَعِدْنِي مِنْ حَرِّ النَّارِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ) ^۲

(این همه سر و صداها برای چیست؟ من هم جریان را برای ایشان تعریف کردم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: او راست می‌گوید. حضرت عایشه رضی الله عنها می‌فرماید: بعد از این جریان پیامبر صلی الله علیه و آله را می‌دیدم که به دنبال هر نمازی می‌فرمود: ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از شدت گرمی جهنم و عذاب قبر به تو پناه می‌برم.)

از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده که فرمود: اغلب عذاب قبر بخاطر ادرار و پیشاب است. حضرت انس رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله چنین نقل می‌کند:

۱. کتاب الجنائز.

۲. نسائی در سننش حدیث را نقل کرده است، جامع الاصول ۱۶۷/۱۱.

(تَنْزَهُوا مِنَ الْبَوْلِ فَإِنَّ عَامَّةَ عَذَابِ الْقَبْرِ مِنْهُ) ^۱

(از آلودگی پیشاب پرهیزید، چون اغلب عذاب قبر بخاطر پیشاب است.)

۳- سرقت از مال غنیمت

از جمله گناهانی که موجب عذاب قبر می‌شود سرقت از بیت المال یا غنیمت مسلمان است. احادیث فراوانی در این مورد روایت شده است، مثلاً ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند:

(فَأَهْدَى رَجُلٌ غُلَامًا يُقَالُ لَهُ مِدْعَمٌ، بَيْنَمَا مِدْعَمٌ يَحُطُّ رَحَلًا لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذَا سَهْمٌ عَائِرٌ فَقَتَلَهُ فَقَالَ النَّاسُ هَنِيئًا لَهُ الْجَنَّةُ فَقَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ كَلَّا وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّ الشَّمْلَةَ الَّتِي أَخَذَهَا يَوْمَ خَيْبَرَ مِنَ الْمَعَانِمِ لَمْ تُصِبْهَا الْمَقَاسِمُ لَتَشْتَعِلُ عَلَيْهِ نَارًا فَلَمَّا سَمِعَ ذَلِكَ النَّاسُ جَاءَ رَجُلٌ بِشِرَاكٍ أَوْ شِرَاكَيْنِ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ شِرَاكٌ مِنْ نَارٍ أَوْ شِرَاكَانِ مِنْ نَارٍ) ^۲

(مردی غلامی را به نام «مدعم» به رسول الله صلی الله علیه و آله هدیه کرد. وقتی که غلام می‌خواست سواری پیامبر صلی الله علیه و آله را جای بگذارد، مورد اصابت تیری ناشناخته قرار گرفت و جان سپرد. مردم گفتند: بهشت برایش مبارک باشد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: هرگز! سوگند به خدایی که جان من در قبضه اوست آتش جهنم را برای خود شعله‌ور ساخت، چون در جنگ خیبر قبل از تقسیم غنائم پارچه‌ای را به سرقت برد. وقتی مردم این وعید سخت را شنیدند مردی با یک یا دو بند کفش پیش پیامبر صلی الله علیه و آله آمد و گفت: این هم موجب شعله‌ور شدن آتش جهنم می‌شود).

از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده که فرمود: فردی به نام کرکره مأمور محافظت از اموال پیامبر صلی الله علیه و آله بود، کرکره وفات کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: او در آتش

۱. آلبانی در کتاب «ارواء الغلیل» حدیث را نقل کرده است. و روایت را به دار قطنی نسبت داده

است. ارواء الغلیل ۳۱۱/۱. شماره ۲۸۰.

۲. متفق علیه، مشکاة المصابیح: (۴۰۱/۲).

است. مردم در صدد تحقیق اموال او بر آمدند، مشاهده کردند که عبايي را از غنیمت به سرقت برده است.^۱

۴-۷- دروغ گفتن، رها کردن قرآن، ارتکاب زنا و ربا خواری

خداوند متعال علل و اسباب متعددی را که موجب عذاب می شوند به پیامبر ﷺ نشان داده است، در صحیح بخاری از سمره بن جندب رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ بعد از نماز به ما رو کرد و فرمود:

(مَنْ رَأَى مِنْكُمْ اللَّيْلَةَ رُؤْيَا قَالَ فَإِنْ رَأَى أَحَدًا قَصَّهَا فَيَقُولُ مَا شَاءَ اللَّهُ فَسَأَلْنَا يَوْمَئِذٍ فَقَالَ هَلْ رَأَى أَحَدًا مِنْكُمْ رُؤْيَا قُلْنَا لَا قَالَ لَكِنِّي رَأَيْتُ الرَّجُلَيْنِ أَتْيَانِي فَأَخَذَا بِيَدِي فَأَخْرَجَانِي إِلَى الْأَرْضِ الْمُقَدَّسَةِ فَإِذَا رَجُلٌ جَالِسٌ وَرَجُلٌ قَائِمٌ بِيَدِهِ كَلْبٌ مِنْ حَدِيدٍ قَالَ بَعْضُ أَصْحَابِنَا عَنْ مُوسَى إِنَّهُ يُدْخِلُ ذَلِكَ الْكَلْبُ فِي شِدْقِهِ حَتَّى يَبْلُغَ قَفَاهُ ثُمَّ يَفْعَلُ بِشِدْقِهِ الْآخَرَ مِثْلَ ذَلِكَ وَيَلْتَمِسُ شِدْقَهُ هَذَا فَيَعُودُ فَيَصْنَعُ مِثْلَهُ قُلْتُ مَا هَذَا قَالَ انْطَلِقْ فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى رَجُلٍ مُضْطَجِعٍ عَلَى قَفَاهُ وَرَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِهِ بِفِهْرٍ أَوْ صَخْرَةٍ فَيَشْدُخُ بِهِ رَأْسَهُ فَإِذَا ضَرَبَهُ تَدَهَدَهَ الْحَجَرُ فَانْطَلَقَ إِلَيْهِ لِيَأْخُذَهُ فَلَا يَرْجِعُ إِلَى هَذَا حَتَّى يَلْتَمِسَ رَأْسَهُ وَعَادَ رَأْسَهُ كَمَا هُوَ فَعَادَ إِلَيْهِ فَضَرَبَهُ قُلْتُ مَنْ هَذَا قَالَ انْطَلِقْ فَانْطَلَقْنَا إِلَى تَقَبٍ مِثْلِ الثَّنُورِ أَعْلَاهُ ضَيْقٌ وَأَسْفَلُهُ وَاسِعٌ يَتَوَقَّدُ تَحْتَهُ نَارًا فَإِذَا اقْتَرَبَ ارْتَفَعُوا حَتَّى كَادَ أَنْ يَخْرُجُوا فَإِذَا خَمَدَتْ رَجَعُوا فِيهَا وَفِيهَا رِجَالٌ وَنِسَاءٌ عُرَاةٌ فَقُلْتُ مَنْ هَذَا قَالَ انْطَلِقْ فَانْطَلَقْنَا حَتَّى أَتَيْنَا عَلَى نَهْرٍ مِنْ دَمٍ فِيهِ رَجُلٌ قَائِمٌ عَلَى وَسَطِ النَّهْرِ قَالَ يَزِيدُ وَوَهْبُ بْنُ جَرِيرٍ عَنْ جَرِيرِ بْنِ حَازِمٍ وَعَلَى شَطِّ النَّهْرِ رَجُلٌ بَيْنَ يَدَيْهِ حِجَارَةٌ فَأَقْبَلَ الرَّجُلُ الَّذِي فِي النَّهْرِ فَإِذَا أَرَادَ أَنْ يَخْرُجَ رَمَى الرَّجُلُ بِحَجَرٍ فِي فِيهِ فَرَدَّهُ حَيْثُ كَانَ فَجَعَلَ كُلَّمَا جَاءَ لِيَخْرُجَ رَمَى فِي فِيهِ بِحَجَرٍ فَيَرْجِعُ كَمَا كَانَ فَقُلْتُ مَا هَذَا قَالَ انْطَلِقْ فَانْطَلَقْنَا حَتَّى انْتَهَيْنَا إِلَى رَوْضَةٍ خَضْرَاءَ فِيهَا شَجَرَةٌ عَظِيمَةٌ وَفِي أَصْلِهَا شَيْخٌ وَصَبِيَانٌ وَإِذَا رَجُلٌ قَرِيبٌ مِنَ الشَّجَرَةِ بَيْنَ يَدَيْهِ نَارٌ يُوقِدُهَا فَصَعَدَا بِي فِي الشَّجَرَةِ وَأَدْخَلَانِي دَارًا لَمْ أَرِ قَطُّ أَحْسَنَ مِنْهَا فِيهَا رِجَالٌ شُبُوحٌ وَشَبَابٌ قُلْتُ طَوَّفْتُمَانِي اللَّيْلَةَ فَأَخْبِرَانِي عَمَّا رَأَيْتُمْ قَالَا نَعَمْ أَمَّا الَّذِي رَأَيْتَهُ يُشَقُّ شِدْقُهُ فَكَذَّابٌ يُحَدِّثُ بِالْكَذْبَةِ فَتَحْمَلُ عَنْهُ حَتَّى

تَبْعَ الْآفَاقِ فَيُصْنَعُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالَّذِي رَأَيْتَهُ يُشَدِّحُ رَأْسَهُ فَرَجُلٌ عَلَّمَهُ اللَّهُ الْقُرْآنَ
فَنَامَ عَنْهُ بِاللَّيْلِ وَلَمْ يَعْمَلْ فِيهِ بِالنَّهَارِ يُفَعَّلُ بِهِ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي الثَّقَبِ
فَهُمُ الزُّنَاةُ وَالَّذِي رَأَيْتَهُ فِي النَّهْرِ آكَلُوا الرِّبَا وَالشَّيْخُ فِي أَصْلِ الشَّجَرَةِ إِبْرَاهِيمُ عَلَيْهِ
السَّلَامُ وَالصَّبِيَّانُ حَوْلَهُ فَأَوْلَادُ النَّاسِ وَالَّذِي يُوقِدُ النَّارَ مَالِكُ خَازِنُ النَّارِ وَالِدَارُ الْأُولَى
الَّتِي دَخَلْتَ دَارَ عَامَّةِ الْمُؤْمِنِينَ وَأَمَّا هَذِهِ الدَّارُ فَدَارُ الشُّهَدَاءِ وَأَنَا جَبْرِيلُ وَهَذَا مِيكَائِيلُ
فَارْفَعْ رَأْسَكَ فَرَفَعْتُ رَأْسِي فَإِذَا فَوْقِي مِثْلُ السَّحَابِ قَالَا ذَاكَ مَنْزِلُكَ قُلْتَ دَعَانِي أَدْخُلُ
مَنْزِلِي قَالَا إِنَّهُ بَقِيَ لَكَ عُمْرٌ لَمْ تَسْتَكْمِلْهُ فَلَوْ اسْتَكْمَلْتَ أَتَيْتَ مَنْزِلَكَ^۱

(چه کسی از شما شب گذشته خواب دیده است؟ آنگاه اگر کسی خوابی دیده بود، آن را برای رسول الله ﷺ بیان می کرد.)

روزی طبق معمول از ما سوال می کرد و فرمود: آیا کسی از شما خواب دیده است؟ عرض شد: خیر.

رسول الله ﷺ فرمود: لکن من دیشب دو مرد را در خواب دیدم، آن دو مرد نزد من آمدند و دست مرا گرفته مرا بسوی سر زمین مقدس بردند، دیدم مردی نشسته است و مردی دیگر در حالی که ایستاده و زنجیرهای آهنین در دست دارد، قلاب‌های آهنین را از دهان مرد نشسته فرو می برد و بیرون می آورد و در طرف دیگر داخل می کرد، این عمل را همواره بدون وقفه انجام می داد. اگر یکی از دو فکش درست می شد بار دیگر قلاب را از آن عبور می داد و از پشت گردن بیرون می آورد، فک پاره شده دوباره به حالت اول باز می گرد و او عمل را دوباره انجام می داد. گفتم: ماجرا چیست و این چه کسی است؟ آن دو مرد به من گفتند: برویم جلوتر. جلوتر رفتیم و از کنار شخصی گذشتیم که با پشت روی زمین دراز کشیده بود و مرد دیگری بر سر او ایستاده و سنگی در دست داشت و سر مرد خوابیده را با آن سنگ می کوبید، هرگاه سنگ به سر او می خورد به سرعت بر می گشت و دور می افتاد و ضربه اش چنان کاری بود که سر مرد را ریزه ریزه می کرد. وقتی مرد زنده به سوی سنگ بر می گشت تا آن را دوباره بگیرد، هنوز به سنگ نزدیک

۱. بخاری: متاب الجنائز. فتح الباری (۳/۲۵۱).

نمی شد که سر ریزه ریزه شده به حالت اول باز می گشت، آن مرد بار دیگر با همان سنگ سر او را می کوبید.

گفتم: این چیست و آن مرد که سرش کوفته می شود چه کسی است؟ گفتند: برویم جلوتر. رفتیم و از کنار چاله ای مانند تنور عبور کردیم، دهانه این چاله تنگ و قعرش بسیار وسیع بود و از عمق آن آتش شعله می زد. وقتی آتش بالا می آمد مردان و زنان لختی که در آتش می سوختند بالا می آمدند و نزدیک بود که از چاله بیرون بیایند و هرگاه شعله به خاموشی می گرایید، آنان به عمق چاله بر می گشتند.

گفتم این ها چه کسانی هستند؟ آن دو مرد گفتند: برویم جلوتر. رفتیم تا اینکه از کنار نهری گذشتیم که در آن مردی بود و مرد دیگری که سنگ در دست داشت در کنار نهر ایستاده بود، هرگاه می خواست بیرون بیاید با سنگ او را می زد و او را دوباره باز می گرداند، و این عمل همواره از هر دو طرف آن مرد تکرار می شد.

گفتم: این چیست؟ به من گفته شد: برویم جلوتر. رفتیم تا اینکه از کنار یک باغ بسیار سر سبز گذر کردیم. در آن باغ درخت های بسیار بزرگی وجود داشت، زیر آن درختان پیرمرد و کودکی را دیدم، مردی را نزدیک درختی دیدم که در جلو خود آتشی را روشن کرده است، آن دو مرد مرا از بالای درخت به منزلی بردند که زیباتر از آن را هرگز ندیده بودم. در آن منزل مردان، خانم ها، پیران، جوانان و کودکان نشسته بودند، بعد از بالای درخت مرا به منزلی دیگر بردند که از منزل اولی زیباتر بود، در آن منزل هم پیرمردان و جوانانی نشسته بودند.

گفتم: تمام شب مرا به سیر و گشت بردی، اکنون از آنچه که دیدم مرا آگاه سازید. در جواب گفتند: آری، مردی که فکش را با آهن سوراخ می کردند، دروغگو است. او دروغ می گفت و شنوندگان دروغ های او را نقل می کردند و به اطراف عالم می رساندند، لذا آنچه که مشاهده نمودی تا روز قیامت به وی انجام خواهد گرفت.

و کسی که سرش را با سنگ می گفتند، مردی بود که خداوند قرآن و احکام دینی را به او آموخته بود، ولی او شبها به جای قرآن خواندن می خوابید و روزها بدان عمل نمی کرد و تا روز قیامت به همان عذاب که مشاهده کردی گرفتار می شود. کسانی که در چاه آتش بودند زنا کاران و افراد داخل نهر خون، ربا خواران.

و پیرمرد زیر درخت حضرت ابراهیم علیه السلام و کودکانی را که در کنار او مشاهده کردی، فرزندان او هستند و روشن کننده آتش مالک و نگهبانان جهنم بودند. منزل اول مسکن مؤمنان و منزل دوم از آن شهیدان امت اسلامی بود و من هم جرئیل و این دومی هم میکائیل است، حالا سرت را بلند کن. وقتی سرم را بلند کردم، بالای خود را مانند ابرها دیدم. به من گفتند: این منزل تو است. گفتم: پس بگذارید تا وارد منزل شوم. گفتند: هنوز عمر تو باقی است و منزلت را به اتمام نرسانده‌اید و هرگاه آن را به پایان برسانی وارد آن خواهی شد).

بدهکاری و زندانی قبر

بدهکاری و دین موجب ایجاد ضرر و زیان در قبر می‌شود، از حضرت سعد بن اطول رضی الله عنه روایت شده که برادرش در حالی فوت کرد که سیصد درهم ترکه داشت و زن و فرزند فقیر و بی نوائی را به جا گذاشت. سعد می‌گوید: خواستم ترکه را برای خانواده‌ی برادرم خرج کنم، رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(إِنَّ أَخَاكَ مَحْبُوسٌ بِدَيْنِهِ فَأَذْهَبْ فَأَقْضِ عَنْهُ)

(برادر تو در برابر بدهی‌هایش در قبر زندانی است. برو بدهی‌های او را بپرداز.) سعد می‌گوید: رفتم بدهی‌های برادرم را پرداخت نمودم و برگشتم و عرض کردم، ای رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم تمام بدهی‌هایش را پرداخت کردم فقط دو دینار باقی مانده که زنی مدعی است آنها را به ودیعه به برادرم داده است، ولی دلیلی ندارد. رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(أَعْطَهَا فَإِنَّهَا صَادِقَةٌ)

(آنها هم بپرداز، چون زن راست می‌گوید)^۱

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث خبر می‌دهد که آن صحابی بخاطر بدهی‌هایش محبوس است و در حدیثی دیگر که ممکن است تفسیر این حدیث باشد و مفهوم محبوس بودن را شرح می‌دهد، چنین آمده است:

۱. شیخ ناصرالدین آل‌بانی می‌گوید: این حدیث را ابن ماجه آورده است و احکام‌الجنائز صفحه ۱۵.

(إِنَّهُ مَا سُورٌ بِدِينِهِ عَنِ الْجَنَّةِ)

(او بخاطر دین و بدهی از وارد شدن به بهشت منع شده است.)

و در روایت سمرة بن جندب چنین آمده است: رسول الله ﷺ بر جنازه ای نماز میت خواند، وقتی سلام داد، فرمود: آیا از قبیله فلان کسی میان شما هست؟ حاضرین سکوت اختیار کردند. (هرگاه رسول الله ﷺ از صحابه سوال می کرد، نخست آنها ساکت می شدند) رسول الله ﷺ سوال را چند بار تکرار فرمود، ولی باز هم کسی جواب نداد، بالاخره یکی گفت: آری، فلانی حاضر است. راوی می گوید: مردی که ازارش را بر زمین می کشید از پایین مسجد بلند شد و نزد رسول الله ﷺ آمد، رسول الله ﷺ فرمود: چرا در دوبار اول جواب ندادید؟ من جز خیر هیچ هدف دیگری نداشتم، خواستم به اطلاع برسانم که مردی از قبیله شما به خاطر بدهی از رفتن به بهشت منع شده است، اگر می خواهید او را نجات دهی دین او را ادا کن و اگر دوست ندارید جریان را برای خانواده یا هرکس دیگری که به دین او اهتمام می دهد تعریف کن، تا بدهی او را بپردازند.^۱

گریه بازماندگان موجب تعذیب مردگان می شود

وقتی حضرت عمر رضی الله عنه مورد اصابت خنجر مجوسی قرار گرفت، حضرت صهیب رضی الله عنه به عیادت او رفت و شروع کرد به گریه کردن و گفت: وای برادر، وای رفیق و همراه. حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: ای صهیب رضی الله عنه تو بر من گریه می کنی و حال آنکه رسول الله ﷺ فرموده است:

۱. آلبانی در « احکام الجنائز » ص ۱۵ می فرماید: ابو داود (۸۴/۲) و نسائی (۲۳۳/۲) و حاکم (۲/۲۵، ۲۶) و بیهقی (۷۶/۴/۶) و طیالسی در مسندش شماره (۹۸۱ و ۹۸۲) و امام احمد (۱۱/۵، ۱۳، ۲۰) حدیث را نقل کرده اند، برخی از آنها حدیث را از شعبی از سمرة و گروه دیگر سمعان بن مشنج را هم در سند داخل نموده اند. همانگونه که حاکم و ذهبی گفته اند: بنا به سند اول بر اساس شرط شیخی صحیح است و بنا به سند دوم تنها صحیح است نه بر اساس شرط شیخی، آلبانی در آن کتاب کسانی که روایات و زیادات را ذکر کرده اند بیان فرموده است.

(إِنَّ الْمَيِّتَ لَيُعَذَّبُ بِبُكَاءِ أَهْلِهِ عَلَيْهِ) ۱

(قطعاً میت به خاطر گریه کردن خویشاوندانش تعذیب می شود)

حضرت عایشه رضی الله عنها منکر این است که رسول الله صلی الله علیه و آله چنین فرموده باشد. در صحیح بخاری آمده است که ابن عباس رضی الله عنهما بعد از وفات عمر رضی الله عنه دیدگاه او را در مورد این جریان با حضرت عایشه رضی الله عنها در میان گذاشت، حضرت عایشه رضی الله عنها فرمود: خداوند بر عمر رحم کند. بخدا سوگند رسول الله صلی الله علیه و آله نفرموده است که مومن بنخاطر گریه خویشاوندانش در قبر عذاب می بیند، بلکه رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده: خداوند به خاطر گریه بازماندگان سزای کافر را بیشتر می کند، برای رد این دیدگاه کافی است به آیه قرآن نگاه کنیم که می فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ فاطر: ۱۸

(هیچ گناهکاری بار گناه دیگری را به دوش نمی کشد)

چند تاویل از حضرت عایشه رضی الله عنها پیرامون این حدیث نقل شده است، البته علما در کتب صحاح و سنن این تاویلات را رد کرده اند.^۱

ولی دو نکته شایان ذکر است: یکی اینکه آیا رسول الله صلی الله علیه و آله این حدیث را بیان فرموده است؟ امام قرطبی می فرماید: منکر شدن حضرت عایشه رضی الله عنها و حکم وی در برابر خطای راوی یا شنیدن قسمتی از حدیث و فراموش کردن قسمت دیگر، قابل قبول نیست، چون راویان حدیث جمع فراوانی از اصحاب هستند و همه با جزم و قاطعیت لفظ را به پیامبر صلی الله علیه و آله نسبت می دهند، بنا بر این اگر امکان تاویل صحیح و درستی برای حدیث باشد، نمی توان آنرا رد کرد.^۳

دوم اینکه: میت چگونه بنخاطر گریه کردن خویشاوندانش عذاب می بیند، حال آنکه این گریه کردن اعمال دیگران است، نه عمل خود میت؟ و خداوند می فرماید:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ فاطر: ۱۸

۱. بخاری کتاب جنائز، فتح الباری (۱۵۱/۳). مسلم هم حدیث را نقل کرده است، به جامع الاصول (۹۲/۱۱) نگاه کنید.

۲. بمنظور آگاهی از این تاویلات به فتح الباری (۱۵۲/۳) مراجعه شود.

۳. فتح الباری: (۱۵۴/۳).

علما برای این سوال پاسخ‌های متعددی را بیان کرده‌اند که بهترین آنها را امام بخاری تحت عنوان « قول النبی ﷺ یعذب المیت ببعض ما ینح علیه اذا کان النوح من سنته » آورده است. امام بخاری می‌گوید: میت وقتی به نوحه خواندن خویشاوندانش دچار عذاب می‌شود که نوحه خواندن در خانواده او مرسوم و خودش مروج نوحه خوانی باشد، چون خداوند می‌فرماید:

﴿ قُواْ أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا ﴾ التحريم: ۶

(ای مؤمنان! خود و خانواده خویش را از آتش دوزخی بر کنار دارید)

و پیامبر ﷺ می‌فرماید:

(كُلُّكُمْ رَاعٍ وَكُلُّكُمْ مَسْئُولٌ عَنْ رَعِيَّتِهِ)

(همه شما نگهبان و در مقابل خانواده مسئول هستید)

همانگونه که عائشه رضی الله عنها به آیه استدلال می‌کند، هرکسی مسئول کردار و گفتار خودش می‌باشد.

امام ترمذی نیز تاویل امام بخاری را پذیرفته است، و حدیث حضرت عمر رضی الله عنه را با این الفاظ «المیت يعاب بیکاء اهله عليه» روایت کرده و حدیث را حسن و صحیح می‌داند، سپس می‌گوید: عده‌ای از علماء گریه کردن بر میت را مکروه می‌دانند و بر این باوراند که میت بخاطر گریه کردن خویشاوندانش یا بخاطر گریه کردن زندگان عذاب می‌بیند و حدیث حضرت عمر رضی الله عنه را ترجیح داده‌اند، ابن مبارک می‌گوید: تمایل من بر این است که اگر میت در زندگی و حیات خود خویشاوندانش را از گریه کردن و نوحه خواندن منع کرده باشد، بخاطر گریه کردن اهلس عذاب نمی‌بیند هر چند بازماندگان بر او گریه کنند.^۱

چنین برداشتی فهم و دیدگاه امام قرطبی از حدیث مذکور است، چون ایشان می‌گویند: بعضی یا اکثر علما بر این باوراند که میت در صورتی بخاطر گریه نمودن اهلس عذاب می‌بیند که گریه کردن از سنن مروّجه در خانواده او باشد و یا برای

۱. سنن ترمذی: (۳/۳۳۶).

گریه کردن توصیه نموده و بدان تاکید کرده باشد، مثلاً وصیت کند و بگوید: هنگام مرگم به بهترین وجه نوحه سرایی کنید و گریبان خود را پاره نمایید...^۱

بی تردید نوحه خواندن، کوبیدن بر سر و صورت و پاره کردن گریبان از رسوم و عادات مردم دوران جاهلیت بوده است، حتی مردم دوران جاهلیت همواره توجیه می کرده اند که بعد از مردنشان برای آنها نوحه خوانی شود و خیر مرگش میان مردم اعلام و پخش گردد.

چنین رسومی در مذاهب و اشعار دوران جاهلیت به کثرت دیده می شود، بنابراین در چنین مواردی، دیگر گریه کردن (نوحه خواندن) زندگان مستلزم عذاب میت است، چون توصیه و عادت او را به جا آورده اند و راه و روش زندگی او را ادامه داده اند.^۲

لازم است به تعبیر و الفاظ امام بخاری در صحیحش توجه شود، که می فرماید: تعذیب میت به نوع گریه کردن بستگی دارد نه هر نوع گریه ای، چون گریه ای محدود به حزن و اشک ریختن دور از زخمی کردن صورت و پاره کردن لباس و داد و فغان، مشکلی ندارد و صاحبش تعذیب و مؤاخذه نمی شود، در سنت رسول الله ﷺ نصوص فراوانی وجود دارد که این مطلب را تأیید می نمایند.

علامه ابن تیمیه نیز پیرامون این مسئله سخن گفته و دیدگاه امام بخاری، قرطبی، ابن عبدالبر و همه پیروان آنها را در مورد فهم حدیث مذکور نقد و تضعیف کرده است، امام بعد از ذکر نصوص حدیث می فرماید: گروهی از متقدمین و متاخرین (سلف و خلف) این احادیث را رد کرده اند و بر این باورند که این گونه روایات از باب مجازات انسان به جرم دیگران است و معارض با آیه ذیل می باشد:

﴿وَلَا تَزِرُ وَازِرَةٌ وِزْرَ أُخْرَى﴾ فاطر: ۱۸

ابن تیمیه می فرماید: بزرگان در دفع تعارض مذکور دیدگاه و راه های متفاوتی را پیموده اند، برخی مانند عائشه رضی الله عنها و شافعی و دیگران راویان احادیث را تخطئه

۱. تذكرة القرطبي: (۱۰۲).

۲. جامع الاصول لابن الاثير: ۱۰۲.

کرده‌اند و گروه دیگر مانند مزنی و غیره با پیش کشیدن مقوله وصیت و سفارش میت به بازماندگان مسئله را خاتمه می‌دهند و مشکل را بر طرف می‌سازند. بخشی دیگر از علما مانند ابو برکات حدیث را بر عادت بازماندگان حمل می‌کنند و جرم میت را ترک نهی از منکر و عادت ناشایست بازماندگان می‌پندارند. ولی تمام این مواضع و دیدگاه‌ها ضعیف هستند و نمی‌توانند مشکل را بر طرف سازند. امام در رد دیدگاه اهل تأویل می‌گوید: احادیث صحیح و واضح با راویانی چون عمر بن خطاب رضی الله عنه و فرزندش عبدالله و ابو موسی اشعری و غیره را نمی‌توان با چنین تاویلات ضعیفی رد نمود، حضرت عایشه در بسیاری موارد دیگر چنین موقفهایی را به میان می‌آورد و با اجتهاد و حکم بر باطل بودن معنی احادیث آنها را رد کرده است، ولی روش ایشان علمی نیست چون با تفکر و تدبیر در موضوع روشن می‌شود که نصوص صریح و صحیح روایت شده از ثقات را نمی‌توان با نسیان یا اشتباه رد کرد.^۱

شیخ الاسلام ابن تیمیه در ادامه سخنانش می‌فرماید: حضرت عایشه رضی الله عنها با رد کردن حدیث دچار همان مشکلی می‌شود که از آن فرار کرده است، چون حدیث را با لفظی دیگر نقل می‌کند و آنرا صحیح و روایت شده از پیامبر صلی الله علیه و آله می‌داند در حالی که همان لفظ هم مشکل حدیث حضرت عمر را در خود جایی داده است، اگر تأویل عائشه را بپذیریم و قبول کنیم که میت کافر بر اثر گریه بازماندگان دچار عذاب بیشتری می‌شود چه تفاوتی دارد با حدیث حضرت عمر که می‌فرماید: میت توسط گریه اهل و عیالش دچار عذاب می‌شود، اگر مسئله را در ازدیاد عذاب بپذیریم چرا در ایجاد عذاب رد کنیم؟ به همین دلیل است که شافعی در «مختلف الحدیث» حدیث را به گونه‌ای دیگر تأویل می‌کند و می‌گوید: بهترین لفظ حدیث این روایت است که می‌فرماید: آنها بر او گریه می‌کنند، در حالی که او در قبر عذاب می‌بیند.

امام ابن تیمیه دیدگاه آن گروه را هم رد می‌کند که می‌گویند: از حدیث مذکور این اصل برداشت می‌شود که انسان بخاطر گناه دیگران مجازات شود، امام

۱. مجموع الفتاوی: (۳۷۰/۲۴).

می‌فرماید: آن عده که حدیث مذکور را بر معنی ظاهر حمل کردند و گمان می‌کنند که حدیث از باب مجازات انسان به گناه غیر است و چنین برداشت می‌کنند که خداوند هرچه اراده کند انجام می‌دهد یا حکم می‌نماید و اعتقاد دارند که انسان به گناه دیگران مجازات می‌شوند و در نهایت قایل به جهنمی‌بودن اولاد کافران هستند، چون پدرانشان کافر است. امام این مسئله را توضیح می‌دهد و ثابت می‌کند که چنین چیزی در مورد اولاد کافران درست نیست و بویی از حقیقت نبرده است، چون خداوند تنها نافرمان‌ها را سزا می‌دهد و بچه‌ها را در قیامت مورد امتحان قرار می‌دهد، سپس می‌فرماید: تعذیب با عقاب تفاوت دارد، پیامبر ﷺ فرمود که میت معاقب است، بلکه فرمود: تعذیب می‌شود، چون عذاب از عقوبت عام تر است، عذاب درد و ألم است و هر درد و ألمی عقاب نیست، پیامبر ﷺ می‌فرماید:

(السَّفَرُ قِطْعَةٌ مِنَ الْعَذَابِ) (سفر قطعه‌ای از عذاب است)

یعنی سفر درد و ألم است نه اینکه عقاب و سزا، چون عقاب و سزا در برابر اعمال است، انسان برخی مواقع با شنیدن برخی صداها و کشیدن بوها و خوردن نوعی از غذاها معذب می‌شود، چنین تعذیبی در مقابل اعمال نیست، بنابراین میت با گریه آنها معذب است نه اینکه معاقب باشد.

بعضی از سخنان، میت را در قبر عذاب می‌دهد، همانگونه که دیدن و شنیدن چیزهایی موجب عذابشان می‌شود، بدین سبب است که قاضی ابو یعلی می‌فرماید: با ارتکاب معاصی در گورستان مردگان عذاب می‌بینند، همانگونه که احادیث فراوانی در این مورد روایت شده‌اند، پس معنی حدیث این است که گریه موجب عذاب میت می‌شود و او را ناراحت می‌کند، نه اینکه موجب عقاب و سزای او می‌گردد.^۱

این برداشت که شیخ ابن تیمیه آن را اختیار نموده است و بعضی روایات نیز در تایید آن وارد شده‌اند، در نهایت دقت و ظرافت است.

نعمان بن بشیر روایت می‌کند و می‌گوید: عبدالله بن رواحه از هوش رفت و خواهرش عمره بر وی گریه کرد و گفت: وای جبلا، وای چنین، وای چنان، صفات

۱. مجموع الفتاوی: ۲۶/ (۳۷۴).

برادرش را بر می شمرد، وقتی عبدالله به هوش آمد، گفت: چیزی در مورد من نگفتی مگر اینکه گفتند: راست می گوید، تو چنین و چنان هستی؟! وقتی عبدالله فوت کرد، خواهرش بر وی گریه نکرد.^۱

حتی چنین مطلبی به صراحت در حدیث ابوموسی اشعری وارد شده است که رسول الله ﷺ فرمود:

(مَا مِنْ مَيِّتٍ يَمُوتُ فَيَقُومُ بِأَكْبَرِهِ فَيَقُولُ وَآ جَبَلَاءُ وَآ سَيِّدَاهُ أَوْ نَحْوَ ذَلِكَ إِلَّا وَكَلَّ بِهِ مَلَكَانِ يُلْهَيَانِهِ أَهْكَذَا كُنْتَ)

(هرکس بمیرد و دیگری بر وی گریه کند و بگوید: ای سیدم، ای چنین و ای چنان، دو فرشته بر وی گماشته می شوند و او را تکان می دهند و به او می گویند: آیا تو همین طور بودی؟)

ترمذی حدیث را روایت کرده و می گوید: حدیث حسن و غریب است^۲ و حاکم آنرا صحیح می داند و حدیث نعمان بن بشیر را شاهد آن می داند.^۳

شایان ذکر است که بیان شود، عذاب هر میتی بنا به گریه بازماندگان لازم نیست، چون گاهی حکم سبب بخاطر وجود معارض برداشته می شود، همانگونه که ابن تیمیه فرمود: بعضی از انسانها توان دفع زیان اصوات مهیب و ارواح و صورت های خبیثه را دارند. شیخ در ادامه سخنان خود و در تایید مطلب فوق می فرماید: سبب و علت عذاب در احادیث وعید ذکر می شود، اما گاهی موجب آن بخاطر وجود موانع تحقق پیدا نمی کند، این گونه مانع می تواند توبه مقبوله، یا نیکی های محو کننده و یا گناهان عفو شده توسط شفاعت مقبول، یا فضل و رحمت الهی باشد. امام در پایان می فرماید: عذاب داخل قبر توسط گریه بازماندگان موجب کفاره گناهان می شود.^۴

۱. بخاری کتاب المغازی.

۲. ترمذی کتاب «جناز» (۳۲۶/۳) شماره (۸۰۶)

۳. تلخیص الحیبر ابن حجر (۲/۱۴۰)، شماره (۸۰۶)

۴. مجموع الفتاوی: (۴/۳۷۵).

مطلب پنجم: نجات یافتگان از عذاب و فتنه قبر

آنچه انسان را از عذاب قبر نجات می‌دهد، آمادگی برای مرگ و کمر همت بستن تا آخرین لحظات زندگی و شتافتن به دیدار ابدی است، باید این آمادگی به گونه‌ای باشد که هنگام مرگ انگشت حسرت و ندامت را به دامن نگیرد.

شتافتن به سوی توبه، ادای حقوق و انجام عمل نیکوی فراوان از جمله‌ی آمادگی برای مرگ به حساب می‌آیند، چون ایمان، نماز، روزه، زکات، حج، جهاد، نیکی به پدر و مادر، صلح رحم، یاد خدای بزرگ و کردارهای نیکوی دیگر، انسان مومن را مصون می‌دارند و موجب رهایی یافتن از هر غم و ناراحتی و تنگی می‌شوند.

رسول الله ﷺ برای ما بیان فرموده است که اعمال نیکو و شایسته، انسان را در قبر پاسداری می‌کنند، محمد بن عمرو رضی الله عنه از ابی سلمه از ابی هریره روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرمود:

(إِنَّ الْمَيِّتَ لَيَسْمَعُ خَفَقَ نَعَالِهِمْ حِينَ يُؤَلُّونَ عَنْهُ. فَإِنْ كَانَ مُؤْمِنًا كَانَتْ الصَّلَاةُ عِنْدَ رَأْسِهِ وَكَانَ الصِّيَامُ عَنْ يَمِينِهِ وَكَانَتْ الزَّكَاةُ عَنْ يَسَارِهِ وَكَانَ فِعْلُ الْخَيْرَاتِ مِنَ الصَّدَقَةِ وَالصَّلَاةِ وَالْمَعْرُوفِ وَالْإِحْسَانِ إِلَى النَّاسِ عِنْدَ رِجْلَيْهِ. فَيُؤْتَى مِنْ عِنْدِ رَأْسِهِ فَتَقُولُ الصَّلَاةُ: مَا قَبِلِي مَدْخَلٌ ثُمَّ يُؤْتَى عَنْ يَمِينِهِ فَيَقُولُ الصِّيَامُ: مَا قَبِلِي مَدْخَلٌ ثُمَّ يُؤْتَى عَنْ يَسَارِهِ فَتَقُولُ الزَّكَاةُ: مَا قَبِلِي مَدْخَلٌ ثُمَّ يُؤْتَى مِنْ قَبْلِ رِجْلَيْهِ فَيَقُولُ فِعْلُ الْخَيْرَاتِ مِنَ الصَّدَقَةِ وَالصَّلَاةِ وَالْمَعْرُوفِ وَالْإِحْسَانِ إِلَى النَّاسِ: مَا قَبِلِي مَدْخَلٌ. فَيُقَالُ لَهُ: اجْلِسْ فَيَجْلِسُ قَدْ مُثِلَتْ لَهُ الشَّمْسُ وَقَدْ دَنَتْ لِلْغُرُوبِ فَيُقَالُ لَهُ: مَا هَذَا الرَّجُلُ الَّذِي كَانَ فِيكُمْ مَا تَقُولُ فِيهِ؟ فَيَقُولُ: دَعُونِي حَتَّى أُصَلِّيَ ؛ فَيَقُولُونَ: إِنَّكَ سَتَفْعَلُ أَخْبَرْنَا عَمَّا نَسْأَلُكَ عَنْهُ. فَقَالَ: عَمَّ تَسْأَلُونِي؟ فَيَقُولُونَ: مَا تَقُولُ فِي هَذَا الرَّجُلِ الَّذِي كَانَ فِيكُمْ ؛ مَا تَشْهَدُ عَلَيْهِ بِهِ؟ فَيَقُولُ: أَشْهَدُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ وَأَنَّهُ جَاءَ بِالْحَقِّ مِنْ عِنْدِ اللَّهِ ؛ فَيُقَالُ: عَلَى ذَلِكَ حَيِّتْ وَعَلَى ذَلِكَ مَتَّ وَعَلَى ذَلِكَ تُبْعَثُ إِنْ شَاءَ اللَّهُ تَعَالَى ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ الْجَنَّةِ فَيُقَالُ لَهُ: ذَلِكَ مَقْعَدُكَ مِنْهَا وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ فِيهَا ؛ فَيَزِدَادُ غِبْطَةً وَسُرُورًا ثُمَّ يُفْتَحُ لَهُ بَابٌ مِنْ أَبْوَابِ النَّارِ فَيُقَالُ لَهُ ذَلِكَ مَقْعَدُكَ مِنْهَا وَمَا أَعَدَّ اللَّهُ لَكَ فِيهَا [لَوْ عَصَيْتَ رَبَّكَ] فَيَزِدَادُ غِبْطَةً وَسُرُورًا ؛ ثُمَّ يُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ سَبْعُونَ ذِرَاعًا وَيُنَوَّرُ لَهُ فِيهِ. وَيُعَادُ جَسَدُهُ كَمَا بُدِيَ وَتُجْعَلُ نَسَمَتُهُ فِي نَسَمِ الطَّيِّبِ وَهِيَ طَيْرٌ تَعْلُقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ)

(بی تردید میت صدای پاهای تشییع کنندگان را هنگام فارغ شدن و برگشتن از تدفین می شنود، اگر میت مومن باشد نماز در بالای سرش و روزه در سمت راست و زکات در سمت چپ و کارهای نیکو مانند: صداقت، صله رحم، معروف و احسان در حق مردم جلو پاهایش قرار می گیرند، اگر عذاب از طرف سرش بیاید نماز می گوید: راه مسدود است و اگر از طرف راست باشد روزه مزاحم می شود و اگر از طرف چپ پیش بیاید، زکات دست به کار می شود و همچو سپری نمی گذارد نفوذ کند و اگر از طرف پاها قصد کند، کارهای خیر مزاحم می شوند، آنگاه به او گفته می شود: بنشین و او هم می نشیند، تصویری از حالت طلوع و غروب خورشید برای او تمثیل می شود، از وی به شرح زیر سوال می کنند: درباره این شخص (حضرت محمد ﷺ) که میان شما بوده و به طرف شما مبعوث شده، چه می گوید؟ او می گوید: مرا بگذارید تا نماز بخوانم، به او گفته می شود: بخوان و به پرسش ها پاسخ بگو.

می گوید: درباره چه کسی از من سوال می کنید؟ می گویند: درباره شخصی که به میان شما مبعوث شده است، چه می گوید؟ و چه گواهی می دهید؟
می گوید: شهادت و گواهی می دهم که او رسول خداست و از جانب خدا به سوی انسان ها فرستاده شده است.

به او گفته می شود: تو بر همین عقیده زنده بودی و بر همین عقیده دنیا را وداع گفتی و به امید خدا بر همین عقیده زنده خواهید شد، سپس دری از درهای بهشت برایش گشوده می شود و خطاب به او می گویند: این محل و مسکن تو در بهشت است.

بی نهایت خوشحال می شود، سپس دری از درهای دوزخ باز کرده می شود و خطاب به او می گویند: اگر خدا را نافرمانی می کردی چنین جایگاهی داشتی، باز هم خوشحال می شود که از چنین جایگاهی نجات یافته است.

سپس قبرش منور و توسعه یافته و به سوی جسدش بر گردانده می شود و در کنار روح های پاک و منزه سکنی می گیرند و مجموعه ای از پرندگان بهشتی در فضای قبرش به پرواز در می آیند).

در روایت دیگر آمده:

(و هُوَ طَيْرٌ يَلْقَى فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ)

(به پرنده‌ای تبدیل می‌شود و در بهشت به پرواز در می‌آید)

ابوهریره می‌فرماید: آیه ذیل در این مورد بحث می‌کند:

﴿يُثَبِّتُ اللَّهُ الَّذِينَ ءَامَنُوا بِالْقَوْلِ الثَّابِتِ فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَفِي الْآخِرَةِ

﴿۲۷﴾ ابراهیم: ۲۷

(خداوند مؤمنان را به خاطر گفتار استوار (و عقیده پایدارشان) هم در این جهان (در برابر زرق و برق مادیات و بیم و هراس مشکلات محفوظ و مصون می‌نماید) و هم در آن جهان (ایشان را در نعمتهای فراوان و عطایای بی‌پایان، جاویدان) ماندگار می‌دارد، و کافران را (در دنیا و آخر) گمراه و سرگشته می‌سازد، و خداوند هر چه بخواهد انجام می‌دهد).

در روایت دیگری آمده: سپس جسدش به حالت اولی بر می‌گردد.

پناه خواستن از فتنه و عذاب قبر

از این جهت که فتنه و عذاب قبر از جمله‌ی احوال خطرناک هستند، رسول‌الله ﷺ همواره در نمازهای خود از عذاب قبر به خداوند پناه می‌برد و به یاران نیز امر می‌کرد تا چنین کنند. در حدیث حضرت عایشه رضی الله عنها و زن یهودی چنین چیزی نقل شده است:

زن یهودی پیش من آمد و گفت: خدا تو را از عذاب قبر حفظ کند. من هم در مورد عذاب قبر از پیامبر ﷺ سؤال کردم، پیامبر ﷺ فرمود:

(صَدَقْتُ، فَمَا صَلَّى بَعْدَ يَوْمِنِي صَلَاةً إِلَّا قَالَ فِي دُبْرِ الصَّلَاةِ رَبِّ جِبْرِيلَ وَمِيكَائِيلَ وَإِسْرَافِيلَ أَعِدْنِي مِنْ حَرِّ النَّارِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ) ^۱

۱. نسائی در سننش حدیث را نقل کرده است، جامع الاصول ۱۶۷/۱۱.

(او راست می گوید. حضرت عایشه رضی الله عنها می فرماید: بعد از این جریان پیامبر صلی الله علیه و آله را می دیدم که به دنبال هر نمازی می فرمود: ای پروردگار جبرئیل و میکائیل و اسرافیل از شدت گرمی جهنم و عذاب قبر به تو پناه می برم).

غندر این عبارت را به روایت افزوده است: عذاب قبر حق است.^۱

انس روایت می کند که پیامبر صلی الله علیه و آله همواره این دعا را زمزمه می کرد:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْعَجْزِ وَالْكَسَلِ وَالْجُبْنِ وَالْهَرَمِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ)^۲

(پروردگارا من از ناتوانی، تنبلی، بزدلی، بخیلی، پیری، عذاب قبر و فتنه زندگی و مرگ به تو پناه می برم).

از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله چنین دعا می کرد:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْهَرَمِ وَالْمَأْتَمِ وَالْمَعْرَمِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ وَعَذَابِ الْقَبْرِ)^۳

(خداوندا از تنبلی و پیری و گناه و بدهکاری و فتنه و عذاب قبر به تو پناه می برم).

و رسول الله صلی الله علیه و آله به اصحاب می فرمود:

(تعوذوا من عذاب القبر فيقولون معوذ بالله من عذاب القبر)^۴

(پیامبر صلی الله علیه و آله خطاب به اصحاب می فرمود: از عذاب قبر به خدا پناه ببرید، اصحاب

هم می گفتند: از عذاب قبر به خدا پناه می بریم)

رسول الله صلی الله علیه و آله به اصحاب دستور می داد که از چهار چیز به خدا پناه ببرند:

(اسْتَعِذُوا بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَاسْتَعِذُوا بِاللَّهِ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ اسْتَعِذُوا بِاللَّهِ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ وَاسْتَعِذُوا بِاللَّهِ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ)^۱

۱. بخاری کتاب جنائز، باب «عذاب قبر» فتح الباری (۲۳۲/۱۳) و مسلم کتاب مساجد، باب «استحباب من عذاب القبر» جلد (۴۱۰/۱)

۲. آلبانی می گوید: بخاری و مسلم و نسائی حدیث را روایت کرده اند. (صحیح جامع (۴۰۶/۱)

۳. مسلم کتاب الجنة باب «عرض مقعد المیت من الجنة او النار علی» (۲۱۹۹/۴).

۴. مسلم، کتاب الجنة (۲۱۹۹/۴).

(از عذاب قبر، از دوزخ، از فتنه مسیح دجال و از فتنه مرگ و زندگی به خداوند پناه ببرید).

رسول الله ﷺ به اصحاب دستور می داد که بعد از نماز به خدا پناه ببرند، از حضرت ابی هریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(إِذَا تَشَهَّدَ أَحَدُكُمْ فَلْيَسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْ أَرْبَعٍ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ جَهَنَّمَ وَمِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَمِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ وَمِنْ شَرِّ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ) ^۲

(هرگاه یکی از شما تشهد خواند، از چهار چیز به خدا پناه بجوید، از عذاب جهنم و سزای قبر و فتنه‌ی مرگ و زندگی و شر مسیح دجال)

از حضرت ابن عباس رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ این دعا را مانند سوره فاتحه و قرآن به صحابه می آموخت:

(اللَّهُمَّ إِنِّي أَعُوذُ بِكَ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَسِيحِ الدَّجَالِ وَأَعُوذُ بِكَ مِنْ فِتْنَةِ الْمَحْيَا وَالْمَمَاتِ) ^۳

(از چهار چیز به خدا پناه بجوید، از عذاب جهنم و سزای قبر و شر مسیح دجال و فتنه‌ی مرگ و زندگی)

مطلب ششم: کسانی که از فتنه و عذاب قبر در امان هستند

بعضی از مسلمانان که اعمال شایان توجهی را انجام داده یا به مصیبت بزرگی گرفتار شده‌اند، از فتنه و عذاب قبر در امان خواهند بود و آنان عبارت‌اند از:

* شهید

از مقدم بن معدی کرب رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود:

۱. در جامع الصحیح به ترمذی و نسائی نسبت داده شده است. (۳۲۰/۱)

۲. مسلم کتاب مساجد باب « ما یستعاذ منه فی الصلاة » (۴۱۲/۱) شمار (۵۸۸)

۳. مسلم کتاب مساجد باب « ما یستعاذ منه فی الصلاة » (۴۱۲/۱) شمار (۵۹۰)

(لِلشَّهِيدِ عِنْدَ اللَّهِ سِتُّ حِصَالٍ يُغْفَرُ لَهُ فِي أَوَّلِ دَفْعَةٍ وَيَرَى مَقْعَدَهُ مِنَ الْجَنَّةِ وَيُجَارُ مِنْ عَذَابِ الْقَبْرِ وَيَأْمَنُ مِنَ الْفَزَعِ الْأَكْبَرِ وَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ تَاجُ الْوَقَارِ الْيَاقُوتَةُ مِنْهَا خَيْرٌ مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا وَيُزَوَّجُ اثْنَتَيْنِ وَسَبْعِينَ زَوْجَةً مِنَ الْحُورِ الْعِينِ وَيُشَفَّعُ فِي سَبْعِينَ مِنْ أَقَارِبِهِ) ^۱

(شهید نزد خداوند شش ویژگی و امتیاز دارد: به محض اینکه بر زمین بیفتد و جان را به جان آفرین تسلیم کند مورد مغفرت قرار می‌گیرد و جایش را در بهشت می‌بیند، از عذاب قبر نجات می‌یابد، از وحشت بزرگ روز قیامت در امان می‌ماند، تاج عظمت بر سر او گذاشته می‌شود، تاجی که از دانه یاقوتی برجسته ساخته شده و از هر چیزی با ارزش‌تر است، دو حور با او ازدواج می‌کنند و سفارش و شفاعتش در مورد هفتاد تن از خویشاوندان پذیرفته می‌شود).

نسائی در سنن خود از راشد بن سعد از یکی از اصحاب رسول الله ﷺ چنین نقل می‌کند:

(أَنَّ رَجُلًا قَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا بَالُ الْمُؤْمِنِينَ يُغْتَنُونَ فِي قُبُورِهِمْ إِلَّا الشَّهِيدَ قَالَ كَفَى بِبَارِقَةِ السُّيُوفِ عَلَى رَأْسِهِ فِتْنَةً) ^۲

(مردی از رسول الله ﷺ پرسید: ای رسول الله ﷺ چرا تمام مؤمنان غیر از شهیدان در قبر عذاب می‌بینند؟ رسول الله ﷺ فرمود: برای شهید همین عذاب کافی است که مورد اصابت شمشیر قرار می‌گیرد).

* مرزبانان

کسانی که در حال حفاظت از حدود و مرز کشور اسلامی جانشان را از دست می‌دهند. فضاله بن عبید از رسول الله ﷺ نقل می‌کند، که پیامبر ﷺ فرمود:

(كُلُّ مَيِّتٍ يُخْتَمُ عَلَى عَمَلِهِ إِلَّا الَّذِي مَاتَ مُرَابِطًا فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَإِنَّهُ يُنَمَى لَهُ عَمَلُهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَيَأْمَنُ مِنْ فِتْنَةِ الْقَبْرِ) ^۳

۱. ترمذی و ابن ماجه. مشکاة المصابيح: (۳۵۸/۲).

۲. احکام الجنائز. ناصر الدین آلبانی و سندش نیز صحیح است.

۳. ترمذی و ابو داود.

(هر میت عملش با موتش خاتمه می‌پذیرد، به جز نگهبان راه خدا، چون تا روز قیامت اعمالش رشد می‌کنند و از فتنه قبر در امان می‌ماند).

* کسی که روز جمعه می‌میرد

در حدیث از حضرت عبدالله بن عمرو روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(مَا مِنْ مُسْلِمٍ يَمُوتُ يَوْمَ الْجُمُعَةِ أَوْ لَيْلَةِ الْجُمُعَةِ إِلَّا وَقَاهُ اللَّهُ فِتْنَةَ الْقَبْرِ)^۱

(هر مسلمانی که روز جمعه بمیرد، خداوند او را از فتنه قبر نجات می‌دهد).

* کسی که در اثر بیماری اسهال جان دهد

در حدیثی که عبدالله بن یسار رضی الله عنه آن را روایت می‌کند، چنین آمده است: من و سلیمان بن صرد و خالد بن عرفطه نشستیم، صحبت از شخصی به میان آوردند که در اثر بیماری اسهال در گذشته بود و آن دو می‌خواستند در تشییع جنازه او شرکت کنند، یکی از آن دو خطاب به دیگری گفت: مگر نشنیده‌ای که رسول الله ﷺ فرموده:

(مَنْ يَقْتُلُهُ بَطْنُهُ فَلَنْ يُعَذَّبَ فِي قَبْرِهِ فَقَالَ الْآخَرُ: بَلَى، وَ فِي رِوَايَةٍ: صَدَقْتَ)^۲

(هرکس در اثر بیماری شکم بمیرد، دچار عذاب قبر نمی‌گردد)

دیگری گفت: آری، راست می‌گویند.

۱. احمد و ترمذی، تمام طریق این حدیث صحیح و یا حسن هستند، احکام الجنائز (۳۵).

۲. ناصر الدین آل‌بانی در احکام الجنائز می‌گوید: نسائی و ترمذی آن را روایت کرده‌اند و ترمذی آن را صحیح دانسته است و نیز طی‌السی و احمد آن را نقل کرده‌اند و سند حدیث صحیح می‌باشد، احکام الجنائز (۳۸).

مبحث پنجم: پند آموزی از مرگ

مطلب اول: مرگ بزرگترین عبرت است

نصوص زیادی را در مورد مرگ و سكراتش و قبر و احوال آن بیان کردیم، عاقل کسی است که پند پذیر باشد، چون مرگ بزرگترین پندآموز است. در مورد بهترین پند آموزها از زاهدی پرسیدند؟

زاهد در جواب گفت: تأمل کردن درباره مرگ.^۱

و امام قرطبی رحمته الله در بیان مرگ اینگونه زیبا قلم فرسایی می‌کند: بدان که مرگ سهمناک ترین جریان است، بدترین پدیده است، جامی است که طعم آن بسیار تلخ و نامطلوب است و بیش از هر چیز دیگر نابود کننده لذات است و قطع کننده آرامش و جلب کننده ناپسندی‌ها است، اگر چیزی که بتواند مفاصل تو را قطع کند و اعضای بدنت را از هم جدا نماید و ارکان بدنت را منهدم سازد، یقیناً آن کار خطرناک و جریان سهمناک مرگ است و فرا رسیدن چنین روزی بزرگترین روز است.^۲

مطلب دوم: اندیشیدن پیرامون مرگ

مرگ همانند زندگی نشانی از نشانه‌های قدرت خداوند است، اما در شگفتی‌های آن سخن مگو و از عجائش چیزی کم نکن.

﴿ كَيْفَ تَكْفُرُونَ بِاللَّهِ وَكُنْتُمْ أَمْوَاتًا فَأَحْيَاكُمْ ثُمَّ يُمَيِّتُكُمْ ثُمَّ يُحْيِيكُمْ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾ البقرة: ۲۸

۱. تذكرة امام قرطبی (۹۹).

۲. تذكرة امام قرطبی (۲۴).

((جای تعجب است) چگونه خدا را انکار و نسبت بدو کفر می‌ورزید؟ در صورتی که (نگاهی به چگونگی هستی خودتان و اوضاعی که دارید، برای پی‌بردن به وجود خدا کافی است) شما (چیزهای بی‌جان و) مردگانی بودید که خدا شما را بیافرید و جانتان بخشید. سپس شما را می‌میراند، و بعد از آن زنده‌تان می‌گرداند. آن گاه به سوی او برگردانده می‌شوید.)

اندیشیدن پیرامون این آیه در واقع اندیشیدن در آفریده‌ای از آفریده‌های خداوند است و اندیشیدن در شگفتی‌های او است، شگفتی‌هایی که حکایت از عظمت قدرت و بزرگی او دارند، می‌گویند: مردی بر شتر خود سوار و در بیابان حرکت می‌کرد که ناگهان شترش افتاد و مرد پایین آمد و شروع کرد به طواف کردن جسد مرده و بی‌جان حیوان و درباره آن اندیشید و می‌گفت: چه شده؟ چرا بلند نمی‌شوید؟ مگر اعضا و بدنت سالم نیستند؟ چه کسی تو را به حرکت در می‌آورد؟ و بلند می‌کند؟ چه چیزی تو را بر زمین انداخته است؟ چه کسی تو را از حرکت منع کرده است؟

سپس در حالت اندیشیدن و متعجب شدن از سرنوشت شتر برگشت و این چند بیت را سرود:

فهای صریعاً للیدی ن و للقم	جاءته من قبل المنون اشارة
و امتد ملقی کالفتیق الاعظم	و رمی بمحکم درعه وبرمحه
ابداً و لا یرجی لخطب معظم	لا یستجیب لصارخ ان یدعه
لمل رأی حبل المنیة یرتمی	ذهب بسالته و مر مراره
ذهب مرارته و لما یرکلم	یاویحه من فارس ما باله
ما منه عضو غداً بمثلم	هذه یداه و هذه اعضاؤه
للمشرفی و لا اللسان اللهم	هیها ما حبل الردی محتاجة
و الله یقضی بالقضاء المحکم	هی وی حکم امر الاله و حمکه

* اشاره‌ای از طرف مرگ به او آمد، از ترس بر دست و دهان افتاد.

* و با شمشیر و نیزه شروع کردن به کشتن و لاشه‌ها را با شکافی بزرگ رها می‌ساخت، نه به فریاد پاسخ می‌گفت و نه موعظه را گوش می‌داد.

* وقتی که کوه مرگ را در حال نزدیک شدن می‌دید به هر جای فرار می‌کرد، و هر شیبی را می‌پیمود.

* وای چه سوارانی وجود داشتند که جنگ و پیکار کردند ولی با وجود این همه جنگ زخمی برنداشتند.

* اما با مرگ هلاک شده و دست و پاها و اعضای دیگر افتاده‌اند، در حالی که هیچ عضوی شکاف بر نداشته است.

* فرد محتضر: کسی که در آستانه‌ی مرگ قرار دارد و می‌خواهد با جهان وداع گوید به طناب کهنه و زبان بران نیاز ندارد.

* بلکه دستور خدا را اجرا می‌کند و خداوند با قضای خیلی محکم قضاوت می‌نماید و به کارها فیصله می‌دهد.

مطلب سوم: نمونه‌ای از پندهای پند آموزان

خداوند پیامبرش را اینگونه به وسیله مرگ پند می‌دهد:

﴿إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ﴾ الزمر: ۳۰

((ای محمد! مرگ از مسائلی است که همه انسانها در آن یکسانند، و شتری است که بر در خانه همه کس می‌خوابد. لذا) تو هم می‌میری، و همه آنان می‌میرند (و سرانجام نیک و خوش و جاویدان از آن پرهیزگاران است).))

در حدیثی که طبرانی آنرا در «اوسط» و ابو نعیم در «حلیه» و حاکم در «مستدرک» از حضرت علی رضی الله عنه نقل کردند، چنین آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(جاء جبریل علیه السلام إلى النبي صلى الله عليه وسلم، فقال: « يا محمد، عشت ما شئت فإنك ميت، وأحبب من أحببت فإنك مفارقة، واعملم ما شئت فإنك مجزي به » ثم قال: « يا محمد شرف المؤمن قيام الليل وعزه استغناؤه عن الناس »^۱)

(جبرئیل نزد من آمد و گفت: ای محمد صلی الله علیه و آله و سلم هرچند که تو زنده بمانی بالاخره روزی از دنیا می‌روی، محبت کن با هرکس که مایل هستی، قطعاً تو روزی از وی

۱. سلسله الاحادیث الصحیحة: (۲/۵۰۵). بخاری باب « الامل و طوله ».

جدا خواهید شد، هرچه می‌خواهی انجام بده، بطور لزوم پاداش آنرا خواهی گرفت، بدان که شرافت و کرامت مومن در شب زنده‌داری و عزت او در استغنا از دیگران است).

روایات و نصوص فراوانی را بیان کردیم که درس پند و موعظه را به انسان‌ها یاد می‌دادند، روش و سیره بندگان صالح چنین بوده است که خود و دیگران را به تفکر و اندیشیدن پیرامون مرگ تذکر می‌دادند.

حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام می‌فرماید: دنیا به عقب بر می‌گردد و آخرت از طرف جلو می‌آید، هرکدام از این دو فرزندان دارد. شما فرزندان آخرت باشید نه دنیا، چون امروز عمل بدون مواخذه است و فردا مواخذه بودن عمل صورت می‌گیرد.^۱

از جمله پند و اندرزهای بزرگان این است که در تذکره قرطبی آمده است و می‌گوید: ای انسانی که فریب مرگ و سختی و احوال آنرا خورده‌اید بیندیشید، مرگ برای ترس دل‌ها، گریه کردن چشم‌ها، جدا کردن جماعت‌ها، نابود کردن لذت‌ها و قطع آرزوها کافی است.

پس ای فرزند آدم هرگز درباره روزی که بر زمین می‌افتی و از جای خود به جایی دیگر منتقل می‌شوی، اندیشیده‌ای؟ روزی که از گشادی و وسعت به تنگی منتقل می‌شوی، دوستان و همراهان مرتکب خیانت می‌شوند و برادر و دوست از تو جدا می‌شوند و از فراش به خاک رهسپار می‌شوید و بجای رختخواب و لحاف نرم، تو را با خاک و گل می‌پوشانند، پس ای انسانی که در جمع اموال و تحکیم ساختمان در تکاپو و تلاش هستید، سوگند به خدا جز کفن چیزی از اموال بهره‌ی تو نمی‌شود، قطعاً اموال اندوخته تو رو به زوال و نابودی و بدنت غذای خاک است.

۱. مشکاة المصابیح: (۲/۲۵۹).

پس کجا است مالی که اندوخته‌ای؟ آیا این اموال تو را از هلاکت نجات داد؟ هرگز بلکه اموالت را برای کسی گذاشته‌ای که تو را سپاس نمی‌گوید و با بار گناهان نزد کسی آمدی که عذر تو را نخواهد پذیرفت.^۱

قرطبی رحمته الله از یزید رقاشی نقل می‌کند که اینگونه با خودش به سخن می‌آید: نابود شو ای یزید، بعد از مرگ چه کسی برای تو نماز می‌خواند؟ بعد از مردن چه کسی برای تو روزه می‌گیرد؟ بعد از مردن چه کسی پروردگارت را خشنود و راضی می‌سازد؟

بعد می‌گوید: ای مردم چرا بر چند لحظه باقی مانده از زندگی خود به گریه و زاری نمی‌افتید؟ چه قبری تو را فرا می‌خواند؟ چه قبری خانه و چه خاکی فراش تو می‌گردد؟ چه کرمی دوست و انیس تو می‌شود؟ با این حال در انتظار روز حشر به سر می‌برد، چه حالی دارد؟^۲

قرطبی در جایی دیگر می‌گوید: ای انسان آن صحنه را به خاطر بیاور که سختی‌های مرگ بر تو نازل می‌شوند، آه و فغان و بیهوشی‌ها بر تو هجوم می‌آورند، یکی می‌گوید: فلانی وصیت کرده و مالش تقسیم گشته، دیگری فریاد می‌زند: فلانی زبانش بند آمده و دگر حرف نمی‌زند و همسایه و دوست را نمی‌شناسد و با برادرانش سخن نمی‌گوید. مثل اینکه در حالی به سوی تو نگاه می‌کنم که توان پاسخ گفتن را نداری. پس ای فرزند آدم بیندیش برای روزی که از رختخواب به سوی تخته غسل می‌روی، تو را غسل می‌دهند و کفن را بر تنت می‌گذارند و دوستان و نزدیکان از تو وحشت دارند و دوستان و برادران بر تو زار زار گریه می‌کنند و غاسل می‌گوید: کجاست همسر فلانی تا وی را حلال کند، فرزندان یتیمش کجا هستند؟ دیگر هرگز نمی‌توانند او را ببینند، سپس این اشعار را می‌سرایند:

از پندهای صحابی بزرگوار حضرت ابودرداء رضی الله عنه این است که می‌فرماید: سه چیز مرا به گریه و سه چیز دیگر مرا به خنده در آورده‌اند: کسی که آرزوی دور و دراز

۱. تذکرة: ۹.

۲. تذکرة: ص ۹.

دنیا را در سر می‌پروراند و مرگ در تعقیب او است، انسان غافل و بی‌خبری که خداوند از وی غافل نیست، انسانی که با تمام وجود خنده می‌زند و قهقهه می‌کشد در حالی که به خشنودی خداوند و عدم آن علم و آگاهی ندارد.

و دوری از دوستان حضرت محمد ﷺ و گروه پیرو و راهروش، سختی‌ها و سكرات مرگ و حاضر شدن در محضر عدل الهی در روزی که رازها و پنهان‌ها آشکار می‌شوند و مشخص نبودن مسیر نهایی به سوی جهنم یا بهشت، مرا به گریه در می‌آورد.

از حضرت ابوذر رضی الله عنه یا حضرت ابودرداء رضی الله عنه چنین روایت شده: برای مرگ به دنیا می‌آید و برای تخریب جهان را آباد می‌سازید و برای بدست آوردن اشیای ناپایدار حریص و طمع کار هستید، ولی کردار پایدار و ثابت را رها می‌کنید.^۱

قرطبی در کتاب «تذکره» در لباس واعظ و ناصح می‌گوید: ای انسان ضعیف، اموال اندوخته تو کجاست؟ اموالی که آنرا برای موارد دشوار و روزهای سخت اندوخته بودی، قطعاً موقع مرگ از آن محروم می‌شوید، ثروت مندی را به نداری و عزت را به ذلت مبدل ساختید، ای کسی که در گرو گناهان به سر می‌برید و از اهل و دیارت جدا شده‌اید، چگونه شب را به روز می‌رسانید؟

راه هدایت بر تو پوشیده نبود، ولی برای این سفر طولانی و خطرناک کم‌ترین زاد و توشه را ذخیره کرده‌اید، مگر نمی‌دانید که کوچ کردن بسوی این روز پر خطر ضروری است و در آنجا قیل و قال به دادت نمی‌رسد، بلکه تو در برابر آنچه که با دست‌هایت گرفته‌ای و با پاها بسوی آن راه رفته‌ای و با زبان بدان سخن گفته‌ای و با اعضا و جوارح بدان عمل کرده‌ای محاسبه و مؤاخذه خواهی شد، اگر مشمول الطاف الهی قرار گیرید، به سوی بهشت می‌روید و اگر از آن محروم باشید راهی جز آتش ندارید.

ای بی‌خبر غفلت و سستی از این خطرها تا کی؟ فکر می‌کنی معامله ساده است و گمان می‌بری مصیبت آسان است و می‌پنداری که وقت فرا رسیدن کوچ و مردن، حال و مقام به فریادت می‌رسد؟ یا ثروت و سامان به دادت می‌آید؟ یا پشیمانی

۱. کتاب الزهد و رقاق: ابن مبارک: ص ۸۸.

بهره‌ای به همراه دارد؟ یا دوستان هنگام حشر مهربان و بخشنده هستند؟ هرگز! بنخدا سوگند چنین تفکری از اساس و بنیان اشتباه است، لازم است که بدانی تو به اندک قانع نیستی و به حرام سیر نمی‌شوی و پند و موعظه را نمی‌پذیری و از وعیدها هراسی نداری، پیروی از هوا و هوس و حرکت کردن کورکورانه به عادت و منش همیشگی تو تبدیل شده است، به جوانمردی خود خوشحال هستی و آینده‌ات را فراموش کرده‌ای، ای کسی که در خواب غفلت بسر می‌بری و در بیداری به بی‌راهه می‌روی، این غفلت و سستی تا کی؟ آیا فکر می‌کنی که آزادانه رها کرده می‌شوی و فردا مؤاخذه نمی‌گرددی؟ آیا فکر می‌کنی که در برابر رشوه دادن از مرگ نجات می‌یابید؟

خیر، هرگز! مال و فرزندان نمی‌توانند مرگ را از تو دفع کنند، تنها کردار نیک به انسان سود و بهره می‌رسانند، خوشا به حال کسی که بشنود و به خاطر بسپارد و بر آرزوها جامه تن را بپوشاند و آنها را محقق سازد، نفسش را از هوس‌ها باز دارد و یقین پیدا کند که متقین نجات یافتگانند و انسان تنها به تلاش خود دسترسی دارد و زحمت خود را خواهد دید، پس ای غافل از این خواب بیدار شو و با اعمال نیک خود را مسلح کن و در حالی که در گرو گناهان هستی و عمل ناشایست از تو سر می‌زند، به منازل و مقام ابرار امیدوار نباش و در تنهایی خداوند را مراقب خود بدان و آرزوها تو را فریب ندهند، زهد و تقوا پیشه نما و این اشعار را زمزمه کن:

تزود من معاشک للمعاد و قم لله و اعمل خیر زاد
ولا تجمع من الدنیا کثیراً فان المال یجمع للنفس
اترضی ان تکون رفیق قوم لهم زاد و انت بغیری زاد

* از زندگی خود برای معاد توشه مهیا کن. و برای خدا قیام کن و بهترین توشه برای خود بدست بیار.

* زیاد در پی جمع کردن دنیا نباش، چون که مال و ثروت برای فنا شدن و نابودی جمع کرده می‌شوند.

* آیا می‌پسندی که در سفر با کسانی همراه باشی که هزینه سفر دارند ولی تو هیچ توشه‌ای به همراه خود نداشته باشی؟

یکی دیگر می گوید:

اذا انت لم ترحل بزاد من التقى و لاقیت بعد الموت من قد تزودا
 ندمت علی ان لا تكون مثله و انک لم ترصد کما کان ارصداً
 * اگر بدون زاد جهان را وداع نگفتی و بعد از مرگ افرادی را دیدی که زاد
 فراون و توشه‌ی زیاد ذخیره کرده‌اند.
 * پشیمان می‌شوید که چرا مثل او نیستید و مانند او به شکار و صید اعمال
 صالحه در دنیا نپرداختید؟

مطلب چهارم: نمونه‌ای از پند شاعران

لا شيء مما ترى تبقي بشاشته یبقی الإله ویودی المال والولد
 لم تعن عن هرمز يوماً خزائنه والخلد قدحاولت عادً فما خلدوا
 ولا سليمان إذ تسري الرياح به والإنس والجن فیما بی‌نهما ترد
 أين الملوك التي كانت نوافلها من کل أوب إليها راکبٌ یفد
 حوضٌ هنالك مورودٌ بلا کذب لابد من وردنا يوماً کما وردوا
 * چیزهایی که می‌بینید، رونق و بشاشت آنها باقی نمی‌ماند، تنها خداوند باقی
 است و مال و فرزند با انسان وداع می‌گویند.
 * گنجینه‌های هرمز او را از دیگران بی‌نیاز نساخت و قوم عاد خیلی تلاش
 کردند که ماندگار بمانند ولی نابود شدند.
 * همچنین سلیمانی که باد را در اختیار داشت ماندگار نماند و انسان و جن همه
 از این میان می‌روند.
 * پادشاهانی که از هر دیار سواران به سوی آنها می‌آمدند کجا هستند؟
 * هر چیزی بدون دروغ از راهی وارد صحنه می‌شود، بی‌گمان باید از همان راه
 بر گردند که آمده بود.

یکی دیگر می گوید:

مشیناها خطأ کتبت علینا و من کتبت علیه خطأ مشاها
 و من کانت منیته بأرض فلیس یموت فی أرض سواها

* مسیری که برای ما نوشته شده بود طی کردیم و هرکسی باید همان مسیر نوشته شده را طی کند.

* اگر مرگ کسی در سرزمین و مملکتی نوشته شود باید در همان مکان جان را به جان آفرین تسلیم کند.
شاعر دیگری می‌گوید:

إذا ولیت قوماً لیلة فاعلم بانک بعدها مسئول

وإذا حملت الی القبور جنازة فاعلم بانک بعدها محمول

* اگر تنها شبی بر قومی امیر باشید بدان که بعد از آن برای همیشه مسئول و مأمور آن قوم خواهید شد.

* و اگر جنازه‌ای را به سوی قبرستان بر دوش حمل کردید، بدان که روزی تو هم بر دوش دیگران حمل خواهید شد.

یکی دیگر می‌گوید:

تزود من الدنيا فإنک لا تدري إذا جن لیل هل تعیش الی الفجر

فکم من عروس زینوها لزوجهها وقد أخذت أرواحهم لیلة القدر

ومن کم صغار یرجى طول عمرهم وقد أدخلت أرواحهم ظلمة القبر

و کم من سلیم مات لا من عللة و کم من سقیم عاش حیناً من الدهر

و کم من فتى یمسى ویصبح لاهیاً وقد نُسجت أكفانه وهو لا یدري

و کم من ساکن عند الصباح بقصره وعند المساء قد کان من ساکني القبر

فکن مخلصاً واعمل الخیر دائماً لعلک تحظى بالثوبة والأجر

و داوم علی تقوی الإله فإنها أمان من الأهوال فی موقف الحشر

* از دنیا زاد بردار چون تو نمی‌دانید هنگام فرا رسیدن شب می‌توان به صبح برسید و ادامه حیات بدهید.

* عروس‌های زیادی را برای شوهر آرایش داده‌اند، ولی در شب زفاف جان آنها گرفته شده و تمام کرده‌اند.

* و بچه‌های زیادی آرزو می‌کنند که عمر طولانی داشته باشند، ولی به تاریکی قبر وارد شده‌اند.

- * افراد سالم زیادی بدون درد وفات کرده‌اند، و بیماری‌های فراوانی مدت مدیدی با درد و الم زندگی کرده‌اند.
- * جوانان فراوانی شب و روز در لهو و لعب به سر می‌برند، ولی نمی‌دانند که تارو پود کفن آنها دوخته می‌شود.
- * افراد فراوانی بودند که صبحگاهان قصر نشین بودند، ولی هنگام شب در تاریکی قبر سکنی گزیدند.
- * بنابراین مخلص باش و اخلاص پیشه کن و همیشه عمل نیکو انجام بده، تا پاداش و ثواب به دست آورید.
- * بر تقوی و پرهیزکاری مداوم باش، چون موجب امان از احوال و سختی‌های سرای قیامت می‌شود.

هب الدنيا تقاد إليك عفواً اليس مصير ذاك إلى الزوال

و ما دنى‌اک الا مثل فیء اظلک ثم آذن بالزوال

- * فرض کن که دنیا عفو و گذشت را به تو تقدیم می‌کند، مگر در نهایت به زوال و نابودی منتهی نمی‌شود.

- * دنیای تو مانند نعمتی است که بر تو سایه انداخته و در نهایت بانگ نابودی در می‌دهد و اعلام می‌کند که نابود می‌شود.

یکی دیگر می‌گوید:

یا مقیماً قد حان منه رحیل بعد ذاک الرحیل یوم عصیب

ان للموت سكرة فاتقبها لا یداویک ان اتتک طبیب

کم توانی حتی تصیر رهیناً ثم تاویک دعوة فتجیب

و تذکر یوماً تحاسب فی‌ه ان من یتذکر الممات ینب

لیس من ساعة من الدهر الا للمنايا علیک رقیب

کل یوم ترمی‌ک بسهم ان تخطی یوماً فسوف تصیب

- * ای کسی که وقت رحیل و کوچت فرا رسیده است، بعد از رحیل دچار

روزگار سختی خواهید شد.

* مرگ دارای سكرات است منتظر باش، اگر طیب هم بر سرت حاضر شود نمی تواند تو را مداوا کند.

* چه قدر سستی به خرج دادی تا محبوس اعمال شدی، سپس دعوت مرگ می آید باید بدان جواب بدهید.

* روزی را به یاد آور که در آن محاسبه می شوید، کسی که به یاد مرگ باشد به سوی حق بر می گردد.

* در هر لحظه ای از زندگی لحظات مرگ رقیب تو است.

* هر روز تیری به تو شلیک می شود، اگر روزی تیر به خطا رفت عاقبت روزی تیر به هدف می زند و کشته می شوید.

یکی دیگر می گوید:

و نحن فی غفلة عما یراد بنا	الموت فی کل یوم ینشر الکفنا
وان توشحت من ائوبها الحسنات	لا تطمئن الی الدنیا و بهجتها
این الذین همو کانوا لنا سکناً	این الاحبة والجران ما فعلوا
فصریهم لاطباق الثری رهیباً	سقاهم الموت كأساً غیر صافیة

* مرگ هر روزی کفن ها را پنخس می کند، و در حالی که ما از نصیحت او در غفلت کامل به سر می بریم.

* به دنیا و لذت هایش اطمینان نکن، هر چند لباس های زیبایی بر تن کند.

* همسایه و دوستان کجا هستند، کجا هستند کسانی که همشهری و هم مجلس ما بودند و به چه سر نوشتی دچار شدند.

* مرگ کاسه ی نا گواری را بدانها نوشاند و در چند طبقه زیرین زمین آنها را اسیر و مرهون خود شدند.

قدم لنفسك توبة مرجوة

قبل الممات وقبل حبس الألسن

بأدر بما غلق النفوس فإئها

ذخر للمنیب المحسن

* قبل از مرگ و بند آمدن زبان به حال خود بیندیش و توبه مقبولی را به جا آور.

* قبل از بند آمدن نفس برای انجام آن شتاب کن، چون ذخیره قیامت و نعمت انسان توبه گذار نیکوکار است.

مطلب پنجم: تأثیر یاد مرگ در اصلاح نفس

بی تردید یاد مرگ در تزکیه و اصلاح نفس نقش ارزنده و قابل توجهی دارد، چون نفس تحت تاثیر دنیا و لذت‌های آن قرار می‌گیرد و دوست دارد تا مدتی طولانی در دنیا بماند و گاهی بسوی گناهان و معصیت‌ها متمایل می‌شود و در طاعت و بندگی کوتاهی می‌نماید، اما زمانی که تصور و یاد مرگ همواره در خاطر انسان باشد، دنیا در نگاه او بی ارزش می‌شود و انسان را وادار به تلاش در اصلاح کجی و انحرافات می‌نماید.

بیهقی در شعب ایمان، ابن حبان در صحیح خود و بزار در مسندش با سند صحیح از حضرت انس رضی الله عنه چنین نقل می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(أَكثَرُوا ذَكَرَ هَازِمِ اللَّذَاتِ، فَإِنَّهُ لَمْ يَذْكُرْ أَحَدًا فِي ضَيْقٍ إِلَّا وَسِعَ عَلَيْهِ، وَلَا ذَكَرَهُ فِي سَعَةٍ إِلَّا ضَيَّقَهَا عَلَيْهِ)^۱

(مرگ که خوشی و لذات را از بین می‌برد به کثرت یاد کنید، چون یاد مرگ در تنگنا موجب فرح و خوشی می‌شود و در حالت لذت سختی و ناراحتی به بار می‌آورد).

از ابن مبارک روایت شده که صالح مری گفته: اگر یاد و ذکر مرگ یک لحظه از من جدا شود، دل من بسته می‌شود و دچار فساد و ناراحتی می‌گردد.

دقاق می‌گوید: کسی که مرگ را زیاد یاد کند به سه نعمت و کرامت دست پیدا می‌کند: شتاب در توبه، قناعت قلبی و شور و نشاط در عبادت و نیایش و اگر کسی مرگ را یاد نکند به تأخیر انداختن توبه و عدم رضایت و تنبلی در عبادت دچار می‌شود.^۲

۱. صحیح الجامع: (۳۸۸/۱) شماره: ۱۲۲۲.

۲. تذکرة امام قرطبی صفحه (۹).

قرطبی می‌گوید: بدان که یاد مرگ احساس جدا شدن و دوری کردن از دنیای فانی و توجه به دار باقی را به وجود می‌آورد.^۱

می‌گویند: زنی از قساوت قلب خود نزد ام‌المؤمنین حضرت عایشه رضی الله عنها شکایت کرد، حضرت عایشه رضی الله عنها خطاب به او فرمود: خیلی مرگ را یاد کن تا قساوت تو بر طرف شود. آن زن سخن ام‌المؤمنین را به جا آورد و صفای قلب و آرامش خاطر را به دست آورد.^۲

قرطبی می‌گوید: علما گفته‌اند: یاد مرگ انسان را از ارتکاب گناه باز می‌دارد، دل‌های سخت را نرم می‌کند و مغرور شدن به دنیا را پوچ می‌سازد و بلا و مصیبت‌ها را آسان می‌نماید.^۳

قرطبی به نقل از علما می‌گوید: هیچ چیزی برای دل‌ها سودمندتر از زیارت قبور نیست، مخصوصاً اگر قلب سخت و سیاه باشد باید با سه روش ذیل معالجه و مداوا گردد:

۱- کندن دل از دلبستگی‌ها بوسیله حاضر شدن در مجالس علم، وعظ، تذکیر، تخویف، ترغیب و اخبار و سرگذشت انسان‌های پاک و وارسته، چون همه اینها باعث نرم شدن دل می‌شوند.

۲- یاد مرگ، چون لذات را نابود و جماعات را متفرق و دختر و پسران را یتیم می‌سازد.

۳- حاضر شدن نزد کسانی که در حالت سكرات مرگ هستند، چون نگاه کردن به سوی میت و مشاهده نمودن سكرات و نزعات و تأمل نمودن در چهره میت بعد از مرگ، امور و صحنه‌هایی هستند که لذت نفس را از بین می‌برند، سرور دل‌ها را می‌زدانید، چشم‌ها را از خواب بیدار می‌کنند و جسم را از آرامش دور نگاه

۱. الزهد و الرقاق، ابن المبارک: ص ۸۸.

۲. تذکرة القرطبي: ص ۹.

۳. تذکرة القرطبي: ص ۱۲.

می‌دارند و انسان را به انجام اعمال و می‌دارند و موجب تلاش و زحمت بیشتری برای قیامت می‌شوند.^۱

از حسن بصری نقل شده که جهت عیادت نزد بیماری رفت، او را در سكرات مرگ دید، به مشكل و سختی‌های او نگاه كرد و در آن تأمل نمود، با رنگی دیگر به خانه‌اش بازگشت. زنش خطاب به او گفت: غذا حاضر است. امام در جواب گفت: شما غذا بخورید، من امروز صحنه‌ای را دیدم که تا رسیدن بدان صحنه هرگز آرام نمی‌گیرم و مدام تلاش می‌کنم.^۲

حضرت ابودرداء می‌فرماید: هرکس مرگ را زیاد یاد کند، از خوشحالی‌هایش کاسته می‌شود و حسدش از بین می‌رود.^۳

۱. تذكرة القرطبي: ص ۱۲.

۲. همان منبع.

۳. كتاب الزهد ابن المبارك.

فصل پنجم روح و نفس

مبحث اول: تعریف و بیان

برای کسی که در امور انسان بعد از مرگ می‌خواهد پژوهشی انجام دهد، ضروری است تصویری از روح را که بعد از مرگ خوشحال می‌شود یا عذاب می‌بیند ترسیم نماید، یعنی اینکه بیان کند روح چیست؟ آیا روح کیفیتی دارد؟ آیا روح جزء بدن است یا چیزی جدا از جسم و بدن؟ اگر چیزی غیر از جسم است در کجا سکنی گزیده است؟ آیا روح مخلوق و حادث است؟ آیا روح واحد است یا متعدد و متکثر؟ آیا ارواح می‌میرند و مرگ آنها چه کیفیتی دارد؟ محل آنها در برزخ کجا است؟ و آیا در عالم برزخ به حوادث و رخ دادهای جهان علم و آگاهی دارند؟

ابن تیمیه می‌فرماید: روحی که در جسم و بدن تدبر می‌کند همان روحی است که با مرگ انسان از جسد بیرون می‌رود و هنگام حیات در درون وی دمیده شده و همان نفسی است که در آخرین رمق جان به پرواز در می‌آید.^۱

قطعاً آنانی که روح و نفس را دو موجود جدا از هم می‌دانند، راه صواب را پیش نگرفته‌اند و دچار اشتباه شده‌اند، با تأمل اندکی در نصوص گذشته متوجه می‌شویم که نفس همان چیزی است که فرشتگان موقع مرگ آنرا می‌گیرند و به آسمان‌ها می‌برند و باز آن را به جسد بر می‌گردانند و از آن سوال می‌شود و او هم خوشحال می‌گردد و عذاب می‌بیند، بنا به احادیث حضرت صلی الله علیه و آله این همان روحی است که هنگام بیرون رفتن از جسد موجب فرو بستن چشم می‌شود.

و این آفریده یا مخلوقی که زندگی بدان منوط است و با فقدان آن زندگی نیز از بین می‌رود، همان روح یا نفس است، البته استعمال روح یا نفس یا اسم‌های دیگر برای این موجود مانعی ندارد.

۱. رسالة العقل و الروح. مجموعه الرسائل المینیه: ۳۶/۲.

ابن تیمیه می‌فرماید: روح و نفس از معانی متعددی تعبیر می‌کنند، روح به هوایی که وارد بدن می‌شود یا از آن خارج می‌شود اطلاق می‌گردد، همچنین روح به بخاری که از لوله‌های خالی قلب بیرون می‌آید و به صورت ماده تقریباً سیاه رنگی در عروق جریان پیدا می‌کند استعمال می‌شود، که پزشکان آن را روح می‌گویند و به روح حیوانی شهرت دارد. این دو مفهوم با مفهومی از روح که هنگام مرگ از بدن بیرون می‌رود و آنرا نفس هم می‌نامند، مغایرت دارد. منظور از نفس ذات و عین است و برخی مواقع برای خون هم استعمال می‌شود، مثلاً فقها می‌گویند: برخی از موجودات خون جاری ندارند و برخی دیگر خون آنها جاری است. این دو مفهوم از نفس با معنی روح یکی نیستند.^۱

علاوه بر این، کلمه روح به حضرت جبرئیل عَلَيْهِ السَّلَام نیز گفته می‌شود:

﴿ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ ۝۱۹۳ ﴾ الشعراء: ۱۹۳

(جبرئیل آن را فرو آورده است.)

و بر قرآن نیز اطلاق می‌گردد:

﴿ وَكَذَلِكَ أَوْحَيْنَا إِلَيْكَ رُوحًا مِّنْ أَمْرِنَا ۝۵۲ ﴾ الشوری: ۵۲

(همان گونه که به پیغمبران پیشین وحی کرده‌ایم، به تو نیز به فرمان خود جان را وحی کرده‌ایم)

شارح عقیده طحاویه چنین نظر می‌دهد که روح و نفس هر چند که به این لطیفه ربانیه اطلاق می‌گردند، اما نفس بطور اغلب وقتی بکار می‌رود که روح متصل به بدن باشد و وقتی از بدن جدا شود، اکثراً بدان روح گفته می‌شود.^۲ ابن تیمیه می‌فرماید: روح به لحاظ اینکه برای بدن تدبیر می‌کند، نفس گفته می‌شود و به این لحاظ که لطیف است روح نامیده می‌شود، بدین جهت است که باد را روح می‌نامند و پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می‌فرماید:

(الرَّيْحُ مِنْ رُوحِ اللَّهِ) (باد از روح خداوند است، یعنی از روحی که خداوند آن را

خلق نموده است).^۳

۱. رسالة العقل و الروح.

۲. شرح عقیده طحاویه (۴۴۴).

۳. رسالة العقل و الروح. مجموعه الرسائل المنبریه: (۳۷/۶).

مبحث دوم: آیا روح کیفیت معلومی دارد؟

از این جهت که روح نظیری در عالم هستی ندارد ما نمی‌توانیم آنرا تبیین و اوصافش را تعریف کنیم، بنابراین حکمت است که خداوند برای بیان آن از گزاره‌هایی چون بالا رفتن و پایین آمدن و دیدن و شنیدن و سخن گفتن استفاده می‌کند.

البته چون چنین صفاتی مخصوص اجسام فیزیکی هستند، صعود و نزول و سمع و بصر روح برای ما معروف و معلوم نمی‌شود، پیامبر صلی الله علیه و آله به ما خبر می‌دهد که روح بسوی آسمان‌ها صعود می‌کند و بعد به طرف قبر برمی‌گردد، همچنین رسول الله صلی الله علیه و آله خبر داده که روح خوشحال می‌شود و عذاب می‌بیند و بی‌تردید این نعمت بگونه‌ای نیستند که ما به کیفیت آن علم و آگاهی پیدا کنیم.

مبحث سوم: استقلال روح از بدن

گروهی از متکلمین مبتدع از جهمیه و معتزله بر این باورند که روح جزئی از اجزای بدن یا صفتی از صفات بدن است. مانند قول کسانی که می‌گویند: روح همان نفس و روحی است که در بدن جریان دارد و برخی دیگر می‌گویند: روح عبارت است از حیات، مزاج یا خود بدن و جسم.^۱

مشائیان از فلاسفه بر این باوراند که نفس بعد از جدا شدن باقی می‌ماند اما نفس را به صفات باطنی متصف می‌کنند و می‌گویند: روح وقتی از بدن جدا می‌شود به عقل مبدل می‌گردد. عقل هم نزد آنها مجرد از ماده و پیوندهای مادی است و ماده هم جسم است و عقل نزد آنان وجودی مستقل و جدا از بدن دارد و متصف به حرکت و سکون نمی‌شود و قطعاً احوال آن تجدید نمی‌گردد.

هر دو گروه گذشته در مورد روح راه اشتباهی را پیموده‌اند، متکلمین مبتدع مذموم که قایل به حیات و مزاج و بدن بودن روح هستند، بسیاری از آنان منکر عذاب شدند و می‌گویند: در عالم برزخ روحی وجود ندارد تا عذاب ببیند یا از نعمات بهره ببرد، تا در نهایت نصوص وارد شده در این مورد را رد می‌کنند.

فلاسفه‌ای که گمان می‌کنند روح بعد از جدا شدن از بدن به عقل تبدیل می‌شود، می‌گویند: روح وقتی از بدن جدا شد، هیچ حالتی از احوال برایش تجدید نمی‌یابد، یعنی افعال حادثه‌ای مانند دیدن و شنیدن و دانستن و سرور و ناراحتی و غیره از آن سر نمی‌زند و ایجاد نمی‌شود، بلکه برای همیشه بر یک حالت باقی می‌ماند، همانگونه که نزد آنها عقل و نفس دارای چنین حالت و کیفیتی هستند.

گروهی دیگر از فلاسفه روح را با صفات واجب الوجود متصف می‌کنند و می‌گویند: روح نه داخل بدن است و نه خارج از آن، نه مغایر با بدن است و نه

۱. مجموع فتاوی شیخ الاسلام ابن تیمیه.

داخل در آن، نه متحرک است نه ساکن، نه صعود می‌کند و نه پایین می‌آید و جسم و عرض هم نیست.^۱

علت اساسی اشتباه این دو گروه اعتماد کردن بر عقل و پای ریزی کردن مقایس دنیوی در مسایل غیبی و اخروی می‌باشد که با چنین چیزهایی قابل مقیاس و تفکر نیستند، گروه اول منکر وجود روح مستقل از بدن هستند و این در واقع تکذیب و نفی نصوص متواتر است و انکار ضروریات دینی به حساب می‌آیند و گروه دوم یعنی فلاسفه مشایین و کسانی که حامی دیدگاه آنان هستند، هر چند به استقلال روح از بدن ایمان دارند، اما چون روح را از جنس بدن نمی‌دانند و آنرا مخالف همه موجودات ظاهری دیگر می‌پندارند، به چنین حالات و حرکتی که در نصوص نقل شده باور ندارند.^۲

بنابر اصل تدوین شده آنها تعریف و تصویر روح بر اساس آن خیلی سخت و دشوار و حتی ناممکن است، تعبیرات و قیاس آنها قادر به تصویر کشیدن از روح نیست و بی تردید خداوند کسانی را که از خدا و رسول اجابت کردند و به گفته‌های خدا و رسول ایمان آوردند، هدایت نموده است و آنان بر این عقیده‌اند که روح جسمی است به اعتبار ماهیت از این جسم مادی و محسوس متغایر است و آن جسمی است نورانی، علوی، خفیف و متحرک و مانند جریان آب در گلاب یا روغن در زیتون و آتش در زغال و در اعضا مانند آب در درخت جریان دارد. پس تا زمانی که این بدن توان تحمل روح را داشته باشد، روح در آن زندگی می‌کند و آثار و نتایج را هم از راه بدن به بار می‌آورد و حرکات ایجاد می‌نماید، ولی اگر بدن فاسد شد و توان تحمل را نداشت، روح به پرواز در می‌آید و از قبول چنین آثار و حرکتی سر باز می‌زند و به سوی عالم برزخ به پرواز در می‌آید.^۳

۱. مجموع الفتاوی شیخ الاسلام.

۲. مجموع الفتاوی شیخ الاسلام (۳۱/۳)

۳. این تعریف ابن قیم جوزی بود که در کتاب «الروح» آنرا بیان کرده است و امام اسفراینی در کتاب «الانوار البهیة» (۲۹/۲) این مطلب را نقل کرده و به ابن قیم نسبت داده است، و طحاوی با همین عبارت آنرا نقل کرده (شرح طحاویة ۴۳۳). ابن قیم بعد از بیان تعریف می‌فرماید: این قول درستی است و هر قول دیگری به جز این نادرست و غیر صحیح است، نصوص فراوانی از قرآن و

در اثنای مباحث گذشته دلایل زیادی را از قرآن مبنی بر اینکه روح موجودی مستقل و جدا از بدن است، بیان کردیم:

﴿وَالْمَلَائِكَةُ بَاسِطُو أَيْدِيهِمْ أَخْرِجُوا أَنْفُسَكُمُ﴾ الأنعام: ۹۳

(فرشتگان دستهای خود را (به سوی آنان) دراز کرده‌اند (و بر بناگوششان تپانچه و بر پشتشان تازیانه می‌زنند و بدیشان می‌گویند: اگر می‌توانید از این عذاب الهی) خویشان را برهانید)

﴿وَلَوْ تَرَىٰ إِذِ اتَوَىٰ الَّذِينَ كَفَرُوا الْمَلَائِكَةَ يَصْرُبُونَ وُجُوهُهُمْ وَأَدْبُرَهُمْ﴾

﴿۵۰﴾ الأنفال: ۵۰

(اگر ببینی (ای پیغمبر! هول و هراس و عذاب و عقابی را که به کافران دست می‌دهد) بدان گاه که فرشتگان جان کافران را می‌گیرند و سر و صورت و پشت و روی آنان را (از هر سو) می‌زنند و (بدیشان می‌گویند): عذاب سوزان (اعمال بد خود) را بچشید)

﴿اللَّهُ يَتَوَفَّى الْأَنْفُسَ حِينَ مَوْتِهَا وَالَّتِي لَمْ تَمُتْ فِي مَنَامِهَا فِيمَسِكُ إِلَيْهِ﴾

﴿الزمر: ۴۲﴾ قَضَىٰ عَلَيْهَا الْمَوْتَ

(خداوند ارواح را به هنگام مرگ انسانها و در وقت خواب انسانها برمی‌گیرد. ارواح کسانی را که فرمان مرگ آنان را صادر کرده است نگاه می‌دارد)

﴿فَلَوْلَا إِذَا بَلَغَتِ الْحُلُقُومَ ﴿۸۳﴾ وَأَنْتُمْ حِينِيذٍ نَنْظُرُونَ ﴿۸۴﴾﴾ الواقعة: ۸۳ - ۸۴

(پس چرا هنگامی که جان به گلوگاه می‌رسد، (توانائی بازگرداندن آن را ندارید؟! و شما در این حال می‌نگرید)

﴿كَلَّا إِذَا بَلَغَتِ الرَّاقِيَ ﴿۳۱﴾ وَقِيلَ مَنْ رَاقٍ ﴿۳۲﴾ وَظَنَّ أَنَّهُ الْفِرَاقُ ﴿۳۳﴾ وَاللَّفَتِ السَّاقُ بِالسَّاقِ ﴿۳۴﴾﴾

﴿القيامة: ۲۶ - ۳۰﴾ رَبِّكَ يَوْمَئِذٍ الْمَسَاقُ ﴿۳۰﴾

سنت و اجماع اصحاب و ادله عقلی و فطری آنرا تأیید می‌کنند، سپس ۱۱۵ دلیل را ذکر می‌کند و به رد دیدگاه ابن سینا و ابن حزم و دی‌گران می‌پردازد.

(چنین نیست که گمان می‌برند. هنگامی که جان به گلوگاه برسد. (از طرف حاضران و اطرافیان سراسیمه و دستپاچه او، عاجزانه و مأیوسانه) گفته می‌شود: آیا کسی هست که (برای نجات او) افسون و تعویذی بنویسد؟! و (محتضر) یقین پیدا می‌کند که زمان فراق فرا رسیده است. ساق پائی به ساق پائی می‌پیچد و پاها جفت یکدیگر می‌گردد. در آن روز، سوق (همگان) به سوی پروردگارت خواهد بود.)

چیزی که گرفته می‌شود و به حلقوم می‌رسد و فرشتگان آنرا می‌گیرند باید حقیقت داشته باشد و از بدن مستقل باشد.

و روایاتی را از رسول الله ﷺ دایر بر اینکه فرشته مرگ روح را قبض می‌کند و فرشتگان آن را در کفنی از کفن‌های بهشت یا دوزخ می‌گذارند و بعد به سوی آسمان‌ها بالا برده می‌شود، اگر نیکوکار و صالح باشد، درهای آسمان برویش باز می‌شوند و اگر بدکار باشد درها بسته می‌شوند، سپس روح به جسد برگردانده می‌شود، مورد سوال قرار می‌گیرد، خوشحال می‌شود و عذاب می‌بیند و ارواح شهدا مومنان بر درختان بهشت آویزان کرده می‌شوند و وقت قبض روح چشم‌ها آنرا دنبال می‌کنند، این نصوص و نصوص فراوان دیگر که بطور مجموع دال بر این مطلب هستند که روح موجودی مستقل و جدا از اجساد است و بعد از مفارقت برای همیشه باقی و ماندگار می‌ماند.

مبحث چهارم: محل استقرار روح در بدن

روح در سرتاسر بدن انسان جریان دارد. ابن تیمیه می‌فرماید: روح به هیچ جای بدن اختصاص ندارد، بلکه مانند حیات و زندگی در تمام بدن جریان دارد؛ چون زندگی مشروط به روح است، تا زمانی روح در جسد باشد، جسد زنده است و هرگاه از جسد جدا شد، زندگی و حیات نیز جسد را رها می‌سازد.^۱

مبحث پنجم: روح مخلوق است

گروهی از فلاسفه بر این عقیده‌اند که روح غیر مخلوق و قدیم و ازلی است، اما از ذات الهی جدا است، خلاصه در مورد روح همان عقیده را برگزیده‌اند که در مورد عقل و نفس اتخاذ کرده بودند.

گروه‌های دیگری که روح را فرشته می‌دانند از پیروان همین نحله هستند. گروه دیگری از زنادقه این امت و گمراهان از متکلمین و متصوفین و اهل بدعت بر این عقیده‌اند که روح از ذات خداوند است، بنابر گفته ابن تیمیه این گروه از گروه گذشته خیلی بدتر و خطرناکتر هستند، چون این گروه انسان را به دو بخش لاهوتی که روح است و ناسوتی که جسد است تقسیم کرده‌اند.^۲ واقعیت این است که روح بنا به دلایل فراوان مخلوق و مبتدع است:

۱- الاجماع:

شیخ الاسلام ابن تیمیه می‌فرماید: روح انسان به اتفاق امت و ائمه سلف و قاطبه اهل سنت و جماعت مخلوق و مبتدع است. بزرگان فراوانی چون محمد بن نصر

۱. رساله العقل و الروح، مجموعه رسال المنیریه: (۴۷/۳).

۲. مجموع فتاوی شیخ الاسلام: (۲۲۲/۴).

مروزی، امام معروف و مشهود که در زمان خود از هرکسی به اختلاف و اجماع امت آگاه‌تر و خبیرتر بود، این اجماع را نقل کرده است.

همچنین ابو محمد بن قتیبه در کتاب «اللقط» پیرامون مخلوق بودن روح می‌فرماید: همه مردم اتفاق دارند که خداوند آفریدگار بهشت و بوجود آورنده نسیم (روح) است.

در این مورد از ابو اسحاق پرسیدند، ایشان هم در جواب فرمود: کسی که به راه راست هدایت یافته باشد در این مورد شکی ندارد. سپس در ادامه می‌فرماید: روح جزو مخلوقات است، گروه‌های فراوانی از علما و مشایخ در این باره سخن گفته‌اند و دیدگاه مخالف مخلوق بودن را رد و باطل ساخته‌اند.

حافظ ابو عبدالله بن منده در این باره کتاب قطوری بنام «الروح و النفس» به رشته تحریر در آورده و احادیث و آثار زیادی در راستای مساله مورد بحث را بیان فرموده است. علاوه بر ایشان تعداد زیادی از ائمه مانند: امام محمد بن مروزی، شیخ ابو یعقوب الخزار، ابو یعقوب النهر جوری، قاضی ابویعلی در این باره کتاب نوشته‌اند و بزرگانی از ائمه درباره مخلوق بودن و جدا بودن روح از جسد قلم فرسائی کرده‌اند و به شدت بر مخالفین این عقیده تازیده‌اند مخصوصاً نوک قلم خود را به سوی کسانی که درباره حضرت عیسی علیه السلام معتقد به وحدت روح و جسم بوده‌اند، نشانه رفته‌اند.

۲- کتاب و سنت

دلایل فراوانی از کتاب خدا و سنت مبنی بر مخلوق بودن روح ذکر شده‌اند، مثلاً:

﴿اللَّهُ خَلَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾ (۱۶) الرعد: ۱۶

(خدا آفریننده همه چیز است)

شارح عقیده طحاویه با استناد به این آیه می‌فرماید: این آیه عام است و تمام اشیا را در بر می‌گیرد.

﴿هَلْ أَتَى عَلَى الْإِنْسَانِ حِينٌ مِّنَ الدَّهْرِ لَمْ يَكُنْ شَيْئًا مَّذْكُورًا﴾ (۱) الإنسان: ۱

(آیا (جز این است که) مدت زمانی بر انسان (در شکم مادر، به گونه نطفه و جنین) گذشته است و او چیز قابل ذکر و شایسته توجه نبوده است؟!)

﴿ قَالَ كَذَلِكَ قَالَ رَبُّكَ هُوَ عَلَيَّ هَيِّنٌ وَقَدْ خَلَقْتُكَ مِنْ قَبْلُ وَلَمْ تَكُ شَيْئًا

﴿ ۹ ﴾ مریم: ۹

(فرمود: (مطلب) همین گونه است (که پیام داده است). پروردگار تو گفته است این کار برای من (که خدایم، و از هیچ، همه چیز را آفریده‌ام، و از جمله خود) تو را که قبلاً هیچ نبودی، هستی بخشیده‌ام، آسان است.)

قطعاً انسان عبارت از روح و بدن است و در آیه ۹ سوره مریم خداوند مجموع روح و بدن حضرت ذکریا را مورد خطاب قرار داده است. ابن تیمیه می‌فرماید: انسان عبارت است از مجموع روح و بدن، حتی اختصاص انسان بیشتر به روح است تا جسد، چون بدن مرکب روح است، همانگونه که ابو درداء می‌گوید: یقیناً روح مرکب بدنم است، اگر با آن به نرمی رفتار کنم مرا به مقصدی می‌رساند و اگر در حق آن شدت به خرج بدهم مرا به مقصد نمی‌رساند.

ابن منده و دیگران از حضرت ابن عباس رضی الله عنه چنین روایت کرده‌اند که تا میان روح و بدن اختلاف باشد خصومت هم تا روز قیامت ادامه خواهد داشت، روح به جسم می‌گوید: تو بودی که کارهای بد را انجام دادی و بدن هم در جواب به روح می‌گوید: تو مرا به انجام کارهای بد امر کردی، آنگاه خداوند فرشته‌ای را به منظور حل اختلاف میان روح و بدن می‌فرستد، فرشته چنین قضاوت می‌کند: مثال شما (روح و بدن) مانند دو انسان است که یکی از آنها فاقد دست و پا و زمین گیر است و دیگری نابینا، این دو وارد باغی می‌شوند و در آن باغ یکی که فاقد دست و پا است میوه‌ای را بالای درختی می‌بیند و خطاب به دیگری می‌گوید: من میوه‌ای را می‌بینم اما توان بلند شدن را ندارم. نابینا می‌گوید: من می‌توانم بلند شوم و از درخت بالا بروم، اما میوه را نمی‌بینم. شخص زمین گیر می‌گوید: مرا بر پشت خود سوار کن تا آن میوه را بچینیم. نابینا او را بر پشت خود سوار می‌کند و او بنا به هدایت و رهنمائی زمین گیر میوه را از بالای درخت می‌چیند. آنگاه فرشته قاضی می‌گوید: کدام یک از این دو نفر مجرم هستند؟ روح و بدن می‌گویند: هر دو مجرم

هستند. فرشته می گوید: پس شما دو تا نیز همین حالت را دارید و هر دو مجرم هستید.^۱

۳- در راستای این بحث روایات زیادی از رسول الله ﷺ مبنی بر اینکه ارواح قبض می شوند و در کفن ها و خوشبوهایی که فرشتگان به همراه خود دارند، گذاشته می شوند، سپس به سوی آسمان ها برده می شوند و در نهایت عذاب داده می شوند یا از نعمات بهره می جویند، همه این اوضاع و احوال برای موجودات مخلوق و حادث به کار می روند نه قدیم و ازلی.

۴- اگر ارواح مخلوق و متربی نمی بودند، هرگز به ربوبیت پروردگار اعتراف نمی کردند، اما زمان تعهد گرفتن از ارواح انسان ها، خداوند متعال خطاب به ارواح فرمود:

﴿وَإِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَأَشْهَدَهُمْ عَلَىٰ أَنفُسِهِمْ أَلَسْتُ بِرَبِّكُمْ قَالُوا بَلَىٰ ۗ﴾

﴿۱۷۲﴾ الأعراف: ۱۷۲

((ای پیغمبر! برای مردم بیان کن) هنگامی را که پروردگارت فرزندان آدم را از پشت آدمیزادگان (در طول اعصار و قرون) پدیدار کرد و (عقل و ادراک بدانان داد تا عجائب و غرائب گیتی را دریابند و از روی قوانین و سنن منظم و شگفت انگیز هستی، خدای خود را بشناسند و بالاخره با خواندن دلایل شناخت یزدان در کتاب باز و گسترده جهان، انگار خداوند سبحان) ایشان را بر خودشان گواه گرفته است (و خطاب بدانان فرموده است) که: آیا من پروردگار شما نیستم؟ آنان (هم به زبان حال پاسخ داده و) گفته اند: آری!))

بنا بر این چون خداوند رب ارواح است، باید ارواح متربی و مخلوق باشند.

۵- اگر ارواح مخلوق نباشند، نصاری در عبادت عیسی و الوهیت پنداشتندش مورد ملامت قرار نمی گیرند.

۶- اگر روح حادث و مخلوق نمی بود، داخل دوزخ نمی شد و عذاب نمی دید و از خداوند محجوب نمی شد و در بدن پنهان نمی گشت و در اختیار فرشته مرگ

قرار نمی‌گرفت، توصیف نمی‌شد، مورد محاسبه قرار نمی‌گرفت، عبادت نمی‌شد،
نمی‌ترسید و نمی‌هراسید، حال آنکه ارواح مومنان می‌درخشند و ارواح کافران مانند
زغال سیاه می‌شوند.^۱

مبحث ششم: شبهه قائلین به مخلوق نبودن روح

معتقدان به غیر مخلوق بودن روح به دلایل زیر استناد می‌کنند، مثلاً آیه:

﴿وَسْأَلُونَكَ عَنِ الرُّوحِ قُلِ الرُّوحُ مِنْ أَمْرِ رَبِّي﴾ (۸۵) الإسراء: ۸۵

(از تو (ای محمد!) درباره روح می‌پرسند (که چیست). بگو: روح چیزی است که تنها پروردگارم از آن آگاه است (و خلقتی اسرارآمیز و ساختمانی مغایر با ساختمان ماده دارد و اعجوبه جهان آفرینش است. بنابراین جای شگفت نیست اگر به حقیقت روح پی نبرید). چرا که جز دانش اندکی به شما داده نشده است، (و علم شما انسانها با توجه به گستره کل جهان و علم لایتناهی خداوند سبحان، قطره به دریا هم نیست.)

این شبهه با چند دلیل رد می‌شود:

اول: منظور از روح در آیه، روح انسان نیست، بلکه روح اسم فرشته‌ای است، چون خداوند می‌فرماید:

﴿يَوْمَ يَقُومُ الرُّوحُ وَالْمَلَائِكَةُ صَفًّا﴾ (۳۸) النبأ: ۳۸

(در آن روزی که جبرئیل و فرشتگان به صف می‌ایستند.)

﴿تَعْرُجُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ إِلَيْهِ﴾ (۴) المعارج: ۴

(فرشتگان و جبرئیل به سوی او (پر می‌کشند و) بالا می‌روند.)

﴿نَزَّلُ الْمَلَائِكَةُ وَالرُّوحُ فِيهَا بِإِذْنِ رَبِّهِمْ مِنْ كُلِّ أَمْرٍ﴾ (۴) القدر: ۴

(فرشتگان و جبرئیل در آن شب با اجازه پروردگارشان، پیاپی (به کره زمین و به سوی پرستشگران و عبادت کنندگان شب زنده‌دار) می‌آیند برای هرگونه کاری) این تفسیر و توجیه نزد علماء سلف امت اسلامی معروف و مشهور بوده است.

دوم: اگر روح را همان روح آدمی تفسیر کنیم - همانطور که جمعی از علمای سلف بدان قایل هستند - باز هم در آیه دلیلی بر مخلوق بودن روح و اینکه جزئی از ذات خداوند است، وجود ندارد. همان طور که می‌گویند: این پارچه از جنس آن

لباس است، بلکه هدف آیه این است که روح به خدا منتسب است چون بر اساس دستور خداوند ایجاد شده است، امر در قرآن برخی موارد در صورت مصدر و در مواقع دیگر به عنوان مفعول استعمال می‌شود و در هر دو صورت به مفهوم دستور داده شده به کار می‌رود:

﴿أَفَأَمَرَ اللَّهُ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ ۗ﴾ النحل: ۱

(فرمان خدا در رسیده است، پس (مسخره‌کنان نگوئید که اگر راست می‌گوئید که قیامت هست از خدا بخواهید هرچه زودتر عذاب آن را بنمایاند! استهزاءکنان) آن را به شتاب مخواهید.)

ممکن است کلمه «من» در آیه: ۵۸ سوره اسراء برای ابتدای غایت باشد. البته همانطور که «من» برای انتهای غایت به کار می‌رود در معنی بیان جنس هم استعمال می‌شود، مثلاً جمله «باب من الحديد» برای بیان جنس و جمله «خرجت من مكة» برای انتهای غایت به کار رفته است. بنا بر این جمله «من امر ربی» در جنسیت و جزئیت نص نیست، بلکه مفهوم انتهای غایت را بیان می‌کند، یعنی روح از امر خداوند شکل گرفته و از وی صادر شده است. امام احمد هم وقتی در تفسیر آیه می‌فرماید: «روح هم از امر پروردگار است»، به این مفهوم اشاره دارد.

آیه ۱۳ سوره جاثیه و ۵۳ سوره نحل این مطلب را برای معانی «من» تأیید می‌کند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَسَخَّرَ لَكُمْ مَّا فِي السَّمَوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ جَمِيعًا مِّنْهُ ۗ﴾ الجاثية: ۱۳

(و آنچه که در آسمانها و آنچه که در زمین است همه را از ناحیه خود، مسخر شما ساخته است.)

﴿وَمَا يَكُم مِّن نِّعْمَةٍ مِّنَ اللَّهِ ۖ﴾ النحل: ۵۳

(آنچه از نعمتها دارید همه از سوی خدا است)

اگر تمام چیزهای مسخر شده و نعمت‌ها در حالی که از جانب الله هستند، ولی بخشی از آن ذات پاک و مقدس نمی‌باشند، می‌توان با صراحت اعلام کرد که

عیسی علیه السلام هر چند روح خدا است، ولی هرگز بخشی از ذات خداوند نبوده و نیست.^۱

اشکال دوم:

﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾ الحجر: ۲۹

(و از روح متعلق به خود در او دمیدم. (برای بزرگداشت و درودش))

﴿فَنَفَخْنَا فِيهَا مِنْ رُوحِنَا﴾ الأنبياء: ۹۱

(و ما از روح متعلق به خود در وی دمیدیم.)

می‌گویند: خداوند در این دو آیه روح را به خودش نسبت داده است، پس روح از خدا است و بخشی از ذات او می‌باشد. شارح طحاوی در مورد این اشکال می‌فرماید: باید بدانیم که اضافه کردن و نسبت دادن به خداوند دو گونه هستند:

نوع اول: صفاتی هستند که قایم به ذات خود نیستند، مانند: علم، قدرت، کلام، سمع، و بصر و غیره، اضافه چنین صفاتی اضافه صفت به موصوف است، مثلاً علم خدا یا قدرت خدا و صفات دیگر.

نوع دوم: نسبت دادن و اضافه کردن اعیان و اجسامی که منفصل از ذات خداوند هستند، مانند: اضافه کردن خانه، شتر، بنده و رسول در آیات ذیل به ذات خداوند:


﴿نَاقَةَ اللَّهِ وَسُقْيَهَا﴾ الشمس: ۱۳

(فرستاده خدا (صالح) بدیشان گفت: کاری به شتر خدا نداشته باشید و او را از نوبت آبش باز ندارید.)

﴿تَبَارَكَ الَّذِي نَزَّلَ الْفُرْقَانَ عَلَى عَبْدِهِ﴾ الفرقان: ۱

(والا مقام و جاوید کسی است که فرقان، (یعنی جدا سازنده حق از باطل) را بر بنده خود (محمد) نازل کرده است)

۱. برای آگاهی بی‌شتر به کتاب مجموع فتاوی (۲۲۶/۴) نگاه کنید.

﴿وَطَهَّرَ بَيْتِي لِلطَّائِفِينَ﴾  الحج: ۲۶

(و خانه‌ام را برای طواف‌کنندگان و قیام‌کنندگان و رکوع‌برندگان و سجده‌برندگان (از وجود بتان و مظاهر شرک و از هرگونه آلودگی ظاهری و معنوی دیگر) تمییز و پاکیزه گردان.)

این اضافه، اضافه مخلوق به خالق و هدف آن تنها تشریف و تخصیص است.

مبحث هفتم: انواع نفس

خداوند به ما خبر داده است که نفوس به سه دسته تقسیم شده‌اند:

۱- نفس اماره.

۲- نفس لوامه.

۳- نفس مطمئنه.

﴿إِنَّ النَّفْسَ لَأَمَّارَةٌ بِالسُّوءِ إِلَّا مَا رَحِمَ رَبِّي﴾^{۵۳} یوسف: ۵۳

(چرا که نفس (سرکش طبیعتاً به شهوات می‌گراید و زشتیها را تزئین می‌نماید و مردمان را) به بدیها و نابکاریها می‌خواند، مگر نفس کسی که پروردگارش بدو رحم نماید (و او را در کف حمایت خود مصون و محفوظ فرماید).)

﴿وَلَا أُقْسِمُ بِالنَّفْسِ اللَّوَّامَةِ﴾^۲ القیامة: ۲

(و به نفس سرزنشگر سوگند! (که پس از مرگ زنده می‌گردید و رستاخیز حق است)

﴿يَتَأَيَّنَهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ﴾^{۲۷} أَرْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكَ رَاضِيَةً مَّرْضِيَةً^{۲۸} فَأَدْخُلِي فِي عِبَادِي^{۲۹}

﴿وَأَدْخُلِي جَنَّتِي﴾^{۳۰} الفجر: ۲۷ - ۳۰

(ای انسان آسوده خاطر (که در پرتو یاد خدا و پرستش الله، آرامش به هم رسانده‌ای و هم اینک با کوله‌باری از اندوخته طاعات و عبادات، در اینجا آرمیده‌ای)! به سوی پروردگارت بازگرد، در حالی که تو (از کرده خود در جهان و از نعمت آخرت یزدان) خوشنودی، و (خدا هم) از تو خوشنود (است). به میان بندگانم درآی (و همراه شایستگان و از زمره بایستگان شو). و به بهشت من داخل شو)

البته منظور این نیست که هر انسان سه نفس را دارا باشد، بلکه منظور این است که این سه، صفات و حالاتی هستند که ممکن است با در نظر گرفتن شرایط برای ذاتی عارض شوند، مثلاً هرگاه هوس‌های نفس بر انسان غلبه کنند و نفس مرتکب

گناه و معاصی شود، نفس اماره درست می‌شود و اگر بعد از گناه توبه و پشیمانی صورت گیرد، نفس لوامه ایجاد می‌شود، چون انسان را بر انجام گناه ملامت می‌کند و در ارتکاب گناه و انجام حسنات دچار شک و تردید می‌شود. اما نفس مطمئنه در صورتی است که محبت به خیر و میل به حسنات و دوری از شر و بدیها به ملکه و اخلاق راسخی در بدن تبدیل شده باشند.^۱

شارح طحاویه بعد از بیان انواع و اقسام نفوس می‌فرماید: حقیقتاً این نفس‌ها برای یک انسان عارض می‌شوند، یعنی نفس انسانی دارای سه حالت می‌باشد، ابتدا انسان را به انجام گناه دستور می‌دهد سپس اگر ایمان بیاید نفس لوامه درست می‌شود و بعد از ارتکاب گناه انسان را محاکمه و سرزنش می‌کند و اگر ایمان قوت بگیرد به نفس مطمئنه مبدل می‌گردد.^۲

۱. شرح طحاویة

۲. شرح الطحاویه: ۴۴۵.

مبحث هشتم: آیا نفس می‌میرد؟

ابن تیمیه می‌فرماید: بدون تردید ارواح مخلوق هستند و عدم و فنا بر آنها عارض نمی‌شود، ولی مرگ شان با جدایی از بدن‌ها صورت می‌گیرد و هنگام دمیدن نفخه ثانیه ارواح به بدن‌ها باز می‌گردند.^۱

شارح طحاویه این مساله را مطرح نموده و می‌گوید: مردم درباره اینکه آیا روح می‌میرد یا خیر اختلاف نظر دارند، گروهی بر این عقیده هستند که ارواح می‌میرند، چون آنها نفوس هستند و هر نفسی لا جرم می‌میرد، اگر فرشتگان از مرگ نجات پیدا نکنند روح هرگز نجات پیدا نخواهد کرد. گروه دیگری هم بر این باوراند که ارواح نمی‌میرند، چون ارواح برای بقاء و دوام آفریده شده‌اند و بدن و جسم هم برای مرگ و نابودی، بنا بر این اصل می‌گویند: احادیثی که دال بر منع یا معذب بودن ارواح هستند حکایت از آن دارند که ارواح از بین نمی‌روند.

دیدگاه صحیح در این باره این است که گفته شود: مردن ارواح و نفوس یعنی مفارقت و جدایی آنها از بدن، اگر منظور از مردن ارواح و نفوس همین قدر یعنی خروج از ابدان باشد، پس آنها طعم مرگ را می‌چشند و «کل نفس ذائقة الموت» در حق آنها نیز جاری است، ولی اگر منظور از مردن ارواح فنا و معدوم شدن بطور کلی باشد، درست نیست، چون روح در بهشت و جهنم ماندگار است و از نعمت و یا عذاب بهره‌مند می‌شود، همانگونه که خداند در قرآن می‌فرماید:

﴿لَا يَذُوقُونَ فِيهَا الْمَوْتَ إِلَّا الْمَوْتَةَ الْأُولَىٰ﴾^ط الدخان: ۵۶

(آنان هرگز در آنجا مرگی جز همان مرگ نخستین (که در دنیا چشیده‌اند و بعد از آن زنده شده‌اند) نخواهند چشید، و خداوند آنان را از عذاب دوزخ به دور و محفوظ داشته است.)

و منظور از این مرگ همان مفارقت و جدایی از ابدان و اجساد است.^۲

۱. مجموع فتاوی (۴/۲۷۹).

۲. شرح طحاویه: ۴۴۶.

مبحث نهم: جایگاه روح در عالم برزخ

ارواح بندگان در عالم برزخ به لحاظ جایگاه و منازل متفاوت‌اند، با توجه به نصوص وارد شده در قرآن و سنت متوجه می‌شویم که جایگاه و منزل انسان بنا به تقسیم ذیل است:

۱- ارواح انبیا

ارواح پیامبران در بهترین منازل و در اعلیٰ علیین نزد پروردگار سکنی می‌گزینند. حضرت ام‌المومنین عایشه رضی الله عنها از رسول‌الله صلی الله علیه و آله در پایان عمرش شنید که رسول‌الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(اللَّهُمَّ الرَّفِيقَ الْأَعْلَى)^۱

(پروردگارا! نزد رفیق اعلیٰ می‌روم.)

۲- ارواح شهدا

ارواح شهدا زنده هستند و در نزد پروردگار روزی می‌خورند، خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَا تَحْسَبَنَّ الَّذِينَ قُتِلُوا فِي سَبِيلِ اللَّهِ أَمْوَاتًا بَلْ أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^(۱۳۹)

آل عمران: ۱۶۹

(و کسانی را که در راه خدا کشته می‌شوند، مرده مشمار، بلکه آنان زنده‌اند و بدیشان نزد پروردگارشان روزی داده می‌شود (و چگونگی زندگی و نوع خوراک ایشان را خدا می‌داند و بس).)

مسروف از حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه درباره این آیه سوال کرد، ابن مسعود گفت: ارواح شهدا در شکم پرندگان سبز رنگی هستند و روی قندیل‌هایی

۱. صحیح بخاری، کتاب الرقاق.

(لوسترها) عرش آویزان می‌شوند و به هر جای بهشت پرواز می‌کنند و در فضای بهشت به پرواز در می‌آیند.^۱

البته این ارواح بعضی شهدا هستند نه همه شهدا، چون ارواح بعضی از شهدا بخاطر بدهی که بر گردن دارند از رفتن به بهشت منع می‌شوند. در مسند از عبدالله بن جحش روایت شده که مردی نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: اگر من در راه خدا کشته شوم، چه پاداشی به من خواهد رسید؟ رسول الله ﷺ فرمود:

(الْجَنَّةُ فَلَمَّا وَلَّى قَالَ إِلَّا الدِّينُ سَارِّي بِهِ جِبْرِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْفًا)^۲

(بهشت، وقتی آن مرد رفت، رسول الله ﷺ فرمود: البته دین و بدهی مانع رفتن به بهشت است، همین حالا جبرئیل علیه السلام این مطلب را با من در میان گذاشت.)

۳- ارواح انسانهای مؤمن و صالح

بشکل پرندگانی در می‌آیند و بر درختان بهشت آویزان می‌شوند. حدیثی از عبدالرحمن بن کعب بن مالک علیه السلام روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود:

(إِنَّمَا نَسَمَةُ الْمُسْلِمِ طَيْرٌ تَعْلُقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ حَتَّى يُرْجِعَهَا اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَى جَسَدِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ)^۳

(ارواح مومنان به صورت پرندگانی که بر درختان بهشت آویزان‌اند، در می‌آیند تا اینکه در روز قیامت خداوند آنها را به اجسادشان بر می‌گرداند.)

تفاوت میان ارواح شهدا و ارواح مومنان در این است که ارواح شهدا در درون پرندگان هستند و در باغ‌های بهشت آزادانه به پرواز در می‌آیند و به لوسترها آویزان شده به عرش پناه می‌برند، ولی ارواح مؤمنین در دهان پرندگان قرار می‌گیرند و تنها از ثمره‌های درختان مصرف می‌کنند و نمی‌توانند در تمام نقاط بهشت به گشت و گذار بپردازند.

۱. مشکاة المصابیح (۲/۳۵۱).

۲. آلبانی در تعالیقی بر شرح طحاوی در مورد این حدیث می‌فرماید: حدیث صحیح است و جندی حدیث در این معنی روایت شده‌اند.

۳. شیخ ناصر الدین آلبانی این حدیث را در ردیف احادیث صحیح آورده است.

اینکه روح مؤمن به پرنده معلق در بهشت تبدیل می‌شود با حدیث ابوهریره منافات ندارد که در آن حدیث نقل شده:

(مَا أَطْيَبَ هَذِهِ الرِّيحَ الَّتِي جَاءَتْكُمْ مِنَ الْأَرْضِ فَيَأْتُونَ بِهِنَّ أَرْوَاحَ الْمُؤْمِنِينَ فَلَهُمْ أَشَدُّ فَرَحًا بِهِنَّ مِنْ أَحَدِكُمْ بِعَائِبِهِ يَقْدَمُ عَلَيْهِ فَيَسْأَلُونَهُ مَاذَا فَعَلَ فُلَانٌ مَاذَا فَعَلَ فُلَانٌ فَيَقُولُونَ دَعُوهُ فَإِنَّهُ كَانَ فِي غَمٍّ الدُّنْيَا فَإِذَا قَالَ أَمَا أَنَاكُمْ قَالُوا ذَهَبَ بِهِ إِلَى أُمَّهِ الْهَٰوِيَةِ)^۱

(هنگام بلند شدن روح مؤمن توسط فرشتگان به آسمان‌ها، ساکنان آسمان می‌گویند: عجب روح پاک و خوشبویی را از زمین آورده‌اید، سپس روح را نزد ارواح مؤمنین می‌برند و آنها هم از آمدنش خیلی خرسند و خوشحال هستند، خطاب به فرشتگان می‌گویند: این فرد چه کار نیکویی را انجام داده است؟) چون روح مؤمن در بهشت با ارواح مؤمنان دیگر ملاقات می‌کند.

۴- ارواح گناهکاران

نصوصی دال بر معذب بودن گناهکاران در مباحث گذشته بیان شد که از جمله آنها حدیثی بود مبنی بر اینکه هرکس مرتکب دروغی شود که آثارش آفاق را فرا گیرد، بوسیله قلاب‌های آهنین عذاب داده می‌شود، این قلاب‌ها در ذهن او گذاشته شده و از پشت گردن بیرون آورده می‌شوند و کسی که در اثر خواب و غفلت نماز واجب را ترک کند، سرش بوسیله سنگی کوفته می‌شود و مردان و زنان زناکار در حفره‌ای مانند تنور که دهانه‌اش تنگ و قسمت زیری گشاد و آتش درون آن روشن و شعله‌ور است، عذاب داده می‌شوند و انسان ریاکار در دریای خون شناگر می‌شود و در ساحل کسانی هستند که او را با سنگ سخت مورد ضرب قرار می‌دهند. هم چنین روایاتی دایر بر معذب بودن کسانی که از پیشاب پرهیز نمی‌کنند و یا کار ناشایست سخن چینی را مرتکب می‌شوند و از اموال غنیمت و بیت‌المال استفاده می‌کنند، بیان گردید.

۱. نسائی کتاب «جنائز» باب «ما یلقى المؤمن من الکرامة عند خروج نفسه» (۸/۴).

۵- ارواح کفار

در حدیث حضرت ابوهریره رضی الله عنه بعد از بیان حال مومن، توضیحاتی پیروامون احوال کفار و عذابی که آنها موقع خروج روح با آن مواجه می‌شوند و عذابی که بعد از بیرون رفتن روح به آنها می‌رسد، بیان شد و در همان بحث بیان کردیم که بوی فوق العاده بدی از روحشان به مشام می‌رسد، تا به درب زمین می‌رسند، نگهبانان زمین خطاب به فرشتگان می‌گویند: این بوی بد مال چه کسی است؟^۱

۱. نسائی کتاب «جنائز» باب «ما یلقى المؤمن من الكراهیة عند خروج النفس» (۸/۴).

مبحث دهم: اشکال و جواب

اشکال وارد می‌شود مبنی بر اینکه نصوص مذکور حکایت از آن دارند که ارواح به اجساد برگردانیده می‌شوند و سپس مورد سوال منکر و نکیر قرار می‌گیرند و بعد از آن مومنان در نعمت و کفار در عذاب خواهند بود، حالا شما چگونه می‌گویید که ارواح مومنان در بهشت و ارواح کفار در آتش برای همیشه سکنی می‌گزینند؟ ابن حزم در صدد این بر آمده است تا احادیث دال بر برگرداندن ارواح به ابدان در قبر را ضعیف جلوه دهد، اما چنین نیست، چون تنها حدیث زادن از براء ضعیف است، در حالی که احادیث فراوان دیگری وجود دارند که صحیح هستند و همانگونه که ابن تیمیه می‌فرماید حتی در بازگشت روح به جسد به تواتر هم رسیده‌اند.

علامه ابن تیمیه درباره تطبیق این احادیث می‌فرماید: ارواح مومنان در بهشت هستند، ولی برخی مواقع به سوی بدن بر می‌گردند، همانطور که در عالم ظاهری روح در بدن است ولی بعضی مواقع در خواب به آسمان عروج می‌کند. همانگونه که امام احمد و بزرگان دیگر حدیث می‌گویند: احادیث عام فراوانی دال بر سکنی گزیدن روح در بهشت هستند و برای اثبات دیدگاه خود به احادیث خاصی در مورد خواب استناد می‌کنند.^۱

سپس امام احادیثی را بیان می‌فرماید که در گذشته آنها را نقل کرده‌ایم، مخصوصاً به حدیث ابوهریره رضی الله عنه که ابن حبان آنرا روایت کرده استناد می‌کند، در آن حدیث حال و وضعیت مؤمن و کافر بیان شده است که مسکن خود را در بهشت و جهنم می‌بیند، سپس در ادامه می‌فرماید:

(ثُمَّ يُفْسَحُ لَهُ فِي قَبْرِهِ سَبْعُونَ ذِرَاعًا وَيُنَوَّرُ لَهُ فِيهِ وَيُعَادُ الْجَسَدَ لِمَا بُدِيَ مِنْهُ وَتُجْعَلُ رُوحَهُ نَسَمَ طَيْرٍ يعلُقُ فِي شَجَرِ الْجَنَّةِ)

۱. مجموع الفتاوي: (۴۴۶/۵).

(بعد به مقدار هفتاد ذراع قبرش توسعه داده می‌شود و منور می‌گردد و جسدش به حالت اولی برگردانده می‌شود و روح او با ارواح پاکیزه که در صورت پرنده معلق به بهشت است، یکی می‌شود).

بر اساس احادیث مذکور بعد از بردن به آسمان‌ها به ابدان برگردانده می‌شوند، سپس مورد سوال قرار می‌گیرند و بعد از آن به صورت پرنده‌گانی که بر درختان بهشت آویزان هستند در می‌آیند و تا روز حشر در همین حالت باقی خواهند ماند، هرچند ارواح در بهشت هستند، ولی با جسد ارتباط دارند، همانطور که در حالت خواب در ملکوت آسمان به پرواز در می‌آیند و متعلق به جسد هم هستند. فهم این مطلب منوط به این است که بدانیم روح با اجساد و با موجودات شناخته شده دنیوی تفاوت دارد. ابن تیمیه بعد از بیان این مطلب که ارواح مومنان در بهشت خواهند بود، می‌فرماید: با این وجود هرگاه خداوند اراده کند ارواح با ابدان رابطه برقرار می‌کنند و روح در این لحظه مانند نازل شدن فرشته، ظهور شعاع در زمین و بیدار شدن از خواب، می‌باشد.^۱

مبحث یازدهم: عذاب برزخ برای روح است یا بدن؟

فرقه‌های اسلامی در این باره دیدگاه‌های متفاوتی دارند:

- ۱- اهل سنت و جماعت بر این عقیده هستند که عذاب برای روح است، خواه متصل به جسد باشد یا منفصل، شیخ الاسلام ابن تیمیه نظریه پرداز اهل سنت می‌فرماید: عذاب و نعمت‌ها به اتفاق مذاهب اهل سنت و جماعت برای نفس و بدن هستند، نفس در حالت اتصال و انفصال از بدن از نعمت و نعمت بهره می‌گیرد. بنابراین نفس و بدن در حالت انفصال و اتصال می‌توانند از این دو حالت برخوردار باشند، همانگونه که روح به تنهایی چنین حالتی دارد.
- ۲- اغلب متکلمین از معتزله و غیره مطلقاً منکر عذاب و نعمت در عالم برزخ هستند، آنها می‌گویند: روح مستقل و جدا از بدن وجود ندارد، چون نزد آنها روح همان حیات است که با مرگ تمام می‌شود و بعد از مرگ چیزی از آن باقی نمی‌ماند^۱ بنا بر این تا مبعوث شدن عذاب و پاداشی وجود ندارد. بعضی از معتزله و قاضی ابوبکر از اشاعره بر همین باور هستند، ولی بدون تردید دیدگاه باطلی است و ابوالمعالی جوینی با آن مخالفت کرده است و جمع کثیری از علمای اهل سنت و جماعت بقای روح بعد از مرگ و معذب و منعم بودنش را نقل کرده‌اند.
- ۳- دیدگاه فلاسفه: آنها بر این عقیده‌اند که عذاب و نعمت تنها برای روح است و بدن نه عذاب می‌بیند و نه خوشحال و مسرور می‌شود. ابن مسیره و ابن حزم از علمای اهل سنت نیز بر این عقیده هستند.
- ۴- بعضی از متکلمین بر این عقیده‌اند که در قبر تنها بدن عذاب می‌بیند یا منعم می‌گردد، گروهی از اهل حدیث از جمله ابن زاعون نیز همین دیدگاه را برگزیده‌اند^۲.

۱. همه منکر عذاب قبر هستند ولی معاد جسمانی را انکار نمی‌کنند.

۲. مجموع فتاوی شیخ الاسلام: (۴/۲۶۲، ۲۸۲).

مبحث دوازدهم: آیا روح از دنیا خبر دارد؟

در احادیث صحیح ثابت شده که میت در قبر صدای کفش‌های تشییع کنندگان خود را می‌شنود، از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

«إِنَّ الْعَبْدَ إِذَا وُضِعَ فِي قَبْرِهِ وَتَوَلَّى عَنْهُ أَصْحَابُهُ إِنَّهُ لَيَسْمَعُ قَرَعَ نِعَالِهِمْ»^۱

(بی تردید وقتی انسان در قبر گذاشته می‌شود و تشییع کنندگان بر می‌گردند، صدای راه رفتن آنان را می‌شنود.)

در حدیث دیگر آمده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بعد از گذشتن سه روز از جنگ بدر بر قبر کشته شدگان مشرکین بدر ایستاد و چنین فرمود:

«يَا أَبَا جَهْلٍ بِنِ هِشَامٍ يَا أُمِيَّةَ بِنِ خَلْفٍ يَا عُتْبَةَ بِنِ رَبِيعَةَ يَا شَيْبَةَ بِنِ رَبِيعَةَ أَلَيْسَ قَدْ وَجَدْتُمْ مَا وَعَدَ رَبُّكُمْ حَقًّا فَإِنِّي قَدْ وَجَدْتُ مَا وَعَدَنِي رَبِّي حَقًّا فَسَمِعَ عُمَرُ قَوْلَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ كَيْفَ يَسْمَعُونَ وَأَنَّى يُجِيبُونَ وَقَدْ جِئُوا قَالِ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ مَا أَنْتُمْ بِأَسْمَعِ لِمَا أَقُولُ مِنْهُمْ وَلَكِنَّهُمْ لَا يَقْدِرُونَ أَنْ يُجِيبُوا ثُمَّ أَمَرَ بِهِمْ فَسُحِبُوا فَأُلْقُوا فِي قَلْبِ بَدْرٍ»^۲

(ای ابوجهل فرزند هشام، ای امیه بن خلف، ای عتبه فرزند ربیع، آیا وعده پروردگار را حق و راست نیافتید؟ یقیناً من وعده پروردگار خود را یافتم.)

حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه عرض کرد: ای رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم چگونه می‌شنوند و چطور می‌توانند پاسخ بدهند، حال آنکه آنان به هلاکت رسیده‌اند و مرده‌اند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: سوگند به همان خدائی که جان من در قبضه قدرت اوست، گفته‌های ما را بهتر از آنان نمی‌شنوید، ولی با این تفاوت که آنها توان جواب دادن را ندارند. بعد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم دستور داد تا آنها در حفره‌ای خاک کنند.)

علامه ابن تیمیه بعد از ذکر مجموعه‌ای از روایات دال بر شنیدن مردگان، می‌فرماید: این نصوص و امثال آنها به روشنی حکایت از این دارند که مردگان در

۱. مسلم، کتاب الجنه: (۲۲۰۳/۴) شماره: ۲۸۷۴.

۲. بخاری، کتاب الجنائز.

مجموع سخنان زندگان را می‌شنوند. البته لازم نیست که این شنیدن برای همیشه باشد، بلکه در بعضی اوقات می‌شنوند و در بعضی اوقات دیگر قادر به شنیدن نیستند، همانگونه که انسان زنده در برخی اوقات سخنان مخاطب را می‌شنوند و در اوقات دیگر بدلیل وجود مانع از سخنان مخاطب چیزی را نمی‌فهمد.^۱

گروهی می‌گویند: مردگان قادر به شنیدن نیستند، چون خداوند خطاب به پیامبر ﷺ می‌فرماید:

﴿إِنَّكَ لَا تَسْمَعُ الْمَوْتَىٰ﴾ النمل: ۸۰

(بی‌گمان تو نمی‌توانی مرده دلان (زنده‌نما) را شنوا بگردانی)

ابن تیمیه در جواب آنها می‌فرماید: سماع ثابت در حق اموات، سماع ادراک است که هیچگونه اثری بر آن مرتب نمی‌شود و آنچه که در آیه مذکور نفی شده است، همان شنیدن قبول و امتثال است، چون خداوند کفار را مانند میتی که فریاد را نمی‌شنود، قرار داده است و آنها را به حیواناتی تشبیه می‌کند که فریاد را می‌شنوند ولی چیزی را از فریاد درک و فهم نمی‌کنند، پس هر چند میت سخنان را می‌شنود و معنی را درک می‌کند، ولی قادر به پاسخ‌گویی و امتثال امر و نهی نیست و دستور و نهی هیچ اثر و ارزشی برای او ندارند؛ همانگونه که کافر فریاد و خطاب داعی را می‌شنود، ولی هیچ اثری بر آن فریاد مترتب نمی‌شود، خداوند می‌فرماید:

﴿وَلَوْ عَلِمَ اللَّهُ فِيهِمْ خَيْرًا لَأَسْمَعَهُمْ﴾ الأنفال: ۲۳

(اگر خداوند (در آنان آمادگی پذیرش حق می‌دید، و زمینه قبول خیر و) نیکی در ایشان سراغ می‌داشت، (حرف حق را به هر صورت بود) به گوششان می‌رسانید)

نصوص فراوانی از احادیث صحیح دال بر این هستند که اموات همراه با شنیدن حرف هم می‌زنند، چون منکر و نکیر از اموات سوال می‌کنند و مومنان با پاسخ صحیح و درست موفق می‌شوند و کفار به خاطر عاجز ماندن از جواب درست، به سوی ضلالت و گمراهی سوق داده می‌شوند، علاوه بر پاسخ گفتن به سوال‌های

منکر و نکیر در موارد دیگر هم سخن می‌گویند. البته سخن و شنیدن اموات با شنیدن و سخنی که ما در دنیا با آن آشنا هستیم، متفاوت است، چون همه این کارها توسط روح و با ارتباط به بدن انجام می‌گیرد، در مباحث گذشته بیان کردیم که برخی از مردم سخن مردگان را شنیده‌اند و چندین بار از رسول خدا ﷺ روایت شده که ایشان کلام مردگان را شنیده است.

باب دوم

نشانه های قیامت

فصل اول: زمان قیامت

مبحث اول: آمدن قیامت قطعی است

آمدن قیامت قطعی است و ایمان بدان یکی از ارکان و اصول دین مبین اسلام است و بدون آن ایمان کامل نمی‌شود، خداوند می‌فرماید:

﴿لَيْسَ الْبِرَّ أَنْ تُولُوا وُجُوهَكُمْ قِبَلَ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَلَكِنَّ الْبِرَّ مَنْ ءَامَنَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ

الْآخِرِ وَالْمَلَائِكَةِ وَالْكِتَابِ وَالنَّبِيِّينَ ﴿١٧٧﴾ البقرة: ١٧٧

(این که (به هنگام نماز) چهره‌هایتان را به جانب مشرق و مغرب کنید، نیکی (تنها همین) نیست (و یا ذاتاً روکردن به خاور و باختر، نیکی بشمار نمی‌آید). بلکه نیکی (کردار) کسی است که به خدا و روز واپسین و فرشتگان و کتاب (آسمانی) و پیغمبران ایمان آورده باشد)

﴿وَالْمُؤْمِنُونَ يُؤْمِنُونَ بِمَا أُنزِلَ إِلَيْكَ وَمَا أُنزِلَ مِنْ قَبْلِكَ وَالْمُقِيمِينَ الصَّلَاةَ وَالْمُؤْتُونَ

الزَّكَاةَ وَالْمُؤْمِنُونَ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ أُولَئِكَ سَنُؤْتِيهِمْ أَجْرًا عَظِيمًا ﴿١٦٢﴾ النساء: ١٦٢

(و مؤمنان (امت محمدی) که ایمان دارند بدانچه بر تو و بدانچه (بر پیغمبران) پیش از تو نازل شده است، و به ویژه آنان که نماز را چنان که باید می‌خوانند، و کسانی که زکات مال به در می‌کنند، و افرادی که به خدا و روز قیامت ایمان دارند، به همه اینان پاداش بزرگی را خواهیم داد)

قرآن برای بیان و اثبات قیامت روش و منهج مخصوصی را اتخاذ فرموده است تا در درون انسان‌ها نفوذ کند:

﴿يُدِيرُ الْأَمْرَ يَفْصِلُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ يَلْقَاءُ رَبَّكُمْ تَوَقُّونَ ﴿٢﴾ الرعد: ٢

(خداوند کار و بار (جهان) را (زیر نظر می‌دارد و با حساب و کتاب دقیقی) می‌گرداند و او (نشانه‌های دیدنی را در پهنه کتاب هستی بر می‌شمرد و) آیه‌ها (ی خواندنی کتاب قرآن) را بیان می‌دارد، تا این که یقین حاصل کنید که (در سرای دیگر) پروردگارتان را ملاقات خواهید کرد.)

برخی مواقع با صیغه خبر آمدنش را بیان می‌کند:

﴿ اللَّهُ يَبْدَأُ الْخَلْقَ ثُمَّ يُعِيدُهُ ثُمَّ إِلَيْهِ تُرْجَعُونَ ﴾ (۱۱) الروم: ۱۱

(خداوند آفرینش (انسان) را می‌آغازد، سپس او را (می‌میراند و وی را به حیات) دوباره برمی‌گرداند. آن گاه به سوی خدا بازگردانده می‌شوید.)

﴿ وَيَوْمَ يُرْجَعُونَ إِلَيْهِ فَيُنَبِّئُهُم بِمَا عَمِلُوا ﴾ (۶۴) النور: ۶۴

(و آگاه است از آن روزی که انسانها در آن به سوی او باز می‌گردند، و ایشان را از اعمالی که انجام داده‌اند آگاه می‌سازد (و جزا و سزا و پاداش و پادافره کردار و رفتار و گفتارشان را می‌دهد))

برخی مواقع با ادات تأکید «ان» یا «ان و لام» بیان می‌شود:

﴿ إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ ﴾ (۱۵) طه: ۱۵

(رستاخیز به طور قطع خواهد آمد)

﴿ وَإِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ فَاصْفَحِ الْكُفْرَ الْكَبِيرَ ﴾ (۸۵) الحجر: ۸۵

(و بی‌گمان روز رستاخیز فرا می‌رسد (و تباهکاران علاوه از مکافات دنیوی، به عذاب و عقاب سخت اخروی گرفتار می‌گردند) پس (ای پیغمبر!) گذشت زیبایی داشته باش (و بزرگوارانه و حکیمانه به دعوت خود ادامه بده و در برابر اذیت و آزار کفار شکیبائی کن.)

﴿ فَإِنَّ أَجَلَ اللَّهِ لَآتٍ ﴾ (۵) العنکبوت: ۵

(زمانی را که خدا تعیین کرده است (دیر یا زود) فرا می‌رسد، و او شنوا و آگاه است (و گفتار و رفتار همگان را می‌شنود و می‌بیند و سزا و جزا می‌دهد).)

﴿ إِنَّ السَّاعَةَ لَأْتِيَةٌ لَّارْيَبَ فِيهَا وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ ﴾ (۵۹)

غافر: ۵۹

(روز قیامت قطعاً فرا می‌رسد و شکی در آن نیست، ولی بیشتر مردم تصدیق نمی‌کنند.)

برخی مواقع با سوگند یاد کردن با ذات خود یا موجودات عظیم و بزرگ، آمدن قیامت را ثابت می‌فرماید:

﴿اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ لِيَجْمَعَنَّكُمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ﴾ النساء: ۸۷

(جز خدا، خدائی نیست. حتماً شما را (بعد از مرگ زنده می گرداند و) در روزی که شکی در (وقوع) آن نیست گرد می آورد. (خدا است که این را می گوید) و چه کسی از خدا راستگوتر است؟!)

﴿وَالذَّرِيَّتِ ذُرُورًا﴾ ۱ ﴿فَالْحَمَلِمْتِ وَقَرًا﴾ ۲ ﴿فَالْجُرِيَّتِ يُسْرًا﴾ ۳ ﴿فَالْمَقْسَمِمْتِ أَمْرًا﴾ ۴

﴿إِنَّمَا تُوعَدُونَ لَصَادِقٌ﴾ ۵ ﴿وَإِنَّ الَّذِينَ لَوْفَعُ﴾ ۶ ﴿الذاریات: ۱ - ۶

(سوگند به بادها! که (ابرها را برمی انگیزند و به این سو و آن سو برابر فرمان یزدان می برند و) به سرعت پراکنده می دارند. و سوگند به ابرهائی که بار سنگینی (از باران) را با خود برمی دارند! و سوگند به کشتیهائی که ساده و آسان (در آبهای رودخانه ها و دریاها و اقیانوسها) روان و در حرکتند! و سوگند به فرشتگانی که کارها را (میان خود برابر فرمان یزدان) تقسیم کرده اند! مسلماً چیزی که بدان وعده داده می شوید و از آن ترسانیده می شوید، راست و قطعی است. و روز جزا، حتماً وقوع پیدا می کند و می آید)

برخی مواقع به پیامبرش دستور می دهد که سوگند یاد کند:

﴿وَيَسْتَنبِئُونَكَ أَحَقُّ هُوَ قُلُّ إِي وَرَبِّي إِنَّهُ لَحَقٌّ وَمَا أَنْتُمْ بِمُعْجِزِينَ﴾ یونس: ۵۳

(کافران بر سبیل استهزاء) از تو می پرسند: که آیا آن (رستاخیز و عذابی که می گوئی) راست است؟! بگو: آری، به خدایم سوگند قطعاً راست است، و شما نمی توانید (از آن جلوگیری کنید، و با فرار و سرپیچی از آن، خدا را) درمانده و ناتوان سازید.)

﴿وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَا تَأْتِينَا السَّاعَةُ قُلْ بَلَىٰ وَرَبِّي لَتَأْتِيَنَّكُمْ﴾ سبأ: ۳

(کافران می گویند: قیامت هرگز برای (حساب و کتاب و سزا و جزای) ما برپا نمی شود. بگو: چرا، به پروردگارم سوگند! آن کسی که دانای راز (نهان در گستره جهان) است، قیامت به سراغ شما می آید)

در آیات دیگر از حقانیت قیامت خبر می دهد:

﴿إِنَّ وَعْدَ اللَّهِ حَقٌّ فَلَا تَغُرَّنَّكُمُ الْحَيَاةُ الدُّنْيَا﴾ لقمان: ۳۳

(وعدۀ خدا (به فرا رسیدن قیامت) حق است. پس زندگانی دنیا شما را گول نزنند و (مال و مقام و نفس اماره و اهریمن) فریبکار شما را درباره خدا نفریبد.) کسی که در آیات قرآن در این مورد به تحقیق و تفحص بپردازد، متوجه می شود که خداوند روش های گوناگونی را برای اثبات آن اتخاذ فرموده است که ما به برخی از آنها اشاره کردیم.

مبحث دوم: قیامت نزدیک است

از چهارده قرن پیش خداوند خبر داده است که قیامت نزدیک است و لحظه‌های وقوع و تحقق آن فرا رسیده است:

﴿أَقْرَبَتِ السَّاعَةُ وَأَنْشَقَّ الْقَمَرُ﴾ القمر: ۱

(قیامت هرچه زودتر فرا می‌رسد، و (در آن) ماه به دو نیم می‌گردد.)

انشقاق قمر، یکی از علامت و نشانه‌های است که به نزدیک شدن وقوع قیامت اشاره دارد و از این جهت که آمدن قیامت خیلی نزدیک است، قرآن آن را چنان ترسیم می‌کند که واقع شده و تحقق یافته است:

﴿أَنِّي أَمُرُّ اللَّهَ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ﴾ النحل: ۱

((ای مشرکان! آنچه خدا به شما در روز قیامت وعده داده است، چون حتمی و قریب‌الوقوع است، انگار هم اینک برای وقوع آن) فرمان خدا در رسیده است، پس (مسخره‌کنان نگوئید که اگر راست می‌گوئید که قیامتی هست از خدا بخواهید هرچه زودتر عذاب آن را بنمایاند! استهزاءکنان) آن را به شتاب نخواهید) اگر انسان با قلبی آگاه و عقلی حاذق و بینا به پیام نازل شده خداوند ایمان بیاورد و اذعان نماید، جریان قیامت او را بسیار خوف زده و هراسان می‌سازد و توان غلبه بر نفسش را پیدا می‌کند، ولی اینجاست که انسان حالتی شگفت‌آور دارد، چون خطر بسیار نزدیک است و انسان در اوج غفلت از آن زندگی را سپری می‌کند:

﴿أَقْرَبَ لِلنَّاسِ حِسَابُهُمْ وَهُمْ فِي غَفْلَةٍ مُّعْرِضُونَ﴾ ۱ مَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ

مِّن رَّبِّهِمْ مُّحَدَّثٍ إِلَّا اسْتَمَعُوهُ وَهُمْ يَلْعَبُونَ﴾ ۲ لَاهِيَةً قُلُوبِهِمْ﴾ الأنبياء: ۱ - ۳

((زمان) محاسبه مردمان (کفرپیشه چون قریش بسیار) بدیشان نزدیک است در حالی که آنان غافل (از هول و هراس آن) و روی‌گردان (از ایمان بدان) می‌باشند. هیچ بخش تازه‌ای از قرآن (و اندرز جدیدی) از سوی پروردگارشان بدیشان

نمی‌رسد مگر این که آن را به شوخی می‌شنوند و به بازی می‌گیرند. (آنان در حالی هستند که) دل‌هایشان غافل است)

قرآن در مورد قیامت به بندگان خیلی هشدار می‌دهد و به آنها درباره آمادگی برای فرا رسیدن قیامت بسیار تاکید می‌کند و قیامت را به فردا تشبیه می‌کند، چون قیامت روزی است که بعد از زندگی دنیا صورت می‌گیرد:

﴿وَلْتَنْظُرْ نَفْسٌ مَّا قَدَّمَتْ لِغَدٍ ۗ﴾ الحشر: ۱۸

(ای مؤمنان! از خدا بترسید و هر کسی باید بنگرد که چه چیزی را برای فردا (ی قیامت خود) پیشاپیش فرستاده است. از خدا بترسید، .)

گاهی این امر مورد ایراد و اشکال قرار می‌گیرد که چیزی که هزار و چهارصد سال از نزدیک بودنش می‌گذرد، ولی هنوز هم تحقق نیافته است، چگونه چنین چیزی می‌تواند نزدیک باشد؟ جواب این است که قیامت در علم و محاسبات خداوند نزدیک است، هرچند که بنا به مقیاس‌های بشری دور باشد، خداوند می‌فرماید:

﴿إِنَّهُمْ يَرَوْنَهُ بَعِيدًا ۖ وَنَرَاهُ قَرِيبًا ۗ﴾ المعارج: ۶ - ۷

(آنان آن روز را بعید و دور می‌دانند. و ما آن را ممکن و نزدیک می‌دانیم.)
مساله شایان توجه این است که عمر باقیمانده دنیا نسبت به عمر گذشته آن اندک است، مثلاً شما مدت پنجاه سال را برای باز پرداخت بدهکاری تعیین می‌کنید، اگر از این مدت چهل و پنج سال بگذرد، می‌توانید خطاب به او بگوئید: مدت تعیین شده نزدیک گشته است هرچند پنج سال باقی مانده، ولی نسبت به سال‌های سپری شده خیلی کم‌تر است.

احادیث وارده از رسول الله ﷺ نیز به همین حقیقت اشاره دارند. حدیثی از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما در بخاری و مسلم به شرح زیر آمده است:

﴿إِنَّمَا أَجَلُكُمْ فِي أَجَلٍ مِّنْ خَلَا مِّنَ الْأُمَّمِ كَمَا بَيْنَ صَلَاةِ الْعَصْرِ وَمَغْرِبِ الشَّمْسِ﴾

(مدت زمان شما نسبت به مدت زمان امت‌های گذشته به اندازه نماز عصر تا

غروب آفتاب است.)

حدیث مذکور وجود انسان را در یک روزی از روزهای دنیا ترسیم می‌کند که سهم و مدت زمان امت اسلامی از آن روز از موقع عصر تا غروب آفتاب است و از طلوع فجر تا دم عصر بهره امت‌های گذشته می‌باشد. لذا عمر امت اسلامی در مقایسه با عمر امت‌های گذشته در مقایسه با تمام روز به اندازه زمان عصر تا غروب است. یعنی از طلوع فجر تا دم عصر که زمان امت‌های گذشته است. پس عمر باقیمانده حیات دنیوی از زمان رسول الله ﷺ تا روز قیامت در مقایسه با عمر تمام دنیا به اندازه وقت عصر تا غروب آفتاب است. مدت زمان طلوع فجر تا فرا رسیدن وقت عصر، عمر امت‌های گذشته می‌باشد، چون نصوص صریحی دال بر این هستند که امت اسلامی آخرین امت است و تا قیام قیامت باقی خواهند ماند. در حدیثی دیگر که بخاری و مسلم آن را روایت کرده‌اند چنین آمده است: رسول الله ﷺ در حالی که به دو انگشت سبابه و وسطی اشاره می‌کرد، فرمود:

(بُعْتُ وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ)^۱

(من و قیامت از لحاظ فاصله زمانی مانند این دو انگشت هستیم.)

یعنی اینکه فاصله میان من و قیامت بسیار نزدیک است که عمر دنیا به وسیله انگشت وسطی اندازه‌گیری شود، باقی مانده عمر دنیا از زمان بعثت حضرت ﷺ تا قیامت به اندازه اضافه انگشت وسطی بر انگشت سبابه است، این فاصله در مقیاس و معیار بشر دراز است، چون قدرت درک بشر کوتاه و محدود است، اما در میزان خداوند خیلی نزدیک می‌باشد:

(أَن أَمْرُ اللَّهِ فَلَا تَسْتَعْجِلُوهُ) ﴿النحل: ۱﴾

((ای مشرکان! آنچه خدا به شما در روز قیامت وعده داده است، چون حتمی و قریب‌الوقوع است، انگار هم اینک برای وقوع آن) فرمان خدا در رسیده است، پس (مسخره‌کنان نگوئید که اگر راست می‌گوئید که قیامتی هست از خدا بخواهید هرچه زودتر عذاب آن را بنمایاند! استهزاءکنان) آن را به شتاب نخواهید.)

۱. بخاری در صحیح‌حش، کتاب «رفاق» باب «بعثت انا و الساعة كهاتين» فتح الباری (۳۴۷/۱۱) و مسلم در کتاب «فتن» باب «قرب الساعة» (۲۴۶۸/۴) شماره (۲۹۵۰) از انس روایت کرده‌اند.

﴿ وَمَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصَرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ ﴾ (النحل: ۷۷)

(کار (برپائی) قیامت (و زنده‌گرداندن مردمان در آن، برای خدا ساده و آسان است و از لحاظ سرعت و سهولت، درست) به اندازه چشم برهم زدن و یا کوتاه‌تر از آن است. بی‌گمان خدا بر هر چیزی توانا است (چرا که قدرت بی‌انتهاء است).) در روایتی از صحیح مسلم آمده که پیامبر ﷺ خطبه داد، بعد از حمد و ستایش خداوند فرمود:

(فَإِنَّ الدُّنْيَا قَدْ آذَنْتَ بَصْرَمِ وَوَلَّتْ حَذَاءَ وَلَمْ يَبْقَ مِنْهَا إِلَّا صُبَابَةٌ كَصُبَابَةِ الْإِنَاءِ يَتَصَابُهَا صَاحِبُهَا وَإِنَّكُمْ مُنْتَقِلُونَ مِنْهَا إِلَى دَارٍ لَا زَوَالَ لَهَا فَانْتَقِلُوا بِخَيْرٍ مَا بِحَضْرَتِكُمْ) (باقی مانده عمر دنیا نسبت به سال‌های سپری شده مانند قطره آبی است که از یک لیوان آب باقی مانده است. شما از این دنیا به خانه‌ای که هرگز از بین نمی‌رود در حال انتقال هستید. پس با بهترین زاد و توشه به سوی آن حرکت کنید.)

مبحث سوم: زمان قیامت مجهول است

از رسول الله ﷺ درباره قیامت سوال شد، ایشان در جواب فرمودند: در این مورد مسئول از سائل داناتر نیست. سوال کننده حضرت جبرئیل علیه السلام بود که در شکل انسانی به حضور پیامبر ﷺ رسید و در مورد چند مسئله مهم از ایشان پرسش به عمل آورد، اگر جبرئیل علیه السلام فرشته مقرب بارگاه الهی و پیامبر ﷺ پاک‌ترین و بزرگ‌ترین بنده خدا، علم به قیامت را نمی‌داند، چه کسی دیگر می‌تواند مدعی علم به قیامت باشد؟

قرآن تصریح نموده است که علم تاریخ وقوع قیامت از ویژگی‌های خداوند است و به همین دلیل خداوند این علم را به کسی دیگر یاد نداده است و حتی فرشته مقرب و نبی مرسل از این علم چیزی نمی‌دانند:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسِنُهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثَقُلَتْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمْ إِلَّا بَغْنَةً يَسْتَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿۱۸۷﴾﴾ الأعراف: ۱۸۷

(راجع به قیامت از تو می‌پرسند و می‌گویند: در چه زمانی (دنیا به پایان می‌رسد) و قیامت رخ می‌دهد؟ بگو: تنها پروردگارم از آن آگاه است، و کسی جز او نمی‌تواند در وقت خود آن را پدیدار سازد (و از پایان این جهان و سرآغاز آن جهان مردمان را بی‌گهانند. اطلاع از هنگامه قیامت) برای (ساکنان) آسمانها و زمین سنگین و دشوار است (و هرگز دانش ایشان بدان نمی‌رسد). قیامت ناگهانی به وقوع می‌پیوندد و بر سرتان می‌تازد. از تو می‌پرسند: انگار تو از (شروع) قیامت باخبری؟ بگو: اطلاع از آن، خاصّ یزدان است، ولیکن بیشتر مردمان (این مسأله و فلسفه آن را چنان که باید) نمی‌دانند.)

﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ

قَرِيبًا ﴿۶۳﴾﴾ الأحزاب: ۶۳

((ای پیغمبر!) مردم از تو درباره فرا رسیدن قیامت می پرسند، بگو: آگاهی از آن، اختصاص به خدا دارد و بس. (و کسی جز او از این موضوع مطلع نیست). تو چه می دانی، شاید هم فرا رسیدن قیامت نزدیک باشد.)

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ﴿٤٢﴾ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِهَا ﴿٤٣﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْهَاهَا ﴿٤٤﴾﴾

النزعات: ٤٢ - ٤٤

(از تو درباره قیامت می پرسند که در چه زمانی واقع می شود؟ تو را چه آگهی و خبر از آن؟! (تو چیزی از آن نمی دانی) آگاهی از زمان قیامت، به پروردگارت واگذار می گردد (و اطلاع از وقوع آن کار پروردگار تو است ؛ نه تو.)
احادیث مذکور به صراحت و وضوح کامل دلالت بر این مطلب دارند که تاریخ وقوع آن را جز پروردگار کسی دیگر نمی داند و اینکه قیامت به صورت ناگهانی می آید و حتی پیامبر ﷺ درباره تاریخ وقوع آن اطلاعی ندارد و قیامت یکی از کلیدهای پنجگانه غیب است که از علوم پنهان خدا به حساب می آیند، قرآن می فرماید:

﴿إِنَّ اللَّهَ عِنْدَهُ عِلْمُ السَّاعَةِ وَيُنزِلُ الْغَيْثَ وَيَعْلَمُ مَا فِي الْأَرْحَامِ وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ مَّاذَا تَكْسِبُ غَدًا وَمَا تَدْرِي نَفْسٌ بِأَيِّ أَرْضٍ تَمُوتُ إِنَّ اللَّهَ عَلِيمٌ خَبِيرٌ ﴿٣٤﴾﴾

لقمان: ٣٤

(آگاهی از فرا رسیدن قیامت ویژه خدا است، و او است که باران را می باراند، و مطلع است از آنچه در رحمهای (مادران) است، و هیچ کسی نمی داند فردا چه چیز فراچنگ می آورد، و هیچ کسی نمی داند که در کدام سرزمینی می میرد. قطعاً خدا آگاه و باخبر (از موارد مذکور) است.)

و در صحیح بخاری از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: کلیدهای غیب پنج تا هستند، سوای خداوند کسی دیگر آنها را نمی داند و بعد آیه مذکور را تلاوت فرمود.

مبحث چهارم: راز پنهانی زمان قیامت

گاه وقتی انسان به خود می‌اندیشد و می‌پرسد، چه حکمت و فلسفه‌ای در پنهان نگاه داشتن تاریخ دقیق قیامت نهفته است؟

پاسخ این است: پنهان ماندن تاریخ دقیق فرا رسیدن قیامت تعلق اساسی به اصلاح نفوس انسان‌ها دارد.

تاریخ دقیق وقوع قیامت پنهان است، معامله‌ی بسیار مهمی که انسان از وقوع آن مطمئن باشد اما نمی‌داند که چه لحظه‌ای به سراغ او می‌آید و او را احاطه می‌کند، انسان را همواره در انتظار خود نگاه می‌دارد.

استاد سید قطب در این باره می‌گوید: مجهول در زندگی بشر در ساختار روانی او یک عنصر و عامل اساسی است، لذا لازم است که انسان‌ها در زندگی خود مجهولی که در انتظار آن بنشینند، داشته باشند و اگر هر چیز برای بشر پیدا می‌شود و حال آنکه او دارای چنین فطرتی است. نشاط، شادابی و سعی و تلاش او متوقف می‌شود و زندگی دچار رکود و انجماد می‌گردد. آری انسان‌ها در پس پرده مجهولات حرکت می‌کنند، در پرتو مجهولات بر حذر بوده و از هوشیاری لازم استفاده می‌کنند، امید را می‌بینند، در بوته تجربه قرار می‌گیرند، می‌آموزند، پنهانی‌های توان و استعداد خود و جهان گرداگرد را کشف می‌کنند. گره دادن دل‌ها و احساسات به قیامت مجهول و وعده داده شده، آنها را از سرکشی و طغیان محافظت می‌کند. آنها نمی‌دانند که قیامت در چه روزی و در چه تاریخی به وقوع می‌پیوندد و لذا آنها همواره در انتظار وقوع آن می‌نشینند، همواره برای آن آماده می‌شوند، البته مجهول بودن قیامت این گونه ثمرات مثبت را در حق کسانی به ارمغان می‌آورد که دارای فطرت سالم و مستقیم باشند، اما کسانی که فطرتشان فاسد شده و از هوا و نفس تبعیت می‌کنند، موجب غفلت و نادانی می‌شوند و در نهایت به اقیانوس نابودی سقوط می‌کنند!

مبحث پنجم: پرداختن به تعیین زمان فرا رسیدن قیامت جایز نیست

مردم درباره زمان فرا رسیدن قیامت به کثرت سوال می‌کردند و اغلب از شخص رسول‌الله ﷺ می‌پرسیدند. پاسخ این سوال از جانب خداوند متعال چنین آمده که:

﴿يَسْأَلُكَ النَّاسُ عَنِ السَّاعَةِ قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَمَا يُدْرِيكَ لَعَلَّ السَّاعَةَ تَكُونُ

قَرِيبًا ﴿٦٣﴾ الأَحْزَاب: ٦٣

((ای پیغمبر!) مردم از تو درباره فرا رسیدن قیامت می‌پرسند، بگو: آگاهی از آن، اختصاص به خدا دارد و بس. (و کسی جز او از این موضوع مطلع نیست). تو چه می‌دانی، شاید هم فرا رسیدن قیامت نزدیک باشد.))

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مُرْسَاهَا ﴿٤٢﴾ فِيمَ أَنْتَ مِنْ ذِكْرِنَهَا ﴿٤٣﴾ إِلَىٰ رَبِّكَ مُنْهَاهَا ﴿٤٤﴾

النازعات: ٤٢ - ٤٤

(از تو درباره قیامت می‌پرسند که در چه زمانی واقع می‌شود؟ تو را چه آگهی و خبر از آن؟! (تو چیزی از آن نمی‌دانی) آگاهی از زمان قیامت، به پروردگارت واگذار می‌گردد (و اطلاع از وقوع آن کار پروردگارت است؛ نه تو).)

خداوند این علم را به هیچ فرشته‌ی مقرب یا نبی مرسل نداده است، به همین خاطر پیامبر ﷺ در پاسخ به سوال جبرئیل مبنی بر تاریخ وقوع قیامت فرمود: در این مورد مسئول از سائل آگاه‌تر نیست.

بنابراین هرگونه بحث و گفتگو در این خصوص و هر سخنی دایر بر اینکه قیامت در فلان سال به وقوع می‌پیوندد، نوعی دروغ پردازی بر خداوند متعال است و کسانی که در این زمینه به نظریه پردازی و مباحثه می‌پردازند، در واقع با منهج قرآنی و منش نبوی که مردم را به ترک اینگونه مطالب هدایت می‌کنند، مخالفت می‌ورزند و خدا و پیامبر با ایمان و عمل صالح انسان را برای آمادگی به چنین روزی فقط دعوت می‌کنند و بس.

کسانی که در این زمینه سخن می‌گویند، فکر می‌کنند می‌توانند آنچه را که رسول الله ﷺ و جبرئیل ندانسته‌اند، درک کنند! برای کسانی که قلب سلیم دارند و حرف‌های خداوند را گوش می‌کنند، باید از این سخن عبرت بیاموزند و از سخن گفتن در زمینه تعیین تاریخ وقوع قیامت دست بردارند و ما هم از سر خیر خواهی و نصیحت خطاب به آنها می‌گوییم: باید به اندازه پیامبر ﷺ و اصحاب و بزرگان دین در این مورد بحث و گفتگو کنیم، اگر در شناختن تاریخ وقوع قیامت نفع و سودی برای بشر وجود می‌داشت، قطعاً خداوند بشر را از آن آگاه می‌ساخت، اما خداوند این علم را به خاطر مصلحتی که در نظر دارد، از بشر پنهان کرده است.

باید دنباله‌روان به پیشینیان اقتدا کنند و از حال و وضعیت آنها عبرت بگیرند، بعضی از گذشتگان در این زمینه بحث نموده‌اند و برای وقوع قیامت مدت یا علامات قریب الوقوعی را بیان کرده‌اند، اما اجل مشخص شده فرا رسیده، ولی هیچگونه حادثه‌ای به وقوع نپیوسته است، از جمله این آقایان علامه طبری است، خداوند ایشان را بیامرزد. علامه طبری از برخی نصوص چنین برداشت نموده است که دنیا بعد از پانصد سال از بعثت نبوی پایان می‌پذیرد.^۱ و اینک حدود هزار و اندی سال از ضرب الاجل طبری می‌گذرد ولی هنوز موعد او تحقق نیافته است.

از جمله دیگر این افراد علامه سیوطی است - خداوند ایشان را نیز بیامرزد - علامه سیوطی در یکی از تالیفاتش بنام «الکشف» می‌گوید: قیامت در آغاز قرن پنجم بعد از هزاره اول از بعثت برپا می‌شود و اینک چند سال از موعدی که مشخص کرده است، می‌گذرد ولی قیامت برپا نشده است حتی بسیاری از علامات آن نیز تحقق نیافته است.^۲

سهیلی حروف مقطعه در اوائل سوره را با حذف مکررات جمع کرده و بر اساس حساب جمل (ابجد) ضرب الاجلی را از چند صد سال پیش نسبت به وقوع قیامت مشخص کرده است.^۳

۱. مقدمه ابن خلدون، ص: ۵۹.

۲. لوامع انوار البهیة: (۶۶/۲).

۳. مقدمه ابن خلدون: ۵۹۱.

بسیاری از فرزندان آدم در این خصوص نظر داده و بدون دلیل به بی‌راهه رفته‌اند، همه دیدگاه‌ها حدس و گمان هستند و حقیقتی در درون خود ندارند. آخرین اطلاعی که در این باره دارم از این قرار است که شخصی به نام دکتر بهائی با استفاده از آمار و ارقام ریاضی برگرفته از حروف مقطعات در اوایل سور، می‌گوید: قیامت در سال ۱۷۱۰ هجری بر پا می‌شود. اما برای بی‌اساس بودن این نظریه باید بگویم که خطا و اشتباه این گونه محاسبات و ضرب الاجل‌ها ثابت شده است، همه آنها همین روش را اتخاذ نموده‌اند تنها در بیان علامت و مدت تعیین شده اختلاف دارند، بنا بر این هر حسابی بر همان معیار اشتباه باشد در نهایت غلط از آب در می‌آید.

علامه شیخ الاسلام ابن تیمیه کسانی را که درباره تاریخ وقوع قیامت اظهار نظر کرده‌اند، مورد انتقاد قرار داده و می‌فرماید: کلیه کسانی که درباره تاریخ وقوع قیامت سخن گفته‌اند، مانند کسی که کتابی بنام «الدر المنظم فی معرفه الاعظم» نگاشته است و با بیان ده دلیل به تاریخ دقیق برپایی قیامت اشاره نموده است یا کسانی که بر اساس حروف مقطعات و حساب ابجد، سخن گفته‌اند یا کسی که درباره «عنقاء مغرب»^۱ سخن بر لب آورده است، همه اینها و امثالشان هرچند که نزد پیروان شان ارزش و اعتباری دارند، اما اغلب^۲ آنها کاذب و بدور از صداقت هستند و به دلایل متعددی برای آنها ثابت شده است که آنها بدون علم سخن گفته و می‌گویند، هرچند مدعی کشف و شناخت اسرار و رموز بوده‌اند. خداوند می‌فرماید:

﴿ قُلْ إِنَّمَا حَرَّمَ رَبِّي الْفَوَاحِشَ مَا ظَهَرَ مِنْهَا وَمَا بَطَّنَ ۖ وَالْإِثْمَ وَالْبَغْيَ بِغَيْرِ الْحَقِّ وَأَنْ تُشْرِكُوا

بِاللَّهِ مَا لَمْ يُنَزِّلْ بِهِ سُلْطَانًا وَأَنْ تَقُولُوا عَلَى اللَّهِ مَا لَا نَعْلَمُونَ ﴿۳۳﴾ الأعراف: ۳۳

(بگو: خداوند حرام کرده است کارهای نابهنجار (چون زنا) را، خواه آن چیزی که آشکارا انجام پذیرد و ظاهر گردد، و خواه آن چیزی که پوشیده انجام گیرد و

۱. ابن عربی معتقد به وحدة الوجود.

۲. اغلب، زیرا بعضی از آنان اشتباهاً وارد این بحث شده‌اند و قصد تضلیل دیگران را نداشته‌اند. مانند: طبری و سیوطی.

پنهان ماند، و (هر نوع) بزهکاری را و ستمگری (بر مردم) را که به هیچ وجه درست نیست، و این که چیزی را شریک خدا کنید بدون دلیل و برهانی که از سوی خدا مبنی بر حقانیت آن خبر در دست باشد، و این که به دروغ از زبان خدا چیزی را (درباره تحلیل و تحریم و غیره) بیان دارید که (صحت و سقم آن را) نمی‌دانید. (

قطعاً ادعای شناخت تاریخ وقوع قیامت ادعای بدون علم است.^۱

۱. مجموع الفتاوی، شیخ الاسلام: (۴/۳۴۲).

مبحث ششم: اشکالاتی پیرامون تعیین تاریخ وقوع قیامت

در مباحث گذشته به وضوح ثابت کردیم که زمان برپایی قیامت پنهان است و غیر از خداوند کسی دیگر آن را نمی‌داند، اما وجود روایاتی در متون دینی که به گمان بعضی‌ها تاریخ وقوع قیامت را بیان می‌کنند، مسأله را با اشکالاتی مواجه ساخته است. بعضی از این احادیث به دلیل صحیح نبودن شایان توجه نیستند و توان مقابله با نصوص صریح و صحیح را ندارند و برخی دیگر از روایات هر چند صحیح هستند، ولی در اثبات زمان وقوع قیامت صریح و روشن نیستند تا به معارضه با نصوص صریح بر آیند.

از جمله احادیث باطل، دروغ و مخالف با نص صریح قرآن، بنابر گفته علامه ابن قیم حدیثی است که در آن چنین آمده است: مقدار عمر دنیا هفت هزار سال است و ما در هزاره هفتم آن قرار داریم.

شیخ ابن قیم می‌فرماید: این روایت دروغی است آشکار، چون بنا به این روایت از عمر زمین تا این لحظه - دوران حیات امام ابن قیم - صد و پناه و یک سال باقی مانده است، ولی قرآن می‌فرماید:

﴿يَسْأَلُونَكَ عَنِ السَّاعَةِ أَيَّانَ مَرْسُهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ رَبِّي لَا يُجَلِّيهَا لِوَقْتِهَا إِلَّا هُوَ ثُقُلْتُمْ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ لَا تَأْتِيكُمُ إِلَّا بَغْضَةً يَسْأَلُونَكَ كَأَنَّكَ حَفِيٌّ عَنْهَا قُلْ إِنَّمَا عِلْمُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ ﴿١٨٧﴾﴾ الأعراف: ١٨٧

(راجع به قیامت از تو می‌پرسند و می‌گویند: در چه زمانی (دنیا به پایان می‌رسد) قیامت رخ می‌دهد؟ بگو: تنها پروردگارم از آن آگاه است، و کسی جز او نمی‌تواند در وقت خود آن را پدیدار سازد (و از پایان این جهان و سرآغاز آن جهان مردمان را بی‌آگاهانند. اطلاع از هنگامه قیامت) برای (ساکنان) آسمانها و زمین سنگین و دشوار است (و هرگز دانش ایشان بدان نمی‌رسد). قیامت ناگهانی به

وقوع می‌پیوندد و بر سرتان می‌تازد. از تو می‌پرسند: انگار تو از (شروع) قیامت باخبری؟ بگو: اطلاع از آن، خاصّ یزدان است، ولیکن بیشتر مردمان (این مسأله و فلسفه آن را چنان که باید) نمی‌دانند. (

از جمله شواهدی که دال بر دروغ بودن این حدیث می‌باشد، این است که هزاره هفتم مدت چهارصد سال است سپری شده است، ولی هنوز بسیاری از علامات قیامت تحقق نیافته است.

از جمله احادیث صحیحی که بر تعیین تاریخ قیامت دلالت نمی‌کند، ولی از آن سوء استفاده شده، حدیثی است که امام مسلم آن را از حضرت جابر بن عبدالله نقل کرده است. جابر بن عبدالله رضی الله عنه می‌گوید: یک ماه پیش از رحلت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از وی شنیدم که فرمود:

(تَسْأَلُونِي عَنِ السَّاعَةِ وَإِنَّمَا عَلِمْتُهَا عِنْدَ اللَّهِ وَأُقْسِمُ بِاللَّهِ مَا عَلَى الْأَرْضِ مِنْ نَفْسٍ مَنفُوسَةٍ تَأْتِي عَلَيْهَا مِائَةٌ سَنَةٍ)^۱

(درباره قیامت سوال می‌کنید، بی‌گمان تاریخ دقیق آن نزد خداوند است، سوگند یاد می‌کنم که هیچ انسان متولد شده و زنده امروز تا صد سال دیگر باقی نمی‌ماند). در صحیحین از حضرت عبد الله بن عمر رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم در روزهای پایانی زندگی اش روزی برای ما امامت کرد، بعد از اقامه نماز و سلام دادن فرمود:

(أَرَأَيْتُمْ لِيَأْتِكُمْ هَذِهِ فَإِنَّ عَلَى رَأْسِ مِائَةِ سَنَةٍ مِنْهَا لَا يَبْقَى مِمَّنْ هُوَ عَلَى ظَهْرِ الْأَرْضِ أَحَدٌ)^۲

(آیا به شما خبر ندهم، کسانی که امروز روی زمین زنده هستند، تا صد سال دیگر هیچ کدام زنده نخواهند ماند).

با تأمل و تفکر در این دو حدیث متوجه می‌شویم که هدف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از این کلمات خبر دادن درباره وقوع قیامت نبوده است، بلکه منظور ایشان رسیدن به اتمام قرن مذکور بوده است، یعنی هرکس در زمان ادای کلام زنده باشد، تا صد سال

۱. جامع الاصول (۹۸۷/۱۰). شماره (۷۸۹۰).

۲. جامع الاصول (۹۸۸/۱۰). شماره (۷۸۹۱).

دیگر زنده نخواهد ماند. بی گمان حضرت ابن عمر رضی الله عنهما مفهوم صحیح این حدیث را خوب درک کرده بود و زمانی که مردم درباره این حدیث دیدگاه‌های مختلفی داشتند، آنان را نیز به معنی و مفهوم صحیح این حدیث راهنمایی نموده است. در سنن ترمذی و سنن ابی داود آمده است: وقتی مردم درباره حدیث مذکور دچار اشتباه و غلط شدند و از آن چنین استنباط کردند که از عمر زمین تنها صد سال باقی مانده است، فرمود: منظور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این بوده که مردم این قرن تا صد سال دیگر همه نابود می‌شوند.^۱

در صحیح بخاری و مسلم از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده که چند عرب بادیه نشین نزد رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم آمدند و درباره وقوع قیامت سوال می‌کردند و می‌گفتند: قیامت کی برپا می‌شود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم مدتی سکوت اختیار کرد و به جوان‌ترین فرد آن گروه نگاه کرد و فرمود:

(إِنْ يَعِشُ هَذَا الْعُلَامُ فَعَسَى أَنْ لَا يُدْرِكَهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ)^۲

(اگر این جوان زنده بماند، قبل از رسیدن به سن پیری قیامت برپا می‌شود)

در صحیح مسلم از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده که شخصی از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سوال کرد: قیامت کی برپا می‌شود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم اندکی سکوت کرد، سپس به سوی پسری از قبیله «ازدشنوآه» که در محضر رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم بود، نگاه کرد و فرمود:

(إِنْ عُمِّرَ هَذَا لَمْ يُدْرِكْهُ الْهَرَمُ حَتَّى تَقُومَ السَّاعَةُ قَالَ قَالَ أَنَسٌ ذَلِكَ الْعُلَامُ مِنْ أَتْرَابِي يَوْمَئِذٍ)

(اگر این جوان زنده بماند، قبل از رسیدن به سن پیری قیامت برپا می‌شود.)

حضرت انس می‌گوید: آن پسر با من هم سن و سال بود.)

منظور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم از این دو حدیث مذکور، قیامت مخاطبان است نه قیامت کلی که همه جهان را فرا می‌گیرد، همانطور که هشام راوی حدیث اول آن را تفسیر کرده و هدف رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم را مرگ مخاطبین تلقی نموده است، چون قیامت هر انسان با مرگ او آغاز می‌شود. اینگونه پاسخ دادن رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم پاسخ توأم با

۱. جامع الاصول (۹۸۸/۱۰). شماره (۷۸۹۱).

۲. جامع الاصول: (۳۸۹/۱۰).

حکمت است، چون رسول الله ﷺ در این مواقع مخاطبان را به آماده شدن برای قیامت راهنمایی می کرد و هشدار می داد که قیامت نزدیک است.

مبحث هفتم: تعریف اشراط و علامات قیامت

وقتی خداوند تاریخ وقوع قیامت را از بندگانش پنهان کرده است، توسط علایم و نشانه‌هایی که دال بر نزدیکی قیامت هستند، به بندگان هشدار می‌دهد.

قرآن از علامات به عنوان «اشراط الساعة» یاد می‌کند:

﴿ فَهَلْ يَنْظُرُونَ إِلَّا السَّاعَةَ أَنْ تَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً ۖ فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا فَأَنَّى لَهُمْ إِذَا جَاءَهُمْ

ذِكْرُهُمْ ﴿١٨﴾ محمد: ۱۸

(انگار (کافران و منافقان تا قیامت فرا نرسد ایمان نمی‌آورند، و برای ایمان آوردن خود) قیامت را چشم می‌دارند که ناگهان برپا می‌شود؟! هم‌اکنون علائم و نشانه‌های آن ظاهر شده است (که از جمله آنها بعثت خاتم‌الانبیاء است). اما وقتی که قیامت فرا رسید، دیگر باور داشتن و اندرز گرفتن چه سودی به حالشان دارد؟! شرط به فتحه شین به معنی علامات و اشراط قیامت یعنی علایم قیامت است. ابن حجر در فتح الباری می‌فرماید: منظور از اشراط نشانه‌هایی هستند که وقوع قیامت را به دنبال دارند.

بعضی از علما «اشراط» را به آیات تعبیر کرده‌اند و «آیات» به معنی نشانه‌هایی که بر چیزی دلالت داشته باشند. مانند تابلوهایی که در ساحل دریاها نصب می‌شوند تا کشتی‌های داخل در امواج را هدایت دهند، یا تابلوهای نصب شده بر روی جاده نزدیک آبادی و شهر تا مسافرین را به وجود آبادی و مساکن راهنمایی نمایند.

طیبی می‌گوید: آیات، نشانه‌های دال بر نزدیک شدن یا وقوع قیامت هستند، نوع اول مانند: دجال، نزول حضرت عیسی و یاجوج و ماجوج و نوع دوم: مانند: دخان، طلوع خورشید از مغرب زمین، بیرون آمدن یا ظاهر شدن دابة الارض و آتش که مردم را در یک جا جمع می‌کند.^۱

۱. فتح الباری: (۳۵۲/۱۱).

مبحث هشتم: فایده گفتگو درباره اشراط و امور غیبی مربوط به آینده

شاید به ذهن بعضی ها خطور کند که بحث و گفتگو در این زمینه (اشراط و مغیبات آینده) نفع چندانی ندارد، بهتر این است که به جای پرداختن به این مسایل نظری که در آینده بروز خواهند کرد، به حل مشکلات و مسایل مبهمی که مسلمانان در حال حاضر با آن مواجه هستند، پرداخته شود. ممکن است صاحبان این اندیشه چنین بگویند: شما از واقعیت‌هایی که در آن زندگی می‌کنید، بسوی جهانی دیگر که احتمال زیستن در آن را در سر می‌پرورانید، فرار می‌کنید و این در واقع گریز از مواجه شدن با حقایق و واقعیت‌ها است. ما هم در جواب به آنها می‌گوییم: ما در صحبت کردن و نکردن پیرامون مغیبات آینده مختار نیستیم. اطلاع پیدا کردن درباره این غیب‌ها و باور کردن بدانها از جمله پایه‌های دینی و اعتقادی ما هستند که رسول الله ﷺ آن را برای امت آورده است و قرآن هم به برخی از آنها ناطق است و صحابه همه آنها را فرا گرفته و خود را به آنها مشغول ساخته‌اند و به آنها توجه نموده‌اند و ایمان آوردن به نادیدنی‌ها نخستین ویژگی و خصلتی است که خداوند متقین و راه یافتگان را بدان ستوده است و می‌فرماید:

﴿ الْعَرَبُ ۱ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ۲ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ وَيُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَمِمَّا

رَزَقْنَاهُمْ يُنفِقُونَ ۳﴾ البقرة: ۱ - ۳

(الف. لام. میم. این کتاب هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است. آن کسانی که به دنیای نادیده باور می‌دارند، و نماز را به گونه شایسته می‌خوانند، و از آنچه بهره آنان ساخته‌ایم می‌بخشند.)

قبول داریم که بسیاری از مسلمانان خود را به آن دسته از اخبار غیب که هیچگونه اساسی از قرآن و سنت ندارند، مشغول کرده‌اند و حتی بعضی منسوبین به علم در این باره مرتکب اغراق نیز شده‌اند، لکن پرداختن به نصوص صحیح از جمله ارکان و اصول دین است که خداوند دانا و آگاه آن را نازل فرموده است.

شایسته است که آن گروه از مسلمانان به بهانه انتظار حوادثی که رسول الله ﷺ درباره ظهور آن خبر داده است، نشسته و دست از عمل کشیده‌اند، مورد ملامت قرار گیرند؛ مانند کسانی که در انتظار مهدی جهاد را ترک گفته‌اند، اما این کار اشتباه است و نیازمند اصلاح است، راه چاره و خلاصه ترک و رها کردن نصوص صحیح نیست، چون اسلاف و نیاکان ما با وجود ایمان به مغیبات راستین از جهاد دست برداشته و عمل را ترک نکرده‌اند.

می‌توان افرادی را که نصوص صحیح پیامبر ﷺ در مورد قیامت و غیب‌ها را از مفهوم اصلی منحرف کرده‌اند، مورد ملامت قرار داد، چون آنها نصوص را بر معانی حمل می‌کنند که جایز نیست و سخنانی می‌گویند که بندگان را به گمراهی می‌کشاند. مانند کسانی که در طول تاریخ ادعای مهدویت را در سر پرورانده‌اند، کسی منکر این اشتباهات نیست، اما راه چاره اصلاح اشتباهات است نه ترک و رها نمودن نصوص صحیح، حقیقت بر حقانیت خودش باقی می‌ماند و باطل هم تا قیامت در لباس خود ماندگار خواهد بود.

ما نباید باطل را به قیمت انکار حق نفی کنیم و کسانی که به خاطر پرداختن به نصوص صحیح ما را مورد انتقاد قرار می‌دهند، توجه آنان را به زحمات و فعالیت‌های برجسته‌ای که علما و دانشمندان معاصر به منظور کشف از مغیبات مجهول در گذشته دور، مغیبات مجهول در حوادث آینده و مغیبات مجهول در فضای حاضر، انجام داده و می‌دهند، جلب می‌کنیم. اینجاست که می‌بینیم آنان در باره آثار گذشتگان، کتب و صنایع آنان به تحقیق می‌پردازند و آنچه را که مدعیان دروغین نبوت، کاهنان و عرفان مورد توجه قرار می‌دهند، در حالی که همه گفته‌های اینها دروغ است و اندک واقعیتی در آنها دیده نمی‌شود. حتی برای دانستن آنچه که نمی‌دانند، رصدخانه‌های بزرگ و ماهواره‌های مصنوعی می‌سازند و از این طریق می‌خواهند فضا را تسخیر کنند. وقتی می‌بینیم که بشر امروزی چنین حالتی دارد همواره برای شناختن آنچه که نمی‌شناسند، گرایش و علاقه نشان می‌دهند و در صدد شناسایی گذشته و آینده بر آمده‌اند، آیا اطلاع پیدا کردن از واقعیات و حقایقی که امکان کذب بودن آنها وجود ندارد، بهتر و شایسته‌تر نیست؟! بی‌تردید

معلوماتی که در این خصوص از نصوص مستفاد می‌شود، معلومات ارزنده‌ای هستند که در مقیاس قیمت‌ها نمی‌گنجند. آری، بشریت وقتی اخبار صحیح وحی را نمی‌پذیرند، دچار خود بزرگ بینی می‌شود و هرگاه از این علوم پاکیزه رو بر می‌گرداند، با خسارتهای جبران ناپذیری مواجه می‌شود. آری بعضی‌ها می‌خواهند که ما از پرداختن به این موضوع در پرتو نصوص وحی دست برداریم و حال آنکه خود آنان به شدت فریفته و دل باخته اخبار و مطالبی هستند که دانشمندان غربی در این زمینه فراهم نموده‌اند. هرچند که این اخبار آمیخته با دروغ و سخنان بی‌اساس هم باشند.

فوایدی که از پرداختن اخبار مربوط به قیامت و مغیبات آینده به دست می‌آیند، بطور اختصار می‌توان به شرح زیر جمع بندی نمود:

۱- ایمان آوردن به این اخبار - اگر صحت آنها برای ما ثابت شود- در واقع ایمان آوردن به خداوند متعال و پیامبر ﷺ است، چون ممکن است ما به خداوند و رسولش ایمان بیاوریم ولی اخبار آنان را باور نکنیم.

﴿ ذَٰلِكَ الْكِتَابُ لَا رَيْبَ فِيهِ هُدًى لِّلْمُتَّقِينَ ﴿۲﴾ الَّذِينَ يُؤْمِنُونَ بِالْغَيْبِ ﴿۳﴾ ﴾ البقرة: ۲ - ۳

(این کتاب هیچ گمانی در آن نیست و راهنمای پرهیزگاران است. آن کسانی که به دنیای نادیده باور می‌دارند، و نماز را به گونه شایسته می‌خوانند، و از آنچه بهره آنان ساخته‌ایم می‌بخشند.)

تحقق این سخنان غیبی به نحوی که در حدیث آمده است، موجب تثبیت و تقویت ایمان می‌گردد. مسلمانان در هر عصر و زمان شاهد وقوع حوادثی هستند که با نصوص صحیح مطابقت دارد، مثلاً صحابه شاهد پیروزی رومیان در برابر ایرانی‌ها بودند و بعد مسلمانان در برابر رومی‌ها و ایرانی‌ها غلبه پیدا کردند. در نتیجه دین اسلام بر تمام ادیان غلبه پیدا کرد. همچنین صحابه شاهد اختلاف امت اسلامی در تاریخ تعیین شده پیامبر ﷺ بودند، علاوه بر این مسلمانان شاهد بسیاری از حوادثی که در نصوص آمده است بوده و خواهند بود. در هر عصر و زمانی این جریان‌ها به وقوع می‌پیوندد، یعنی مسلمانان شاهد اخبار و حوادثی می‌شوند که در احادیث و اخبار نسبت به وقوع آنها پیش بینی شده است. بدون تردید این گونه

حوادث در تثبیت و تقویت ایمان مومن نقش بسیار مؤثری دارند و گاهی این حوادث بهانه‌ای برای دعوت دیگران به دین مبین اسلام می‌گردد.

۳- تثبیت ایمان درباره روز قیامت، قیامت و احوال تکان دهنده آن از جمله اخبار غیبی هستند که خداوند و رسول الله ﷺ درباره آنها خبر داده‌اند و از طرف دیگر ایمان آوردن به قیامت یکی از ارکان ایمان به شمار می‌آید. وقوع حوادث در دنیا طبق پیشگویی حدیث دلیل روشنی بر صحت و صداقت تمام اخبار غیب است و از جمله اخبار غیب، اخبار مربوط به قیامت هستند. بنا بر این تمام اخبار غیب از جانب خداوند متعال نازل شده‌اند.

۴- خداوند پیامبرش را فرستاده تا مردم را به کارهای نیک دعوت کند و از بدیها برحذر دارد. رسول الله ﷺ و یارانش به بهترین وجه درباره حوادث و وقایعی که در زمان او به وقوع پیوسته‌اند مردم را راهنمایی کردند و خبر دادن پیرامون مغیبات آینده در واقع توجیه آن عده از افراد امت است که در زمان‌های بعدی می‌آیند مبنی بر اینکه آنها متوجه می‌شوند که در برابر حوادثی که در حق آنها نهفته است چه کار کنند و چگونه عمل نمایند. از حضرت عبدالله بن عمرو بن عاص روایت شده که می‌گوید: در سفری همراه رسول الله ﷺ بودیم، در محلی توقف نمودیم، بعضی مشغول درست کردن خیمه‌های خود شدند، بعضی هم مشغول تیراندازی، آواز آمد که نزد رسول الله ﷺ جمع شویم، ما هم امر را امتثال کردیم و گرد هم آمدیم، پیامبر ﷺ فرمودند:

(إِنَّهُ لَمْ يَكُنْ نَبِيٌّ قَبْلِي إِلَّا كَانَ حَقًّا عَلَيْهِ أَنْ يَدُلَّ أُمَّتَهُ عَلَى مَا يَعْلَمُهُ خَيْرًا لَهُمْ وَيُنذِرَهُمْ مَا يَعْلَمُهُ شَرًّا لَهُمْ وَإِنَّ أُمَّتَكُمْ هَذِهِ جُعِلَتْ عَافِيَتُهَا فِي أَوْلَئِهَا وَإِنْ أَحْرَهُمْ يُصِيبُهُمْ بَلَاءٌ وَأُمُورٌ يُنْكِرُونَهَا ثُمَّ تَجِيءُ فِتْنٌ يُرْفِقُ بَعْضُهَا بَعْضًا فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ مُهْلِكَتِي ثُمَّ تَنْكَشِفُ ثُمَّ تَجِيءُ فِتْنَةٌ فَيَقُولُ الْمُؤْمِنُ هَذِهِ مُهْلِكَتِي ثُمَّ تَنْكَشِفُ فَمَنْ سَرَّهُ أَنْ يُزْخَرَ عَنِ النَّارِ وَيُدْخَلَ الْجَنَّةَ فَلْيُنْذِرْ كُهُ مَوْتَهُ وَهُوَ يُؤْمِنُ بِاللَّهِ وَالْيَوْمِ الْآخِرِ وَلِيَأْتِ إِلَى النَّاسِ الَّذِي يُحِبُّ أَنْ يَأْتُوا إِلَيْهِ وَمَنْ بَايَعَ إِمَامًا فَأَعْطَاهُ صَفْقَةَ يَمِينِهِ وَتَمْرَةَ قَلْبِهِ فَلْيَطْعُهُ مَا اسْتَطَاعَ فَإِنْ جَاءَ آخِرُ يُنَازِعُهُ فَاصْرِبُوا عُنُقَ الْآخِرِ)^۱

۱. مسلم و نسائی و ابن ماجه. سلسله الاحادیث الصحیحه: (۲۴۱).

(بر هر پیامبری از پیامبران گذشته لازم بوده که امتش را بسوی آنچه که برای آنان خیر و نفع بوده است، راهنمایی کند و از آنچه که به ضرر آنها تشخیص داده است، بر حذر دارد. همانا عافیت این امت در اول آن است و آخر آن با مصایب و اموری که مورد پسند شما نیستند، گرفتار می‌شود. فتنه‌هایی خواهد آمد که شما بر همدیگر ترحم می‌کنید. فتنه‌هایی می‌آیند که مومن آنها را موجب هلاکت خود می‌داند و سپس زدوده می‌شوند. هرکس دوست دارد که از دوزخ دور نگاه داشته شود و به بهشت برود، در حالت ایمان باید از دنیا برود و با مردم چنان رفتار کند که دوست دارد با وی رفتار شود. هرکس با امام و رهبری بیعت کند و دست در دست او نهد و میوه دلش را به او بسپارد، باید در توان از او اطاعت کند، اگر امام یا رهبری دیگر آمد و خواست با رهبر اول به جنگ و نزاع پردازد، گردن او را بزنید).

از جمله توجیهاتی که در راهنمایی مسلمانان به طرف حق نقش موثر داشته، بشارت دادن به حضرت عثمان رضی الله عنه مبنی بر اینکه او در برابر مصیبتی که بر وی وارد می‌شود، به بهشت می‌رود، بود. یا اطلاع دادن به حضرت عمار رضی الله عنه مبنی بر اینکه او بوسیله گروه باغی به قتل می‌رسد و دستور کناره‌گیری از فتنه‌ها به حضرت ابوذر و اینکه قتال نکند ولو اینکه کشته شود، از همین قبیل بودند.

می‌توان این مفاهیم را از حدیث ابی حذیفه استخراج کرد که ایشان در مورد شر و خطرهای از پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم سؤال می‌کرد تا از آنها بپرهیزد، ابو حذیفه می‌گوید: یاران پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم در مورد خیر و نیکی از ایشان پرسش به عمل می‌آوردند، ولی من به خاطر ترس و هراس از شر، همیشه در مورد بدیها سؤال می‌کردم. یکی از این شرها که در حدیث ابو حذیفه بدان اشاره شده است و مسلمانان را از آن نهی فرموده، کوه طلا است که در رود فرات ظاهر می‌شود، همچنین حقیقت دجال، شبهاتی که دامن گیر این امت می‌شود و حوادث دیگری که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم با آن درک عمیق بدان پی برده بود از این مقوله‌ها هستند.

۵- گاهی در زمان آینده حوادثی برای مسلمانان به وجود می‌آیند که نیازمند حکم شرعی هستند، اگر معامله به اجتهاد مسلمانان سپرده شود، آنان گاهی اختلاف

پیدا می‌کنند و به حقیقت دست پیدا نمی‌کنند و حال آنکه صدور حکم شرعی برای این گونه حوادث لازم و ضروری است و عدم بیان آن منجر به نقصی می‌گردد که شریعت از آن به دور است، یکی از این موارد اجتهادی بحث دجال است که رسول الله ﷺ درباره او می‌فرماید: دجال به مدت چهل روز بر روی زمین می‌ماند، یک روز او برابر یک سال است و یک روز دیگر برابر یک ماه و یک روز دیگر برابر یک هفته است و بقیه روزهایش مانند روزهای ما هستند، صحابه رضی الله عنهم از رسول الله ﷺ درباره این روزهای طولانی سوال کردند، مبنی بر اینکه آیا نمازهای یک روز در این روزهای طولانی کفایت می‌کند؟ رسول الله ﷺ فرمودند: خیر، بلکه اندازه گیری کنید و به مقیاس هر روز کامل پنج مرتبه نماز بخوانید، اگر این حکم به اجتهاد مردم سپرده می‌شد و طبق اجتهاد خود عمل می‌کردند، آنان به پنج نماز که در اوقات معروف خوانده می‌شود، اکتفا می‌کردند، چه مشکلی به بار می‌آمد.

رسول الله ﷺ خبر داده است که عیسی علیه السلام بعد از پایین آمدن به زمین جزیه را از یهود و نصاری نمی‌پذیرد و بجز ایمان چیز دیگری را قبول نمی‌کند. این بیان رسول الله ﷺ برای امت ضروری است، چون حضرت عیسی بعد از نزول بر اساس شریعت اسلام حکومت می‌کند و شریعت اسلام تا زمان نزول حضرت عیسی جزیه را می‌پذیرد و بعد از نزول حضرت عیسی این حکم نسخ می‌گردد. پس حضرت عیسی این حکم را اجرا نمی‌کند و کافران اهل کتاب را به قتل می‌رساند هرچند به پرداخت جزیه هم اقدام کنند.

۶- آگاهی و علم پیدا کردن از آنچه که در آینده به وجود می‌آید، یک امر فطری است. انسان در وجود خود نسبت به آنچه که در آینده بر ای هم نوعانش رخ می‌دهد، گرایش شدیدی دارد. اینجاست که رهبران، زعیمان و حتی عامه مردم برای آگاهی از حوادث آینده به جادوگران، کاهنان و ستاره پرستان مراجعه می‌کنند. خداوند به خاطر اینکه مردم به این چپاولگران ایمان رو نیاورند، دین اسلام را نازل کرده که همه نیازهای مردم را پاسخ می‌گوید و هر نیازمندی را در هر زمینه‌ای بی نیاز می‌سازد. علامه ابن خلدون با اشاره به این اصل در مقدمه تاریخش چنین می‌فرماید:

توجه داشته باش که از جمله ویژگیهای نفس بشری انتظار نهایت کار انسان‌ها و آگاهی از نتایج حوادثی، مانند: زندگی و مرگ، خیر و شر است که در زندگی انسان‌ها بروز می‌کنند. به ویژه حوادث فراگیر، مانند: شناختن عمر باقیمانده دنیا و شناختن مدت زمان حکومت‌ها و تفاوت میان آنها، آگاهی پیدا کردن از این موارد، فطرتی است که بشر بر اساس آن خلق شده است. اینجا است که بسیاری از مردم در عالم خواب و رؤیا در صدد اطلاع از این امور بر می‌آیند و یا به کاهنان دکان دار رو می‌آورند که از این راه با دروغ کسب معیشت می‌کنند و سقف معیشت خود را بر ستون این خرافات بنا می‌سازند، از این راه پادشاهان یا آدم‌های کوچک و بازار به درجه شهرت رسیده‌اند. در بسیاری از شهرهای بزرگ کسانی دیده می‌شوند که صرفاً از همین راه امرار معاش می‌کنند، چون می‌دانند که مردم به این گونه اخبار علاقه شدیدی دارند، آنان هم در معابر و چهار راه‌ها می‌نشینند و انسان‌های فلک زده و بدبخت به راحتی به دام آنها می‌افتند و جیب خود را نزدشان خالی می‌کنند، حتی زنان و کودکان نیز صبح و شام نزد آنان رفت و آمد می‌کنند و بسیاری از انسان‌های ضعیف‌العقل نیز در دام این شیادان گرفتار آمده‌اند و همه ثروت و سامان خود را تاراج نموده‌اند، تا دربار سرانجام کارها، کسب جاه و مال و معاشرت و عداوت و دشمنی، از این عده کسب اطلاع و اکتشاف کنند.

اغلب کسانی که به این خرافات روی می‌آورند امرا و سلاطین هستند که دربار مدت زمان حکومت‌های دوران سلطنت خود از کاهنان سوال می‌کنند و این امر موجب شده است که توجه آنان از علما بسوی این مزخرفات معطوف گردد. هیچ امت و ملتی از این خرافات و بدبختی نجات نیافته است و دامن همه را به صورتی گرفته است.

در عرب کاهن و عراف همواره وجود داشته است و مردم نزد آنها مراجعت کرده‌اند و آنها نیز پیرامون آنچه که در آینده احتمال وقوع آن بوده است، سخن گفته‌اند. آنچه که برای «شق و سطیح» در تعبیر و تفسیر خواب «ربیع بن نصر» پادشاه یمن مبنی بر اینکه خاک حبشه را به دست می‌گیرند ولی بعد از آنها عرب

حمله می‌کنند و حبشه را به تصرف خود در می‌آورند، پیش آمده بارزترین نمونه این گونه خرافات هستند.

یا پیش‌گویی «سطیح» برای «موبدان» هنگامی که همراه «عبدالمسیح» از کسری مأمور شده بود، سطیح به آنها خبر داد که حکومت عرب در حال ظهور است. همچنین میان قوم «بربر» کاهنانی وجود داشتند که مشهورترین شان «موسی بن صالح» از قبیله بنی یفرن بود، این مرد به غمره شهرت یافته بود، در قالب شعر جریان‌های مهم را بیان می‌کرد، یکی از بزرگترین جریان‌ها دولت مغرب و زنان پادشاه بود که میان اقوام آن دوران متداول شده بود، مردم آن مرد را پیامبر یا کاهن یا ولی تلقی می‌کردند.^۱

۱. مقدمه ابن خلدون (۵۸۷. ۵۸۸)

مبحث نهم: انواع نشانه‌های قیامت

در بسیاری از احادیث، رسول الله ﷺ انواع و اقسام علامات قیامت را برشمرده است. بخاری و مسلم از حضرت ابوهریرة نقل کرده است که قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه دو گروه بسیار عظیم با هم درگیر نشوند و میان آنها کشتار بسیار گسترده‌ای صورت نگیرد، ادعای هر دو گروه یکی است و قیامت بر پا نمی‌شود تا اینکه حدود ۳۰ دجال و دروغگو اظهار وجود نکنند، هرکدام خود را پیامبر خدا معرفی می‌کند و قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه علم برداشته نشود و تا اینکه زلزله زیادی صورت نگیرد و سالها، روزها، ماه‌ها و هفته‌ها کوتاه نشوند. تا اینکه فتنه زیاد ایجاد نگردد و تا اینکه هرج یعنی کشتار زیاد نشود و مال زیاد نشود، به گونه‌ای که ثروتمند در دادن زکات با مشکل روبرو می‌گردد، به هرکسی رو می‌آورد تا زکاتش را پرداخت کند، در جواب او می‌گویند: من نیازمند مال نیستم.

قیامت برپا نمی‌شود تا وقتی که مردم برای ساختن ساختمان‌های بلند به مسابقه و منافسه نپردازند، مشکلات به اندازه‌ای فراوان می‌شود که به مردگان حسرت می‌ورزند و هنگام عبور کردن بر گورستان آرزوی مرگ را در سر می‌پرورانند.

قیامت فرا نمی‌رسد تا اینکه خورشید از مغرب زمین طلوع نکند، هنگام طلوع همه مردم ایمان می‌آورند، اما این ایمان سودی ندارد، مگر اینکه قبلاً ایمانی صورت گرفته یا خیری در ایمان خود کسب کرده باشد.^۱

در صحیح بخاری از عوف بن مالک روایت شده که می‌گوید: در غزوه تبوک نزد رسول الله ﷺ آمدم که در چادری نشسته بودند، فرمود:

(اعْدُدْ سِتًّا بَيْنَ يَدَيْ السَّاعَةِ مَوْتِي ثُمَّ فَتْحُ بَيْتِ الْمُقَدِّسِ ثُمَّ مَوْتَانِ يَأْخُذُ فِيكُمْ كَقُعَاصِ الْعَنَمِ ثُمَّ اسْتِفَاضَةُ الْمَالِ حَتَّى يُعْطَى الرَّجُلُ مِائَةَ دِينَارٍ فَيَطْلُ سَاحِطًا ثُمَّ فِتْنَةٌ لَا

۱. بخاری کتاب «فتن» شماره (۷۱۲۰) فتح الباری (۸۱/۱۳)، مسلم حدیث را متفرقاً در صحیحش روایت کرده است، ابن اثیر در «جامع الاصول» (۴۰۴/۱۰) شماره (۷۹۲۰) تمام روایان حدیث را جمع کرده است.

يَبْقَى بَيْتٌ مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا دَخَلْتُهُ ثُمَّ هُدْنَةُ تَكُونُ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ بَنِي الْأَصْفَرِ فَيَعْدِرُونَ
فَيَأْتُونَكُمْ تَحْتَ ثَمَانِينَ غَايَةً تَحْتَ كُلِّ غَايَةٍ اثْنَا عَشَرَ أَلْفًا

(قبل از وقوع قیامت شش چیز باید صورت بگیرد:

۱- مرگ من (پیامبر خدا ﷺ). ۲- فتح بیت المقدس. ۳- مردن دامها، یعنی بیماری شایع می شود که بدون درنگ آنها را از بین می برد. ۴- زیاد شدن مال، مال به حدی زیاد می شود که اگر کسی صد دینار را به دست آورد ناراضی و ناسپاس است. ۵- فتنه فراگیر که دامن هر خانه‌ی عرب را می گیرد. ۶- میان شما و رومیان آتش بستی درست می شود، ولی آنها خیانت می کنند و با لشکری که هشت پرچم دارد و زیر هر پرچم دوازده هزار سرباز مسلح خدمت می کنند، به جنگ شما خواهند آمد).

از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(من أشرط الساعة الفحش والنفحش، وقطيعة الأرحام، وتخوين الأمين، وائتمان

الخائن) ^۱

(عادت بدگویی و بد عملی، به تکلف خود را فحاش خواندن، قطع صلہ رحم، خائن تلقی کردن امین و امین قرار دادن خائن، از علامات قیامت هستند.)
در حدیثی دیگر آمده است: از جمله علامات قیامت این است که شخصی جلو مسجد عبور می کند، ولی دو رکعت نماز را به جا نمی آورد و زمانی فرا می رسد که تنها بر دوستان و آشنایان سلام می کنند.

در حدیثی دیگر از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(من أشرط الساعة أن يتباهى الناس في المساجد)

(از جمله علامات قیامت این است که مردم در ساختن مساجد مباحات و فخر

فروشی می کنند).

علاماتی که پیامبر صلی الله علیه و آله آنها را در این حدیث و احادیث دیگر بیان فرموده بی شمار هستند، عالمان اسلامی آنها را به دو نوع علامات بزرگ و کوچک تقسیم نموده اند:

علایم کوچک را می‌توان به دو دسته تقسیم کرد: دسته اول علائمی که به وقوع پیوسته‌اند و علایمی که هنوز تحقق نیافته‌اند.

علایم به وقوع پیوسته، علایمی هستند که در عالم واقع رخ داده‌اند و یا ظهور آنها یک بار نیست، بلکه آرام آرام ظاهر می‌شود و شاید چند بار هم تکرار شوند، یا وقوع آنها در آینده بیشتر از گذشته باشد.

بنا بر این علایم قیامت را به چهار فصل تقسیم می‌کنیم:

فصل اول: علایم کوچکی که به وقوع پیوسته و خاتمه یافته‌اند.

فصل دوم: علایم کوچکی که در گذشته و حال به وقوع می‌پیوندند و وقوع آنها تکرار می‌شود.

فصل سوم: علایم کوچکی که هنوز رخ نداده‌اند.

فصل چهارم: علایم بزرگ.

فصل دوم

علایمی که واقع شده‌اند

منظور از این علایم، علایمی هستند که به وقوع پیوسته‌اند و به پایان رسیده‌اند و باری دیگر هم تکرار نمی‌شوند، البته این گونه علایم فراوانند، ما در این جستار به برخی از آنها اشاره می‌کنیم.

مبحث اول: بعثت و وفات رسول الله ﷺ

از جمله علایم قیامت بعثت و وفات رسول الله ﷺ می‌باشد. در حدیث امام بخاری و امام مسلم از حضرت سهل بن سعد رضی الله عنه چنین نقل شده است: رسول الله ﷺ را دیدم که با دراز نمودن دو انگشت، وسطی و سبابه، فرمود: من و قیامت، یعنی بعثت من و قیامت، مانند این دو انگشت به هم نزدیک هستند.

و در روایت دیگری آمده است:

(بُعْتُ وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ)^۱

(من و قیامت چنین فرستاده شده‌ایم. آنگاه با دو انگشت مذکور در حالی که آنها را دراز کرده بود، اشاره می‌کرد.)

در بخاری و مسلم و سنن ترمذی از حضرت انس بن مالک چنین نقل شده است:

(بُعْتُ أَنَا وَالسَّاعَةَ كَهَاتَيْنِ، كَفَضَلِ إِحْدَاهُمَا عَلَى الْأُخْرَى وَ ضَمَّ بِالسَّبَابَةِ وَالْوَسْطَى)^۲

(فاصله زمانی قیامت و آمدن من مانند فاصله و بزرگی این دو انگشت نسبت به هم است، آنگاه انگشت سبابه و وسطی را با هم می‌چسپانید.)

در کتب سیره آمده است که یهود درباره رسول الله ﷺ می‌گفتند: بعثت محمد و وقوع قیامت با هم هستند.

۱. جامع الاصول: (۳۸۴/۱۰).

۲. جامع الاصول: (۳۸۴/۱۰).

مبحث دوم: شکاف برداشتن ماه

همه علما اتفاق دارند که ماه در زمان رسول الله ﷺ به دو تکه تقسیم شده است و انشقاق ماه یکی از جمله معجزه‌های بزرگ و با شکوه پیامبر ﷺ است.^۱ قرآن در این باره به صراحت می‌فرماید:

﴿اَقْتَرَبَتِ السَّاعَةُ وَانْشَقَّ الْقَمَرُ ﴿۱﴾ وَإِنْ يَرَوْا آيَةً يُعْرِضُوا وَيَقُولُوا سِحْرٌ مُّسْتَمِرٌّ

﴿۲﴾ القمر: ۱ - ۲

(قیامت هر چه زودتر فرا می‌رسد، و (در آن) ماه به دو نیم می‌گردد. و اگر مشرکان معجزه بزرگی را ببینند از آن روی گردان می‌گردند (و بدان ایمان نمی‌آورند) و می‌گویند: جادوی گذرا و ناپایداری است.)

امام نووی به نقل از قاضی عیاض می‌فرماید: دو تکه شدن ماه یکی از معجزه‌های مهم و اساسی رسول الله ﷺ است، جمع فراوانی از اصحاب انشقاق ماه را روایت کرده‌اند، علاوه بر آن آیه و سیاقش در این خصوص بسیار روشن و واضح هستند. زجاج می‌گوید: بعضی از مبتدعین و مخالفین امت اسلامی به خاطر کوری و ظلمت قلب منکر آن هستند، البته عقل در این باره حق سخن گفتن و اظهار نظر ندارد، چون ماه مخلوق و آفریده خداوند است و خدا بنا به اراده و مشیت خود در آن تصرف می‌کند، همانطور که در قیامت دو حالت فنا و تکویر را بر این مخلوق مأمور جاری می‌سازد.^۲

علامه ابن کثیر احادیث مربوط به انشقاق قمر را در تفسیر سوره قمر نقل کرده و می‌گوید: احادیث انشقاق فراوان و صحیح هستند. امام مسلم هم در صحیحش آنها را ذکر کرده است، یکی از آنها حدیث انس است که می‌گوید: اهل مکه از

۱. تفسیر ابن کثیر (۶/۴۶۹).

۲. نووی شرح مسلم: (۱۷/۱۴۳).

رسول الله ﷺ خواستند تا معجزه‌ای را به آنان نشان دهد، رسول الله ﷺ دو بار انشاق ماه را به آنها نشان داد.^۱

از جمله این احادیث، حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه است که می‌فرماید: ماه در زمان رسول الله ﷺ به دو بخش تقسیم شد. در روایت دیگر از ابن مسعود نقل شده:

(بَيْنَمَا نَحْنُ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بِمِنَى إِذَا انْفَلَقَ الْقَمَرُ فِلْقَتَيْنِ فَكَانَتْ فِلْقَةً وَرَاءَ الْجَبَلِ وَفِلْقَةً دُونَهُ فَقَالَ لَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اشْهَدُوا)^۲

(ما همراه رسول الله ﷺ در منا بودیم، ماه بر اثر معجزه رسول الله ﷺ به دو بخش تقسیم شد، قسمتی از آن در پشت کوه و قسمت دیگر در منطقه‌ای پایین تر قرار گرفت، پیامبر ﷺ خطاب به ما فرمود: شاهد و گواه باشید).

۱. صحیح مسلم، باب انشاق القمر: ۲۱۵۹/۴ شماره: ۲۸۰۲.

۲. مسلم باب « انشاق القمر » (۲۱۵۹/۴) شماره (۲۸۰۰).

مبحث سوم: آتش حجاز که گردن شترهای بصره را روشن کرد

از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ تُضِيءُ أَعْنَاقَ الْإِبِلِ بِبُصْرَى)^۱

قیامت برپا نمی‌شود تا آنکه آتشی از سرزمین حجاز که گردن شترها در بصره از آن روشن می‌شوند، شعله‌ور نشود..)

این علامت بسیار بزرگ که رسول الله صلی الله علیه و آله درباره آن سخن گفته است و خبر داده که در آینده رخ می‌دهد، در سال ۶۵۴ هجری قمری با همان صورت مذکور در حدیث به وقوع پیوست.

علامه ابن کثیر از این آتش سخن به میان آورده و می‌فرماید: در همین سال آتشی از حجاز ظاهر شد که گردن شترهای بصره را روشن ساخت. همانطور که در حدیث متفق علیه خبر آن بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله راست گو بیان شده بود.

علامه شیخ حافظ شهاب الدین ابو شامه مقدسی در کتابش «الذیل و شرحه» به تفصیل در این باره سخن گفته است و از کتب متعدد در مورد وقوع آتش و خروج آن از زبان شاهدان عینی نقل کرده است. ما هم در این جستار خلاصه‌ای از کلام ابو شامه مقدسی را به سمع و نظر خوانندگان می‌رسانیم: نامه‌های متعددی از مدینه منوره مبنی بر ظاهر شدن آتشی در پنجم جمادی الآخر سال ۶۵۴ به دمشق رسیده است و در مورخه پنجم رجب در حالی که آتش به حالت اولی خود بوده است، کتاب‌هایی درباره آن مطالب نوشته شده‌اند و در مورخه دهم شعبان این کتب به دست ما رسیده است. سپس در ادامه می‌فرماید:

۱. بخاری، کتاب الفتن، باب خروج النار. فتح الباری (۷۸/۱۳) و مسلم در صحیحش کتاب «الفتن» باب «لا تقوم الساعة حتى تخرج نار من ارض الحجاز» شماره (۲۹۰۲) (۲۲۲۷/۴). بصره همانگونه که نوی می‌فرماید: شهری است معروف به شام، شهری است میان حوران و دمشق. (۳۰/۱۸) تأریخ نویسان می‌گویند: بنا بر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله آتشی گردن شترهای بصره را روشن ساخت، به گونه‌ای منطقه را روشن کرد که طالبان علم در برابر روشنی آن مطالعه می‌کردند.

بسم الله الرحمن الرحيم. در اوائل شعبان سال ۶۵۴ هجری قمری نامه هایی از مدینه رسول الله ﷺ به دشمق رسیده است، در این نامه ها درباره یک علامت بسیار عظیم و رویداد بسیار مهم سخن گفته شده است و تایید آن در حدیث صحیحین از ابوهریره نیز به صحت رسیده. رسول الله ﷺ فرمود: قیامت برپا نمی شود تا اینکه آتشی از سرزمین حجاز که گردن شترهای بصره را روشن می سازد، ظهور نکند.

ابو شامه در ادامه بحث می گوید: افراد قابل اعتمادی این جریان را با چشم های خود دیده و به من خبر داده اند، این افراد می گویند: ما شبانه در منطقه ای تیماء توسط آن نور و روشنایی کتاب نوشته ایم. یکی از شاهدان عینی این جریان چنین می گوید: در آن شب ما در خانه های خود بودیم، ناگهان فضا چنان نورانی شد که گویی در خانه هر کدام چراغ بزرگی روشن شده و هیچ گونه گرمی و شعله ای هم نداشت، بی گمان این نور نشانی از نشانه های قدرت الهی است.

ابو شامه می گوید: اینک داستان را از زبان کتاب های وارد شده بیان می کنم:

در شب چهارشنبه سوم جمادی الآخر سال ۶۵۴ هجری قمری در مدینه منوره صدای وحشتناکی به گوش رسید، به دنبال صدا زلزله ای که زمین، دیوارها، سقف ها، چوب ها و دروازه ها را به لرزه در آورد، رخ داد و این زمین لرزه تا روز جمعه پنج ماه جاری با وقفه های کوتاهی ادامه داشت. سپس از طرف شهر حره نزدیکی قریظه آتش بزرگی ظاهر شد. ما از داخل خانه ها آن را دیدیم و چنان به نظر می رسید که آتش در جوار ما است. این آتش بسیار بزرگ بود، شعله های آن به اندازه سه مناره بلند شدند. سیل هایی از آتش به جریان افتاد، مسیل شطا مسدود شد، هنوز هم مسدود است و کسی آنرا باز نکرده است. به خدا سوگند، گروهی از ما که به سوی آتش نگاه می کردند، متوجه شدند که آتش از کوه ها سرازیر می شود. حره که مسیر زایرین عراق بود، مسدود شده بود و آتش تا حره رسید. این گروه از ترس اینکه آتش به طرف آنها بیاید، توقف کردند و به طرف مشرق برگشتند و از وسط دره شعله ها و کوه های آتشین که سنگ ها را می خورد بیرون می آمد. آری، در این آتش نمونه هایی از آنچه که خداوند در کتاب خود خبر داده است، به چشم می خورد:

﴿ إِنهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ ۚ (۳۲) كَأَنَّهُ جِمَلَتٌ صُفْرٌ ۚ (۳۳) ﴾ المرسلات: ۳۲ - ۳۳

(آتشی که (چنین دود مرگباری از آن برمی خیزد) آتشپاره‌هایی از خود بیرون می‌دهد که انگار کوشک (بزرگ و برافراشته‌ای) هستند. آتشپاره‌هایی که انگار (از لحاظ رنگ و حرکت و سرعت) شتران زردی هستند.)

آتش زمین را می‌خورد. این نامه را در پنجم رجب سال ۶۵۴ نوشتم، در حالی که از شدت آتش چیزی کاسته نشده است، آتش به طرف حره در بنی قریظه، جایی که مسیر کاروان حجاج عراقی بود، برگشت. تمام حره به آتش شعله‌وری مبدل شده بود. ما از داخل خانه‌های خود در مدینه منوره آن را مانند شعله‌هایی که حجاج روشن می‌کنند، دیدیم. اما مرکز آتش کوه‌های «نیران حمر» بود، سیل آتش از «قریظه» سرازیر می‌شد، همواره افزون می‌گشت و مردم نمی‌دانستند که این آتش چه سرانجامی دارد و کارش به کجا ختم می‌شود، اما من توان توصیف آن آتش را ندارم، خداوند عاقبت‌ها را نیکو گرداند.

ابو شامه می‌گوید: در نامه‌ای دیگر چنین آمده است:

در نخستین جمعه جمادی الآخر سال ۶۵۴ هجری قمری در جانب شرقی مدینه منوره آتش بزرگی در نیمه روز شعله‌ور شد، زمین منفجر گشت و از دره‌ها سیل آتش به جریان افتاد تا اینکه شعله‌های آتش به اندازه کوه احد زبانه کشیدند، سپس فرو خفت. ساعتی بعد به جریان افتاد و ما دستپاچه شده بودیم کاری از ما ساخته نبود، نمی‌دانسیم چه کاری انجام دهیم، مردم هنگام ظهور آتش استغفار کنان به سوی پیامبرشان شتافتند تا از خدا مدد جویند. بی گمان این آتش علامت قیامت است.

ابو شامه می‌گوید: در نامه‌ای دیگر آمده است: روز دوشنبه اول جمادی الآخر سال ۶۵۴ هجری قمری در مدینه صدایی مانند صدای رعد شنیده شد و به مدت دو روز ادامه داشت و در شب چهارشنبه سوم همان ماه پشت سر صدایی که شنیده بودیم، زلزله‌هایی به وقوع پیوست. روز جمعه پنجم ماه مذکور در منطقه حره آتشی به بزرگی مسجد النبی ﷺ شعله‌ور شد. مردم مدینه با چشم‌های خود این آتش را

دیدند. ما آن را مشاهده کردیم. زغال‌های روشنی به بزرگی یک ساختمان از آتش به بیرون پرتاب می‌شد. عیناً آن گونه که خداوند می‌فرماید:

﴿ إِنَّمَا تَرَىٰ بُشُوكَ الْقَصْرِ ۝۳۲ ﴾ المرسلات: ۳۲

(آتشی که (چنین دود مرگباری از آن برمی‌خیزد) آتشپاره‌هایی از خود بیرون می‌دهد که انگار کوشک (بزرگ و برافراشته‌ای) هستند. آتشپاره‌هایی که انگار (از لحاظ رنگ و حرکت و سرعت) شتران زردی هستند.)

این آتش در محلی بنام اجیلین رخ داد. رودخانه‌ای از این آتش بطول چهار فرسخ و به عرض چهار مایل براه افتاد. عمق آتش نصف قد انسان بود. این رودخانه بر سطح زمین جاری شد. لایه‌ها و کوه‌های کوچکی از این آتش بیرون می‌آمدند و بر سطح زمین روان می‌شدند، مانند صخره‌ای بود که ذوب می‌شود تا اینکه بصورت سرب گداخته در آمد و وقتی که منجمد شد، سیاه گشت و پیش از انجماد قرمز بود. این آتش موجب شد که بسیاری از ارتکاب گناه دست بردارند و با انجام عبادات بسوی خدا می‌شتافتند و حاکم مدینه از ستم‌های زیادی که بر اهل مدینه روا داشت، دست برداشت.

شیخ شهاب‌الدین ابو شامه می‌گوید: قاضی مدینه شمس‌الدین بن سنان بن عبدالوهاب بن نمیله حسینی درباره این آتش به بعضی اصحابش چنین نوشت:

در شب چهارشنبه سوم جمادی الآخر در ثلث پایانی شب، زلزله بزرگی که همه ما را وحشت زده کرد، به وقوع پیوست و پس لرزه‌های زیادی در هر روز ده نوبه ادامه داشت. به خدا سوگند روزی که نزد حجره رسول الله ﷺ بودیم، زلزله‌ای آمد که منبر رسول الله ﷺ تکان خورد. وقتی ما صدای آهن منبر رسول الله ﷺ را شنیدیم که توسط زمین لرزه تکان خورد، خیلی دچار وحشت شدیم. چراغ‌های حرم مطهر تکان خوردند، زلزله روز جمعه در پایانی نصف اول تمام شد. این زلزله صدایی مانند صدای رعد شدید همراه داشت. بعد روز جمعه در مسیر حره در محل اجیلین آتش بزرگی، به بزرگی مدینه ظاهر شد. ما از این آتش فوق‌العاده دچار ترس و هراس شدیم، من به خانه حاکم مدینه رفتم و با وی صحبت کردم و گفتم: عذاب الهی ما را احاطه کرده است، به سوی خدا برگرد. امیر تمام غلامان

خود را آزاد کرد و اموال گروهی را پس گرداند. وقتی این کار را انجام داد. خطاب به او گفتم: بیا پائین تا نزد حرم رسول الله ﷺ برویم. پایین آمد، ما و همه مردم مدینه حتی زنان و کودکان نزد روضه رسول الله ﷺ شب شنبه را سپری کردیم. حتی یک نفر از اهالی مدینه در نخلستان‌های اطراف نبود که شب شنبه را در مسجد النبی سپری نکند. بعد در اثر آن زلزله نهری از آتش به جریان افتاد و وارد وادی اجیلین شد و راه را مسدود کرد. بعد به بحره الحجاج رسید، بحره نار دریای آتش است که جریان دارد، بالای آن زغال‌ها بود. این سیل آتش جریان داشت تا اینکه دره‌ی شطا را پشت سر گذاشته و در آن دره بار دیگر سیلی جاری شد.

بخدا سوگند ای برادر! زندگی ما امروز آلوده است و تمام مردم مدینه توبه کرده‌اند، هیچ ساز و سروری در آن شنیده نمی‌شود و هیچ شرابی در آن یافت نمی‌شود. آتش با جاری شدن و مسدود کردن بعضی راه‌های حاج و بحره تمام شد. وادی آتش به طرف ما جاری شد. ما می‌ترسیدیم از اینکه آتش نزد ما بیاید. مردم همه جمع شده‌اند و توبه کنان شب جمعه را پیش روضه مبارک پیامبر ﷺ به صبح رساندند. اندکی از آن آتش که به ما نزدیک بود، به قدرت الهی خاموش شد و به سوی قیامت منتهی گشت. آتش مثل شترها حجاره می‌ماند، چنان صدایی داشت که خواب را از چشم‌های ما می‌گرفت و ما از ترس و بیم نه می‌خوردیم و نه می‌نوشتیم. من از بیان بزرگی و هولناکی آن ناتوانم.

اهالی یمن نیز این آتش را دیده‌اند و قاضی خود، ابن سعد را برای دیدن آن دعوت کرده‌اند، قاضی هم آمده و به نزد آتش رفتند، کسی نمی‌تواند بزرگی آنرا توصیف کند. در روز پنجم رجب مردم آن داستان را در حالی که خود هراسان و آتس در حال فوران است نوشته‌اند، ماه و خورشید از روزی که طلوع کردند، گه گاهی دچار کسوف و نور گرفتگی می‌شوند، از خداوند خواهان عافیت هستیم.

ابو شامه می‌گوید: اثر کسوف و نور گرفتگی در دمشق برای ما واضح بود، ما از این پدیده، دچار حیرت شده بودیم و با خود می‌اندیشیدیم که خدایا چه شده است؟ تا اینکه خبر این آتش نزد ما رسید.

من می‌گویم: ابو شامه پیش از آمدن این نامه تاریخ این آتش را مشخص کرده بود و می‌گفت: در شب دوشنبه ۱۶ جمادی الآخر در آغاز شب ماه گرفتگی رخ داد، بسیار سرخ بود و سپس به حالت اولی برگشت و روز بعد خورشید گرفتگی رخ داد و موقع طلوع و غروب خورشید قرمز شد و تا چند روز به همین حالت باقی ماند. خداوند بر هر چیز قادر است.

در ادامه می‌گوید: تصویر امام شافعی از جمع شدن خورشید گرفتگی و عید از این جریان روشن شد، هر چند که علمای نجوم و ستاره شناسان منکر آن هستند. ابو شامه می‌گوید: در نامه‌ای دیگر از بعضی بنی فاشان در مدینه چنین آمده است: در ماه جمادی الآخر عده‌ای از مردم شریف عراق نزد ما آمدند و درباره بغداد چنین خبر داده‌اند که بغداد دچار طوفان شدیدی شده است، حتی آب از بلندترین دیوارهای بغداد بالا رفته و بسیاری از اهالی آن غرق شده‌اند. آب در وسط شهر داخل قصر خلیفه شده است، همراه خانه وزیر سیصد و هشتاد خانه دیگر را از بین برده است و مخزن و انبار اسلحه خلیفه را منهدم ساخته و اسلحه زیادی را نابود کرده است. بر اثر داخل شدن کشتی به وسط شهر نزدیک بود افراد فراوانی از بین بروند، ولی بیشتر کوچه‌ها در اثر این سانحه تخریب شده‌اند.

ابو شامه می‌گوید: اما نزد ما جریان بزرگی رخ داد: در شب چهارشنبه سوم جمادی الآخر و دو روز پیش از آن، مردم صدایی مانند صدای رعد را می‌شنیدند و تمام مردم از شنیدن آن وحشت زده و از خوابگاه‌های خود بیدار شدند، مردم با آه و گریه استغفار می‌کردند و به مسجد پناه می‌بردند و به نماز می‌پرداختند، لرزه‌ها بدون وقفه تا صبح ادامه پیدا کرد. در تمام روز چهارشنبه، شب پنج‌شنبه و صبح جمعه زمین لرزه‌ها ادامه داشت حتی گلدسته‌های مسجد نیز تکان خوردند و صدای بلندی از سقف مسجد شنیده شد. مردم خیلی از گناهان خود هراس داشتند، سپس زمین لرزه بعد از نماز فجر روز جمعه و پیش از ظهر پایان یافت.

بعد در منطقه حره، آنسوی بنی قریظه بر سر راه «سوارقیه» آتش بزرگی که از زمین بیرون می‌آمد از آغاز صبح تا ظهر ظاهر شد. مردم به شدت از این آتش هراسیدند، بعد دود غلیظی مانند ابر سفیدی از آن آتش بر آسمان سایه گذاشت و

تا قبل از غروب آفتاب روز جمعه ادامه یافت. سپس آتش قرمز رنگی به بزرگی قلعه‌ای با زبانه‌های به فلک کشیده شعله‌ور شد. مردم پناه برده و حجره مبارکه را احاطه کردند در حالی که سرهای خود را لخت کرده و به گناهان خود اعتراف می‌کردند، بسوی خداوند شتافته و در جوار حرم مبارک سکنی می‌گزیدند. مردم از هر سو و از طرف نخلستان به مسجد آمدند، زنان و کودکان از خانه‌ها بیرون رفته و در مسجد تجمع نموده و با اخلاص به خدا رجوع کردند. سرخی آتش تمام آسمان را پوشاند. چنان به نظر می‌رسید که مردم در روشنی ماه هستند. مردم اذعان کردند که می‌میرند و یا معذب می‌شوند. مردم تمام شب را در حال تلاوت قرآن، رکوع و سجده سپری کردند و به درگاه الهی دست به دعا بلند نمودند، به استغفار و توبه مشغول شدند. آتش سر جای خودش بود، تا از فزونی و شعله‌های آن کاسته شد.

فقیه و قاضی نزد حاکم رفت و او را نصیحت کردند. حاکم تمام مالکیت و غلامان را آزاد کرد و آنچه که متعلق به ما بود به ما برگرداند. آتش به حالت خودش باقی ماند و شعله زد، ارتفاع آن به اندازه یک کوه بزرگ بود. به اندازه شهر مدینه عرض داشت. سنگ ریزه‌هایی از آن بیرون آمده و به سوی آسمان پرتاب می‌شدند و دوباره در وسط آتش می‌افتاد و شعله‌هایی بسان کوه بزرگ با غرش رعد از آن بیرون می‌آمدند. تا چند روز آتش به همین حالت باقی ماند، بعد مانند سیل به سوی وادی اجیلین جاری شد، سیلاب آتش از دو دره‌ی اجیلین و شظا گذشت تا به بحرة الحاج رسید. سنگ‌ها همواره با آتش حرکت می‌کردند و می‌رفتند: نزدیک بود تا به حرة العریض برسد. سپس آتش‌ها خاموش شد و چند روز توقف کرد تا اینکه شعله‌ور شد و به جلو و عقب شراره پرتاب می‌کرد تا اینکه در اثر پرتاب سنگ ریزه‌هایی سرخ دو کوه در قسمت جلو و عقب آن شکل گرفتند و آتشی که میان این دو کوه باقی ماند، زبانه می‌کشید. بعد نور و روشنایی آن بزرگ شد تا به حال (زمان نوشتن نامه) در بزرگترین شکل خود شعله‌ور است. در پایان هر شب تا قبل از ظهر، از این آتش صدای بسیار مهیبی شنیده می‌شود. این آتش شگفتی‌هایی دارد که بنده قادر به توصیف آن به تمام معنی نیستم. به همین مقدار کفایت می‌کنیم. در اثر این آتش چنان به نظر می‌رسد که ماه و خورشید هم اکنون

دچار کسوف شده‌اند و نور گرفتگی دارند. امروز که این نامه نوشته می‌شود، یک ماه کامل از این آتش می‌گذرد و در سر جای خود قرار دارد، اندکی به عقب و جلو حرکت نکرده است.

برخی در بیان آن حادثه گفته‌اند:

يا كاشف الضر صفحاً عن جرائمنا
نشكو إليك خطوباً لا نطيق لها
زلازلاً تخشع الشمم الصلاب لها
أقام سبعا يرج الارض فانصدعت
ترمي لها شرر كالقصر طائشة
تنشق منها قلوب الصخر إن زفرت
منها تكائف في الجو دخان إلى
قد أثرت سعة في البدر لفتحها
تحدث النيران السبع ألسنها
وقد أحاط لظاها بالبروج إلى
فيها آية من معجزات رسول
فباسمك الأعظم المكنون إن عظمت
فاسمح وهب وتفضل وانج واعف وجد
فقوم يونس لما آمنوا كشف ال
ونحن أمة هذا المصطفى ولنا
هذا الرسول الذي لولاه ما سلكت
فارحم وصل على المختار ما خطبت

لقد أحاطت بنا يا رب بأساء
حملاً ونحن بما حقاً أحقاء
وكيف يقوى على الزلزال ثماء
عن منظر منه عين الشمس عشواء
كأنها ديمة تنصب هطلاء
ربحاً وترعد مثل السعف أضواء
إن عادت الشمس منه وهي دهاء
فليلة التم بعد النور ليلاء
بما يلاقي بها تحت الثرى الماء
أن كاد يلحقها بالأرض أهواء
الله يعقلها القوم الألباء
منا الذنوب وساء القلب أسواء
واصفح فكل لفرط الحلم خطاء
عذاب عنهم وعم القوم نعماء
منه إلى عفوك المرجو دعاء
محجة في سبيل الله بيضاء
على علا منبر الأوراق ورقاء

* ای کسی که ضررها را بر می‌داری از جرم و گناهان ما در گذر، ای خداوندا گناهان و معصیتها ما را احاطه کرده‌اند.

* خداوندا از چیزهایی به تو پناه می‌بریم که توان و تحمل آنها را نداریم، هر چند ما مستحق آن بلا و مصیبت‌ها هستیم.

* زلزله‌هایی که کوه‌های سخت در مقابل آن سر تسلیم فرود می‌آورند، چگونه کوه در مقابل این زلزله تاب و توان دارد؟

- * هفت روز است که زمین به لرزه در آمده و شکاف برداشته است، شعله‌ای دارد که خورشید را خاموش کرده است.
- * آتشیپاره‌هایی به زردی کاخ و قصر از خود بیرون می‌آیند، مانند بارندگی مداوم است که سیل به راه انداخته است.
- * اگر ترس آن بر دل‌ها سخت و گران چیره شود، از شدت آن تکه پاره می‌شود، و مانند نور شکاف بر می‌داشت.
- * از آن آتش دود فراوانی بر چهره آسمان نشسته است، محال است که از بزرگی دود خورشید دوباره بر گردد.
- * نور آن آتش در ماه هم تأثیر گذاشته است، چه شبی بعد از آن خواهد آمد.
- * از شدت این آتش هر آبی که زیر لایه‌های زمین باشد، جوش می‌آید.
- * زبان‌های آن آتش بروج را احاطه کرده است، نزدیک است که اهواء از زمین بدان پیوندند.
- * ای شگفتا این معجزه بزرگ رسول الله ﷺ است، قوم دانا و زیرک در مورد آن تعقل می‌کنند و به تفکر می‌پردازند.
- * به نام بزرگ تو ای خداوندا که نامت مکنون است، اگر گناهان ما بزرگ باشد و قلب به نهایت قسوت و ناپاکی هم دچار شده باشد.
- * از ما گذشت کن و نعمت را ارزانی بده و ما را رستگار نما، از ما گذشت کن چون همه دارای گناه و معصیت هستیم.
- * قوم یونس وقتی که ایمان آوردند عذاب آنها برداشته شد و از آن نجات یافتند و همه در نعمت و آرامش به سر بردند.
- * ما امت این پیامبر برگزیده خودت هستیم و ما از او می‌خواهیم که برای عفو و بخشش ما، در بارگاہت دعا کند.
- * اگر رسول الله ﷺ نمی‌بود هیچ کس نمی‌توانست راه و روش هدایت را پیدا کند و راهرو راه هدایت باشد.
- * رحم کن و سلام و رحمت خود را تا واعظان بر روی منبر می‌روند و کاتبان قلم بر کاغذ می‌نهند بر آن رسول ﷺ بفرست.

مؤلف محترم می‌گوید: احادیث مربوط به این آتش در صحیحین از طریق زهری از سعید بن مسیب از ابوهریره رضی الله عنه بشرح زیر تخریج شده‌اند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

(لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَخْرُجَ نَارٌ مِنْ أَرْضِ الْحِجَازِ تُضِيءُ أَعْنَاقَ الْإِبِلِ بِبُصْرَى)^۱

(قیامت برپا نمی‌شود تا آنکه آتشی از سرزمین حجاز که گردن شترها در بصری از آن روشن می‌شوند، شعله‌ور نشود..)

این آتش در همین سال، یعنی در سال ۶۵۴ هجری قمری ظاهر شده است. همانطور که ما چند و چون آن را بیان کردیم. علاوه بر این قاضی صدرالدین علی بن ابی القاسم تمیمی حنفی حاکم دمشق، در برخی مذاکرات درباره این آتش چنین خبر داده است: در بصره از مرد اعرابی شنیدم که به پدرم خبر می‌داد و می‌گفت: آنها گردن روشن شترها را در پرتو نور همین آتش که در سرزمین حجاز ظاهر شده بود، دیده‌اند.

مؤلف می‌گوید: قاضی القضاة صدرالدین علی بن ابی القاسم در سال ۶۴۲ متولد شده و پدرش در بصری مدرس فقه حنفی بوده است، پدر بزرگش نیز عهده دار همین منصب بود. او در بصری تحصیل کرده و به دمشق منتقل شده است و در صادریه و معدمیه مشغول تدریس بوده و بعد در فقه حنفی به منصب قاضی القضاة نایل آمد. ایشان در احکام آوازه خوبی داشتند و هنگام آتش سوزی دوازده ساله بودند، معمولاً در چنین سنینی خبرها و داستان‌ها خیلی خوب ضبط می‌شوند.

شعرا در توصیف و تبیین آتش سوزی و طوفان بغداد این دو بیت را سروده‌اند:

سبحان من أصبحت مشیتته جارية في الوری بمقدار
في سنة أغرق العراق وقد أحرق أرض الحجاز بالنار

* پاک و منزّه است خدایی که اگر اراده کند، مشیت و قدرت خود را بدون هیچ مزاحی در میان مردم جاری می‌سازد.

۱. بخاری، کتاب الفتن، باب خروج النار. فتح الباری (۷۸/۱۳) و مسلم در صحیحش کتاب «الفتن» باب «لا تقوم الساعة حتى تخرج نار من أرض الحجاز» شماره (۲۹۰۲) (۴/۲۲۲۷). بصری همانگونه که نوی می‌فرماید: شهری است معروف به شام، شهری است میان حوران و دمشق. (۳۰/۱۸) تأریخ نویسان می‌گویند: بنا بر حدیث پیامبر صلی الله علیه و آله آتشی گردن شترهای بصری را روشن ساخت، به گونه‌ای منطقه را روشن کرد که طالبان علم در برابر روشنی آن مطالعه می‌کردند.

* در سالی که عراق را با آب غرق می‌کند و در همان سال زمین حجاز را با آتش و گرمی می‌سوزاند.
ابو شامه هم می‌گوید:

فی سنة اغرق العراق وقد احرق ارض الحجاز بالنار

* در سالی که عراق با آب و توسط سیل دچار طوفان می‌شود و غرق می‌گردد و در همان سال حجاز از شدت آتش می‌سوزد.

ابن ساعی در تاریخ ۶۵۴ می‌گوید: در روز جمعه هشتم رجب همان سال نزد وزیر نشسته بودم که نامه‌ای از مدینه پیامبر ﷺ به دستش رسید، نامه را گرفت و خواند. در آن نامه بیان شده بود که مدینه در روز سه شنبه جمادی آخر دچار زمین لرزه‌ای شده است و در این سانحه قبر مبارک حضرت محمد ﷺ به لرزه در آمده و صدای آهن‌های بالای قبر به گوش حاضرین رسیده است، بعد از زمین لرزه آتشی در چهار فرسخی مدینه شعله‌ور شده و مانند کوه شعله‌های آتش را پرتاب می‌کند، این آتش تا پانزده روز ادامه داشت.

نامه رسان گفت: من در حالی به خدمت رسیدم که آتش هنوز ادامه داشت. حاکم از قاصد پرسید: شعله‌هایش به کدام طرف زبانه می‌کشند و در حرکت هستند؟

گفت: به سوی مشرق، در ادامه گفت: هر سنگی را می‌سوزاند و ذوب می‌کند. سپس قاصد سنگ سوخته‌ای را بیرون آورد که مانند ذغال سیاه شده بود.

ابن ساعی در ادامه می‌گوید: نامه به خط قاضی مدینه نوشته شده بود و حاکی از آن بود که هنگام زلزله مردم به حرم رفته و سر خود را لخت کرده و مشغول استغفار و توبه هستند و حاکم مدینه همه برده‌ها را آزاد کرده و از هر ظلمی خود را رها ساخته است، مردم مدام در استغفار بودند تا زلزله متوقف شد، ولی آتش شعله‌ور شده هنوز زبانه می‌کشید. پانزده روز قبل از آمدن قاصد شروع شده و تا حالا هم ادامه دارد.

ابن ساعی می‌گوید: خط محمود بن یوسف امعانی شیخ مدینه بر صاحبش رحمت باد را خواندم که می‌گفت: این آتش حجاز علامت بزرگ و اشاره‌ی صحیح

به نزدیک شدن قیامت است، خوش بخت کسی است که قبل از مرگ فرصت را غنیمت شمرده و به اصلاح کار و زندگی خود شتافته است، این آتش در سرزمینی رخ داده که درخت و گیاه ندارد، به جای آنها سنگ را می سوزاند و ذوب می کند، تا آنرا به خاک همراه آب مبدل سازد و مانند مواد مذاب داخل کوره ذوب کند، خداوند این آتش را درس و عبرتی برای مسلمانان و رحمتی برای عالمین قرار داده است.^۱

یکی از بزرگانی که هنگام ظهور آتش در حال حیات بودند، امام نووی است. در شرح مسلم جریان را اینگونه بیان می کند: در زمان ما سال ۶۵۴ آتش بزرگی درست شد، این حادثه در مدینه شرقی پشت حره اتفاق افتاد، جریان از طرف شام و شهرهای دیگر به تواتر رسیده است و بزرگانی که در شهر مدینه بودند این جریان را برای من تعریف کرده اند.^۲

از بیان شاهدان عینی روشن می شود که این آتش آتشفشان بزرگی بوده که زلزله ای به همراه داشته است، اما همانگونه که پیامبر راستگو صلی الله علیه و آله خبر داده است جریان و حادثه به وقوع پیوسته است.

۱. البدایة و النهایة (۱۳/۱۸۷ — ۱۹۲).

۲. شرح مسلم (۲۸/۱۸).

مبحث چهارم: متوقف شدن جزیه و خراج

جزیه^۱ و خراج^۲ از منابع مهم درآمد بیت المال مسلمانان در حکومت اسلامی محسوب می‌شوند. رسول الله ﷺ پیش‌گویی کرده که این درآمد متوقف می‌شود و مسلمانان بخاطر متوقف شدن جزیه و خراج منبع مالیاتی و درآمد مهمی را از دست خواهند داد. در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(مَنْعَتُ الْعِرَاقِ دِرْهَمَهَا وَقَفِيزَهَا وَمَنْعَتُ الشَّامِ مَدْيَهَا وَدِينَارَهَا وَمَنْعَتُ مِصْرَ إِرْدَبَهَا وَدِينَارَهَا وَعُدَّتُمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأْتُمْ وَعُدَّتُمْ مِنْ حَيْثُ بَدَأْتُمْ شَهْدَ عَلَى ذَلِكَ لَحْمُ أَبِي هُرَيْرَةَ وَدَمُهُ)

(عراق درهم و قفیزش را منع می‌کند. شام مد و دینارش را منع می‌کند. مصر اردب و دینارش را منع می‌کند. شما از جایی که شروع کردید، برمی‌گردید. گوشت و خون ابوهریره بر صحت این حدیث گواهی می‌دهند.)

قفیز، مد و اردب واحدهای وزن و کیل مردم آن روزگار در آن کشورها بوده‌اند. بعضی از این واحدها امروزه نیز شهرت دارند و مشهور هستند، درهم و دینار اسم اسکناس‌های معروف آن دوران هستند که امروز نیز در برخی کشورهای عربی واحد پول می‌باشند. منع کردن این وجوه یا محصولات از طرف کشورها و بلاد یاد شده بخاطر چیره شدن کفار در برخی مواقع بر کشورها است، چون ایتالیا و تاتارها در مقاطع مختلف در بسیاری از کشورهای اسلامی، زمام قدرت را در دست گرفته‌اند و در زمان ما (امروزه) کفار سرزمین‌های اسلامی زیادی را به اشغال خود در آورده‌اند. حکومت خلافت اسلامی را از بین برده و شریعت اسلامی را از مسند حکومت بیرون رانده‌اند.

۱. مالیات مبلغ ماهیانه یا سالیانه‌ای است که اهل ذمه به حکومت اسلامی می‌پردازند.

۲. مبلغی یا محصولی که صاحبان زمین (زمین‌هایی که قهراً فتح شده و بعد در ازای پرداخت محصول یا مبلغ مشخصی در اختیار مالکان قبل از فتح داده شده است) آنرا به حکومت اسلامی پرداخت می‌کنند.

امام نووی در شرح حدیث می‌فرماید: بهترین و پسندیده‌ترین توجیه این است که روم و عجم در آخر زمان به مسند قدرت می‌نشینند و این درآمدها را از مسلمین منع می‌کنند.

امام نووی چند ورقه بعد این مطلب را از جابر^{رضی} نقل می‌کند: ممکن است در بیت المال مسلمانان محصول زراعی یا درهم جمع نشود. ما سوال کردیم به چه دلیل؟ فرمود: حکام عجم جلوی آنرا می‌گیرند و منع می‌کنند. درباره منع کردن مردم شام توسط روم (ایتالیا) از پرداختن جزیه و خراج نیز چنین روایاتی نقل شده است. بعضی این روایت را چنین توجیه کرده‌اند که در آخر زمان مردم این مناطق مرتد شده و از پرداختن جزیه و خراج امتناع می‌ورزند و زکاتی را که قبلاً می‌پرداختند، نمی‌پردازند. چنین نیز گفته شده است: کفاری که پرداخت جزیه بر عده آنهاست در آخر زمان قدرتمند شده و از پرداختن جزیه و خراج و سایر مالیات خودداری می‌کنند.^۱

همه توجیهاتی که امام نووی پیرامون منع جزیه و خراج و سایر مالیات برای حدیث مذکور نقل کرده است، تحقق یافته‌اند، علاوه بر این حکومت اسلامی که اقتصادش را بر پایه شریعت اسلام بنا می‌کرد، از بین رفته است. خداوندا دردمان را در بارگاه تو مطرح می‌کنیم.

فصل دوم

درباره علایمی که تحقق یافته و ادامه دارند یا اینکه بعد از تحقق ممکن است بار دیگر تکرار شوند

مبحث اول: جنگ و پیروزی

خداوند پیامبرش را همراه با هدایت و دین حق فرستاد تا آن را در برابر تمام ادیان پیروز و سربلند نگاه دارد و حاملان این دین جهت نشر و گسترش اسلام به مشرق و مغرب رفته و مناطق مهمی را فتح کرده‌اند و به پیروزی‌های چشمگیری دست پیدا کردند. بسیاری از حکومت‌های کفر را در زمان خود شکست دادند و آنها را از بین بردند. در طول تاریخ شیوه مسلمانان چنین بوده است و این شیوه تا زمان جهاد علیه دجال باقی خواهد ماند.

رسول الله ﷺ همواره صحابه را درباره فتوحات و پیروزی‌هایی که توسط آنها یا پیروانشان صورت می‌گیرد، مطلع ساخته است. رسول الله ﷺ این پیشگویی‌ها را در مکه مکرمه زمانی که مسلمانان فاقد قدرت و حکومت بوده‌اند، به اصحاب ﷺ خبر می‌داد. یا زمانی رسول الله ﷺ این اخبار را به اطلاع مسلمانان می‌رساند که مسلمانان در مدینه منوره در اثر ظلم و ستم دشمنان در حال خوف و بیم زندگی می‌کردند. امام بخاری از حضرت خباب بن ارت ﷺ چنین نقل می‌کند: نزد رسول الله ﷺ در حالی که ایشان در سایه دیوار خانه کعبه نشسته و به چادری که همراه داشت تکیه زده بود، شکایت بردیم و عرض کردیم، ای پیامبر گرامی چرا نصرت را از خدا نمی‌خواهید؟ چرا برای ما دعا نمی‌کنی؟ رسول الله ﷺ فرمود:

(كَانَ الرَّجُلُ فِيمَنْ قَبْلَكُمْ يُحْفَرُ لَهُ فِي الْأَرْضِ فَيَجْعَلُ فِيهِ فُجَاءً بِالْمُنْشَارِ فَيُوضَعُ عَلَى رَأْسِهِ فَيُشَقُّ بِأَثْنَتَيْنِ وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَيَمْشَطُ بِأَمْشَاطِ الْحَدِيدِ مَا دُونَ لَحْمِهِ مِنْ عَظْمٍ أَوْ عَصَبٍ وَمَا يَصُدُّهُ ذَلِكَ عَنْ دِينِهِ وَاللَّهِ لَيُتَمَنَّ هَذَا الْأَمْرَ حَتَّى يَسِيرَ

الرَّاكِبُ مِنْ صَنْعَاءَ إِلَى حَضْرَمَوْتَ لَا يَخَافُ إِلَّا اللَّهَ أَوْ الذَّبَّ عَلَى غَنَمِهِ وَلَكِنَّكُمْ تَسْتَعْجِلُونَ^۱

(در زمان گذشته چنین بوده است که حفره‌ای را در زمین ایجاد می‌کردند و مؤمن را در آن می‌گذاشتند و یا اره‌ای بر سر او می‌نهادند و از فرق سر به دو نصف تقسیم می‌کردند. اما این فاجعه و مشکل بزرگ نمی‌توانست آنها را از دین برگرداند، یا با شانه‌های آهنین زنده زنده سرشان را شانه می‌کردند تا تکه تکه گوشت یا یک تار رگ در بدن آنها باقی نمی‌ماند، اما باز هم این گونه شکنجه‌ها نتوانسته آنها را از دین منصرف سازد. خداوند این دین را چنان قدرتمند می‌سازد، که هیچ خطری او را تهدید نمی‌کند اما شما شتاب دارید و عجله می‌کنید).

بی تردید امنیت در جزیره العرب وجود نداشت و قانون، قانون جنگل بود. در بسیاری احادیث درباره تحقق امنیت بخاطر پیروز شدن و ظاهر شدن دین مبین اسلام در جزیره العرب، سخن گفته شده است. مثلاً رسول الله ﷺ فرموده است:

اسلام از مرزهای جزیره العرب می‌گذرد و دولت بزرگ وقت مانند کسری و قیصر را به نابودی می‌کشاند. در صحیح مسلم از عتیبه بن نافع چنین نقل شده است، رسول الله ﷺ فرمود:

(تَغْزُونَ جَزِيرَةَ الْعَرَبِ فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ ثُمَّ فَارِسَ فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ ثُمَّ تَغْزُونَ الرُّومَ فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ ثُمَّ تَغْزُونَ الدَّجَالَ فَيَفْتَحُهَا اللَّهُ)^۲

(شما با مشرکین جزیره العرب جهاد می‌کنید، خداوند آن را بدست‌های شما فتح می‌نماید، بعد نوبت به فارس می‌رسد، آن نیز فتح می‌شود. علیه دجال می‌جنگید و او را نیز از پا در خواهید آورد).

بخاری از حضرت عدی بن حاتم روایت می‌کند که می‌گوید:

(بَيْنَا أَنَا عِنْدَ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِذْ أَتَاهُ رَجُلٌ فَشَكَاَ إِلَيْهِ الْفَاقَةَ ثُمَّ أَتَاهُ آخَرُ فَشَكَاَ إِلَيْهِ فَطَعَّ السَّبِيلَ فَقَالَ يَا عَدِيُّ هَلْ رَأَيْتَ الْحَيْرَةَ قُلْتُ لَمْ أَرَهَا وَقَدْ أُبَيَّتْ عَنْهَا

۱. صحیح بخاری، کتاب المناقب.

۲. مسلم، کتاب الفتن.

قَالَ فَإِنْ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتَرَيْنَ الظَّعِينَةَ تَرْتَجِلُ مِنَ الْحَيْرَةِ حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ لَا تَخَافُ أَحَدًا إِلَّا اللَّهَ قُلْتُ فِيمَا بَيْنِي وَبَيْنَ نَفْسِي فَأَيْنَ دُعَارُ طَيْئِ الَّذِينَ قَدْ سَعَرُوا الْبِلَادَ وَلَكِنَّ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتَفْتَحَنَّ كُنُوزُ كِسْرَى قُلْتُ كِسْرَى بِنِ هُرْمُزَ قَالَ كِسْرَى بِنِ هُرْمُزَ وَلَكِنَّ طَالَتْ بِكَ حَيَاةٌ لَتَرَيْنَ الرَّجُلَ يُخْرِجُ مِلءَ كَفِّهِ مِنْ ذَهَبٍ أَوْ فِضَّةٍ يَطْلُبُ مَنْ يَقْبَلُهُ مِنْهُ فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهُ مِنْهُ وَلَيَلْقَيْنَ اللَّهَ أَحَدَكُمْ يَوْمَ يَلْقَاهُ وَلَيْسَ بَيْنَهُ وَبَيْنَهُ تَرْجُمَانٌ يُتْرَجَمُ لَهُ فَلَيَقُولَنَّ لَهُ أَلَمْ أَبْعَثْ إِلَيْكَ رَسُولًا فَيُبَلِّغَكَ فَيَقُولُ بَلَى فَيَقُولُ أَلَمْ أُعْطِكَ مَالًا وَأُفْضِلَ عَلَيْكَ فَيَقُولُ بَلَى فَيَنْظُرُ عَنْ يَمِينِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ وَيَنْظُرُ عَنْ يَسَارِهِ فَلَا يَرَى إِلَّا جَهَنَّمَ قَالَ عَدِيٌّ سَمِعْتُ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يَقُولُ اتَّقُوا النَّارَ وَلَوْ بِشِقَّةِ تَمْرَةٍ فَمَنْ لَمْ يَجِدْ شِقَّةَ تَمْرَةٍ فَبِكَلِمَةٍ طَيِّبَةٍ قَالَ عَدِيٌّ فَرَأَيْتُ الظَّعِينَةَ تَرْتَجِلُ مِنَ الْحَيْرَةِ حَتَّى تَطُوفَ بِالْكَعْبَةِ لَا تَخَافُ إِلَّا اللَّهَ وَكُنْتُ فِي مَنْ أَفْتَحَ كُنُوزَ كِسْرَى بِنِ هُرْمُزَ وَلَكِنَّ طَالَتْ بِكُمْ حَيَاةٌ لَتَرَوُنَّ مَا قَالَ النَّبِيُّ أَبُو الْقَاسِمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ يُخْرِجُ مِلءَ كَفِّهِ^۱

(من نزد رسول الله ﷺ بودم، مردی نزد ایشان آمد و از تنگدستی شکایت کرد. بعد دیگری آمد درباره نامنی راه گلايه نمود. رسول الله ﷺ خطاب به من فرمود: ای عدی تو حیره^۲ را دیدی؟ عرض کردم: خیر یا رسول الله ﷺ آن را ندیده‌ام، ولی اسمش را شنیده‌ام. رسول الله ﷺ فرمود: اگر وفا کند و به درازا بکشد، خواهی دید که یک زن به تنهایی از حیره سفر می‌کند و به مکه می‌رود تا خانه خدا را طواف کند، بجز از خدا نسبت به هیچ کس هراسی ندارد. سپس فرمود: اگر عمر تو وفا کند، خواهی دید که خزانه‌های کسری فتح خواهند شد. عرض کردم: کسری فرزند هرمز؟ فرمود: آری، خزانه‌های کسری پسر هرمز و اگر زنده بمانی خواهی دید که یک مرد با دست‌های پر از طلا و نقره از خانه بیرون می‌آید و به دنبال کسی می‌گردد که آنها را از وی بگیرد و قبول کند، ولی کسی را نمی‌یابد که این ثروت را قبول کند. و شما روزی خدا را ملاقات می‌کنید که میان شما و خداوند مترجمی نخواهد بود. خداوند از شما سوال می‌کند، آیا من پیامبری بسوی شما نفرستاده بودم؟ تا شما را از احکام اسلام و دین آگاه سازد. شما می‌گوئید: بله.

۱. بخاری، کتاب المناقب، حدیث شماره ۳۵۹۵.

۲. حیره نام جایی است.

خداوند می‌فرماید: آیا به شما مال و ثروت نداده بودم؟ می‌گوئید: بله. آنگاه این انسان بسوی چپ و راست خود نگاه می‌کند. سوی دوزخ چیزی را نمی‌بیند. عدی می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: از دوزخ خود را نجات دهید، اگر با انفاق نصف یک دانه خرما هم باشد، هرکس قادر به انفاق نصف دانه خرما نباشد، بوسیله یک حرف و سخن شیرین خود را از دوزخ نجات دهد. عدی می‌گوید: چنین شد: دیدم که یک زن به تنهایی از حیره به مکه سفر می‌کرد و هیچگونه خطری او را تهدید نمی‌نمود. و من از کسانی بودم که خزانه‌های کسری را فتح کردیم و اگر شما زنده بمانید خواهید دید که پیشگویی‌های رسول الله ﷺ درباره کثرت مال و ثروت تحقق می‌یابند).

و در حدیث دیگری رسول الله ﷺ خبر داده است که مسلمانان حکومت کسری و قیصر را سرنگون خواهند کرد و خزانه‌های آنها را در راه الله انفاق می‌کنند. امام بخاری از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله ﷺ فرمود:

(إِذَا هَلَكَ كِسْرَى فَلَا كِسْرَى بَعْدَهُ وَإِذَا هَلَكَ قَيْصَرٌ فَلَا قَيْصَرَ بَعْدَهُ وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَتُنْفَقَنَّ كُنُوزُهُمَا فِي سَبِيلِ اللَّهِ) ^۱

(وقتی کسری هلاک شد بعد از وی کسرای دیگری نخواهد بود و بعد از نابودی قیصر قیصر دیگری سر کار نخواهد آمد، سوگند به خدایی که جان محمد در قبضه قدرت او است، شما (صحابه) خزانه‌ها و مال و ثروت قیصر و کسری را در راه خدا انفاق خواهید کرد).

در صحیح مسلم از حضرت ثوبان رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(زَوَى لِي الْأَرْضَ فَرَأَيْتُ مَشَارِقَهَا وَمَغَارِبَهَا وَإِنَّ أُمَّتِي سَيَبْلُغُ مُلْكُهَا مَا زُوِيَ لِي مِنْهَا وَأُعْطِيَتُ الْكَنْزَيْنِ الْأَحْمَرَ وَالْأَبْيَضَ) ^۲

(خداوند زمین را برای من جمع کرد و من از مشرق تا مغرب زمین را دیدم. قطعاً حکومت امتم به نقاطی که دیدم خواهد رسید و دو خزانه سرخ و سفید (یعنی طلا و نقره) به من داده شده است).

۱. صحیح بخاری، کتاب مناقب، حدیث ۳۶۱۸.

۲. صحیح مسلم، کتاب الفتن.

بی گمان پیش بینی رسول الله ﷺ تحقق پیدا کرده است. ملک و حوزه حکومت مسلمانان به اندازه ای که زمین برای رسول الله ﷺ جمع شده بود، رسیده است، بزرگترین گستردگی حکومت امت اسلام از شرق به غرب بود. اما دامنه آن از شمال و جنوب به نسبت شرق و غرب وسعت پیدا نکرد.

رسول الله ﷺ به ما خبر داده است که مسلمانان علیه هندوها جهاد می کنند. در حدیث صحیحی که از حضرت ثوبان رضی الله عنه روایت شده است، رسول الله ﷺ می فرماید:

(عِصَابَتَانِ مِنْ أُمَّتِي أَحْرَزَهُمَا اللَّهُ مِنَ النَّارِ عِصَابَةٌ تَغْزُو الْهِنْدَ وَعِصَابَةٌ تَكُونُ مَعَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَام) ^۱

(دو گروه از امت من هستند که خداوند آنها را از دوزخ محافظت کرده است، یکی علیه هندوها مبارزه می کنند و دیگری حضرت عیسی بن مریم را حمایت می نمایند).

رسول الله ﷺ درباره فتح قسطنطنیه، پایتخت روم شرقی و واتیکان، مرکز روم غربی سخن گفته است. در حدیث صحیح از ابی قبیل روایت شده که می گوید: نزد عبدالله بن عمرو بن عاص بودیم. سوال شد: از قسطنطنیه و روم کدام کشور زودتر فتح می شوند؟ عبدالله رضی الله عنه صندوقی را که حلقه داشت، از همراهان خود خواست، صندوق را آوردند و نوشته ای را از آن بیرون کشید. راوی می گوید: عبدالله بن عمرو بن عاص گفت: وقتی ما در حضور رسول الله ﷺ حدیث را می نوشتیم، مردی این سؤال را مطرح کرد؟ رسول الله ﷺ فرمود: اول شهر هرقل فتح می شود، یعنی قسطنطنیه. ^۲

فارس و روم فتح شدند، حکومت قیصر و کسری از بین رفتند، مسلمانان با هند جهاد کردند و قسطنطنیه را نیز به زیر سلطه خود کشیدند و در آینده مسلمانان به حکومت های بسیار عظیمی دست پیدا خواهند کرد. اسلام در آن گسترش می نماید

۱. نسائی، احمد و غیره آن را نقل کرده اند و سندش قوی است.

۲. احمد، دارمی، ابن ابی شیبه، حاکم، ذهی این حدیث را صحیح قرار داده است.

و شرک و بت پرستی ذلیل می شود و روم بنا به حدیث حضرت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فتح می گردد. رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید:

(لَيُبْلَغَنَّ هَذَا الْأَمْرُ مَا بَلَغَ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ وَلَا يَتْرُكُ اللَّهُ بَيْتَ مَدْرٍ وَلَا وَبَرَ إِلَّا أَدْخَلَهُ اللَّهُ هَذَا الدِّينَ بِعِزِّ عَزِيزٍ أَوْ بِذُلِّ ذَلِيلٍ عِزًّا يُعِزُّ اللَّهُ بِهِ الْإِسْلَامَ وَذُلًّا يُذِلُّ اللَّهُ بِهِ الْكُفْرَ) ^۱

(اسلام تا جایی که شب و روز رسیده اند، خواهد رسید. هیچ خانه‌ی چادری یا سنگی و گلی پیدا نمی شود که اسلام در آن داخل نگردد، این وعده‌ی الهی با عزت عزیزان یا ذلت ذلیلان تحقق پیدا خواهد کرد. عزتی که خداوند اسلام را بدان عزت خواهد داد یا ذلتی که کفر را بدان ذلیل خواهد کرد).

رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خبر داده است که ما مسلمانان با ترک‌ها می جنگیم، در صحیح بخاری و مسلم از حضرت ابی هریره رَضِيَ اللهُ عَنْهُ روایت شده که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمود:

(إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ تُقَاتِلُوا قَوْمًا يَنْتَعِلُونَ نَعَالَ الشَّعْرِ وَإِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ تُقَاتِلُوا قَوْمًا عِرَاضَ الْوُجُوهِ كَأَنَّ وُجُوهُهُمْ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ)

(از جمله علایم قیامت این است که شما با کسانی می جنگید که کفش‌های مخملی می پوشند و از جمله علایم قیامت این است که شما با کسانی می جنگید که صورت‌های پهنی دارند، گویی که چهره‌های آنها مانند سپرهایی هستند که توی آتش، داغ و کوبیده شده‌اند).

در روایتی دیگر از بخاری و مسلم آمده است:

(لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا التُّرُكَ صِعَارَ الْأَعْيُنِ حُمْرَ الْوُجُوهِ ذُلْفَ الْأَثُوفِ كَأَنَّ وُجُوهُهُمْ الْمَجَانُّ الْمُطْرَقَةُ وَلَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تُقَاتِلُوا قَوْمًا نَعَالَهُمُ الشَّعْرُ) ^۲

۱. ابن حبان در صحیح خود و ابن عربیه در المنتقی و شیخ ناصر الدین آن را در ردیف احادیث صحیح آورده است.

۲. بخاری کتاب «جهاد» باب «الترك»، فتح الباری (۱۰۳/۶) و مسلم کتاب «الفتن» (۲۲۳۳/۴) شماره (۲۹۱۲) این حدیث را روایت کرده‌اند.

مجان به معنی سپر است و مطرقة به لباسی می گویند: که در پشت پوشیده می شود، و مفهوم حدیث این است که ترک‌ها در رنگ و پهنی پیشانی به سیر می مانند.

ذلف به معنی قوس بینی است، برخی هم می گویند: کلفتی بینی را ذلف می نامند.

(قیامت برپا نمی‌شود، تا وقتی که شما علیه ترک‌ها، ترک‌هایی که چشم‌های کوچک و چهره‌های قرمز و بینی‌های فرو رفته دارند، مبارزه نکنید. چهره‌های آنها مانند سپرها کوبیده شده است و قیامت برپا نمی‌شود تا زمانی که شما علیه قومی که کفش‌های مخملی دارند، به مبارزه نپردازید).

پیشگویی‌های رسول‌الله ﷺ تحقق پیدا کردند. مسلمانان تا به حال چندین بار علیه ترک‌ها جنگیده‌اند. امام نووی درباره تاتار، گروهی که جهان اسلام را زیر و رو کردند، می‌فرماید: بیانات رسول‌الله ﷺ در مورد ترک‌ها تحقق پیدا کرده است. یعنی تمام ویژگی‌هایی که در حدیث برای آنها بیان شده است در ترک‌ها دیده می‌شود و مسلمانان چندین بار علیه آنها جنگیده‌اند. ما از خداوند متعال حسن عاقبت را برای مسلمانان در همه امور مسئلت داریم و الطاف دایمی و حمایت همه جانبه خداوند را برای مسلمانان آرزو می‌کنیم. بر رسول‌الله ﷺ که از روی هوی سخن نمی‌گوید، بلکه اساس کلامش وحی الهی است، درود و سلام بی پایان می‌فرستیم.^۱

۱. شرح نووی بر مسلم (۳۸/۱۸). روشن است که امام نووی از اخبار حضرت متأثر شده، چون حدیث را در دوران جنگ و تکاپوی سربازان اسلام شرح می‌کند و توصیفات حدیث را با چشمان خودش دیده است.

مبحث دوم: ظاهر شدن دجالها و مدعیان نبوت

رسول الله ﷺ خبر داده است که چند تن از دجالهای مدعی نبوت در این امت ظهور پیدا خواهند کرد. پیامبر ﷺ تعداد آنها را نزدیک به ۳۰ نفر قلم داد فرموده است و در بعضی روایات تعداد مشخص آنها ۲۷ نفر هستند، منظور از مدعیان نبوت کسانی هستند که آتش فتنه را شعله‌ور می‌سازند و مردم را به سوی خود فرا می‌خوانند و مردم هم از آنها تبعیت می‌کنند و در دام فریب آنها گرفتار می‌شوند. اما کسانی که مدعی نبوت شده ولی مردم به دعوت آنها توجه نکرده‌اند، قابل حصر و شمارش نیستند.

در صحیح بخاری و مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يُبْعَثَ دَجَالُونَ كَذَّابُونَ قَرِيبًا مِنْ ثَلَاثِينَ كُلُّهُمْ يَزْعُمُ أَنَّهُ رَسُولُ اللَّهِ)^۱

(قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه حدود ۳۰ دجال که هر کدام مدعی نبوت هستند، سر در نیاورند).

در صحیح مسلم از حضرت ثوبان رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(و إنه سيكون في أمي كذابون ثلاثون، كلهم يزعم أنه نبي، و أنا خاتم النبيين، لا نبي بعدي)^۲

(۳۰ نفر دروغگو در امت من خواهند آمد، هر کدام مدعی نبوت هستند، ولی من خاتم پیامبران هستم و بعد از من پیامبری نخواهد آمد).

در مسند احمد، مشکل الآثار طحاوی و معجم طبرانی کبیر و اوسط با سند صحیح از حضرت حذیفه رضی الله عنه از رسول الله ﷺ روایت شده است:

۱. بخاری، کتاب الفتن. فتح الباری: (۸۱/۱۳).

۲. مسلم، جامع الاصول، (۴۰۴/۱۰).

(في أمّتي دجالون سبعة و عشرون، منهم اربعة نسوة، كلهم يزعم أنه نبي، و أنا خاتم النبیین، لا نبي بعدي)^۱

(در امت من ۲۷ دجال و دروغگو که چهار نفر از آنها زن هستند، ظهور پیدا خواهند کرد، ولی من خاتم پیامبران هستم و بعد از من پیامبری نخواهد آمد).
تعداد زیادی از مدعیان نبوت در زمانهای گذشته آمده‌اند. در عهد صحابه مسیلمه کذاب، اسود عنسی و سجاح کاهن و در دوران تابعین مختار ثقفی مدعی نبوت شده‌اند و حدود یک قرن پیش شخصی به نام حسین بن علی بن میرزا عباس در ایران مدعی نبوت شد (در سال ۱۲۳۳ هجری در تهران به دنیا آمد و در سال ۱۳۰۹ هجری در عکای فلسطین درگذشت) این شخص لقب «بهاءالله» را به خود گرفت و پیروانش خود را بهایی نامیدند، آخرین کسی که طبق اطلاعات ما ادعای نبوت کرد، محمود محمد طه سودانی بود که بوسیله مقالات و کتب منتشر شده، بسیاری را به ورطه گمراهی سوق داد و در آغاز سال ۱۹۸۵ میلادی توسط حکومت سودان به خاطر کفر و گمراهی و مرتد بودنش به دار اعدام آویخته شد. خداوند این گونه ستمکاران را لعنت کند. البته دجال بزرگ همان است که در آخرالزمان بروز می‌کند و عیسی بن مریم علیه السلام برای خاتمه دادن به فتنه او از آسمان نازل خواهد شد.

۱. مسلم، جامع الاصول، (۴۰۴/۱۰)

مبحث سوم: فتنه‌ها

مطلب اول: بر حذر بودن از فتنه‌ها

انسان صالح و شایسته مسلمانی است که بر دین نازل شده از جانب الله استوار و پابرجا بماند و امت صالحه همان امتی است که این دین را پذیرفته و بر آن پای بند باشد. اما فرد مسلمان و امت اسلامی با انواع گرفتاری و مشکلات مورد امتحان و آزمایش قرار می‌گیرند. گاهی گرفتاری و آفت‌ها بخاطر پیروی از هوا و هوس، خصومت و تفرقه افکنی‌ها در داخل امت اسلامی نشأت می‌گیرند، گاهی گرفتاری از طرف دشمن کینه توز متوجه امت اسلامی می‌شود و گاهی فتنه‌های ناشی از فتنه افکنی و خصومت به جایی می‌رسند که مسلمانان علیه همدیگر شمشیر می‌کشند و منجر به خون ریزی و قتل نفس می‌شوند، در نتیجه حرمت‌ها پایمال و اموال به غارت برده می‌شوند.

خداوند متعال پیامبر بزرگوارش را از این فتنه‌ها که در آینده دامن گیر امت اسلامی می‌شوند، آگاه ساخته است. اینجا است که رسول الله ﷺ درباره این فتنه‌ها و راههای نجات از آنها بحث‌ها و سخن‌های طولانی با صحابه داشته است. ابو زید عمرو بن اخطب می‌گوید: رسول الله ﷺ نماز فجر را برای ما خواند و جهت ایراد سخن به بالای منبر تشریف برد. صحبت فرمود تا اینکه وقت ظهر رسید، پایین آمد. نماز ظهر را اقامه کرد و سپس دوباره بالای منبر رفت تا موقع عصر به سخنانش ادامه داد. بعد از نماز عصر، بالای منبر رفت تا موقع مغرب به سخنانش ادامه داد و درباره فتنه‌هایی که در زمان آینده بروز می‌کنند، ما را در جریان گذاشت. هرکس از ما عالمتر بود، آنها را بخاطر سپرد.^۱

شاید حضرت حدیفه رضی الله عنه منظورش همین سخنرانی رسول الله ﷺ بوده است که می‌فرماید: رسول الله ﷺ برای ایراد خطبه بلند شد و همه فتنه‌های آینده را برای

۱. مسلم، کتاب الفتن.

اصحاب بیان کرد و حتی مساله‌ای را نیز باقی نگذاشت. بعضی این صحبت‌ها را حفظ کردند و برخی هم فراموش نمودند، من هم برخی از سخنان را فراموش کرده‌ام، اما وقتی کسی از همراهانم را می‌بینم بیاد آن سخنان خواهم افتاد، همان طور که در مدت زمان چهره افراد از ذهن پاک می‌شود ولی با دیدن دوباره آن شخص، چهره یاد رفته به ذهن باز می‌گردد.^۱

برخی از این فتنه‌ها بسیار سهمگین و تاریک هستند و بعضی دیگر خفیف و آسانتر. در حدیث حذیفه در صحیح مسلم درباره این فتنه‌ها چنین آمده است:

(مِنْهُنَّ ثَلَاثٌ لَا يَكْدُنُ يَدْرُونَ شَيْئًا وَمِنْهُنَّ فِتْنٌ كَرِيحِ الصَّيْفِ مِنْهَا صِعَاوٌ وَمِنْهَا كِبَارٌ)^۲

(سه تا از این فتنه‌ها طوری هستند که هیچ چیزی را صحیح و سالم باقی نمی‌گذارند. بعضی از آنها مانند بادهای تابستانی هستند. بعضی‌ها کوچک و بعضی‌ها بزرگ).

شدت این فتنه‌ها بحدی است که ممکن است مسلمان از دین و ایمانشان مرتد شوند. در حدیثی از حضرت ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله چنین آمده است:

(بَادِرُوا بِالْأَعْمَالِ فِتْنًا كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا أَوْ يُمْسِي مُؤْمِنًا وَيُصْبِحُ كَافِرًا يَبِيعُ دِينَهُ بَعْرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا)^۳

(قبل از فرا رسیدن فتنه‌هایی که مانند شب تاریک هستند، بسوی اعمال صالح بشتابید، چون انسان وقت صبح مومن است ولی در اثر این فتنه‌ها موقع شام وارد کفر می‌شود یا بالعکس. در این فتنه‌ها ممکن است کسی از شما در برابر متاع اندک دنیا، دینش را بفروشد).

در حدیث حضرت انس بن مالک رضی الله عنه آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: پیش از فرا رسیدن قیامت، فتنه‌هایی بسان شب تاریک خواهند آمد. انسان موقع صبح مومن است و موقع شام کافر می‌شود یا برعکس. بعضی از اقوام دین و ایمان خود را در برابر متاع اندک دنیا می‌فروشند.

۱. همان مرجع.

۲. صحیح مسلم، کتاب الفتن.

۳. احمد، مسلم و ترمذی صحیح الجامع الصغیر: (۴/۳).

این فتنه‌ها چنان بر مومنان و مسلمانان سنگینی می‌کنند که آنها برای نجات از این فتنه‌ها مرگ را آرزو می‌کنند. از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

(لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ بِقَبْرِ الرَّجُلِ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي مَكَانَهُ) ^۱

(قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه یک انسان در کنار قبر انسانی دیگر می‌گذرد و می‌گوید: ای کاش می‌مردم و به جای تو در این قبر بودم).

در روایتی دیگر امام مسلم چنین آمده است:

(وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَا تَذْهَبُ الدُّنْيَا حَتَّى يَمُرَّ الرَّجُلُ عَلَى الْقَبْرِ فَيَتَمَرَّغُ عَلَيْهِ وَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي كُنْتُ مَكَانَ صَاحِبِ هَذَا الْقَبْرِ وَلَيْسَ بِهِ الدِّينُ إِلَّا الْبَلَاءُ)

(سوگند به ذات یگانه خداوند، قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه یک انسان از کنار قبری می‌گذرد و روی آن قبر می‌غلطد و می‌گوید: ای کاش من بجای زنده بودن در این قبر می‌بودم).

بزرگترین عامل وقوع فتنه‌ها، قلت علم و کثرت جهل. ترک اسلام و ارتکاب گناه و هتک حرمت‌ها است. از حضرت عبدالله بن مسعود و ابوموسی اشعری روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ وَيَكْثُرَ الْجَهْلُ يَكْثُرُ الْهَرَجُ) ^۲

(همانا علامت قیامت، جهل فراوان و برداشتن علم است و هرج زیاد می‌گردد. منظور از هرج کشتار است).

از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِنَّ مِنْ أَشْرَاطِ السَّاعَةِ أَنْ يُرْفَعَ الْعِلْمُ وَيَكْثُرَ الْجَهْلُ وَيَكْثُرَ الزَّانَا وَيَكْثُرَ شُرْبُ الْخَمْرِ وَيَقِلُّ الرَّجَالُ وَيَكْثُرُ النِّسَاءُ حَتَّى يَكُونَ لِخَمْسِينَ امْرَأَةً الْقِيَمُ الْوَاحِدُ) ^۳

۱. بخاری و مسلم، کتاب الفتن.

۲. جامع الاصول (۴۰۸/۱۱) شماره ۷۹۲۴

۳. متفق علیه.

(بی تردید از جمله علایم برپا شدن قیامت برطرف شدن علم، کثرت زنا، شراب خواری فراوان، کم شدن مردان و زیاد شدن زنان است. حتی یک مرد سرپرست پنجاه زن خواهد بود).

علت زیاد بودن زنان و کم شدن مردان آنطور که در بعضی روایات دیگر آمده است، جنگ‌هایی است که در نزدیک فرا رسیدن قیامت بوقوع خواهند پیوست. در احادیث رسول الله ﷺ از کثرت قتل و کشتار در آخر زمان خیلی فراوان یاد شده است و منظور از این قتل و کشتارها، قتل کفار و بدست مسلمانان نیست. بلکه منظور از آن کشتن مسلمانان توسط مسلمانان است. در بسیاری اوقات، اسباب و اهداف این کشتارها مشخص نمی‌شود. در حدیثی از ابوموسی اشعری رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(إِنَّ بَيْنَ يَدَيِ السَّاعَةِ الْهَرَجَ قَالُوا وَمَا الْهَرَجُ قَالَ الْقَتْلُ قَالُوا أَكْثَرُ مِمَّا نَقْتُلُ إِنَّا لَنَقْتُلُ فِي الْعَامِ الْوَاحِدِ أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِينَ أَلْفًا قَالَ إِنَّهُ لَيْسَ بِقَتْلِكُمُ الْمُشْرِكِينَ وَلَكِنْ قَتْلُ بَعْضِكُمْ بَعْضًا قَالُوا وَمَعَنَا عُقُولُنَا يَوْمَئِذٍ قَالَ إِنَّهُ لَيَنْزِعُ عُقُولَ أَكْثَرِ أَهْلِ ذَلِكَ الزَّمَانِ وَيُخَلِّفُ لَهُ هَبَاءً مِنَ النَّاسِ يَحْسَبُ أَكْثَرَهُمْ أَنَّهُ عَلَى شَيْءٍ وَلَيْسُوا عَلَى شَيْءٍ)^۱

(پیش از وقوع قیامت، هرج زیاد می‌شود. سوال کردند: هرج چیست؟ فرمود: کشتار. سپس فرمود: منظور از کشتار کشته شدن کفار به دست مسلمانان نیست، بلکه کشتن بعضی از مسلمانان توسط بعضی دیگر، حتی انسان همسایه، برادر، عمو و پسر عمویش را می‌کشد. سوال شد: آیا عقل ما در آن روز با ما است؟ فرمود: عقل انسان‌های آن روزگار گرفته می‌شود و انسان‌های بیهوده‌ای جایگزین می‌شوند. آنها فکر می‌کنند که چیزی هستند، اما در واقع آنها انسان‌های بی‌ارزشی بیش نیستند).

از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيَأْتِينَ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَدْرِي الْقَاتِلُ فِي أَيِّ شَيْءٍ قَتَلَ وَلَا يَدْرِي الْمَقْتُولُ عَلَى أَيِّ شَيْءٍ قُتِلَ)^۲

۱. احمد با سند صحیح - سلسلة الاحاديث الصحيحة، ناصر الدين الباني (۴/۲۴۸).

۲. مسلم، كتاب الفرج.

(سوگند به ذات یگانه خداوند که جان من در قبضه قدرت او است. زمانی فرا می‌رسد که قاتل نمی‌داند که چرا مرتکب قتل شده است و مقتول نمی‌داند که چرا کشته شده است).

مطلب دوم: نمونه‌هایی از این فتنه‌ها

اول: شهادت حضرت عثمان رضی الله عنه و ایجاد دو دستگی در صفوف مسلمانان از بزرگترین فتنه‌هایی است که رسول الله صلی الله علیه و آله درباره آنها پیش‌گویی فرموده است، فتنه‌ای است که منجر به کشته شدن خلیفه راشد، حضرت عثمان رضی الله عنه و انشقاق صف متحد امت اسلامی می‌شود، بعضی بر بعضی دیگر شمشیر کشیدند و خون‌های پاکی از طرفین ریخته شد. صادق‌ترین توصیف برای این فتنه این بود که مانند امواج خروشان و متلاطم دریا موج می‌زند.

در حدیث حذیفه زمانی که او در محضر حضرت عمر فاروق رضی الله عنه نشسته بود، آمده است که حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه از حاضرین پرسید: چه کسی از شما سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله را در مورد فتنه به خاطر دارد؟ حذیفه می‌گوید: من. عرض کردم: فتنه اهل، مال و ولد که مزاحم نماز و صدقه و امر به معروف و نهی از منکر می‌شوند. حضرت عمر فرمود: از اینگونه فتنه‌ها سوال نمی‌کنم، درباره فتنه‌هایی سوال می‌کنم که مانند امواج خروشان دریا موج می‌زنند. حذیفه گفت: آن فتنه‌ها ضرری برای تو ندارند، چون میان شما و این فتنه‌ها دروازه‌ی قفل شده‌ای وجود دارد. حضرت عمر سوال کرد: آیا این در شکسته می‌شود یا باز می‌گردد؟ حذیفه گفت: شکسته می‌شود. حضرت عمر رضی الله عنه فرمود: اگر شکسته شود باری دیگر قابل قفل کردن نیست. عرض کردم، آری. راوی می‌گوید: از حضرت حذیفه پرسیدیم آیا حضرت عمر رضی الله عنه می‌دانست که منظور از در چه بوده است؟ حذیفه گفت: کاملاً. همانگونه که یقین داشت قبل از این روز شبی وجود داشته است، چون من حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را برایش نقل کرده بودم، هیچگونه شکی در آن حدیث وجود ندارد. پس بهتر این است که درباره «در» از وی سوال کنیم. به مسروق امر کردیم تا درباره

«در» از حضرت سوال کند. مسروق پرسید: منظور از باب چه کسی است؟ فرمود: عمر.^۱

رسول الله ﷺ سال و تاریخ وقوع فتنه را مشخص نموده است. در حدیث عبدالله بن مسعود رضی الله عنه آمده است که رسول الله ﷺ فرمود: آسیاب اسلام بعد از ۳۵ سال به گردش در می آید، اگر کسی هلاک شود مسیر گمراهان را می پیماید و اگر بر دین ثابت بماند تا هفتاد سال ادامه خواهد داشت. (در روایتی آمده است که حضرت عمر رضی الله عنه سوال کرد: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله) از آینده یا گذشته؟ رسول الله ﷺ فرمود: از گذشته.

جنگ اسلام به آسیاب تشبیه شده است، چون جنگ سربازان را آرد می کند همانگونه که آسیاب گندم را به آرد تبدیل می نماید. در پایان حدیث رسول الله ﷺ به مدت زمان حکومت بنی امیه که هفتاد سال بود اشاره فرموده است. در بعضی روایات صراحتاً به اوضاع و احوال امت اسلامی در این فتنه ها اشاره شده است. در حدیث روایت شده از حضرت ابوهریره رضی الله عنه چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَقْتَلَ فِتْنَانِ عَظِيمَتَانِ يَكُونُ بَيْنَهُمَا مَقْتَلَةٌ عَظِيمَةٌ دَعَوْتُهُمَا وَاحِدَةٌ^۲

(قیامت برپا نمی شود تا اینکه دو گروه بزرگ با یک ادعا به جنگ هم بروند).

دوم: فتنه خوارج

از جمله آثار فتنه ها اختلاف و دو دستگی است. رسول الله ﷺ درباره ظهور گروهی در آخرین زمان که نقش بسزایی در ایجاد تفرقه میان صفوف مسلمانان ایفا می کند، خبر داده است. این گروه مدعی علم هستند و در عبادت بسیار سعی و تلاش می کنند و مردم را بسوی کتاب خداوند دعوت می کنند. اما در واقع جاهل و

۱. بخاری و مسلم کتاب الفتن.

۲. بخاری کتاب المناقب شماره حدیث (۳۶۰۸ و ۳۶۰۹).

ستمکارند، احکام آنها ظالمانه و آرای آنها ناقص است و خون مسلمانان دگراندیش را می‌ریزند و صحابه و سایر علما را به جهل نسبت می‌دهند، در حدیث متفق علیه از حضرت علی رضی الله عنه در این باره چنین روایت شده است که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(سَيَخْرُجُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ قَوْمٌ أَحَدَاتُ الْأَسْنَانِ سُفَهَاءُ الْأَخْلَامِ يَقُولُونَ مِنْ خَيْرِ قَوْلِ الْبَرِيَّةِ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ حَنَاجِرَهُمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ كَمَا يَمْرُقُ السَّهْمُ مِنَ الرَّمِيَّةِ فَإِذَا لَقِيَتْهُمْ فَأَقْتُلُوهُمْ فَإِنَّ فِي قَتْلِهِمْ أَجْرًا لِمَنْ قَتَلَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ) ^۱

(در آخر زمان گروهی ظهور می‌کنند که جوان سال هستند. از نظر علمی سفیه و فاقد درایت هستند. سخنان بهترین مخلوق خدا را می‌گویند، قرآن را می‌خوانند، اما قرآن از گلوی آنها پایین نمی‌رود. همانطونه که تیر از کمان بیرون می‌رود آنها هم از دین خارج می‌شوند، هرگاه این گروه را دیدید، با آنها بجنگید. کشتن آنها در روز قیامت نزد پروردگار موجب اجر و ثواب است).

در سنن ابوداود، ابن ماجه، مستدرک حاکم و مسند امام احمد از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(سَيَكُونُ فِي أُمَّتِي خِلَافٌ وَفِرْقَةٌ قَوْمٌ يُحْسِنُونَ الْقِيلَ وَيُسَيِّئُونَ الْفِعْلَ يَقْرَأُونَ الْقُرْآنَ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ يَحْقِرُ أَحَدُكُمْ صَلَاتَهُ مَعَ صَلَاتِهِمْ وَصِيَامَهُ مَعَ صِيَامِهِمْ يَمْرُقُونَ مِنَ الدِّينِ مَرُوقَ السَّهْمِ مِنَ الرَّمِيَّةِ لَا يَرْجِعُونَ حَتَّى يَرْتَدُّوا عَلَى فُوقِهِ هُمْ شَرُّ الْخَلْقِ وَالْخَلِيقَةِ طُوبَى لِمَنْ قَتَلَهُمْ وَقَتْلُوهُ يَدْعُونَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَلَيْسُوا مِنْهُ فِي شَيْءٍ مَنْ قَاتَلَهُمْ كَانَ أَوْلَى بِاللَّهِ مِنْهُمْ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا سَيَمَاهُمْ قَالَ التَّحْلِيْقُ) ^۲

(در امت من اختلاف و دو دستگی ایجاد می‌شود. گروهی ظهور می‌کنند که سخنان زیبا می‌گویند، اما اعمال ناشایست انجام می‌دهند. قرآن را می‌خوانند، ولی قرآن از گلوی آنها رد نمی‌شود. از دین چنان بیرون می‌روند که تیر از هدف می‌گذرد، بسوی دین بر نمی‌گردند، مگر زمانی که تیر رها شده به فوک‌اش برگردد. (و چون برگشتن تیر رها شده به فوک‌اش محال است، لذا برگشتن آنان بسوی دین نیز محال است) آنها بدترین مخلوق روی زمین هستند. خوشا به حال کسی که آنها

۱. صحیح الجامع: (۲۱۳/۳).

۲. صحیح الجامع: (۲۱۷/۳).

را بکشد یا بوسیده آنها کشته شود. آنها مردم را به سوی کتاب خدا دعوت می‌کنند و حال آنکه هیچگونه مناسبتی با قرآن ندارند. هرکس آنها را بکشد نزد خداوند از آنها بهتر است. علامات آنها تراشیدن موهای سر است).
این گروه در زمان صحابه رضی الله عنهم ظهور کردند، صحابه را تکفیر و خون مسلمانان را مباح قرار دادند و فتنه بزرگی در امت اسلامی به وجود آوردند.

مطلب سوم: نحوه رهایی از فتنه‌ها

بسیاری از صحابه رضی الله عنهم برای شناختن و شناخت راه نجات از آنها زحمت و تلاش زیادی به خرج داده‌اند، پیشکسوت آنها حضرت حذیفه بن یمان رضی الله عنه است. در روایات صحیح از این صحابه بزرگوار چنین نقل شده است: من از هرکسی به این فتنه آگاه‌تر هستم.

حضرت حذیفه رضی الله عنه بخاطر اینکه در فتنه‌ها نیفتد، خیلی زیاد درباره آنها از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سوال می‌کرد. در صحیح بخاری از حضرت حذیفه روایت شده که می‌گوید: مردم درباره خیر و خوبی‌ها از رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم سوال می‌کردند، ولی من درباره شر و بدی‌ها سوال می‌کردم تا بتوانم خود را از آنها نجات دهم. عرض کردم: ای رسول خدا ما در جهالت و بدی‌ها می‌زیستیم. خداوند این خیر (دین مبین اسلام) را برای ما فرستاد، آیا بعد از این خیر و خوبی، بدی ایجاد می‌شود؟ فرمود:

(نَعَمْ قُلْتُ وَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الشَّرُّ مِنْ خَيْرٍ قَالَ نَعَمْ وَفِيهِ دَخْنٌ قُلْتُ وَمَا دَخْنُهُ قَالَ قَوْمٌ يَهْدُونَ بِغَيْرِ هَدْيِي تَعْرِفُ مِنْهُمْ وَتُنْكِرُ قُلْتُ فَهَلْ بَعْدَ ذَلِكَ الْخَيْرُ مِنْ شَرٍّ قَالَ نَعَمْ دُعَاةٌ عَلَى أَبْوَابِ جَهَنَّمَ مَنْ أَجَابَهُمْ إِلَيْهَا قَذَفُوهُ فِيهَا قُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ صِفْهُمْ لَنَا قَالَ هُمْ مِنْ جَلْدَتِنَا وَيَتَكَلَّمُونَ بِأَلْسِنَتِنَا قُلْتُ فَمَا تَأْمُرُنِي إِنْ أَدْرَكَنِي ذَلِكَ قَالَ تَلْزَمُ جَمَاعَةَ الْمُسْلِمِينَ وَإِمَامَهُمْ قُلْتُ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ جَمَاعَةٌ وَلَا إِمَامٌ قَالَ فَاعْتَزِلْ تِلْكَ الْفِرْقَ كُلَّهَا وَلَوْ أَنْ تَعْصَّ بِأَصْلِ شَجَرَةٍ حَتَّى يُدْرِكَكَ الْمَوْتُ وَأَنْتَ عَلَى ذَلِكَ) ^۱

۱. صحیح بخاری، کتاب الفتن، فتح الباری (۳۵/۱۳).

(آری. بعد از آن «دخن» است. عرض کردم: «دخن» چیست؟ فرمود: گروهی است که خلاف رهنمودهای من، مردم را راهنمایی می‌کنند، شما بعضی از اعمال آنها را می‌پسندید ولی بعضی دیگر را رد می‌کنید. عرض کردم آیا بعد از این خیر، شری به وجود می‌آید؟ فرمود: آری، دعوتگرانی بر درهای دوزخ نشستند، هرکس دعوت آنان را بپذیرد و لبیک گوید: او را به دوزخ پرتاب می‌کنند. عرض کردم: ای پیامبر خدا ﷺ آنان را به ما معرفی کن. فرمود: آنها از نژاد ما هستند و با لغت و زبان ما حرف می‌زنند. عرض کردم، اگر من تا آن زمان زنده ماندم، چه کنم؟ شما چه دستوری به من می‌دهی؟ فرمود: از تمام این گروهک‌ها خود را جدا کن. حتی اگر مجبور شوی به بیابانی برو و از برگ درختان تغذیه کن و تا لحظه فرا رسیدن مرگ بر همین حالت باقی بمان).

در حضرت عرباض بن ساریه رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله سخنان بسیار زیبا و بلیغی در جمع ما بیان فرمود: سخنانی که اشک‌ها را سرازیر و دلها را نرم کرد. عرض کردیم، ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله این سخنان مانند سخنان کسی است که با دوستان و یارانش خداحافظی می‌کند، شما به چیزهایی ما را وصیت می‌فرمائید؟ فرمود:

قد ترکتمک علی البیضاء لیلها کنهارها لا یزیغ عنها بعدی إلا هالك و من یعش منکم فیسری اختلافا کثیرا، فعلیکم بما عرفتم من سنتی و سنة الخلفاء الراشدین المهدیین عضوا علیها بالنواجذ و علیکم بالطاعة و إن عبدا حبشیا، فإنما المؤمن کالجمل الأنف حیثما قید انقاد^۱

(شما را در حالی رها می‌کنم که همه چیز را برای شما واضح و روشن ساخته‌ام، همه ابهام‌ها روشن و آشکار شده‌اند. بعد از من هیچکس راه انحراف را انتخاب نمی‌کند، مگر کسی که در تقدیر خداوند، سرنوشتش به هلاکت رقم خورده باشد، هرکس از شما بعد از من زنده بماند، شاهد اختلافات زیادی خواهد شد. بر شما لازم است که به روش‌های خلفای راشدین چنگ بزنید و کاملاً پایبند به آن باشید و

۱. ابن ماجه، ترمذی و احمد.

اطاعت کنید اگر چه حاکم شما یک غلام سیاه فام حبشی باشد، مثال مرد مومن مانند شتری است که مهار شده است، به هر جا رانده شود، می‌رود).

وظیفه مؤمن هنگام کشتار مسلمانان

رسول الله ﷺ امت را در فتنه‌هایی که میان مسلمانان رخ می‌دهند، راهنمایی کرده است. در فتنه‌هایی که حق مبهم است و تشخیص امور مشکل، رسول الله ﷺ مسلمانان را از وارد شدن در جنگ برحذر داشته است و توصیه می‌فرماید که بهترین راه در این گونه فتنه‌ها گوشه نشینی است، در قله کوه‌ها رفته با چرانیدن گوسفند روزهای زندگی‌اش را سپری کند یا اینکه در قلمرو حکومت اسلامی با دشمنان دین بجنگد. اگر شمشیر دو فریق از مسلمانان درگیر دامن گیر او شد، از خود دفاع نکند، هر چند جان خود را از دست دهد. از حضرت ابوبکر روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(إِنَّهَا سَتَكُونُ فِتْنٌ أَلَا تُمْ تَكُونُ فِتْنَةً الْقَاعِدُ فِيهَا خَيْرٌ مِنَ الْمَاشِي فِيهَا وَالْمَاشِي فِيهَا خَيْرٌ مِنَ السَّاعِي إِلَيْهَا أَلَا إِذَا نَزَلَتْ أَوْ وَقَعَتْ فَمَنْ كَانَ لَهُ إِبِلٌ فَلْيَلْحَقْ بِإِبِلِهِ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ غَنَمٌ فَلْيَلْحَقْ بِغَنَمِهِ وَمَنْ كَانَتْ لَهُ أَرْضٌ فَلْيَلْحَقْ بِأَرْضِهِ قَالَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ مَنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ إِبِلٌ وَلَا غَنَمٌ وَلَا أَرْضٌ قَالَ يَعْمِدُ إِلَى سَيْفِهِ فَيَدُقُّ عَلَى حَدِّهِ بِحَجَرٍ ثُمَّ لِيَنْجُ إِنْ اسْتَطَاعَ النَّجَاءَ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ اللَّهُمَّ هَلْ بَلَغْتُ قَالَ فَقَالَ رَجُلٌ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَرَأَيْتَ إِنْ أَكْرَهْتُ حَتَّى يُنْطَلِقَ بِي إِلَى أَحَدِ الصَّفِّينِ أَوْ إِحْدَى الْفِئْتَيْنِ فَضْرَبَنِي رَجُلٌ بِسَيْفِهِ أَوْ يَجِيءُ سَهْمٌ فَيَقْتُلُنِي قَالَ يَبُوءُ بِإِيْمِهِ وَإِيْمِكَ وَيَكُونُ مِنْ أَصْحَابِ النَّارِ) ^۱

(یقیناً فتنه‌هایی در آینده بروز خواهند کرد کسی که در اوج فتنه‌ها، نشسته است، بهتر است از کسی که در آنها راه می‌رود و کسی که در فتنه راه می‌رود بهتر است از کسی که در فتنه‌ها شرکت می‌کند. آگاه باشید هرگاه فتنه‌ها نازل شدند، هرکس شتری داشته باشد، به شترهای خود ملحق شود و هرکس گوسفند داشته باشد به

۱. مسلم، کتاب الفتن. باب نزول الفتن: (۴/۲۲۱۲).

گوسفندان خود ملحق شود. هرکس زمین زراعی داشته باشد، به زمین هایش ملحق شود، یکی از حاضرین عرض کرد، ای پیامبر خدا ﷺ کسی که شتر، گوسفند و زمین نداشته باشد چه کند؟ رسول الله ﷺ فرمود: شمشیرش را گرفته، لبه آن را بر سنگ بزند تا شکسته شود و بعد اگر برایش مقدور است، خودش را نجات دهد. بارالها وظیفه خودم را انجام داده‌ام. یکی دیگر از حاضرین پرسید: ای پیامبر خدا ﷺ بفرمائید: اگر من اجباراً بسوی جنگ سوق داده شوم یا به سوی یکی از فریقین برده شدم؟ و از ناحیه کسی مورد اصابت شمشیر قرار گرفتم یا اینکه تیری به من اصابت کرد و من کشته شدم چه می‌شود؟ رسول الله ﷺ فرمود: قاتل تو گناهان خود و گناهان تو را بر دوش خود گرفته و از اهل دوزخ است).

از ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(يُوشِكُ أَنْ يَكُونَ خَيْرَ مَالِ الْمُسْلِمِ غَنَمٌ يَتَّبِعُ بِهَا شَعْفَ الْجِبَالِ وَمَوَاقِعَ الْقَطْرِ يَفْرُ
بِدِينِهِ مِنَ الْفِتَنِ)^۱

(ممکن است در آینده نزدیک بهترین مال مسلمان گوسفندانی باشد که آنها را در قله‌ی کوه‌ها و چراگاه‌ها برده و به خاطر حفاظت از دینش از فتنه‌ها فرار می‌کند). رسول الله ﷺ به حضرت ابوذر نشان داد که در فتنه‌ها چگونه عمل کند، فرمود:

(يَا أَبَا ذَرٍّ أَرَأَيْتَ إِنْ قَتَلَ النَّاسُ بَعْضُهُمْ بَعْضًا يَعْنِي حَتَّى تَغْرُقَ حِجَارَةُ الزَّيْتِ مِنْ الدَّمَاءِ كَيْفَ تَصْنَعُ قَالَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ أَقْعُدُ فِي بَيْتِكَ وَأَغْلِقُ عَلَيْكَ بَابَكَ قَالَ فَإِنْ لَمْ أَتْرُكْ قَالَ فَأَتِ مَنْ أَنْتَ مِنْهُمْ فَكُنْ فِيهِمْ قَالَ فَآخِذْ سِلَاحِي قَالَ إِذَنْ تُشَارِكُهُمْ فِيمَا هُمْ فِيهِ وَلَكِنْ إِنْ خَشِيتَ أَنْ يَرُوعَكَ شِعَاعُ السَّيْفِ فَأَلْقِ طَرْفَ رِدَائِكَ عَلَى وَجْهِكَ حَتَّى يَبُوءَ بِإِثْمِهِ وَإِثْمِكَ)^۲

(ای ابوذر اگر جنگی میان مسلمانان رخ داد و مسلمان درگیر کشتار شدند بگونه‌ای که حجاره‌ی آلیت غرق در خون‌ها شد، آنگاه چه می‌کنید؟ در خانه خود بنشین و درب منزلت را ببند. ابوذر گفت: اگر نتوانستم چه؟ رسول الله ﷺ فرمود:

۱. بخاری: فتح الباری: (۴۰/۱۳) شماره: (۲۸۸۷).

۲. حدیث صحیح، احمد، ابوداود، ابن حبان، حاکم، صحیح الصغیر (۲۵۸/۶).

۳. نام محله‌ای است در مدینه منوره.

همراه کسی باش که در گذشته با وی بوده‌ای. گفتم: اسلحه‌ام را حمل کنم؟ فرمود: آنگاه شریک آنها هستی، اما اگر احتمال این وجود دارد که شمشیر، تو را تهدید کند، چادرت را بر چهره‌ات بینداز. یعنی مقاومت نکن تا قاتل تو با بار گناهان خود و گناهان تو به سوی خدا برگردد و وارد دوزخ شود).

اصحابی مانند سعد بن ابی وقاص، عبدالله بن عمر، محمد بن سلمه، ابی بکره و غیره که در جنگ میان یاران حضرت در دوران علی علیه السلام و معاویه رضی الله عنه شرکت نکردند به این احادیث استدلال نمودند، این بزرگان بر این باور بودند که وارد شدن در فتنه جایز نیست، حتی اگر کسی به کشتن آنها اقدام کند از خود دفاع نمی‌کنند. بعضی بر این باور بودند که انسان در فتنه داخل نشود، اما اگر کسی به آنها حمله کرد از خود دفاع کند.

جمهور صحابه و تابعین رضی الله عنهم بر این باور بودند که حمایت از حق و سرکوب یاغی‌ها لازم است، صاحبان این دیدگاه احادیث مذکور را در حق کسانی تطبیق کرده‌اند که توان قتال را نداشتند و به دلیلی از ضعف محسوب می‌شوند یا اینکه قادر به تشخیص حق از باطل نیستند.^۱

طبری می‌گوید: فتنه به معنی ابتلا و آزمایش است. انکار منکر بر کسانی که قادر بر این عمل‌اند، واجب است، هرکس اهل حق را حمایت کند، درست عمل کرده است و هرکس خطا کار را حمایت نماید، مرتکب اشتباه شده است. اگر مساله مبهم و مشکل شود (یعنی تشخیص حق از باطل ممکن نباشد) در آن صورت است که احادیث نهی از قتال صدق پیدا می‌کنند.^۲

بی‌گمان در چنین شرایطی که هوا و هوس حاکم است و فتنه‌ها برپا می‌شوند، تشخیص حق از باطل خیلی مشکل است. بهترین راه بر حذر بودن و گوشه‌گیری است تا مسلمان، موجب اذیت و آزار مسلمانی دیگر قرار نگیرد و خون ناحقی را بر زمین نریزد. والله اعلم.

۱. فتح الباری: (۳۳/۱۳).

۲. فتح الباری: (۳۱/۱۳).

مطلب چهارم: محل انتشار فتنه‌ها

رسول الله ﷺ جهت وزش باد فتنه‌ها به سوی کشورهای اسلامی را برای ما روشن کرده است. در بخاری، مسلم و موطا مالک از حضرت ابوهریره رضی الله عنه چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

(رَأْسُ الْكُفْرِ نَحْوَ الْمَشْرِقِ، وَالْفَخْرُ وَالْحَيْلَاءُ فِي أَهْلِ الْخَيْلِ وَالْإِبِلِ: الْفَدَّادِينَ أَهْلِ الْوَبْرِ، وَالسَّكِينَةَ فِي أَهْلِ الْغَنَمِ) ^۱

(پایه‌های کفر در طرف شرق قرار دارند. بالیدن و غرور در کسانی یافت می‌شود که اهل اسب و شتر هستند. (در زمان پیامبر ﷺ و در جامعه عرب آن روز، اسب و شتر از عمده‌ترین وسائل نقلیه به حساب می‌آمدند و اغلب آنهایی که صاحبان اسب و شتر بودند بخود می‌نازیدند و دیگران را به نگاه حقارت می‌نگریستند) و آرامش و سکون خاطر در کسانی وجود دارد که صاحبان گوسفند هستند).

روایات زیادی شبیه این روایت در کتب حدیث نقل شده است که به دلیل پرهیز از تکرار، از نقل آنها صرف نظر می‌شود.

البته در یک روایت از ابن عمر رضی الله عنهما چنین آمده است که رسول الله ﷺ فرمود:

(إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا إِنَّ الْفِتْنَةَ هَاهُنَا مِنْ حَيْثُ يُطْلَعُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ)

(فتنه از جایی سرازیر می‌شود که شاخ شیطان طلوع می‌کند).

بخاری و مسلم از عائشه رضی الله عنها روایت می‌کند که پیامبر ﷺ فرموده است: سر فتنه جایی است که شاخ شیطان طلوع می‌کند. ^۲

پیامبر ﷺ در پایان حدیث می‌فرماید:

(اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي شَامِنَا اللَّهُمَّ بَارِكْ لَنَا فِي يَمَنِنَا قَالُوا وَفِي نَجْدِنَا، قَالَ هُنَاكَ

الزَّلَازِلُ وَالْفِتْنُ وَبِهَا أَوْ قَالَ مِنْهَا يَخْرُجُ قَرْنُ الشَّيْطَانِ) ^۳

۱. جامع الاصول (۶۱/۱۰) شماره ۷۵۲۸.

۲. بخاری کتاب «فتن» باب «قول النبی: الفتنه من قبل المشرق» فتح الباری (۴۵/۱۳) و مسلم کتاب «الفتن» باب «قول النبی: الفتنه من قبل المشرق» (۲۲۲۹/۴) شماره (۲۹۰۵).

۳. بخاری کتاب «فتن» باب «قول النبی: الفتنه من قبل المشرق» فتح الباری (۴۵/۱۳)

(پروردگارا در شام ما و در یمن ما برکت عنایت بفرما. حاضرین گفتند: ای پیامبر خدا در نجد ما؟ رسول الله ﷺ فرمود: آنجا محل زلزله و فتنه‌ها است و شاخ‌های شیطان در آنجا طلوع می‌کنند).

نجد در لغت به معنی زمین مرتفع است. خطابی می‌گوید: کسانی که در مدینه هستند، نجد آنها صحرای عراق و اطراف آن است و صحرای عراق مشرق اهالی مدینه است و نجد همانطور که عرض شد، به معنی زمین مرتفع است. نجد عکس غور است. غور به معنی زمین پست و نشیب و تمام سرزمین تهامه از مناطق غور است، مکه از جمله سرزمین تهامه است.^۱

قطعاً عراق در جهت شرق است و نسبت به مدینه نجد (یعنی منطقه مرتفع) محسوب می‌شود. سالم بن علامه بن عمر نیز چنین فهمیده بود. وقتی که مردم عراق مرتکب کارهای بزرگ می‌شدند و از کارهای حقیر و کوچک سوال می‌کردند، سالم خطاب به آنها می‌گفت: ای اهل عراق من درباره کارهای کوچک از شما سوال نمی‌کنم، بلکه کارهای بزرگ را به شما می‌سپارم. پدرم به نقل از حضرت رسول الله ﷺ فرمود: همانا فتنه‌ها از اینجا (اشاره به طرف مشرق) می‌آیند، از جایی یا از جهتی که شاخ‌های شیطان طلوع می‌کنند و شما مردم عراق، بعضی گردن بعضی دیگر را می‌زنید.

هرکس تحقیقی و پژوهشی در تاریخ دارد، به خوبی می‌داند که فتنه‌ها و باد سموم آنها از جانب مشرق بر فضای عالم اسلام و امت اسلامی وزیده‌اند. فتنه‌هایی که باعث قتل خلیفه راشد، حضرت عثمان رضی الله عنه شدند، از مشرق نشأت گرفته بودند. فرقه حروریه (خوارج) از شرق ظهور کرد. بادهای سموم خوارج ادامه پیدا کرد تا در دوران اموی‌ها تار و پود امت اسلامی را از هم پاشید و انقلاب زنج در سال ۲۵۵ هجری از شرق (بصره) شروع شد و در سال ۲۷۸ هجری نهضت قرامطه نیز از سرزمین عراق و مشرق آغاز گردید. جنایاتی که قرامطه و زنجی‌ها به امت اسلامی و جهان اسلام وارد کردند، بر کسی پوشیده نیست.

۱. فتح الباری: (۴۷/۱۳).

فتنه عالم سوز تاتاری‌ها نیز از مشرق شروع شد و وضعیت چنین خواهد ماند تا آنکه پرچم‌های دجال از خراسان ظاهر می‌شود، همانطور که رسول الله ﷺ خبر داده است.

مبحث چهارم: سپردن مسئولیت به نا اهلان

گماشتن فرد نامناسب در محل و پست‌های مناسب از جمله ضوابط بسیار مهم و ارزشمندی است که زندگی بشر بدون رعایت آن هرگز به صلاح نمی‌انجامد. روی این حساب مقطع‌هایی در تاریخ اسلامی که مسئولیت‌های کلیدی به افراد شایسته و با کفایت سپرده شدند از جمله مقاطع و فترات بسیار روشن و طلایی هستند که در تاریخ امت اسلامی به حساب می‌آیند. بزرگترین مشکلی که منجر به فساد نظام حیات بشر می‌گردد، این است که پست‌های کلیدی و مسئولیت‌های حساس به افراد بی‌کفایت سپرده شوند، افرادی که حیات و زندگی بشر را تابع هوس‌های خود قرار می‌دهند و ماشین جامعه را بر اساس منافع شخصی خود به حرکت در می‌آورند و انسان‌های شایسته که قادر به اداره امور به نحو احسن و افضل هستند کنار زده می‌شوند.

رسول الله ﷺ خبر داده است که از جمله علایم قیامت سپردن مسئولیت به افراد ناشایست و نالایق است، در صحیح بخاری از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که می‌گوید: رسول خدا ﷺ در مجلسی بحث می‌کردند که مرد بادیه‌ی نشینی وارد شد و سوال کرد: قیامت کی فرا می‌رسد؟ رسول الله ﷺ به سخنانش ادامه داد و به سوال سائل توجه نکرد. بعضی‌ها بر این باور بودند که رسول الله ﷺ سوال بادیه نشین را شنیده ولی آنرا ناپسند و بد جلو داد. برخی هم گفتند: رسول الله ﷺ سوال را نشنیده است. وقتی رسول الله ﷺ به سخنانش پایان دادند، فرمودند: کسی که درباره قیامت سوال کرد، کجا است؟ آن مرد دهاتی گفت: ای پیامبر خدا ﷺ من هستم. رسول الله ﷺ فرمود:

(إِذَا ضُيِّعَتِ الْأَمَانَةُ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ قَالَ كَيْفَ إِضَاعَتُهَا يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ إِذَا أُسْنِدَ الْأَمْرُ إِلَى غَيْرِ أَهْلِهِ فَانْتَظِرِ السَّاعَةَ)^۱

(هرگاه امانات ضایع شدند، منتظر قیامت باشید، آن مرد دهاتی گفت: امانات چگونه ضایع می‌شوند؟ رسول الله ﷺ فرمودند: هرگاه مسئولیت‌ها به افراد بی‌کفایت سپرده شدند، قیامت فرا می‌رسد).

هرکس نگاهی ژرف به تاریخ اسلامی بیندازد به روشنی می‌داند که این بیماری (سپردن مسئولیت‌ها به افراد بی‌کفایت) که در سخنان رسول الله ﷺ بدان اشاره شده است یکی از بزرگترین آفت‌ها است که دامن‌گیر امت اسلامی شده و آسیب‌های فراوان اجتماعی را بر پیکر امت اسلامی وارد ساخته است. مستبدان بی‌کفایتی زمام امور امت را در دست گرفته‌اند که تاب و توان شنیدن سخنان و دیدگاه‌های مخالفین را ندارند. در حدیثی از حضرت معاویه رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(سَيَأْتِي قَوْمٌ يَتَكَلَّمُونَ، فَلَا يَرُدُّ عَلَيْهِمْ، يَتَقَاهُونَ فِي النَّارِ تَقَاحِمُ الْقَرْدَةَ)^۱

(در امت من رهبرانی بعد از من خواهند آمد، سخنانی می‌گویند که جواب دادن آنها برای کسی مقدور نخواهد بود. این گونه حکام مانند میمون در دوزخ انداخته می‌شوند).

بعضی از این حکام بدلیل اشتغال و پرداختن به شهوات و غرق شدن در لذت‌ها، از رعایت امور مسلمانان باز می‌مانند و برخی دیگر حق را نمی‌شناسند و تشخیص نمی‌دهند. قهراً این گروه مردم را به انجام اموری وا می‌دارند که خود بدانها آگاه نیستند. در نتیجه بدعت و منکرات در جامعه گسترش پیدا می‌کند. حدیثی در جهت تایید این مطلب از عبادۀ بن صامت بشرح زیر روایت شده است:

(سَتَكُونُ أُمَرَاءُ تُشْغَلُهُمْ أَشْيَاءُ يُؤَخَّرُونَ الصَّلَاةَ عَنْ وَقْتِهَا فَصَلُّوا الصَّلَاةَ لَوْ قَبِيهَا
وَاجْعَلُوا صَلَاتِكُمْ مَعَهُمْ تَطَوُّعًا)^۲

(حکامی خواهند آمد که به کارهایی مشغول می‌شوند و نماز را از وقت اصلی به تاخیر می‌اندازند (شما که در وقت اول نماز خود را خوانده‌اید) همراه با آنان نماز را با نیت سنت بگذارید).

۱. طبرانی در کبیر و اوسطه.

۲. جامع الصغیر (۲۰۵/۳)

در حدیث ام سلمه رضی الله عنها که امام مسلم و ابوداود آنرا نقل کرده‌اند چنین آمده است:
 (سَتَكُونُ أُمَرَاءُ فَتَعْرِفُونَ وَتُنْكِرُونَ فَمَنْ عَرَفَ بَرِيءٌ وَمَنْ أَنْكَرَ سَلِمَ وَلَكِنْ مَنْ رَضِيَ
 وَتَابَعَ لَمْ يَبْرَأْ)^۱

(حکام و امرایی خواهند آمد که برخی از اعمالشان را قبول دارید ولی برخی دیگر را نمی‌پسندید، هرکس از اعمال زشت آنها اظهار نارضایی کند، تبرئه می‌شود و هرکس انکار کند، جان سالم به در می‌برد. اما کسی که خشنود شده و تبعیت کند، خود را تبرئه نکرده است)^۲

روایتی دیگر در مسند امام احمد و معجم طبرانی از حضرت ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

حکامی در آینده بر شما مسلط خواهند شد که نمازها را از وقت خود به تاخیر می‌اندازند و بدعت‌ها را رواج می‌دهند. ابن مسعود گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله تکلیف ما در آن صورت چیست؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: از من می‌پرسی که تکلیف تو چیست؟ کسی که از خداوند نافرمانی کند، هیچگونه حق اطاعتی بر دیگران ندارد.

مشاهده می‌کنیم که رسول الله صلی الله علیه و آله اجازه قیام و شورش را علیه حکام نافرمان صادر نفرموده است، چون قیام موجب خونریزی و کشتار مردم بی‌گناه می‌شود. البته عدم قیام تا زمانی است که حکام بر احکام عمومی اسلام عمل کنند و پای بند ظاهر شرع باشند.

در سنن نسائی، مسند ابن حبان با سند صحیح از حضرت عرفجه نقل می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(إِنَّهَا سَتَكُونُ بَعْدِي هَنَاتٌ وَهَنَاتٌ، فَمَنْ رَأَيْتُمُوهُ فَارَقَ الْجَمَاعَةَ - أَوْ يَرِدْ أَنْ يَفْرُقَ
 أُمَّةَ مُحَمَّدٍ - كَاتِنًا مِنْ كَانِ فَاقْتُلُوهُ، فَإِنَّ يَدَ اللَّهِ عَلَى الْجَمَاعَةِ، وَالشَّيْطَانُ مَعَ مَنْ فَارَقَ
 الْجَمَاعَةَ يَرْكُضُ)^۳

۱. جامع الصغیر (۲۰۵/۳)

۲. همان مرجع.

۳. جامع الصغیر (۲۰۵/۳).

(بعد از من تبعیض‌ها و ترجیحاتی را خواهید دید. اما شما هرکسی را دیدید که از جماعت مسلمانان خود را جدا می‌کند یا قصد تفریق امت اسلامی را دارد، گردن او را بزنید. هرکس باشد دارای هر پست و مقامی باشد، چون دست خدا همراه جماعت است و شیطان با کسانی راه می‌رود که تفرقه افکن هستند).

مبحث پنجم: فساد مسلمانان

میزان پیشرفت و سیادت امت بستگی به میزان وجود افراد نیک و شایسته دارد که الگوی ارزشهای والا و اخلاق ستوده باشند و در دنیای خارج برای اقامه عدل، از بین بردن ناهنجاریها و اصلاح فساد تلاش کنند. این گونه افراد نیک و صالح همان کسانی هستند که بار امانتی را که آسمانها و زمین از پذیرفتن آن خودداری کردند بر دوش خود گرفته‌اند:

﴿ إِنَّا عَرَضْنَا الْأَمَانَةَ عَلَى السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَالْجِبَالِ فَأَبَيْنَ أَنْ يَحْمِلْنَهَا وَأَشْفَقْنَ

مِنْهَا وَحَمَلَهَا الْإِنْسَانُ إِنَّهُ كَانَ ظَلُومًا جَهُولًا ﴿۷۲﴾ الأحزاب: ۷۲

(ما امانت (اختیار و اراده) را بر آسمانها و زمین و کوهها (و همه جهان خلقت) عرضه داشتیم (و انجام وظیفه اختیاری همراه با مسؤولیت، و انجام وظیفه اجباری بدون مسؤولیت را بدیشان پیشنهاد کردیم. جملگی آنها اجبار را بر اختیار برتری دادند) و از پذیرش امانت خودداری کردند و از آن ترسیدند، و حال این که انسان (این اعجوبه جهان) زیر بار آن رفت (و دارای موقعیت بسیار ممتازی شد. اما برخی از) آنان (پی به ارزش وجودی خود نمی‌برند و قدر این مقام رفیع را نمی‌دانند و) واقعاً ستمگر و نادانند)

منظور از امانت همان ایمان و تکلیف شرعی است که خداوند به عنوان امانت آن را به بندگانش سپرده است. پرداختن مال و حقوق بندگان نیز از جمله‌ی امانت محسوب می‌شود و رسول الله ﷺ پیش‌بینی فرموده است که این امانت به تدریج برداشته می‌شود. در زمان حضرت حدیفه اندکی از آن برداشته شد، ولی در زمان ما بیشتر و در زمان آینده بیش از این برداشته خواهد شد. امام مسلم در صحیح خود از حضرت حدیفه رضی الله عنه چنین نقل می‌کند که رسول الله ﷺ دو حدیث برای ما نقل کردند، یکی را در زمان خود دیده‌ام و در انتظار دومی هستم. رسول الله ﷺ فرمود:

(أَنَّ الْأَمَانَةَ نَزَلَتْ فِي جَذْرِ قُلُوبِ الرِّجَالِ ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ الْقُرْآنِ ثُمَّ عَلِمُوا مِنَ السُّنَّةِ وَحَدَّثَنَا عَنْ رَفْعِهَا قَالَ يَنَامُ الرَّجُلُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ الْأَمَانَةُ مِنْ قَلْبِهِ فَيُظَلُّ أَثَرُهَا مِثْلَ أَثَرِ

الْوَكْتِ ثُمَّ يَنَامُ النَّوْمَةَ فَتُقْبَضُ فَيَقْبَىٰ أَثَرُهَا مِثْلَ الْمَجْلِ كَجَمْرٍ دَخَرَجْتُهُ عَلَىٰ رَجُلِكَ
فَنَقَطَ فَتَرَاهُ مُنْتَبِرًا وَلَيْسَ فِيهِ شَيْءٌ فَيُصْبِحُ النَّاسُ يَتَّبِعُونَ فَلَا يَكَادُ أَحَدٌ يُؤَدِّي الْأَمَانَةَ
فَيَقَالُ إِنَّ فِي بَنِي فُلَانٍ رَجُلًا أَمِينًا وَيُقَالُ لِلرَّجُلِ مَا أَعْقَلَهُ وَمَا أَظْرَفَهُ وَمَا أَجْلَدَهُ وَمَا فِي
قَلْبِهِ مِثْقَالُ حَبَّةٍ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ وَلَقَدْ أَتَىٰ عَلِيٌّ زَمَانَ وَمَا أُبَالِي أَيْكُمْ بَايَعْتُ لَنْ كَانَ
مُسْلِمًا رَدَّهُ عَلَيَّ الْإِسْلَامَ وَإِنْ كَانَ نَصْرَانِيًّا رَدَّهُ عَلَيَّ سَاعِيهِ فَأَمَّا الْيَوْمَ فَمَا كُنْتُ أَبَايِعُ إِلَّا
فُلَانًا وَفُلَانًا^۱

(امانت ریشه در دل مردم دارد. اولین امانت قرآن است که نازل شد و مردم آنرا
فرا گرفتند، سپس نوبت امانت سنت آمد که مردم آنرا هم یاد گرفتند. بعد
رسول الله ﷺ درباره رفتن و بلند شدن امانت سخن گفت، فرمود: انسان
کمی می‌خوابد، امانت از دل او برداشته می‌شود و این برداشتن اثر کمی بر جا
می‌گذارد، سپس دوباره می‌خوابد و مقدار دیگری از امانت برداشته می‌شود، این بار
اثرش مانند آبله‌ای (دانه آبله‌ای) باقی می‌ماند. دانه‌ای که آن را بر روی پایت
می‌غلطانید. می‌بینی که برجسته شده است اما داخل آن چیز مفیدی (سوی خون
فاسد شده که به صورت آب در آمده است) یافت نمی‌شود. بعد رسول الله ﷺ چند
سنگ ریزه را گرفت و آنرا روی پایش غلطاند و فرمود: مردم معامله می‌کنند، هیچ
کس امانت را به جای نمی‌آورد. به گونه‌ای که امانت دارها می‌گویند: انسان‌های
امین بسیار کم و انگشت شمار هستند. چنین گفته می‌شود: در فلان طایفه یا محله
فرد امینی وجود دارد. حتی درباره بعضی انسان‌ها گفته می‌شود: چقدر زیرک است؟
چقدر شوخ است؟ چقدر عاقل است؟ همه این صفات را دارد، اما به اندازه یک
دانه ارزن ایمان ندارد.

حذیفه می‌گوید: من روزگاری را شاهد بودم که اصلاً توجه نمی‌کردم با چه
کسی معامله می‌کنم و طرف حساب من کیست. چون مطمئن بودم که طرف
حساب من مسلمان است. دین او را و او می‌دارد که حق مرا ادا کند و اگر یهودی و
نصرانی است، حاکم اسلامی می‌تواند حق مرا از وی بگیرد، ولی امروز با شما
جرأت معامله کردن را ندارم، مگر با فلانی و فلانی).

۱. مسلم کتاب الایمان شماره: (۱۲۶/۲) (۱۴۳).

مبحث ششم: برده کردن مادران. فخر فروشی فقراء و کاخ نشینی چوپان

امام مسلم در صحیح خود از حضرت عمر بن خطاب رضی الله عنه درباره آمدن جبرئیل بصورت یک انسان با لباس سفید و موهای بسیار کوتاه و مشکی نزد رسول الله صلی الله علیه و آله نقل می‌کند و می‌گوید: جبرئیل از وی (حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله) درباره اسلام، ایمان و احسان سوال کرد، رسول الله صلی الله علیه و آله همه پرسش‌ها را جواب دادند. در پایان جبرئیل درباره قیامت سوال کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(مَا الْمَسْئُولُ عَنْهَا بِأَعْلَمَ مِنَ السَّائِلِ قَالَ فَأَخْبِرْنِي عَنْ أَمَارَتِهَا قَالَ أَنْ تَلِدَ الْأُمَّةُ رَبَّتَهَا وَأَنْ تَرَى الْحُفَاةَ الْعُرَاةَ الْعَالَةَ رِعَاءَ الشَّاءِ يَتَطَاوُلُونَ فِي الْبُنْيَانِ)^۱

(کسی که از وی سوال می‌شود، از سوال کننده علم بیشتری در این باره ندارد. جبرئیل گفت: پس از علایم قیامت برای من سخن بگو. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: این است که کنیز آقایش را می‌زاید و انسان‌های فقیر، بی سر و سامان و چوپان‌ها را می‌بینی که در ساختن و بناهای مجلل از همدیگر سبقت می‌گیرند). حضرت ابن عباس رضی الله عنه جواب رسول الله صلی الله علیه و آله از سوال جبرئیل رضی الله عنه را چنین نقل کرده است:

(إِذَا رَأَيْتَ الْأُمَّةَ وَلَدَتْ رَبَّتَهَا أَوْ رَبَّهَا وَرَأَيْتَ أَصْحَابَ الشَّاءِ تَطَاوُلُوا بِالْبُنْيَانِ وَرَأَيْتَ الْحُفَاةَ الْجِجَاعَ الْعَالَةَ كَانُوا رُءُوسَ النَّاسِ فَذَلِكَ مِنْ مَعَالِمِ السَّاعَةِ وَأَشْرَاطِهَا)

(هرگاه دیدی که آقایش را می‌زاید (یعنی فرزندان به مادران امر می‌کنند همانطور که سید و آقا به کنیزش دستور می‌دهد) و انسان‌های پابره‌نه، محتاج و گرسنه سیادت را در دست می‌گیرند، اینها از جمله علایم و نشانه‌های قیامت هستند.)

ابن رجب در شرح این حدیث می‌فرماید: خلاصه علایم قیامت در این حدیث این است که پست‌ها و مسئولیت‌ها به ناهلان سپرده می‌شوند. همانطور که

۱. صحیح مسلم.

رسول الله ﷺ در جواب سوال کسی که از فرا رسیدن قیامت سوال کرد، فرمود: هرگاه مسئولیت‌ها به ناهلان سپرده شوند، منتظر قیامت باشید و هرگاه انسان‌های پابره‌نه، لخت و چوپان که در واقع جاهل و ستم پیشه هستند سیادت مردم را در دست بگیرند و موجب ثروت و اموال شوند تا آن حد که در ساختن بناهای آن چنانی از همدیگر سبقت بگیرند، بی تردید این وضعیت نظام دین و دنیا را فاسد می‌کند.

مبحث هفتم: دشمنی همه ملتها با امت اسلامی

از جمله علایم قیامت تجمع ملل کفر علیه امت اسلام است. در حدیث حضرت ثوبان رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(يوشك الأمم أن تداعى عليكم كما تدعى الأكلة إلى قصعتها، فقال قائل: و من قلة نحن يومئذ؟ قال: بل أنتم يومئذ كثير و لكنكم غناء كغناء السيل و لیترن الله من صدور عدوكم المهابة منكم و ليقذفن الله في قلوبكم الوهن، فقال قائل: يا رسول الله و ما الوهن؟ قال حب الدنيا و كراهية الموت)^۱

(ممکن است ملتها علیه شما همدیگر را دعوت و حمایت کنند. همانطور که بر سر سفره همدیگر را برای خوردن طعام دعوت می‌کنند. (یعنی اینکه تجمع کردن علیه شما برای آنان چنان آسان می‌شود که دعوت کردن همدیگر را بر سر سفره) یکی از حاضرین سوال کرد، آیا این وضعیت بخاطر آن پیش می‌آید که تعداد ما مسلمانان کم می‌شود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: خیر، شما در آن ایام از هر زمان دیگر بیشترین آمار را خواهید داشت. اما شما مانند خس و خاشاک بی‌ارزش خواهی بود. خداوند اُبْهت و ترس شما را از دل دشمن بیرون خواهد آورد و ضعف و وهن را در دل هایتان می‌افکند. یکی از حاضرین سوال کرد، منظور از ضعف و وهن چیست؟

فرمود: محبت دنیا و کراهیت و ناپسندیدگی از مرگ).

حدیث مذکور در طول تاریخ بیش از چند بار تحقق یافته است. زمانی صلیبیون علیه امت اسلامی همدست شده و هجوم کردند. در مقطع دیگری از تأریخ مغولها جهان اسلام را مورد تاخت و تاز خود قرار دادند. اما این پیشگویی در قرن اخیر بگونه‌ی بسیار روشن و واضح تحقق پیدا کرده است. همه ملل کفر، صلیبیون، یهود و تمام ملحدین برای انهدام خلافت اسلامی دست در دست هم گذاشته و سرزمین و حکومت خلافت اسلامی را تجزیه کردند و سرزمین‌های اسلامی را میان خود

۱. بر اساس اظهارات شیخ ناصر الدین آل‌بانی، حدیث بجمیع طرق صحیح است.

تقسیم نمودند. فلسطین را به یهودیان واگذار کردند، مسلمانان وضعیتی بدتر از وضع ایتم بر سر سفره انسان‌های کمیته پیدا کردند و نیروهای اهریمنی همواره همدیگر را برای به نابودی کشاندن این امت، مکیدن ثروت، چاپیدن و به یغما بردن منابع و به ذلت کشاندن مردان آنها در تلاش هستند، امت اسلامی بگونه‌ای دچار ذلت و پستی شده است که کثرت و فزونی جمعیت هیچگونه سودی برای آن ندارد. بلکه با وجود کثرت، وضعیتی مانند خش و خاشاک دارد و دلیل این همه پستی و تحقیر، همان وهن یعنی حب دنیا و ناخوشایندی مرگ است.

رهز و راز اتحاد ملل کفر علیه امت اسلامی

انسجام آحاد و ارتباط امت اسلامی بر مبانی دینی خود، بزرگترین مانع در برابر مطالع و مقاصد شوم دشمنان اسلام است، هرچند مکر و دسیسه دشمنان و قدرت آنان خیلی قوی و مستحکم باشد، در صورت وحدت امت اسلامی هرگز نمی‌توانند به مقاصد شوم خود دست پیدا کنند. در حدیثی که ثوبان آن را روایت می‌کند، رسول الله ﷺ می‌فرماید:

(إِنِّي سَأَلْتُ رَبِّي لِأُمَّتِي أَنْ لَا يُهْلِكَهَا بَسَنَةِ عَامَّةٍ وَأَنْ لَا يُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ فَيَسْتَبِيحَ بَيْضَتَهُمْ وَإِنَّ رَبِّي قَالَ يَا مُحَمَّدُ إِنِّي إِذَا قَضَيْتُ قَضَاءً فَإِنَّهُ لَا يُرَدُّ وَإِنِّي أَعْطَيْتُكَ لِأُمَّتِكَ أَنْ لَا أَهْلِكَهُمْ بَسَنَةِ عَامَّةٍ وَأَنْ لَا أُسَلِّطَ عَلَيْهِمْ عَدُوًّا مِنْ سِوَى أَنْفُسِهِمْ يَسْتَبِيحُ بَيْضَتَهُمْ وَلَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْهِمْ مَنْ بَأْفَاطِرِهَا أَوْ قَالَ مَنْ بَيْنَ أَقْفَارِهَا حَتَّى يَكُونَ بَعْضُهُمْ يُهْلِكُ بَعْضًا وَيَسْبِي بَعْضُهُمْ بَعْضًا)^۱

(من از پروردگارم خواستم که امتم را در اثر قحط و خشک سالی عمومی هلاک نکند و بر آنان دشمنی غیر از خود مسلط نگرداند که استئصال و ریشه‌کن کردنشان را برای خود حلال و مباح بدانند. پروردگارم در جواب فرمود: ای محمد ﷺ هرگاه من تصمیمی اتخاذ کنم، کسی نمی‌تواند آنها بر گرداند و من خواسته تو را مبنی بر عدم هلاکت امت بخاطر قحط سالی فراگیر و عدم مسلط کردن بیگانه‌ای

۱. صحیح مسلم، باب هلاک هذه الامت بعضم ببعض.

که کیان آنها از بین ببرد، پذیرفته‌ام. حتی اگر تمام مردم روی زمین علیه امت اسلامی اتفاق کنند، نمی‌توانند آنها را از بین ببرند. البته این ضمانت تا زمانی است که امت با هم درگیر نشود و همدیگر را به اسارت نگیرند).

از حدیث مذکور چنین بر می‌آید که وحدت و انسجام این امت تنها موثرترین عامل حفاظت امت در برابر تهاجم دشمنان است. هرگاه توان این امت علیه همدیگر صرف شود و میان صفوف متحد آن، دو دستگی و خصومت بروز کند، خداوند دشمنان را بر آنان مسلط می‌کند و این نتیجه قهری اختلاف و دو دستگی است، چون در چنین وضعیتی توان و قدرت امت اسلامی متوجه دشمنان نمی‌شود بلکه متوجه خودی‌ها است و همدیگر را از بین می‌برند و این همان چیزی است که دشمنان می‌خواهند.

مبحث هشتم: رانش و پرتاب زمین و مسخ‌هایی که خداوند به وسیله آنها برخی از این امت را مجازات می‌کند

به دلیل ارتکاب علنی معصیت و انجام دادن گناه، انواع بلاها و گرفتاریها مانند: رانش زمین، پرتاب زمین و مسخ، دامن گیر این امت خواهد شد. گناهانی مانند: شراب خواری، پوشیدن لباس ابریشمی برای مردان، زنا، ربا خواری و امثال آنها که منجر به استحلال حرام هستند، موجب این گرفتاری های می‌شوند.

در معجم طبرانی کبیر با سند صحیح از سهل بن سعد رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(سَيَكُونُ فِي آخِرِ الزَّمَانِ خَسْفٌ، وَقَذْفٌ، وَمَسْخٌ إِذَا ظَهَرَتِ الْمَعَازِفُ وَالْقَيْنَاتُ، وَاسْتَحَلَّتِ الْخَمْرُ)^۱

(هرگاه موسیقی و سرود و ساز کثرت پیدا کند و شراب نوشی حلال دانسته شود، خسف، مسخ و قذف در امت پیدا می‌شود).

ابن ماجه حدیث را با این لفظ از عبدالله روایت کرده است:

(بين يدي الساعة؛ مسخ، خسف و قذف)

(قبل از وقوع قیامت مسخ، خسف و قذف به وجود می‌آیند)

ترمذی از حضرت عایشه رضی الله عنها چنین روایت می‌کند:

(يكون في هذه الامه خسف و مسخ و قذف، قالت و قلت يا رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم .

اهلكو فينا الصالحون؟ قال: نعم اذا ظهرت الخبيث)

(در این امت خسف، قذف و مسخ رخ خواهد داد. حضرت عایشه رضی الله عنها می‌فرماید:

عرض کردم، ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم ما هلاک می‌شویم حال آنکه میان ما انسان‌های

صالحی وجود دارند؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آری، هرگاه خبائثت و ناهنجاری‌ها

غالب شوند).

۱. طبرانی در معجم کبیر و اوسط از ابي سعيد و ترمذی از عمران بن حصین.

در حدیث حضرت عمران رضی الله عنه که شباهت فراوانی به حدیث حضرت عائشه رضی الله عنها دارد، چنین آمده است: شخصی سوال کرد، ای پیامبر خدا این خسف، قذف و مسخ چه زمانی میان امت رخ خواهد داد؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(إذا ظهرت القينات و المعازف و شربت المخور)^۱

(هرگاه زنان رقاصه و موسیقی و ساز و سرور ظاهر شوند و شراب نوشیده شود).

ابو نعیم در اخبار اصفهان از ابن عباس رضی الله عنه روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: گروهی از این امت در حال شراب نوشیدن، خوردن و بازی کردن به میمون و گراز مبدل می گردند.

امام بخاری از ابی عامر یا ابی مالک چنین روایت می کند که گروهی از امت من، انسان های آزاده و ابریشم را حلال می دانند، شراب و موسیقی را مباح می کنند، گروهی نزدیک یک پرچم جمع می شوند، این پرچم آنان را به سوی دام هایشان هدایت می کند و آنان هم برای دفع حاجت به زیر پرچم پناه می برند و می گویند: فردا پیش ما برگردید، آنها هم شب را زیر پرچم می گذرانند، پرچم ها برداشته می شود و آنان به صورت بوزینه و گراز مسخ می شوند.^۲

از جمله خسف های بزرگی که در قرب قیامت رخ می دهد، خسف شدن یک لشکر کامل است. همانطور که در حدیثی به روایت احمد از حمیدی از بقره همسر قعقاع بن ابی حدرد الاسلمی روایت شده است، می گوید: از حضرت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم که بالای منبر صحبت می کرد، شنیدم که می فرمود:

(إذا سمعتم بجيش قد خسف به قريبا، فقد أظلت الساعة)^۳

(ای مردم هرگاه شنیدید که لشکری در زمین فرو رفته، وقت فرا رسیدن قیامت نزدیک شده است).

۱. ترمذی، سلسلة الاحادیث الصحیحة: (۲۹۳/۴) شماره: (۱۷۸۷).

۲. سلسلة احادیث الصحیحة (۱۳۵/۴) شماره (۱۶۰۴).

۳. سلسلة الاحادیث الصحیحة (۱۳۹/۱) شماره: (۹۱).

رسول الله ﷺ درباره بعضی مکان‌ها که در آنها خسف واقع می‌شود به امت خبر داده است. در سنن ابی داود با سند صحیح از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود:

(يا أنس إن الناس يمصرون أمصارا فإن مصرا منها يقال له: البصرة فإن أنت مررت بها أو دخلتها فإياك وسباخها وكألاها ونخيلها وسوقها وباب أمرائها وعليك بضواحيها فإنه يكون بها خسف وقذف ورجف وقوم يبيتون ويصبحون قردة وخنازير)^۱

(ای انس، همانا مردم وارد شهرها می‌شوند و شهری به نام بصره به وجود می‌آید. اگر تو از کنار آن عبور کردی یا وارد آن شدی از مناطق سنگلاخ، علف‌زار، نخلستان، بازارها و دروازه حاکمان پرهیز کن. از حاشیه آن بگذر، چون در آنجا خسف، مسخ و قذف و زلزله خواهد آمد و گروهی در این شهر شب را در حالی به صبح می‌رسانند که به صورت بوزینه و گراز در آمده‌اند و مسخ شده‌اند).

۱. مشکاة المصابیح (۱۹/۳) شماره ۵۴۳۳.

مبحث نهم: افزایش ثروت

از جمله علایم قیامت زیاد شدن مال و ثروت است. بگونه‌ای که اگر صد دینار به کسی داده شود، آن را اندک تلقی می‌کند و صاحب ثروت دنبال انسان مستمندی می‌گردد تا زکات اموالش را به او بدهد. ولی چنین کسی را نمی‌یابد. رسول الله ﷺ خطاب به عوف بن مالک که در غزوه خیبر شرکت کرده بود، فرمودند: پیش از وقوع قیامت شش چیز را بشمار. رسول الله ﷺ آن شش مورد را برای عوف بیان فرمودند و یکی از آنها، کثرت مال و ثروت بود. بگونه‌ای که اگر یکصد دینار به کسی داده شود، بدان راضی نیست.^۱

در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند:
 (لَا تَقَوْمُ السَّاعَةَ حَتَّى يَكْثُرَ فِيكُمْ أَمْوَالُ فَيَفِيضَ حَتَّى يُهَمَّ رَبُّ الْمَالِ مَنْ يَقْبَلُهُ مِنْهُ
 صَدَقَةٌ وَيُدْعَى إِلَيْهِ الرَّجُلُ فَيَقُولُ لَا أَرَبَ لِي فِيهِ)^۲

(قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه ثروت میان شما زیاد نباشد و در قرب قیامت مال چنان زیاد می‌شود که صاحبان ثروت نگران می‌شوند مبنی بر اینکه زکات اموالشان را به چه کسانی بپردازند. صاحب ثروت کسانی را برای ادای زکات صدا می‌کنند، اما آنها می‌گویند: ما نیازی به زکات و صدقه نداریم).

از حارثه ابن وهب رضی الله عنه نقل شده، می‌گوید: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمودند:
 (تَصَدَّقُوا فَيُوشِكُ الرَّجُلُ يَمْشِي بِصَدَقَتِهِ فَيَقُولُ الَّذِي أُعْطِيَهَا لَوْ جِئْتَنَا بِهَا بِالْأَمْسِ
 قَبْلُهَا فَأَمَّا الْآنَ فَلَا حَاجَةَ لِي بِهَا فَلَا يَجِدُ مَنْ يَقْبَلُهَا)^۳

(صدقه و زکات بدهید، نزدیک است زمانی فرا رسد که انسان زکات اموالش را برداشته و دنبال کسانی برود که زکاتش را بپذیرد، فقیر خطاب به او می‌گویند: اگر

۱. بخاری کتاب «جهاد» باب «ما یحذر من الغدر» به جامع الاصول (۴۱۲/۱۰) نگاه کنید.

۲. صحیح بخاری، کتاب الجهاد.

۳. همان منبع.

این زکات را دیروز به ما می دادی، آن را می پذیرفتیم. اما امروز نیازی بدان ندارم. در نتیجه صاحب مال کسی را پیدا نمی کند که زکاتش را بگیرد).
چنین بر می آید که این وضعیت در زمان های مختلفی پیش می آید. در گذشته در دوران خلافت حضرت عمر بن عبدالعزیز تحقق یافته است. یعقوب بن سفیان در تاریخ خود از طریق عمر بن اسید بن عبدالرحمن بن زید بن الخطاب، چنین می گوید: سوگند به ذات یگانه خداوند، عمر بن عبدالعزیز رحلت نکرد تا آنکه انسان با مال و ثروت خود نزد ما می آمد. یعنی مال زیاد را نزد ما می آورد و می گفت: این مال را به فقرا و به هر مصرفی که صلاح می دانید، صرف کنید. نزد ما می ماند اما چون کسی را نمی یافت بر می گشت. عمر بن عبدالعزیز مردم را مستغنی کرده بود.^۱

در باب تذکره امام مهدی به بیان احادیثی مبنی بر اینکه خلیفه مسلمانان پول ها را بدون شمردن و با مشت و خروار به دیگران می دهد، خواهیم پرداخت و در باب تذکره حضرت عیسی علیه السلام به بیان احادیث وارده پیرامون کثرت اموال نیز بحث خواهیم کرد.

مبحث دهم: سلام گفتن به آشنایان، گسترش تجارت و قطع صله رحم

امام احمد در مسند خود با سند صحیح از حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت می کند و می گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(إن بين يدي الساعة تسليم الخاصة و فشو التجارة، حتى تعين المرأة زوجها على التجارة و قطع الأرحام و شهادة الزور و كتمان شهادة الحق) ^۱

(اندکی پیش از وقوع قیامت امور زیر رواج پیدا می کنند: سلام گفتن به افراد به خصوص، گسترش پیدا کردن تجارت حتی زن در امر تجارت شریک شوهر شده و او را یاری می کند، قطع صله رحم، گواهی دروغین و کتمان گواهی راستین). منظور از تسلیم الخاصة، این است که مسلمانان فقط به کسانی سلام می گویند که آنها را می شناسند، همانطور که در حدیثی دیگر آمده است: از جمله علایم قیامت این است که سلام فقط به کسانی داده می شود که آشنا باشند و در روایتی دیگر آمده است: اگر به کسی سلام گفته شود، صرفاً بخاطر آشنایی است. همه بیانات حضرت صلی الله علیه و آله و سلم در این حدیث تحقق پیدا کرده اند و در عصری که ما در آن زندگی می کنیم این امور به کثرت مشاهده می شوند.

۱. سلسله احادیث الصحیحة (۲/۲۵۰) شماره ۶۴۷.

مبحث یازدهم: مختل شدن معیارها و ملاک ها

رسول الله ﷺ فرموده است که ملاکها و معیارها اندکی پیش از وقوع قیامت مختل می شوند. مثلاً سخن دروغگویان پذیرفته می شود و قول راستگویان قابل قبول نیست، انسانهای خیانتکار در اموال و اعراض امین شمرده می شوند ولی انسانهای امین خائن و متهم به حساب می آیند، انسانهای بی ارزش و سطحی در قضایا و مسایل مهم عامه مردم سخن می گویند، دیدگاه ضعف و بی ارزشی را ارائه می دهند و مردم را به بی راهه می کشانند. امام احمد، ابن ماجه و حاکم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه چنین نقل می کنند که رسول الله ﷺ فرمودند:

(سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ سِنَوَاتٌ خِدَاعَاتٌ يَصْدُقُ فِيهَا الْكَاذِبُ وَ يَكْذِبُ فِيهَا الصَّادِقُ وَ يُؤْتَمَنُ فِيهَا الْخَائِنُ وَ يَخُونُ فِيهَا الْأَمِينُ وَ يَنْطِقُ فِيهَا الرَّوْبِيضَةُ. قِيلَ: وَ مَا الرَّوْبِيضَةُ؟ قَالَ: الرَّجُلُ التَّافَهُ يَتَكَلَّمُ فِي أَمْرِ الْعَامَةِ)^۱

(سالهای فریبنده بر مردم خواهند آمد، انسانهای دروغگو تصدیق کرده می شوند، خیانتکاران امین شمرده می شوند و رویبضه سخن می گویند. پرسیدند: رویبضه کیست؟ فرمودند: انسانهای پست که درباره امور عامه مردم سخن می گویند).

هرکس با نگاهی عمیق جامعه جهانی که ما در آن زندگی می کنیم مورد تحقیق و بررسی قرار دهد، متوجه می شود، دورانی که رسول الله ﷺ آنرا به تصویر کشیده فرا رسیده است: دروغگویان از کفار و مشرکین که بنگاههای خبری و رسانه‌های گروهی را در اختیار دارند، سخنان و شایعه پراکنی‌هایشان پذیرفته و تصدیق می شوند. اما اهل صدق و عدل تکذیب می گردند. امت اسلامی اموال خود را در بانکها و در اختیار کفار خیانتکار می سپارند و آنان را در این معامله امین می دانند و مسلمانان خیانت می کنند و در این خصوص امین شمرده نمی شوند و می بینیم که در قضایای جهانی انسانهای فاقد ارزشهای اخلاقی سخن می گویند و قیادت عامه را رهبرانی در دست گرفته‌اند که با رهبری نابخردانه خود ممکن است تمام بشریت را به نابودی بکشانند.

۱. سلسله احادیث الصحیحة: (۵۰۸/۴) شماره: (۱۸۸۷).

مبحث دوازدهم: پلیس‌ها در آخر زمان مردم را شلاق می‌زنند

در آخر زمان ظلم و ستم زیاد می‌شود، حتی مردانی که مسئولیت امنیت و جلوگیری از ستم و ستمکاران را بر عهده دارند، دست به فساد می‌زنند، اگر آنان متحول شده و ظالم گردند، پشت بندگان را مورد ضربات تازیانه و شلاق قرار می‌دهند، این پیش‌گویی امروزه تحقق یافته و به کثرت در کشورهای اسلامی مشاهده می‌شود.

احمد، حاکم و طبرانی در کبیر با سند صحیح از ابی امامه روایت کرده‌اند که رسول الله ﷺ فرمودند:

(يكون في هذه الأمة في آخر الزمان رجال معهم سياط كأذناب البقر، يغدون في سخط الله و يروحون في غضبه)^۱

(در آخر زمان مردانی که تازیانه‌هایی مانند دم گاوها در دست گرفته‌اند، بوجود می‌آیند. این گونه افراد در ناراحتی خداوند صبح می‌کنند و در غضب و خشم خداوند روزشان را سپری می‌کنند.)

این جریان در صحیح مسلم نیز به شرح زیر آمده است: ابوهریره می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمود:

(صِنْفَانِ مِنَ أَهْلِ النَّارِ لَمْ أَرَهُمَا قَوْمٌ مَعَهُمْ سِيَاطٌ كَأَذْنَابِ الْبَقَرِ يَضْرِبُونَ بِهَا النَّاسَ وَنِسَاءٌ كَاسِيَاتٌ عَارِيَاتٌ مُمِيلَاتٌ مَائِلَاتٌ رُءُوسُهُنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُخْتِ الْمَائِلَةِ لَا يَدْخُلْنَ الْجَنَّةَ وَلَا يَجِدْنَ رِيحَهَا وَإِنَّ رِيحَهَا لِيُوجِدُ مِنْ مَسِيرَةٍ كَذَا وَكَذَا)^۲

(دو گروه از اهل دوزخ هستند که هنوز من آنها را ندیده‌ام (یعنی در زمان رسول الله ﷺ بوجود نیامدند) گروه اول کسانی هستند که تازیانه‌هایی مانند دم گاو در دست دارند و مردم را مورد ضرب و شتم قرار می‌دهند. گروه دوم زنانی که به

۱. سلسله الاحادیث الصحيحة: (۵۱۷/۱۴) شماره، (۱۸۹۳).

۲. صحیح مسلم: (۱۶۸/۴) شماره: (۲۱۲۸).

ظاهر لباس پوشیده‌اند، اما برهنه هستند، مردم را به سوی خود جذب می‌کنند و خود نیز به سوی بیگانگان گرایش دارند، موهای شان را مانند کوهان شتر بختی در می‌آورند، این گونه خانم‌ها نه داخل بهشت می‌شوند و نه بوی بهشت به مشام شان می‌رسد، حال آنکه بوی بهشت از فرسخ‌ها استشمام می‌شود).

فصل سوم علایمی که هنوز ظاهر نشده‌اند

مبحث اول: متحول شدن جزیره العرب به باغها و جویبارها

از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

(لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَكْثُرَ الْمَالُ وَيَفِيضَ حَتَّى يَخْرُجَ الرَّجُلُ بِزَكَاةٍ مَالِهِ فَلَا يَجِدُ أَحَدًا يَقْبَلُهَا مِنْهُ وَحَتَّى تَعُودَ أَرْضُ الْعَرَبِ مُرُوجًا وَأَنْهَارًا)^۱

(قیامت برپا نمی‌شود مگر زمانی که مال زیاد شود و همه مردم مستغنی گردند، حتی انسان زکات اموالش را جدا نموده و دنبال کسی می‌گردد که آن را بپذیرد، اما کسی را نمی‌بیند که زکات را قبول کند و قیامت برپا نمی‌شود تا آنکه جزیره العرب به باغ و نهرها تبدیل نشود).

تبدیل شدن جزیره العرب به باغها و نهرها بخاطر این تحقق می‌یابد که اهالی جزیره بوسیله حفر چاه و احداث مزرعه و کشاورزی و امثال آن، جزیره و اراضی لم یزرع را به باغ و نهرها مبدل می‌سازند. همانطور که در حال حاضر این عمل به سرعت دارد پیش می‌رود و یا اینکه جزیره در اثر تحولات اقلیمی تبدیل به باغ و انهار می‌شود. یعنی مناطق گرم سیر و استوایی به مناطق معتدل متحول می‌شود و پروردگار آن نهر و چشمه‌ها را بوجود می‌آورد که خشکی آنرا به شادابی و سرسبزی مبدل سازند، دشت‌های بی حاصل آن به مزرعه‌های حاصلخیز و سرسبز تبدیل می‌شوند، این توجیه دوم بیشتر قابل قبول است، چون حکایت از وضعیتی دارد که جزیره به حالت اولی خود برمی‌گردد.

۱. مسلم و مشکاة المصابیح: (۲۱/۳) شماره: (۵۴۴۰).

مبحث دوم: پر نور شدن ماه

از جمله علایم نزدیک شدن قیامت این است که ماه شب اول موقع ظهور، کلفت و نورانی بنظر می‌رسد، بگونه‌ای که بینندگان در لحظه طلوع آنرا دو یا سه شبهه تلقی می‌کنند. از حضرت ابن مسعود رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(مِنْ اقْتِرَابِ السَّاعَةِ انْتِفَاحُ الْأَهْلِةِ) ^۱

(از جمله علایم نزدیک شدن قیامت، کلفت شدن ماه شب اول است).

از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(مِنْ اقْتِرَابِ السَّاعَةِ أَنْ يَرَى الْهلالَ قَبلاً، فيقال لليلتين، وأن تتخذ المساجد طرقاً، وأن يظهر موت الفجاءة) ^۲

(از جمله علایم قیامت این است که «هلال» ماه شب اول کلفت به نظر می‌رسد، بگونه‌ای که رؤیت کنندگان، آنرا دوشبهه می‌پندارند و مسجدها در مسیر (یعنی محل راه رفتن) قرار می‌گیرند و مرگ‌های ناگهانی رخ می‌دهد).

۱. ناصر الدین آلبانی در صحیح جامع الصغیر این حدیث را آورده است. (۵/۲۱۳) شماره: (۵۷۷۴).

۲. (صحیح الجامع: ۵/۲۱۴، ۵۷۷۵)

مبحث سوم: حرف زدن درندگان و جمادات با انسانها

امام احمد در مسند خود از حضرت ابوسعید خدری رضی الله عنه نقل می‌کند: گرگی بر گوسفندی حمله برد و گوسفند را گرفت، چوپان دنبال گوسفند رفت و آن را از گرگ پس گرفت. گرگ دم را روی زمین گذاشت و نشست و گفت: از خدا نمی‌ترسی روزی و نصیبم را از من می‌گیرید؟ چوپان گفت: بسیار شگفت آور است که گرگی روی دمش نشسته و با من سخن می‌گوید! گرگ گفت: سخن شگفت آورتر از این را برایت نگویم؟ محمد صلی الله علیه و آله در یثرب (مدینه) مردم را از اخبار گذشتگان اطلاع می‌دهد. چوپان گوسفندانش را به طرف مدینه هی کرد و به داخل مدینه رفت. گوسفندان را به گوشه‌ای در شهر مدینه رساند و خودش نزد رسول الله صلی الله علیه و آله آمد و جریان گرگ را برایش بازگو کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله دستور داد تا مردم برای نماز جمع شوند، سپس خودش از خانه بیرون آمد و خطاب به چوپان فرمود: جریان گرگ را برای مردم بازگو کن، چوپان جریان را تعریف کرد. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(والذي نفسي بيده لا تقوم الساعة حتى يكلم السباع الإنس و يكلم الرجل عذبة سوطه و شراك نعله و يخبره فخذة بما حدث أهله بعده) ^۱

(چوپان راست می‌گوید. سوگند به ذات یگانه خداوند که جان من در قبض قدرت او است، قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه درندگان با انسانها حرف نزنند و انسان با تازیانه و بند کفشش به سخن نیاید).

رسول الله صلی الله علیه و آله برخی مواقع از یک پدیده خلاف عادت و خارج از مألوفات بشر سخن به میان می‌آورد و خبر می‌دهد. مثلاً اینکه روز قیامت اعضای بدن انسان علیه انسان گواهی می‌دهند:

۱. سندش صحیح است. ابن حبان و حاکم آن را نقل کرده‌اند و موافق با شرایط امام مسلم است.

﴿الْيَوْمَ نَخْتِمُ عَلَىٰ أَفْوَاهِهِمْ وَتُكَلِّمُنَا أَيْدِيَهُمْ وَتَشْهَدُ أَرْجُلُهُمْ بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ﴾

﴿۶۵﴾ یس: ۶۵

(امروزه بر دهانهایشان مهر می‌نهم، و دستهایشان با ما سخن می‌گویند، و پاهایشان بر (کارهایی که انجام می‌داده‌اند و) چیزهایی که فرا چنگ می‌آورده‌اند، گواهی می‌دهند.)

﴿وَقَالُوا لَجُلُودِهِمْ لَمْ شَهِدْتُمْ عَلَيْنَا قَالُوا أَنْطَقَنَا اللَّهُ الَّذِي أَنْطَقَ كُلَّ شَيْءٍ﴾

﴿۲۱﴾ فصلت: ۲۱

(آنان به پوستهای خود می‌گویند: چرا بر ضد ما شهادت دادید؟ پاسخ می‌دهند: خداوندی ما را به گفتار درآورده است که همه چیز را گویا نموده است، و همو در آغاز شما را (از عدم) آفریده است و (در پایان زندگی و بعد از ممات، دوباره جامه حیات به تتان کرده و برای حساب و کتاب) به سوی او برگردانده شده‌اید.)
یا اینکه رسول الله ﷺ در مورد چیزهایی خبر می‌دهد که در آینده بدان دست پیدا می‌کنند، از علوم و اختراعاتی که به وسیله آن زبان حیوانات را می‌دانند و جمادات را به نطق و سخن در می‌آورند. همانطور که امروزه در اختراعات جدید مانند رادیو و تلویزیون مشاهده می‌شود.

مبحث چهارم: پرده برداشتن فرات از کوه طلایی

بخاری و مسلم در صحیح خود از حضرت ابو هریره رضی الله عنه نقل می‌کنند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

(لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَحْسِرَ الْفُرَاتُ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ يَقْتُلُ النَّاسُ عَلَيْهِ فَيُقْتَلُ مِنْ كُلِّ مِائَةِ تِسْعَةٌ وَتَسْعُونَ وَيَقُولُ كُلُّ رَجُلٍ مِنْهُمْ لَعَلِّي أَكُونُ أَنَا الَّذِي أَنْجُو) ^۱

(قیامت برپا نمی‌شود تا آنکه فرات از یک کوه طلایی پرده بر ندارد و آن را ظاهر نکند. مردم برای مالک شدن آن جنگ می‌کنند. از هر ۱۰۰ نفر ۹۹ نفر کشته می‌شود و هر شخصی چنین می‌اندیشد که من نجات پیدا می‌کنم).

در روایت دیگر چنین آمده است:

(نزدیک است که فرات پرده از خزانه طلا را کنار بزند، هرکس در آن وقت حاضر باشد از آن طلا چیزی بر ندارد).

در بعضی روایات آمده است:

(از یک کوه طلایی پرده بر می‌دارد).

امام مسلم از ابی بن کعب با این الفاظ حدیث را روایت کرده است:

(يُوشِكُ الْفُرَاتُ أَنْ يَحْسِرَ عَنْ جَبَلٍ مِنْ ذَهَبٍ فَإِذَا سَمِعَ بِهِ النَّاسُ سَارُوا إِلَيْهِ فَيَقُولُ مَنْ عِنْدَهُ لَنْ تَرَكُنَا النَّاسُ يَأْخُذُونَ مِنْهُ لِيُذْهِبَ بِهِ كَلِّهِ قَالَ فَيَقْتُلُونَ عَلَيْهِ فَيُقْتَلُ مِنْ كُلِّ مِائَةٍ تِسْعَةٌ وَتَسْعُونَ) ^۲

(نزدیک است که فرات از کوهی از طلا پرده بردارد و آنرا ظاهر کند. هرگاه مردم درباره آن اطلاع پیدا کنند، بسوی آن می‌شتابند. کسانی که آنجا هستند می‌گویند: اگر مردم را بگذاریم که از آن بردارند همه را بر می‌دارند. مردم برای گرفتن طلا جنگ می‌کنند و از هر ۱۰۰ نفر ۹۹ نفر کشته می‌شوند).

۱. بخاری، کتاب الفتن. فتح الباری: (۷۸/۱۳) - مسلم: (۲۲۱۹/۴) شماره: (۲۸۹۴).

۲. صحیح مسلم (۲۲۲۰/۴) شماره: (۲۲۹۵).

منظور از اکتشاف و پرده برداشتن بصورت خشک شدن آب است. امام نووی می‌فرماید: انحسار، یعنی ظاهر شدن طلا به خاطر از بین رفتن آب^۱، گاهی پرده برداشتن بدلیل تحول مجرای آب تحقق می‌یابد، چون ممکن است این کوه یا خزانه طلایی زیر خاک پنهان شده باشد، اما وقتی که مجرای آب بدلیلی از دلایل تغییر کند و از کنار کوه بگذرد، گنج طلا ظاهر می‌شود.

دلیل نهمی بر داشتن طلا از حاضرینی که شاهد کشف آن هستند، دور شدن از فتنه است، چون هنگام ظاهر شدن طلا با همدیگر به جنگ و جدال و کشتار می‌پردازند.

۱. شرح نووی علی المسلم (۹/۱۸).

مبحث پنجم: ظاهر شدن گنج‌های مخفی

امام مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

(تَقِيءُ الْأَرْضُ أَفْلَادَ كَبِدِهَا أَمْثَالَ الْأُسْطُوَانِ مِنَ الذَّهَبِ وَالْفِصَّةِ فَيَجِيءُ الْقَاتِلُ يَقُولُ فِي هَذَا قَتَلْتُ وَيَجِيءُ الْقَاطِعُ يَقُولُ فِي هَذَا قَطَعْتُ رَحِمِي وَيَجِيءُ السَّارِقُ يَقُولُ فِي هَذَا قَطَعْتُ يَدِي ثُمَّ يَدْعُوْنَهُ فَلَا يَأْخُذُونَ مِنْهُ شَيْئًا)^۱

(زمین تکه‌های جگرش (یعنی طلا و نقره) که مانند استوانه هستند، بیرون می‌اندازد. قاتل می‌آید و می‌گوید: به خاطر همین‌ها مردم را کشتم. قاطع رحم می‌گوید: من نیز به سبب این‌ها صله رحم را قطع کردم. دزد می‌گوید: بر اثر این دستم قطع شده است. در اثر این اختلاف و جنجال همه طلا را رها می‌کنند و چیزی از آنرا بر نمی‌دارند).

این یکی از نشانه‌های قدرت خداوند است که به زمین امر می‌کند تا گنج‌های پنهانش را از شکم خود بیرون آورد. رسول الله صلی الله علیه و آله این خزانه‌ها را به «افلاذ کبد» تعبیر نموده است. «فلذ» در لغت به معنی قطعه‌ای از جگر شتر می‌باشد. بعضی‌ها گفته‌اند: به معنی قطعه گوشت است. مفهوم حدیث تشبیه است. یعنی زمین قطعات پنهان در شکم خود را بیرون می‌آورد. اسطوان، جمع اسطوانه است. اسطوانه به معنی ستون و عمود می‌باشد. تشبیه کردن قطعه‌های طلا و نقره به اسطوانه به لحاظ بزرگی حجم است.^۲

وقتی مردم این همه طلا را مشاهده می‌کنند، از آن دوری می‌جویند و نگران و نارحت می‌شوند، چون در راه رسیدن به این کالای بی‌ارزش مرتکب انواع گناه و معصیت شده‌اند.

۱. مسلم، کتاب الزکات.

۲. شرح نووی بر مسلم (۹۸/۱۸).

مبحث ششم: محاصره شدن مسلمانان در مدینه

از جمله علائم قیامت این است که مسلمانان شکست می‌خورند و سایه آنها برداشته می‌شود و دشمنان آنان را احاطه می‌دهند و در مدینه منوره آنان را محاصره می‌کنند.

از حضرت ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(يُوشِكُ الْمُسْلِمُونَ أَنْ يُحَاصِرُوا إِلَى الْمَدِينَةِ حَتَّى يَكُونَ أَعْدَاءُ مَسَالِحِهِمْ سَلَاحًا)^۱

نزدیک است مسلمانان در مدینه منوره محاصره شوند و برای دفاع تنها بیل و غیره در دست داشته باشند).

مبحث هفتم: رسیدن جهجاه به پادشاهی

جهجاه مردی سختگیر و تندخو است از طایفه قحطان که حکومت به او می‌رسد. در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود:

(لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَخْرُجَ رَجُلٌ مِنْ قَحْطَانَ يَسُوقُ النَّاسَ بِعَصَاهُ)

(قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه مردی از قبیله قحطان ظاهر می‌شود و مردم را بسوی گناه و نافرمانی سوق می‌دهد.) (بخاری و مسلم)

در روایت مسلم آمده است:

(لَا تَذْهَبُ الْأَيَّامُ وَاللَّيَالِي حَتَّى يَمْلِكَ رَجُلٌ يُقَالُ لَهُ الْجَهْجَاهُ)^۲

(شب‌ها و روزها تمام نمی‌شوند تا آنکه مردی بنام جهجاه قدرت را به دست بگیرد.)

۱. حدیث صحیحی است. ابوداود و حاکم آن را نقل کرده‌اند.

۲. بخاری کتاب الفتن. (۷۶/۱۳).

ممکن است جهجاه روایت دوم غیر از جهجاه روایت اول باشد، چون در حدیث امام ترمذی به صحت رسیده که این جهجاه از موالی (غلامان) است، در سنن ترمذی ابوهریره روایت شده که رسول خدا ﷺ فرمود:

(لَا يَذْهَبُ اللَّيْلُ وَالنَّهَارُ حَتَّى يَمْلِكَ رَجُلٌ مِّنَ الْمَوَالِي يُقَالُ لَهُ جَهْجَاهٌ)^۱

(شب و روز تمام نمی‌شود (یعنی قیامت فرا نمی‌رسد) تا شخصی به نام جهجاه که از غلامان است، به قدرت نرسد).

منظور از جمله «يسوق الناس بعصاه» این است که او به قدرت می‌رسد و مردم از وی اطاعت می‌کنند و او هم قیادت مردم را بر عهده می‌گیرد، واژه «سوق بالعصا» بر شدت و تندخویی او حکایت دارد. معنی لغوی جهجاه صدای بلند است. بنا به تفسیر ابن حجر صدایی که در صلابت و سختی با عصا متناسب باشد^۲ اما آیا این مرد مردم را بسوی خیر فرا می‌خواند یا شر؟ هیچگونه توضیحی در این باره از رسول الله ﷺ ثابت نشده است.

۱. صحیح الجامع الصغیر: (۶/۲۳۰) شماره: (۷۵۶۱).

۲. فتح الباری: (۱۳/۷۸).

مبحث هشتم: فتنه احلاس. دهماء و دهیماء

از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما نقل شده، می گوید: نزد رسول الله صلی الله علیه و آله موضوع فتنه را به میان کشیده بودیم. رسول الله صلی الله علیه و آله درباره فتنه‌ها بسیار سخن گفتند. حتی فتنه احلاس را مطرح نمود، یکی از حاضرین عرض کرد: فتنه احلاس چیست؟ فرمودند:

(هِيَ هَرَبٌ وَحَرْبٌ ثُمَّ فِتْنَةُ السَّرَّاءِ دَخْنَهَا مِنْ تَحْتِ قَدَمِي رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي يَزْعُمُ أَنَّهُ مِنِّي وَلَيْسَ مِنِّي وَإِنَّمَا أَوْلِيَايَ الْمُتَّقُونَ ثُمَّ يَصْطَلِحُ النَّاسُ عَلَى رَجُلٍ كَوْرِكٍ عَلَى ضِلَعٍ ثُمَّ فِتْنَةُ الدُّهَيْمَاءِ لَا تَدَعُ أَحَدًا مِنْ هَذِهِ الْأُمَّةِ إِلَّا لَطَمْتَهُ لَطْمَةً فَإِذَا قِيلَ انْقَضَتْ تَمَادَتْ يُصْبِحُ الرَّجُلُ فِيهَا مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا حَتَّى يَصِيرَ النَّاسُ إِلَى فُسْطَاطَيْنِ فُسْطَاطِ إِيْمَانٍ لَا نِفَاقَ فِيهِ وَفُسْطَاطِ نِفَاقٍ لَا إِيْمَانَ فِيهِ فَإِذَا كَانَ ذَاكُمْ فَانْتَظِرُوا الدَّجَالَ مِنْ يَوْمِهِ أَوْ مِنْ غَدِهِ)^۱

(فتنه احلاس، فتنه دویدن (فرار کردن) و رفتن مال و اولاد است، بعد فتنه سرء پیدا می شود، کسی وارد این فتنه می شود که گمان می کند از اهل بیت من است ولی چنین نیست و ارتباطی به من ندارد، چون ولی و نزدیکان من پرهیزکارانند. سپس مردم فردی را انتخاب می کنند که ثابت قدم و استوار نیست. سپس فتنه دهیماء می آید، همه امت اسلامی او را می زنند، مردم گمان می کنند که تمام شده است، اما باز هم ادامه دارد، افراد زیادی را گمراه می کند، فردی هنگام صبح ایمان دارد ولی شامگاهان کافر می شود. در پایان این فتنه‌ها مردم به دو دسته تقسیم می شوند: دسته‌ای مومن‌اند که در میان آنان منافقی وجود ندارد و دسته دوم منافقانند که مؤمنی در صف آنها دیده نمی شود. هرگاه این وضعیت پیش آمد، در همان روز یا روز بعدش منتظر دجال باشید).

«احلاس» جمع حلس است و حلس بر پارچه‌ای استعمال می گردد که بر پشت شتر و اسب و زیر قطب و پالان گذاشته می شود. بدین جهت فتنه را به حلس

تشبیه کرده است، چون هنگام ظهور فتنه مانند پالان شتر که مدام از پشت حیوان جدا نمی‌شود، آن هم از مردم جدا نمی‌شود. خطابی می‌گوید: ممکن است تشبیه کردن فتنه به حلس بنخاطر سیاهی رنگ و تاریکی آن باشد.

«حَرَبٌ» به معنی رفتن اهل و مال است، عرب‌ها می‌گویند:

«حرب الرجل فهو حریب فلان»

یعنی مال و اهلیش به غارت برده شد است.

«سراء» نعمتی است که مردم از آن به دلیل کثرت مال و عافیت فراوان خوشحال می‌شوند. نسبت دادن سراء به فتنه از این جهت است که نعمت (سراء) معمولاً موجب گمراه کردن و مرتکب گناه شدن است، همانگونه که این فتنه مردم را گمراه و به گناه وادار می‌سازد.

«دهیماء» آفتی است که مردم را به خاطر شرارت‌های‌شان وارد پریشانی و

سرگردانی می‌کند.

مبحث نهم: ظهور امام مهدی

مطلب اول: نصوصی که معرف امام مهدی هستند

در احادیث صحیح آمده است که خداوند متعال در آخر زمان و نزدیک قیامت خلیفه‌ی عادل‌ی را به سوی مردم جهان می‌فرستد تا امور امت اسلام را به عهده بگیرد، او از اهل بیت رسول الله ﷺ و از فرزندان حضرت زهراء علیها السلام می‌باشد. نام خود و پدرش با نام و پدر رسول الله ﷺ یکی است. دارای پیشانی روشن و بینی عقابی می‌باشد، زمین مملو از ظلم و جور را به عدل آراسته می‌کند و بساط ظلم را برای همیشه بر می‌چیند و به جای آن نهال عدل و عدالت را می‌کارد، احادیثی که در این باره آمده‌اند به شرح زیر روایت شده‌اند:

۱- از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند:

(لا تذهب الدنيا حتى يملك العرب رجل من أهل بيتي يواطئ اسمه اسمي)^۱

(دنیا به پایان نمی‌رسد تا آنکه مردی از اهل بیت من قدرت را به دست نگیرد و بر عرب حکومت نکند، نامش با من یکی است).

در روایتی دیگر از ابوداود چنین آمده است:

(لو لم يبق من الدنيا إلا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله فيه رجلا مني - أو من أهل بيتي - يواطئ اسمه اسمي واسم أبيه اسم أبي يملأ الأرض قسطا وعدلا كما ملئت ظلما وجورا)^۲

(اگر از عمر دنیا بیش از یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا اینکه مردی از اهل بیت من برگزیده شود، نام او با نام من و نام پدرش با نام پدرم یکی است. او زمین را پر از عدل و داد و انصاف می‌کند. همانطور که پیش از آمدن او پر از ظلم و ستم بوده است).

۱. (ترمذی و ابوداود).

۲. مشکاة المصابیح: (۲۴/۳).

۲- از حضرت ام سلمه رضی الله عنها روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

(الْمَهْدِيُّ مِنْ عَثْرَتِي مِنْ وَكْدِ فَاطِمَةَ)^۱

(مهدی اولاد من و از فرزندان فاطمه خواهد بود).

۳- از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

(الْمَهْدِيُّ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ يُصَلِّحُهُ اللَّهُ فِي لَيْلَةٍ)^۲

(مهدی از اهل بیت من است که خداوند او را در شبی اصلاح می کند)

۴- از حضرت علی رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

(لَوْ لَمْ يَبْقَ مِنَ الدُّنْيَا إِلَّا يَوْمٌ لَبَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رَجُلًا مِنَّا يَمْلُؤُهَا عَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ

جَوْرًا)^۳

(اگر از دنیا یک روز بیشتر باقی نماند، خداوند مردی از اهل بیت مرا مبعوث

می کند، تا دنیا را بعد از ظلم و جور پر از عدل و انصاف کند).

۵- از حضرت ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

(الْمَهْدِيُّ مِنِّي أَجَلِي الْجَبْهَةِ أَقْنَى الْأَنْفِ يَمْلَأُ الْأَرْضَ قِسْطًا وَعَدْلًا كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا
وَزُظْلَمًا يَمْلِكُ سِنِينَ)^۴

(زمین پر از جور و ستم می شود، وقتی چنین شد، خداوند مردی را از اهل بیت

من که همانام من است، می فرستد. او زمین را پر از عدل و انصاف می کند، همانطور

که پر از ستم بوده است).

۶- از حضرت ابوسعید خدری رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

(لَتَمْلَأَنَّ الْأَرْضُ جَوْرًا وَظُلْمًا، فَإِذَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا بَعَثَ اللَّهُ رَجُلًا مِنِّي اسْمُهُ
اسْمِي أَوْ اسْمُهُ اسْمُ أَبِي، يَمْلُؤُهَا عَدْلًا وَقِسْطًا، كَمَا مُلِئَتْ جَوْرًا وَظُلْمًا)^۵

۱. ابوداود، ابن ماجه و حاکم.

۲. صحیح جامع (۲۶/۲) آلبانی در مورد آن حدیث می گوید: صحیح است.

۳. مشکاة المصابیح: (۲۴/۳). شماره (۵۴۵۴).

۴. بزار و ابن عدی در کامل، ابو نعیم در اخبار اصفهان و حاکم.

۵. مشکاة المصابیح (۵۱۸۱)، شماره: (۲۴/۳).

(مهدی از من است، او پیشانی روشن و بینی عقابی دارد، زمین را پر از عدل و داد می‌کند، همانطور که پیش از او پر از جور و ستم بوده است. به مدت هفت سال بر زمین حکمرانی خواهد کرد).

بزاز، ابن عدی در «الکامل»، ابو نعیم در «اخبار اصفهان»، حاکم، امام احمد، ابن حبان و ابو نعیم در «الحلیة» حدیث را با این لفظ از ابی سعید روایت کرده‌اند:

(لا تقوم الساعة حتى تملأ الأرض ظلما و جورا و عدوانا، ثم يخرج رجل من عترتي أو من أهل بيتي يملؤها قسطا و عدلا، كما ملئت ظلما و عدوانا)

حاکم می‌گوید: بر اساس شرط شیخین حدیث صحیح است، ذهبی و ابو نعیم دیدگاه حاکم را تأیید کرده‌اند.

حاکم حدیث مذکور را از ابوسعید به صورت مرفوع با این الفاظ نقل کرده است:

(يخرج في أمّتي المهدي، يسقيه الله الغيث و تخرج الأرض نباتها و يعطي المال صحاحا و تكثر الماشية و تعظم الأمة، يعيش سبعا أو ثمانيا يعني حججا)

(مهدی در امت من ظهور می‌کند. خداوند در دوران حکومت او باران می‌فرستد، زمین سرسبز می‌شود. دام زیاد می‌شود، امت عظمت پیدا می‌کند و او هفت یا هشت سال زندگی می‌کند). حاکم، ذهبی و ابن خلدون حدیث را تصحیح کرده‌اند) اصحاب سنن و طبری در کتاب «الاوسط الكبير» و حاکم و ابن حبان این حدیث را نقل کرده‌اند، اصل حدیث را با لفظ ابی داود ذکر می‌کنیم:

((لو لم يبق من الدنيا إلا يوم لطول الله ذلك اليوم حتى يبعث الله فيه رجلا مني - أو من أهل بيتي - يواطئ اسمه اسمي واسم أبيه اسم أبي يملأ الأرض قسطا و عدلا)^۱

(اگر از عمر دنیا بیش از یک روز باقی نماند، خداوند آن روز را طولانی می‌کند تا اینکه مردی از اهل بیت من برگزیده شود، نام او با نام من و نام پدرش با نام پدرم یکی است. او زمین را پر از عدل و داد و انصاف می‌کند).

۱. تحقیق ابن قیم را از کلام آلبانی مختصر کرده‌ام، اگر می‌خواهید به همه بیانات امام دست پیدا کنید به کتاب «سلسلة الاحادیث الصحیحة» آلبانی مراجعه کنید. (۳۸/۴) شماره (۱۵۲۹) و سلسلة احادیث الصحیحة (۳۳۶/۲) شماره (۷۱۱)

مطلب دوم: درجه صحت احادیث مهدی

شیخ عبدالعزیز بن باز می‌فرماید: جریان مهدی معلوم و احادیثش مستفیض هستند، حتی به حد تواتر معاضد هم رسیده‌اند، برخی از اهل حدیث آنها را متواتر معنوی می‌دانند، چون از راه‌های فراوان و با الفاظ مختلف و مخارج گوناگون روایت شده‌اند. این احادیث بیان می‌کنند که قضیه مهدی ثابت و مبعوث شدنش حقیقت دارد و از نوادگان علی بن ابی طالب علیه السلام است. ظهور این امام در آخر زمان از مظاهر رحمت خداوند متعال می‌باشد تا عدل و انصاف را اجرا کند و در برابر جور و ستم قد علم نموده و خداوند به وسیله ایشان پرچم خیر را بر این امت به اهتزاز در می‌آورد.

با بسیاری از احادیث وارده در خصوص امام مهدی آشنا شدم و همانطور که امام شوکانی و ابن قیم فرمودند: در این احادیث، احادیث صحیح، حسن، ضعیف تأیید شده و اخبار موضوعه وجود دارند و از میان این احادیث آنچه که از لحاظ سند صحیح هستند، برای اثبات عقیده ظهور مهدی کفایت می‌کنند. خواه صحیح لذاته باشند یا صحیح لغیره. حسن لذاته باشند یا حسن لغیره. علاوه بر این اگر احادیث ضعیف، ضعفشان به دلایلی جبران شود و همدیگر را تقویت کنند، نزد اهل علم قابل استناد هستند. واقعیت این است که جمهور علما بلکه قاطبه آنها معتقد به اثبات و صحت عقیده ظهور مهدی هستند. مهدی در آخر زمان ظهور می‌کند، افرادی که این عقیده را رد کرده‌اند و به ظهور مهدی ایمان ندارند، به علت قلت و عدم احتجاج از ارزش و اعتبار شایانی برخوردار نیستند.^۱

عبدالمحسن بن حمد العباد می‌گوید: تعداد اصحابی که احادیث مهدی را نقل کرده‌اند، به ۲۶ نفر می‌رسند و کتب حدیثی که احادیث مهدی را تخریح کرده‌اند، به ۳۶ کتاب می‌رسند، میان آنها امام احمد در «مسند»، ابن حبان در صحیح خود، حاکم در «مستدرک» و دیگران این احادیث را نقل کرده‌اند.^۲

۱. الرد علی من کذب بالاحادیث الصحیحة الواردة فی المهدی، نوشته عبد المحسن بن حمد العباد، ص ۱۵۷.

۲. «عقیده ی اهل سنت و اثر» از عبد الحمید بن حمد العباد ص: (۱۶۶ — ۱۶۸).

بسیاری از علما در تالیفات مخصوص، با بیان طرق و مورد مناقشه قرار دادن اسناد، این احادیث را جمع کرده‌اند. ابوبکر بن ابی خيثمه، حافظ ابو نعیم، حافظ سیوطی در کتاب «العرف الوردی فی اخبار المهدی» از جمله این علما هستند و حافظ ابن کثیر بخش مستقلی از کتاب «الفتن و الملاحم» را به بحث مهدی اختصاص داده است. ابن حجر مکی نیز کتابی بنام «القول المختصر فی علامات المهدی المنتظر» و ملا علی قاری کتابی بنام «المشرب الوردی فی مذهب المهدی» نوشته‌اند.

مطلب سوم: دیدگاه‌های فرق اسلامی در باره امام مهدی

۱- عقیده اهل سنت و جماعت موافق و برگرفته از احادیثی است که در مباحث گذشته بیان نمودیم. حاصل احادیث این بود که مهدی حاکمی صالح و نیکوکار است. خداوند ایشان را به عنوان مجدد این دین مبعوث می‌کند و این دین را توسط ایشان بر تمام ادیان غلبه می‌دهد.

ابن خلدون می‌گوید: بدان که عقیده همه مسلمانان در طول قرون و اعصار این است که ظهور شخصی از اهل بیت در آخر زمان ضروری و قطعی است، با آمدنش دین را تایید و تقویت می‌کند، عدل را برپا می‌دارد، مسلمانان از وی تبعیت می‌کنند و ایشان قدرت را در ممالک اسلامی به دست می‌گیرند. نامش مهدی است. ظهور دجال و جریان تبعیت مردم از وی که در احادیث ثابت شده است از جمله علایم قیامت هستند. عیسی علیه السلام بعد از ایشان نازل می‌شود، دجال را می‌کشد، یا اینکه عیسی علیه السلام همزمان با امام مهدی نازل می‌شود و امام مهدی را در کشتن دجال یاری می‌کند و در نماز به امام مهدی اقتدا می‌نماید.^۱

۱. مقدمه ابن خلدون ص ۵۵۵. لازم است که بگوییم: ابن خلدون بیشتر احادیث دال بر وجود مهدی را تضعیف کرده است، اما در این بینش راه صواب را نپیموده است، ولی نمی‌توان گفت: که ابن خلدون مهدی را قبول ندارد، چون برخی از احادیث را صحیح دانسته است. بعد از ذکر همه احادیث می‌گوییم: همانگونه که گفتیم تنها برخی احادیث از تیغ نقد نجات یافتند، اما برای اثبات عقیده مهدی این مقدار کم کفایت می‌کند.

۲- شیعه امامیه بر این عقیده‌اند که مهدی آخرین امام آنها است، او امام دوازدهم است و به محمد بن حسن عسکری شناخته می‌شود. از فرزندان حضرت امام حسین بن علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشد. شیعه امامیه بر این عقیده‌اند که مهدی از هزار و یکصد سال پیش در سن پنج سالگی در سرداب ساطر خود را پنهان کرده است و عقیده دارند که او هر چند از نظرها پنهان است، اما در شهرها حضور دارد و مردم منتظر بازگشت او هستند.

۳- گروهی منکر وجود مهدی هستند. اینها هر چند که خود را اهل سنت می‌دانند، اما در تحقیق نصوص مهارت ندارند و در علم اسناد نیز ضعیف هستند. بسیاری از علما در تصانیف خود شبهات و اشکالات آنها را نقش بر آب کرده‌اند. طبق اطلاعات ما آخرین کتابی که در رد این گروه نوشته شده است کتاب علامه عبدالمحسن عباد بنام «الرد علی من کذب بالاحادیث الصحیحة الواردة فی المهدی»^۱ و کتاب «الاحتجاج بالاثار علی من انکر المهدی المنتظر» اثر محمود بن عبدالله بن حمد التویجری می‌باشد.^۲

۴- بعضی از حکام گذشته ادعای مهدویت کردند یا برخی از اقوام برای آنها مدعی مهدویت شده‌اند. بعضی از آنان انسان‌های نیک و شایسته‌ای بودند و اگر فردی یا افرادی از آنان خود را به مهدی ملقب کردند، نه به خاطر اینکه آنها خود را همان مهدی موعود می‌دانستند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم درباره آن خبر داده است، بلکه هدف تفاؤل به مهدی بود تا در ردیف و شمار ائمه مهتدین، آنهایی که حق می‌گویند و بر اساس حق قضاوت می‌کنند، قرار گیرند. مهدی خلیفه عباسی از جمله این افراد بود. اما بعضی از مدعیان مهدویت از حکام، انسان‌های فاجری بودند. مانند عبدالله بن میمون القداح ملحد معروف، متولد سال ۲۵۹ هجری و متوفی ۳۲۲ هجری از جمله این مدعیان مهدویت بود. پدر بزرگ او یهودی است و به دروغ خود را از اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم می‌دانست و خود را به اهل بیت نسبت می‌داد. او مدعی شد که مهدی موعود است. به قدرت رسید و فرزندانش بر کشور

۱. مطبعة الرشید در مدینه آن را چاپ کرده است.

۲. چاپ: الرئاسة العامة لإدارات البحوث العلمية و الإفتاء و الدعوة و الإرشاد، عربستان سعودی.

مغرب، مصر، حجاز و سوریا سلطه پیدا کردند. اسلام بخاطر این حکام بشدت با مشکلات مواجه گردید، اینها مدعی الوهیت شدند و گفتند شریعت یک باطن و یک ظاهر دارد.

پادشاهان رافضی قرامطه باطنی و دشمنان دین از این گروه بودند. زیر پرده روافض خود را با دروغ به اهل بیت رسول الله ﷺ نسبت می دادند. در واقع دین شان الحاد بود و در ترویج آن سعی و تلاش می کردند. این گروه همواره بر سر قدرت بودند تا سلطان صلاح الدین ایوبی قدرت را به دست گرفت و تار و پود حکومت قرامطه و ملاحده را از هم گسیخت.

مهدی مغاریه، محمد بن تومرت، متولد ۴۸۵ هجری و متوفی ۵۲۴ هجری از این ملاحده بودند. او مردی دروغگو، ستمگر و متقلب بود و ادعا می کرد که مهدی موعود است. گروهی از پیروان خود را در قبرها می گذاشت و به آنان امر می کرد تا درباره مهدی بودنش میان مردم تبلیغات کنند. باز در شب قبرها را پر می کرد تا حقیقت حالشان برای مردم روشن نشود.

۵- گروه کیسانیه: این گروه بر این عقیده هستند که مهدی، محمد بن حنیفه است و او زنده و در «جبل رضوی» زندگی می کند، دو شیر او را در میان خود گرفته و از ایشان محافظت می کنند، دو چشمه یکی از آب و دیگری از غسل همیشه فواره می زنند. گروه کیسانیه بر این باوراند که او داخل این چشمه می باشد و چهل نفر از یارانش او را همراهی می کنند و او هیچگونه اطلاعی به همراهان خود نمی دهد. کیسانیه معتقداند که او و همراهانش زنده هستند، رزق می خورند و محمد بن حنیفه بعد از غیبت ظهور می کند و زمین را پر از عدل و داد می کند، همانطور که پر از جور و ستم بوده است. و بخاطر حمایتش از عبدالملک بن مروان یا زید بن معاویه به این حبس محکوم شده است.

این دو بیت شعر به چنین عقیده ای اشاره می کنند:

و سبط لا یدوق الموت حتی یقود الخیل یقدمها اللواء
تغیب لا یری فیهم زماناً برضوی عنده غسل و ماء

* فرزندی است که طعم مرگ را نمی‌چشد تا اینکه سوار بر اسب نشود و پرچم آن را به جلو نبرد.

* او در کوه رضوی پنهان است و تا مدت زمانی دیده نمی‌شود. نزد او آب و عسل برای استفاده کردن وجود دارد.

سید حمیری از این عقیده پیروی می‌کرد و می‌گفت:

الا قل للامام فدتك نفسي اطلت بذلك الجبل المقاماً

* هان، به امام - فدایش شدم - بگو: ماندنت را در این کوه طولانی کرده‌اید و خیلی وقت است که ما را منتظر ساخته است.

این گروه در نهایت بی‌عقلی و کم‌خردی قرار گرفته‌اند، چیزی را قبول می‌کنند و بدان ایمان دارند که دلیل عقلی و شرعی بر صحتش وجود ندارد.

مطلب چهارم: زمان ظهور مهدی

شیخ عبدالعزیز بن باز به نقل از علامه ابن کثیر می‌گوید: گمان من بر این است که مهدی در زمان نزول عیسی مسیح ظهور می‌کند. حدیثی که از حارث بن ابی اسامه روایت شده است به همین مطلب اشاره دارد، چون او می‌گوید: «امیرهم المهدی» این جمله بدان اشاره دارد که ظهور امام مهدی در زمان ظهور حضرت عیسی علیه السلام خواهد بود. بعضی از روایات مسلم و روایاتی دیگر نیز دال بر همین مطلب هستند، هر چند با صراحت مطلب را بیان نمی‌کنند. ولی این قول قوی‌ترین دیدگاه است، ولی قطعی و یقینی بخش نیست.

۱. لوامع الانوار البهية، السفارینی: (۸۵/۲).

۲. عبارت حدیث این است:

(یتزل عیسی ابن مریم فیقول أمیرهم المهدی: تعال صل بنا فیقول: لا إن بعضهم أمیر بعض تکرمة الله لهذه الأمة) (عیسی نازل می‌شود، امیر آنها مهدی خطاب به عیسی می‌گوید: بی‌ها نماز را اقامه کن، عیسی می‌گوید: نه، یکی از شما باید امام باشد این احترامی است که خداوند از این امت گرفته است. این قیام در «المنار المنیف» می‌گوید: اسناد آن جید است.

امام مسلم از سه تن از امهات المومنین: ام سلمه رضی الله عنهما، حفصه رضی الله عنهما و عایشه رضی الله عنهما روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرموده است: لشکری به مقصد پناه بردن به خانه خدا عازم مسجد الحرام می شود و خداوند این لشکر را در بیابانی نرسیده به مکه خسف می کند.

در روایت ام سلمه رضی الله عنهما چنین آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(يَعُوذُ عَائِدًا بِالْبَيْتِ فَيُبْعَثُ إِلَيْهِ بَعَثٌ فَإِذَا كَانُوا بَيْدَاءَ مِنَ الْأَرْضِ خُسِفَ بِهِمْ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ فَكَيْفَ بِمَنْ كَانَ كَارِهًا قَالَ يُخَسَفُ بِهِ مَعَهُمْ وَلَكِنَّهُ يُبْعَثُ يَوْمَ الْقِيَامَةِ عَلَى نَيْتِهِ) ^۱

(پناهنده ای به قصد پناه عازم بیت می شود. برای سرکوبی او گروهی مأمور می گردند. وقتی آن لشکر به سرزمین بیابانی می رسند، خداوند آنان را در زمین فرو می برد. ام سلمه رضی الله عنهما می فرماید: عرض کردم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله و سلم حال کسانی که به مصیبت و نافرمانی تن در نمی دهند و از آن کراهیت دارند چه می شود؟ رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: آنان نیز نابود می شوند. اما روز قیامت بر حسب نیت خود زنده می شوند و به سوی خدا می شتابند).

در روایت حضرت حفصه رضی الله عنهما چنین آمده است:

(لَيَوْمٍ مِّنْ هَذَا الْبَيْتِ جَيْشٌ يَغْزُونَهُ حَتَّى إِذَا كَانُوا بَيْدَاءَ مِنَ الْأَرْضِ يُخَسَفُ بِأَوْسَطِهِمْ وَيُنَادِي أَوْلَهُمْ آخِرُهُمْ ثُمَّ يُخَسَفُ بِهِمْ فَلَا يَبْقَى إِلَّا الشَّرِيدُ الَّذِي يُخْبِرُ عَنْهُمْ)

(لشکری که با آن جهاد می شود به خانه خدا پناه می برند. زمانی که دشمن آنها به سرزمین بیابانی می رسد، در قعر لشکر زمین شکاف بر می دارد، افرادی که گرفتار شده اند داد می زنند تا دیگران نجات یابند، ولی همه لشکر به جز «شرید» نابود می شوند، تا جریان را برای مردم تعریف کند. ...)

در حدیثی دیگر آمده است:

(گروهی که فاقد اسلحه و ابزار جنگی به بیت پناه می برد...)^۲

۱. صحیح مسلم: (۲۲۰۸/۴) شماره: (۲۸۸۲).

۲. مسلم این حدیث را در صحیح خود نقل کرده است: (۲۲۰۹/۴) شماره حدیث: (۲۸۸۳).

در روایت حضرت عایشه رضی الله عنها آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله در عالم خواب حرکات بازی ماندی را انجام می داد. عرض کردیم: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در خواب حرکاتی انجام می دادید که قبلاً چنین چیزی را مشاهده نکرده بودیم. فرمود: شگفت آور بود، گروهی از امت من به قیادت مردی از قریش به خانه خدا پناه می برند، وقتی به بیابانی از سرزمین می رسند، در زمین فرو می روند. عرض کردیم: ای پیامبر خدا همه دچار این سرنوشت می شوند؟ فرمود: آری، میان آنها انسان های پاک و مسافر وجود دارد، همه نابود می شوند، ولی هنگام زنده شدن هرکس بر اساس نیت خود زنده می شود. (یعنی موت شان یکسان است ولی زنده شدن شان بعد از مرگ یکسان نیست) ^۱.

آیا این مرد قریشی که به خانه خدا پناه می برد و خداوند دشمنانش را نابود می کند و یار و یاور او است، همان مهدی موعود است که در احادیث در باره او خبر داده شده است؟ هیچ دلیل صریحی در این مورد یافت نمی شود.

مطلب پنجم: آیا مهدی همان خلیفه ای است که در عهد او مال و ثروت زیاد می شود؟

در احادیث گذشته صحبت از خلیفه ای به میان آمده است که در زمان او مال و ثروت زیاد می شود به گونه ای که بدون آمار و ارقام اموال را بین مردم تقسیم می کند. آیا این خلیفه همان مهدی است؟

امام مسلم در صحیح خود از حضرت جابر بن عبدالله روایت می کند که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(يَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي خَلِيفَةٌ يَحْتُو الْمَالَ حَتَّىٰ)

۱. مسلم: (۲۲۱۰/۴) شماره (۲۸۸۴).

حدیث سابق با الفاظ مختلف در بسیاری از کتب سنن مانند: سنن امام احمد، ابی یعلی، مستدرک، ابن ماجه، ترمذی و طبرانی نقل شده است.

۲. مسلم: (۲۲۳۴/۴) شماره (۲۹۱۳).

(در امت من خلیفه‌ای خواهد آمد که بوسیله دست‌هایش اسکناس‌ها را جارو می‌کند)

از حضرت ابوسعید رضی الله عنه روایت شده که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

(يَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي خَلِيفَةٌ يَحْتِثِي الْمَالَ حَثِيًّا لَا يَعْدُهُ عَدَدًا)^۱

(از میان خلفای شما خلیفه‌ای می‌آید که مال را با دست‌ها جارو می‌زند و نمی‌شمارد.)

۱. مسلم: (۲۲۳۵/۴) شماره (۲۹۱۴).

فصل چهارم بزرگترین نشانه‌ها

ترتیب نشانه‌ها بر اساس وقوعشان

علایم بزرگی هستند که از نزدیک شدن قیامت خبر می‌دهند، بعد از ظاهر شدن و پدید آمدن علامات قیامت برپا می‌شود. در صحیح مسلم از حضرت حذیفه بن اسید العفاری رضی الله عنه روایت شده، می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله به مجلسی که ما در آن مشغول گفتگو بودیم، تشریف آوردند و فرمود: پیرامون چه مطلبی مشغول گفتگو هستید؟ عرض کردیم: درباره قیامت. فرمودند:

(إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرُونَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ فَذَكَرَ الدُّخَانَ وَالدَّجَالَ وَالذَّابَّةَ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَثَلَاثَةَ خُسُوفٍ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَآخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مَحْشَرِهِمْ)^۱

(تا زمانی که ده علامت را مشاهده نکنید قیامت برپا نمی‌شود. آنگاه علامات ده گانه را بدین شرح بر شمرد: دخان (دود)، دجال، دابة الارض، طلوع کردن خورشید از مغرب، نزول عیسی بن مریم، یاجوج و ماجوج و سه خسوف: یکی در مشرق، یکی در مغرب و دیگری در جزیره العرب و آخرین علامت قیامت آتشی است که از یمن ظاهر می‌شود و مردم را بسوی میدان حشر سوق می‌دهد).

علامت‌های بزرگ به ترتیب ظاهر می‌شوند و فاصله زمانی میان آنها زیاد نخواهد بود. تحقق آنها مانند باز شدن طنابی است که سر کیسه گندم را با آن می‌بندند، با باز شدن آن، دانه‌های گندم به ترتیب بیرون می‌آیند. یعنی میان علامات قیامت

۱. مسلم در کتاب «الفتن» باب «فی الایات التي تكون قبل الساعة» (۲۲۲۵/۴) شماره (۲۹۰۱) نویسنده

جامع الاصول حدیث را به ابی داود و ترمذی نسبت داده است.

۲. فرو رفتن در زمین.

فاصله زمانی چندانی نخواهد بود. حاکم با سند صحیح از حضرت انس رضی الله عنه روایت می‌کند که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(الامارات خزرات منظومات فی سلك، فان یقطع اسلك تبع بعضها بعضاً)^۱

(علامات قیامت مانند خرمهره‌هایی هستند که در یک نخ نظم داده شده‌اند. هرگاه نخ کنده شود، دانه‌ها یکی پس از دیگری بر زمین می‌افتند).

رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم خبر داده است که جنگ بزرگی به نام «ملحمه» میان مسلمانان و رومیان صورت می‌گیرد و بعد از آن مسلمانان قسطنطنیه را فتح می‌کنند و به دنبال این فتح سر و کله‌ی دجال پیدا می‌شود و قدم شومش را بر این کره خاکی می‌گذارد. از حضرت معاذ بن جبل رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(عُمْرَانُ بَيْتِ الْمَقْدِسِ خَرَابٌ يَثْرِبُ وَخَرَابٌ يَثْرِبُ خُرُوجُ الْمَلْحَمَةِ وَخُرُوجُ الْمَلْحَمَةِ فَتُحُ قُسْطَنْطِينِيَّةً وَفَتْحُ الْقُسْطَنْطِينِيَّةِ خُرُوجُ الدَّجَالِ)^۲

(نخست بیت المقدس آباد می‌شود، بعد مدینه خراب می‌گردد. بعد جنگ‌های خونینی صورت می‌گیرد و قسطنطنیه فتح می‌شود، بعد از اینها دجال می‌آید). (ابوداود)

منظور رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم این بوده است که حوادث پی در پی و بدون وقفه زمانی بوقوع خواهند پیوست. خوانندگان محترم که این کتاب را می‌خوانند برای آنها روشن می‌شود که مسلمانان در آن روزگار چگونه با رومی‌ها در یک معرکه بزرگ به نام «ملحمه» وارد جنگ شدند و بعد از پیروزی قسطنطنیه را به دست می‌آورند، سپس دجال ظهور می‌کند. و بعد از خروج دجال حضرت عیسی فرود می‌آید و دجال را می‌کشد. بعد از آنها یاجوج و ماجوج از پشت صدهای محکم بیرون می‌آیند و در زمان عیسی نابود و هلاک می‌شوند. ترتیب حوادث تا به حال ظاهر و روشن است.

اما ترتیب بقیه علائم و نشانه‌ها کاملاً روشن نیست. البته طلوع خورشید از طرف مغرب، خروج دابة الارض و ظهور آتشی که مردم را در یک میدان جمع می‌کند،

۱. سلسله الاحادیث الصحیحة (۴/۳۶۱) شماره: (۱۷۶۲).

۲. مشکاة المصابیح: (۱۷/۳) شماره: (۵۴۲۵).

قطعاً بعد از خروج دجال، نزول حضرت عیسیٰ علیه السلام و بیرون آمدن یاجوج و ماجوج صورت می‌گیرند، اما از این سه پدیده کدام یک جلوتر از دیگری رخ خواهند داد؟

با توجه به حدیث امام مسلم از حذیفه رضی الله عنه روشن می‌شود که آتش سوزی یمن بعد از همه علامت‌ها صورت می‌گیرد، پیامبر صلی الله علیه و آله در آن حدیث همه نشانه‌های دهگانه را بیان می‌کند و در نهایت حدیث می‌فرماید:

(وَأَخِرُّ ذَلِكَ نَارًا تَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَىٰ مَحْشَرِهِمْ)^۱

(آخرین علامت قیامت آتشی است که از یمن ظاهر می‌شود و مردم را بسوی میدان حشر سوق می‌دهد).

بقیه شش علایم دیگر یعنی طلوع خورشید از مغرب، خروج دابه، دخان، فرو رفتن سه گانه زمین در مشرق و مغرب و جریره به ترتیب ذیل به وقوع می‌پیوندند. طلوع خورشید از مغرب زمین و خروج دابه بعد از نزول حضرت عیسیٰ علیه السلام و کشته شدن دجال بوسیله ایشان، رخ خواهند داد.

به هلاکت رسیدن یاجوج و ماجوج نیز در دوران حضرت عیسیٰ علیه السلام بعد از فاسد شدن مردم و نابود گشتن اسلام و آتش سوزی یمن، صورت خواهد گرفت.

حالا یک موضوع باقی مانده است، طلوع خورشید پیشی می‌گیرد یا بیرون آمدن دابه؟ به علت عدم وضوح این مطلب در احادیث رسول الله صلی الله علیه و آله نمی‌توان به جواب قاطعی در این مورد دست پیدا کرد.

از حضرت عبدالله بن عمرو رضی الله عنه روایت شده که می‌گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله شنیدم: می‌فرمود:

(إِنَّ أَوَّلَ الْآيَاتِ خُرُوجًا طُلُوعُ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَخُرُوجُ الدَّابَّةِ عَلَى النَّاسِ ضُحَىٰ
وَأَيُّهُمَا مَا كَانَتْ قَبْلَ صَاحِبَتَيْهَا فَالْأُخْرَىٰ عَلَىٰ إِثْرَهَا قَرِيبًا)^۲

۱. مسلم (۲۲۲۵/۴) شماره (۲۹۰۱).

۲. مسلم کتاب «فتن» باب «فی خروج الدجال» (۲۲۶۰/۴) شماره (۲۹۴۱).

(نخستین علامت قیامت طلوع خورشید از مغرب زمین و ظاهر شدن دابه برای مردم است و هرکدام از این دو تا جلوتر ظاهر شود، دومی بلافاصله پشت سر اولی خواهد آمد).

استدلال به این حدیث مبنی بر اینکه طلوع خورشید، پیش از خروج دجال و نزول حضرت عیسی علیه السلام و خروج یاجوج و ماجوج رخ خواهد داد، صحیح نیست، زیرا آنچه که از مجموع اخبار و روایات بر می آید، این است که خروج دجال نخستین علامت بزرگ است که بر تحول و تغییر احوال عامه در اغلب نقاط دنیا حکایت می کند و این حالت با رحلت عیسی بن مریم علیه السلام پایان می پذیرد و طلوع خورشید از طرف مغرب نخستین علامت بزرگ است که بر تغییر و تحول «عالم علوی» حکایت دارد نه عالم سفلی. خروج دابه در همین روز که خورشید از مغرب طلوع می کند، صورت می گیرد.^۱

حاکم می گوید: در ظاهر چنین بر می آید که طلوع خورشید پیش از خروج دابه صورت می گیرد. ولی خروج دابه همزمان با طلوع خورشید از مغرب صورت می گیرد یا بعد از مدت کوتاهی^۲ اما ترتیب زمانی سایر علایم، یعنی خسوف سه گانه و دخان، برای ما روشن نیست. از نصوص صحیح دلیلی بر تحدید و تعیین زمان ظهور آنها بیان نشده است. خداوند حقیقت را بهتر می داند.

۱. فتح الباری: (۳۵۳/۱۱).

۲. همان مرجع.

مبحث اول: دخان

از جمله علایم بزرگ که پیش از قیامت رخ می‌دهند، دخان است. خداوند می‌فرماید:

﴿بَلْ هُمْ فِي شَكِّ يَلْعَبُونَ ﴿٩﴾ فَأَرْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿١٠﴾﴾

الدخان: ۹ - ۱۰

(اصلاً مشرکان (درباره رسالت و دعوت آسمانی) در شک و تردیدند و (آن را، و کلاً زندگی را به) بازی می‌گیرند. منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می‌کند.)

از جمله شواهد صریحی که دال بر این است که دخان (دود) یکی از علایم بزرگ قیامت است، حدیثی است که امام مسلم از حذیفه بن أسید بشرح زیر آنرا روایت کرده و می‌گوید: ما مشغول مذاکره و گفتگو بودیم که رسول الله ﷺ نزد ما تشریف آوردند. فرمودند: موضوع بحث و گفتگوی شما چیست؟ عرض شد: ما درباره قیامت گفتگو می‌کنیم. فرمودند:

(إِنَّهَا لَنْ تَقُومَ حَتَّى تَرُونَ قَبْلَهَا عَشْرَ آيَاتٍ فَذَكَرَ الدُّخَانَ وَالِدَجَالَ وَالِدَّابَّةَ وَطُلُوعَ الشَّمْسِ مِنْ مَغْرِبِهَا وَنُزُولَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَيَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ وَثَلَاثَةَ خُسُوفٍ خَسْفٌ بِالْمَشْرِقِ وَخَسْفٌ بِالْمَغْرِبِ وَخَسْفٌ بِجَزِيرَةِ الْعَرَبِ وَآخِرُ ذَلِكَ نَارٌ تَخْرُجُ مِنَ الْيَمَنِ تَطْرُدُ النَّاسَ إِلَى مَحْشَرِهِمْ)

(تا ده علایم قیامت را مشاهده نکنید، هرگز چنین چیزی برپا نمی‌شود، سپس نشانه‌ها را این گونه بیان فرمود: دخان، دجال، دابه، طلوع خورشید از طرف مغرب، نزول عیسی بن مریم، یاجوج و ماجوج و سه خسوف در مغرب، مشرق و جزیره العرب، آخرین علامت آتشی است که از یمن ظهور می‌کند و مردم را بسوی تجمع‌گاه‌شان سوق می‌دهد).

ابن مسعود رضی الله عنه معتقد است که آیه دخان آمده و تمام شده است. امام مسلم در صحیح خود از مسروق روایت می‌کند: در حالی که عبدالله بن مسعود دراز کشیده

بود نزد ایشان حضور پیدا کردیم. مردی آمد و گفت: ای ابا عبدالرحمن (کنیه ابن مسعود) مرد قصه گویی در محل «ابواب کنده» ضمن بیان قصه می گوید: نشانه‌ی دخان در آینده می آید و جان کفار را قبض می کند و مسلمانان به اندازه سرماخوردگی از آن احساس درد می کنند. حضرت عبدالله در حالی که خشمناک بود نشست و فرمود: ای مردم از خدا بهراسید و بر اساس علم خود فتوا صادر کنید و اگر در مورد چیزی دانا نبودید، بگوئید: خداوند دانا تر است. چون این برای شما بهتر است که هنگام جهل سکوت اختیار نموده و علمش را به خدا نسبت دهید. خداوند خطاب به پیامبرش می فرماید:

﴿ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ وَمَا أَنَا مِنَ الْمُتَكَلِّفِينَ ﴿۸۶﴾ ص: ۸۶

(بگو: من از شما در مقابل تبلیغ قرآن و رساندن دین خدا هیچ پاداشی نمی طلبم، از زمره مدعیان (دروغین نبوت هم) نیستم)

وقتی رسول الله ﷺ ارتداد مردم را از دین و ایمان می دید، دعا کرد و فرمود: پروردگارا هفت سال قحطی مانند سال‌های قحطی حضرت یوسف عليه السلام را بر این مردم نازل کن. راوی می گوید: چنان قحط سالی آمد که مردم را مستأصل کرد. حتی مردم در اثر گرسنگی پوست حیوانات و گوشت مردار را می خوردند. در اثر گرسنگی هرکس بسوی آسمان نگاه می کرد. آسمان را مانند دودی می دید. آنگاه ابوسفیان نزد رسول الله ﷺ آمد و گفت: ای محمد تو آمدی تا مردم را به بندگی خدا و به صله رحم امر کنید. بی تردید اینک قوم تو در اثر قحط سالی دارند از بین می روند. دعا کن از این مخمصه نجات یابند. آنگاه آیات ذیل نازل شدند:

﴿ فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُخَانٍ مُّبِينٍ ﴿۱۰﴾ يَغْشَى النَّاسَ هَذَا عَذَابٌ أَلِيمٌ

﴿ ۱۱ ﴾ الدخان: ۱۰ - ۱۱

(منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می کند. دودی که تمام مردم را فرا می گیرد. این همان عذاب دردناک عظیم است.)
سپس خداوند خطاب به آنها می فرماید: آیا در قیامت هم از این عذاب نجات پیدا می کنند:

﴿ إِنَّا كَاشِفُو الْعَذَابِ قَلِيلًا إِنَّكُمْ عَائِدُونَ ﴾^{۱۵} الدخان: ۱۵

(اگر مدت اندکی عذاب را (از شما) به دور داریم (و به دنیا برگردانیم) قطعاً شما (به کفر و شرک و فسق و فجور خود) برمی گردید.)
بطشه بزرگ روز بدر بود و قبل از آن آیات دخان و لزام^۱ و روم^۲ تحقق پیدا کرده بود.

ابن مسعود بر این عقیده است که دخان مذکور در آیه قبل تحقق پیدا کرده و به پایان رسیده است و عذاب آخرت که کفار بدان گرفتار می شوند به پایان نمی رسد، آیه مذکور به صراحت دلالت دارد که خداوند این عذاب را برای چند لحظه ای از کفار بر می دارد. گروهی از سلف مانند: مجاهد، ابی العالیه، ابراهیم نخعی، ضحاک و عطیة العوفی دیدگاه ابن مسعود^۳ را اختیار نموده اند و ابن جریر نیز آن را ترجیح داده است.^۳

ابن کثیر بر این عقیده است که آیه دخان هنوز نیامده و برای تأیید دیدگاه خود به حدیث ابی مالک الاشعری^۴ استدلال می کند که می گوید: رسول الله ﷺ فرمودند: خداوند شما را با سه چیز انذار می دهد: دابه، دجال و دخان، دخان بر مومنان مانند سرماخوردگی و ریزش بینی اثر می گذارد و کافران چنان بدان مبتلا می شوند که تمام بدنشان ورم می کند و از سوراخ های بدن بیرون می آیند.
علامه ابن کثیر می فرماید: حضرت علی، ابوسعید خدری، ابن عباس و حسن بصری بر این عقیده اند که آیه دخان هنوز نیامده است. علامه ابن کثیر با استدلال به دلایل زیر دیدگاه آنان را تأیید می کند:

۱. ﴿ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَامًا ﴾^(۷) الفرقان: ۷۷

(اما شما (کفار، رسالت آسمانی را) تکذیب می کنید و (نتیجه بد) آن ملازم شما خواهد شد)

۲. ﴿ الْمَآءُ غَلِيظٌ أَلْمُومُ ﴾^(۲) فِي آدْنَى الْأَرْضِ وَهُمْ مِنْ بَعْدِ غَلِيظِهِمْ سَيَغْلِبُونَ^(۳) الروم: ۱ - ۳

(الف. لام. میم. رومیان (از ایرانیان) شکست خورده اند. (این شکست) در نزدیکترین سرزمین (به سرزمین عرب که نواحی شام است، رخ داده است) و ایشان پس از شکستشان پیروز خواهند شد.)

۳. مسلم: (۲۱۵۷/۴) شماره: (۲۷۹۸).

۱- احادیث صحیح و حسن زیادی دال بر این مطلب‌اند که آیه دخان هنوز نیامده است.

۲- آیه: ﴿فَارْتَقِبْ يَوْمَ تَأْتِي السَّمَاءُ بِدُحَانٍ مُّبِينٍ﴾ (الدخان: ۱۰)

(منتظر روزی باش که آسمان دود آشکاری را پدیدار می‌کند)

بر خلاف دیدگاه ابن مسعود خیال نیست بلکه حقیقت دارد و هر مسلمانی آنرا مشاهده خواهد کرد.

۳- جمله «یغشی الناس» این مطلب را می‌رساند که اگر فرض کنیم آیه دخان یک امر خیالی است نباید تنها مخصوص اهل مکه باشد، چون لفظ «الناس» همه مردم را شامل می‌شود.

امام نووی در شرح مسلم پیرامون این حدیث «لن تقوم الساعة حتی تروا قلبها عشر آیات...» می‌فرماید: این حدیث دیدگاه کسانی را که می‌گویند: دخان نفس کافران را می‌گیرد و مومنان به اندازه نفس گرفتگی بدان مبتلا می‌شوند و اینکه آیه دخان هنوز نیامده است و نزدیک قیامت خواهد آمد را تایید می‌کند. در کتاب «بدء الخلق» هر دو دیدگاه ذکر شده است. گروهی دیدگاه ابن مسعود را تایید کرده‌اند. و طرفداران دیدگاه دوم حذیفه، ابن عمر و حسن بصری می‌باشند. حذیفه آن را از رسول الله ﷺ روایت می‌کند و مدت آن را چهل روز بیان کرده است، برای توفیق و تطبیق این دو حدیث می‌توان گفت که اینها دو جریان جداگانه هستند.

مبحث دوم: فتنه دجال

مطلب اول: فتنه دجال بزرگترین فتنه در تاریخ بشر است

فتنه دجال در روزهای آخر دنیا و ابتدای قیامت به وقوع می‌پیوندد و یکی از علایم بزرگ وقوع قیامت است، فتنه دجال یکی از بزرگترین فتنه‌هایی است که در طول تاریخ دامن‌گیر بشر می‌شود. در صحیح مسلم از ابی الدهماء و ابی قتاده روایت شده که گفته‌اند: ما از کنار هشام بن عامر می‌گذشتیم و نزد عمران بن حصین می‌رفتیم. هشام بن عامر روزی خطاب به ما گفت: شما از کنار من رد شده و نزد کسانی می‌روید که حضور آنها در محضر رسول الله ﷺ بیش از من نبوده است و حدیث رسول الله ﷺ را از من بهتر نمی‌دانند. من از رسول الله ﷺ شنیدم که فرمودند:

(مَا بَيْنَ خَلْقِ آدَمَ إِلَى قِيَامِ السَّاعَةِ خَلْقٌ أَكْبَرُ مِنَ الدَّجَالِ)^۱

(میان خلق آدم و قیامت، پدیده‌ای بزرگتر از پدیده دجال وجود ندارد). بنا بر این تمام پیامبران امت‌های خود را از دجال بر حذر داشته‌اند. اما رسول الله ﷺ بیش از سایر پیامبران مسأله دجال را مورد تاکید قرار داده است. در صحیح بخاری از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده، می‌گوید: رسول الله ﷺ بلند شد و پس از حمد و ستایش خدای عزوجل درباره دجال صحبت کرد و فرمود:

(إِنِّي لَأُنذِرُكُمْ وَمَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ وَلَكِنِّي أَقُولُ لَكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرٌ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ)^۲

(من شما را از دجال بر حذر می‌دارم و هیچ پیامبری نیامده که قومش را بیم نداده باشد. اما من درباره دجال سخنی به شما می‌گویم که هیچ پیامبری به قومش

۱. مسلم، کتاب الفتن. حدیث: (۲۲۲۲/۴) (شماره: ۲۹۴۶).

۲. صحیح بخاری، کتاب الفتن. فتح الباری: (۹۰/۱۳).

نگفته است و آن اینکه دجال کور است و خداوند شما کور نیست، (پس فریب دجال را نخورید که می‌گوید: من خدا هستم).

در بخاری و مسلم از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:
(مَا بُعِثَ نَبِيٌّ إِلَّا أَنْذَرَ أُمَّتَهُ الْأَعْوَرَ الْكَذَّابَ أَلَا إِنَّهُ أَعْوَرٌ وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ وَإِنَّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ)^۱

(هیچ پیامبری مبعوث نشده است، مگر اینکه قومش را از اعور دروغگو بیم داده است. ای مردم آگاه باشید که دجال اعور است و خدای شما اعور نیست. در میان دو چشم دجال کلمه «کافر» نوشته شده است).

در سنن ترمذی و سنن ابی داود از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله درباره دجال فرمود:

(إِنِّي أَنْذِرُكُمْ وَ مَا مِنْ نَبِيٍّ إِلَّا قَدْ أَنْذَرَهُ قَوْمَهُ لَقَدْ أَنْذَرَهُ نُوحٌ قَوْمَهُ وَلَكِنْ سَأَفُولُكُمْ فِيهِ قَوْلًا لَمْ يَقُلْهُ نَبِيٌّ لِقَوْمِهِ تَعْلَمُونَ أَنَّهُ أَعْوَرٌ وَأَنَّ اللَّهَ لَيْسَ بِأَعْوَرَ)^۲

(من شما را از دجال بر حذر می‌دارم و می‌ترسانم. هیچ پیامبری نیامده مگر اینکه قومش را ترسانده و بیم داده است. حضرت نوح علیه السلام قومش را از دجال ترسانده است. اما من درباره دجال سخنی به شما می‌گویم که هیچ پیامبری قبل از من آنرا بر زبان نیاورده است، شما می‌دانید که دجال کور است و خدای شما کور نیست).
 در سنن ابن ماجه، صحیح ابن خزیمه و مستدرک حاکم از ابی امامه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(يا أيها الناس! إنما لم تكن فتنة على وجه الأرض منذ ذرأ الله ذرية آدم أعظم من فتنة الدجال و إن الله عز و جل لم يبعث نبيا إلا حذر أمة الدجال و أنا آخر الأنبياء و أنتم آخر الأمم و هو خارج فيكم لا محالة)^۳

۱. صحیح بخاری، کتاب الفتن. فتح الباری: (۹۰/۱۳). مسلم کتاب «فتن» باب «ذکر الدجال و صفة ما معه» (۲۲۴۸/۴) شماره (۲۹۳۳).

۲. جامع الاصول: (۳۵۶/۱۰) شماره: (۲۸۴۸).

۳. صحیح الجامع الصغیر: (۲۷۳/۶) شماره: (۷۷۵۳).

(ای مردم از روزی که خداوند نسل انسان را آفریده است، هیچ فتنه‌ای در روی زمین بزرگتر از فتنه دجال نبوده است. خداوند هیچ پیامبری را نفرستاده است که قومش را از دجال نترسانده باشد و من آخرین و خاتم پیامبران هستم و شما هم آخرین امت هستید و دجال قطعاً در میان شما ظهور خواهد کرد).

مطلب دوم: علت نام نهادن او به مسیح دجال

ابن الاثیر می‌گوید: دجال را از آن جهت مسیح می‌گویند که یک چشم آن مسیح (هم سطح و ممسوح) است و مسیح به کسی می‌گویند که یک طرف صورتش نه چشمی داشته باشد، نه ابرو، مسیح بر وزن فعلیل به معنی مفعول است. بر خلاف عیسی بن مریم علیها السلام او را آن جهت مسیح می‌نامند که با مسح کردن و دست کشیدن بر بیماران، بیماری را شفا می‌داد. لذا مسیح در حق عیسی بن مریم علیها السلام فعلیل به معنی فاعل است و در حق دجال به معنی کذاب و دروغگو است.

ابن حجر می‌فرماید: چون دجال حق را با باطل می‌پوشاند و حقیقت را کتمان می‌کند، دجال نامیده می‌شود. عرب‌ها می‌گویند:

«دجل البعیر بالقطران اذا غطاه»

(ظرف را با آب طلا پوشاند)

ابن درید می‌گوید: دجال را از آن جهت دجال می‌گویند که حق را بوسیله دروغش می‌پوشاند و بعضی‌ها می‌گویند: وجه تسمیه دجال این است که به اقصی نقاط زمین سفر می‌کند. یا بدان جهت که او با سفرهای خود تمام زمین را می‌پوشاند.^۱

مطلب سوم: اوضاع مسلمانان در زمان ظهور دجال

اندکی پیش از ظهور دجال، مسلمانان دارای عظمت و شکوهی خواهند بود و چنان بر می‌آید که هدف ظهور دجال پایان دادن به این عظمت و قدرت است. در آن

۱. فتح الباری: (۱۹/۱۱).

روزگار مسلمانان با روم (ایتالیا) صلح می‌کنند و همه مسلمانان و رومی‌ها علیه یک دشمن مشترک می‌جنگند و پیروز می‌شوند. سپس جنگ میان مسلمانان و صلیبی‌ها شروع می‌شود. در سنن ابوداود از ذی‌مخبر رضی الله عنه نقل شده: از رسول خدا صلی الله علیه و آله شنیدم که می‌فرمود:

(ستصالحون الروم صلحا آمننا فتغزون أنتم وهم عدوا من ورائكم فتصرون وتغنون وتسلمون ثم ترجعون حتی تزلوا بمرج ذی تلول فیرفع رجل من أهل النصرانیة الصلیب فیقول: غلب الصلیب فیغضب رجل من المسلمین فیدقه فعند ذلك تغدر الروم وتجمع للملحمة " وزاد بعضهم: " فیثور المسلمون إلى أسلحتهم فیقتتلون فیکرم الله تلك العصابة بالشهادة)^۱

(در آینده نزدیک شما مسلمانان با رومی‌ها صلح مسالمت‌آمیزی را انجام می‌دهید، شما و آنها در برابر دشمن متحد شده و علیه آن می‌جنگید، در نهایت پیروز می‌شوید. اموال غنیمت را بدست می‌آورید، سپس به سوی خانه و کاشانه به راه می‌افتید تا به «مرج ذی تلول» می‌رسید، در آنجا توقف می‌کنید، یک مرد نصرانی صلیب را بر می‌دارد و می‌گوید: صلیب غلبه پیدا کرده است. مردی از مسلمانان به خشم می‌آید و صلیب را می‌شکند و آنگاه رومی‌ها با مکر و حيله علیه مسلمانان آماده جنگ می‌شوند).

در روایت دیگر آمده: مسلمانان با اسلحه‌های خود حمله می‌کنند، درگیری شروع می‌شود و خداوند این گروه از مسلمانان را به مقام بلند شهادت می‌رساند.

آن روزها شما خواهید دید که مسلمانان قدرتمند هستند، آنان جهاد می‌کنند و پیروز می‌شوند و به سلامت به خانه‌هایشان بر می‌گردند و می‌بینند آنان به هر قیمت پای‌بند دین خود هستند. نصرانی وقتی که صلیب را بلند می‌کند چنین می‌پندارد که پیروزی مسلمانان در سایه‌ی صلیب بوده و به خاطر آن تحقق یافته است. مسلمان غیرتمندی بلند شده و صلیب را می‌شکند و گروه مسلمانان با برداشتن اسلحه‌های خود به رومی‌ها حمله می‌برند و با وجود کمی لشکر به جنگ و پیکار می‌پردازند، رسول الله صلی الله علیه و آله آنها را شهید می‌داند و خداوند این شهادت را

۱. مشکاة المصابیح: (۱۸/۳) شماره: (۵۴۲۸).

موجب تکریم و تعظیم آنها قرار می‌دهد. رومی‌ها علیه مسلمانان مکر و حيله می‌کنند و جریانات بعدی باعث وقوع جنگ و کشتار و خون‌ریزی می‌شوند.

در گیری و فتح قسطنطنیه

ملحمه معرکه بزرگی است که میان مسلمانان و صلیبیان^۱ رخ می‌دهد، در حدیث گذشته به سبب درگیری و علت جنگ اشاره شد. احادیث فراوانی پیرامون این معرکه سهمناک و نحوه صبر و تحمل مسلمانان و پیروزی مؤمنان در این معرکه بر دشمنان، روایت شده است.

چنین پیدا است که تعداد زیادی از مسیحیان حقیقی در این معرکه دوشادوش مؤمنان به جنگ و پیکار می‌پردازند. در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَنْزَلَ الرُّومُ بِالْأَعْمَاقِ أَوْ بَدَاقٍ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِمْ جَيْشٌ مِنَ الْمَدِينَةِ مِنْ خِيَارِ أَهْلِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ فَإِذَا تَصَافَوْا قَالَتِ الرُّومُ خَلُّوا بَيْنَنَا وَبَيْنَ الَّذِينَ سَبَّوْنَا مِنَّا نُقَاتِلُهُمْ فَيَقُولُ الْمُسْلِمُونَ لَا وَاللَّهِ لَا نُخَلِّي بَيْنَكُمْ وَبَيْنَ إِخْوَانِنَا فَيُقَاتِلُونَهُمْ فَيَنْهَزُمُ ثُلُثٌ لَا يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْهِمْ أَبَدًا وَيُقْتَلُ ثُلُثُهُمْ أَفْضَلُ الشُّهَدَاءِ عِنْدَ اللَّهِ وَيَفْتَحُ الثُّلُثُ لَا يُفْتَنُونَ أَبَدًا فَيَفْتَحُونَ قُسْطَنْطِينَةَ فَبَيْنَمَا هُمْ يَقْتَسِمُونَ الْعَنَائِمَ قَدْ عَلَّقُوا سِيُوفَهُمْ بِالزِّيْتُونِ إِذْ صَاحَ فِيهِمُ الشَّيْطَانُ إِنَّ الْمَسِيحَ قَدْ خَلَفَكُمْ فِي أَهْلِكُمْ فَيَخْرُجُونَ وَذَلِكَ بَاطِلٌ فَإِذَا جَاءُوا الشَّامَ خَرَجَ فَبَيْنَمَا هُمْ يُعِدُّونَ لِلْقِتَالِ يُسُوُونَ الصُّوفَ إِذْ أُقِيمَتِ الصَّلَاةُ فَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَأَمَّهُمْ فَإِذَا رَأَهُ عَدُوُّ اللَّهِ ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الْمَلْحُ فِي الْمَاءِ فَلَوْ تَرَكَهُ لَأَنْذَابَ حَتَّى يَهْلِكَ وَلَكِنْ يَقْتُلُهُ اللَّهُ بِيَدِهِ فَيُرِيهِمْ دَمَهُ فِي حَرْبَتِهِ)^۲

۱. در احادیث نبوی بیان شده است که در آخر زمان رومیان خیلی زیاد می‌شوند، در مسند امام احمد و صحیح مسلم از مستورد روایت شده که پیامبر فرمود:

(تقوم الساعة و الروم اكثر عدداً)

(قیامت در حالی بر پا می‌شود که رومیان از همه بی‌شتر هستند) صحیح جامع الصغیر (۵۱/۳).

۲. مسلم، کتاب الفتن: (۲۲۲۱/۴) شماره: (۲۸۹۷).

(قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه رومی‌ها به اعماق^۱ و دابق حمله نکنند. آنگاه سپاهی از مدینه مشتمل بر بهترین مردم روی زمین علیه رومی‌ها بسیج می‌شوند. وقتی در مصاف هم قرار می‌گیرند، رومی‌ها می‌گویند: بگذارید تا کسانی که مردم ما را به اسارت گرفتند، بکشیم. مسلمانان می‌گویند: سوگند به خداوند، راه شما را باز نمی‌کنیم و برادرانمان را به شما تسلیم نمی‌کنیم. مسلمانان علیه رومی‌ها می‌جنگند. یک سوم شکست می‌خورند. یک سوم کشته می‌شوند که آنها نزد خداوند بهترین شهدا هستند و یک سوم به پیروزی می‌رسند و هرگز دچار فتنه نخواهند شد و قسطنطنیه را فتح می‌کنند.^۲

در همین اثنا که مسلمانان مشغول تقسیم غنائم می‌شوند و در حالی که شمشیرهای مسلمانان بر درخت‌های زیتون آویزان شده‌اند، شیطان میان مسلمانان ندا در می‌دهد که دجال در اهل و عیال شما جانشین شما شده است. مسلمانان حرکت می‌کنند و این اعلام شیطان دروغ است. وقتی مسلمانان به شام (سوریه) می‌رسند، دجال ظهور می‌کند. در حالی که مسلمانان خود را برای پیکار علیه دشمن مهیا می‌کنند، در مقابل هم به صف آرایی نظامی می‌پردازند، نماز برپا می‌شود و عیسی بن مریم فرود می‌آید. مردم را در نماز امامت می‌کند. وقتی که نگاه دجال به حضرت عیسی بن مریم علیه السلام می‌افتد، مانند نمک در آب ذوب می‌شود. اگر به حال خود رها شود نابود و هلاک می‌گردد. اما حضرت عیسی علیه السلام او را می‌کشد و خون او را که به نیزه حضرت عیسی چسبیده است به مردم نشان می‌دهد).

رسول الله صلی الله علیه و آله در حدیثی دیگر پیرامون سهمناک بودن این معرکه و فداکاری که مسلمانان در این معرکه از خود نشان می‌دهند، سخن گفته است. فداکاری به حدی بود که گروه‌هایی از مسلمانان سه روز متوالی و پی در پی تا آخرین قطره خون و تا واپسین لحظه‌های زندگی برای جان دادن و استقبال مرگ رفتن، بیعت می‌کنند.

۱. اعماق و دابق نام جاهایی در نزدیکی حلب هستند.

۲. این فتح غیر از فتحی است که توسط سلطان محمد فاتح انجام گرفته است.

چنان بر می‌آید که تعداد مسلمانان در آن روز اندک خواهد بود، چون مسلمانان در آن معرکه زمانی به پیروزی می‌رسند که از جاهای دیگر امداد می‌رسد و خود به تنهایی از پس این لشکر بر نمی‌آیند.

در صحیح مسلم از عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده: قیامت برپا نمی‌شود تا میراث تقسیم نگردد و غنیمت سرور و خوشحالی به بار نیآورد و بعد با اشاره به طرف شام (سوریه) فرمود: دشمن علیه مسلمان تجمع می‌کند و مسلمانان نیز در برابر آنها صف آرایی می‌نمایند. (این تجمع بخاطر جنگ و کشتار خواهد بود و بعد از غدر و حيله رومی‌ها که در حدیث گذشته بدان اشاره شد، تحقق خواهد یافت). راوی (یسیر بن جابر) می‌گوید: عرض کردم، منظور از دشمن، رومی‌ها هستند؟ عبدالله بن مسعود رضی الله عنه فرمود: آری، در آن روز جنگ ارتداد شدت پیدا می‌کند، مسلمانان پیمان می‌بندند که به احدی الحسنین یعنی مرگ یا پیروزی دست یابند، تا اینکه شب فرا می‌رسد و فرا رسیدن شب مانع از جنگ می‌شود و هر دو گروه بدون پیروزی به مقر خود بر می‌گردند. مسلمانان شرط می‌کنند که هیچ کس بدون پیروزی نمی‌تواند برگردد ولی با فرا رسیدن شب شرط به اتمام می‌رسد. مسلمانان دوباره شرط را در میان می‌گذارند. تا سه روز این کشتار ادامه دارد. روز چهارم همه مسلمانان علیه روم بسیج می‌شوند. جنگ بسیار شدیدی صورت خواهد گرفت. جنگی که مانند آن دیده نشده یا دیده نخواهد شد.

کشته‌ها چنان زیاد می‌شوند و فضا چنان متعفن و بد بو می‌شود که حتی اگر پرنده از کنار آنها بگذرد، جان داده و بر زمین می‌افتد. مردی که صد فرزند داشته باشد، تنها یک فرزند برایش باقی می‌ماند و بقیه در جنگ جان خود را از دست می‌دهند. بعد از این حادثه چه غنیمتی مایه خوشحالی می‌شود و کدام میراث تقسیم می‌گردد؟ در همین وضعیت صدایی که بزرگتر از این جنگ است بگوش آنها می‌رسد. منادی ندا در می‌دهد که دجال در فرزندان و خانواده‌ها جانشین شما شده است. مال غنیمت و هر چه را که در دست دارند رها می‌کنند و به سوی خانه‌ها به راه می‌افتند. ده مرد جنگی و سلحشور به طرف دجال به عنوان مقدمه الجیش روانه می‌شوند. ابن عباس رضی الله عنه می‌گوید: رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(إِنِّي لَأَعْرِفُ أَسْمَاءَهُمْ وَأَسْمَاءَ آبَائِهِمْ وَأَلْوَانَ خِيُولِهِمْ هُمْ خَيْرُ فَوَارِسَ عَلِيٍّ ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ أَوْ مِنْ خَيْرِ فَوَارِسَ عَلِيٍّ ظَهْرِ الْأَرْضِ يَوْمَئِذٍ)^۱

(من نام جنگجویان و نام پدران و رنگ اسب‌های شان را می‌دانم. آنها در آن روزگار از بهترین جنگجویان خواهند بود).

در صحیح مسلم درباره فتح قسطنطنیه از ابوهریره رضی الله عنه تفصیل بیشتری بشرح زیر آمده است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

(سَمِعْتُمْ بِمَدِينَةِ جَانِبٍ مِنْهَا فِي الْبَرِّ وَجَانِبٍ مِنْهَا فِي الْبَحْرِ قَالُوا نَعَمْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى يَغْزَوْهَا سَبْعُونَ أَلْفًا مِنْ بَنِي إِسْحَاقَ فَإِذَا جَاءُوهَا نَزَلُوا فَلَمْ يُقَاتِلُوا بِسِلَاحٍ وَلَمْ يَرْمُوا بِسَهْمٍ قَالُوا لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهِ أَكْبَرُ فَيَسْقُطُ أَحَدُ جَانِبَيْهَا)

(آیا درباره شهری که نصف آن خشکی و نصف دیگرش در دریا قرار دارد چیزی شنیده‌اید؟ حاضرین در جلسه گفتند: آری، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه هفتاد هزار از فرزندان حضرت اسحاق^۳ علیه مردم آن دیار جهاد نکنند. این فرزندان اسحاق هرگاه وارد شهر شوند، با سلاح نمی‌جنگند و هیچ تیری را شلیک نمی‌کنند. بلکه آنها می‌گویند: «لا اله الا الله»، با گفتن این کلمه نصف شهر سقوط می‌کند).

۱. صحیح مسلم، کتاب الفتن: (۲۲۳/۴) شماره: (۲۸۹۹).

۲. علما می‌گویند: این شهر، شهر قسطنطنیه است، هر چند پی‌امیر رضی الله عنه اسم آنرا بیان نغرموده است. به نظرم رسید که این شهر بندوقیه ای‌تالی‌یا باشد، چون قسمتی از خانه‌هایش داخل دریا ساخته شده‌اند و قسمت دیگری در خشکی بنا شده‌اند، در سفری از هر دو شهر دیدن کردم اما به نظرم شهر بندوقیه به تفسیر حدیث نزدیکی‌تر باشد. خدا می‌داند.

۳. امام نووی در شرح مسلم (۴۴/۱۸) می‌فرماید: قاضی می‌گوید: در همه احادیث مسلم بیان شده که نوادگان اسحاق است، برخی هم گفته‌اند از نوادگیان اسماعیل است. البته سیاق و مفهوم حدیث این دیدگاه را تأیید می‌کند، چون آن قوم عرب هستند و نوادگان اسحاق غیر عرب.

من می‌گویم: اشکالی در این حدیث وجود ندارد، چون این دین برای همه مردم است و خداوند قدرت خود را به هر کس دوست داشته باشد می‌دهد. محمد فاتح سیصد سال بعد از نووی قسطنطنیه را فتح کرد و بی‌شتر سربازانش غیر عرب بودند، مشکلی ندارد که این جریان بار دیگری توسط غیر عرب به وقوع پی‌بوند. البته در حدیث گذشته این مطلب تأیید می‌شود، چون رومیان به مسلمین می‌گویند: بگذاری برادران خود که وارد لشکر شما شده‌اند به قتل برسانی.

ثور می گوید: به گمان من رسول الله ﷺ فرمود: همان نصفی که طرف دریا است، بعد نصف دوم نیز با گفتن کلمه لا اله الا الله و الله اکبر سقوط می کند. دفعه سوم که کلمه مذکور گفته می شود دروازه شهر باز می شود و مسلمانان وارد شهر می شوند و اموال غنیمت را بدست می آورند. در همین حال که مشغول تقسیم غنیمت هستند، کسی ندا در می دهد: ای مردم مراقب باشید که دجال ظهور کرده است. همه چیز را رها کرده و بسوی خانه های شان برمی گردند.

مطلب چهارم: قحطی و گرسنگی قبل از ظهور دجال

پیش از ظهور دجال مردم بشدت گرفتار آفت و مصایب فراوانی می شوند، باران از آسمان بر زمین نمی بارد و زمین گیاه و درخت نمی رویاند. در سنن ابن ماجه، صحیح ابن خزیمه و مستدرک حاکم از ابی امامه از رسول الله ﷺ روایت شده که رسول ﷺ فرمود:

(إِنَّ قَبْلَ خُرُوجِ الدَّجَالِ ثَلَاثَ سِنَوَاتٍ شِدَادٍ يُصِيبُ النَّاسَ فِيهَا جُوعٌ شَدِيدٌ يَأْمُرُ اللَّهُ السَّمَاءَ فِي السَّنَةِ الْأُولَى أَنْ تَحْبِسَ ثَلَاثَ مَطَرَهَا وَيَأْمُرُ الْأَرْضَ فَتَحْبِسَ ثَلَاثَ نَبَاتِهَا ثُمَّ يَأْمُرُ السَّمَاءَ فِي السَّنَةِ الثَّانِيَةِ فَتَحْبِسَ ثَلَاثِي مَطَرَهَا وَيَأْمُرُ الْأَرْضَ فَتَحْبِسَ ثَلَاثِي نَبَاتِهَا ثُمَّ يَأْمُرُ اللَّهُ السَّمَاءَ فِي السَّنَةِ الثَّلَاثَةِ فَتَحْبِسَ مَطَرَهَا كُلَّهُ فَلَا تُقَطِرُ قَطْرَةً وَيَأْمُرُ الْأَرْضَ فَتَحْبِسُ نَبَاتَهَا كُلَّهُ فَلَا تُنْبِتُ خَضِرَاءَ فَلَا تَبْقَى ذَاتُ ظِلْفٍ إِلَّا هَلَكَتْ إِلَّا مَا شَاءَ اللَّهُ قِيلَ فَمَا يُعِيشُ النَّاسُ فِي ذَلِكَ الزَّمَانِ قَالَ التَّهْلِيلُ وَالتَّكْبِيرُ وَالتَّسْبِيحُ وَالتَّحْمِيدُ وَيُجْرَى ذَلِكَ عَلَيْهِمْ مُجْرَى الطَّعَامِ)^۱

(پیش از ظهور دجال سه سال قحطی که مردم به شدت در آن دچار گرسنگی می شوند، پیش خواهد آمد، سال اول خداوند به آسمان امر می کند که یک سوم بارش را متوقف سازد و به زمین دستور می دهد که یک سوم گیاهانش را سبز نکند. در سالهای دوم و سوم نیز چنین می شود و در پایان سه سال هیچ قطره ای بر زمین نمی افتد و هیچگونه دانه ای از زمین سبز نمی شود. هیچ حیوان سم داری بر زمین

۱. صحیح الجامع: (۲۷۷/۶) شماره: (۷۷۵۲).

زنده نمی ماند. همه از بین می روند. سوال شد، یا رسول الله ﷺ مردم در این مدت چگونه و به چه وسیله ای امرار معاش می کنند. رسول الله ﷺ فرمود: با تهلیل و تکبیر و تحمید. این کلمات جایگزین غذا می شوند).

مطلب پنجم: ویژگیها و علایم دجال

دجال ادعای ربوبیت می کند و جهت ترویج باطل های خود اعمال خارق العاده را انجام می دهد، حتی شخصی که نزد او می آید گمان می کند جریان دجال بر وی پنهان نمی شود و باطل او تأثیری ندارد. اما وقتی اعمال خارق العاده او را می بیند، تسلیم می شود و از او پیروی می کند. در سنن ابی داود با سند صحیح از عمران بن حصین روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(مَنْ سَمِعَ بِالْجَّالِ، فَلَيْتًا مِنْهُ، فَوَاللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لِيَأْتِيَهُ وَهُوَ يَحْسِبُ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ، فَيَتَّبِعُهُ، مِمَّا يَبْعَثُ بِهِ مِنَ الشَّبَهَاتِ، أَوْ لَمَّا يَبْعَثُ بِهِ مِنَ الشَّبَهَاتِ)^۱

(هرکس درباره دجال می شنود باید از وی دوری کند. به خدا سوگند، انسان مسلمان پیش او می آید و می پندارد که مسلمان است. ولی وقتی نزد او می آید از شبهات القا شده او پیروی می کند).

هرکس با دقت دجال را مورد مطالعه قرار دهد، قطعاً می داند که دجال باطل است و صفات ربوبیت در آن تحقق نیافته اند. هرچند توسط او کارهای خلاف عادت صورت می گیرد، چون دجال بشر و ناتوان است. می خورد، می نوشد، می خوابد و نیاز به بول و غائط دارد. هرکس چنین حالتی داشته باشد، چگونه می تواند اله، معبود و رب کائنات باشد. حال آنکه او نیازمند به کائنات است!!

با این وجود رسول الله ﷺ بسیاری از علایم و ویژگی های آن را برای ما بیان فرموده است تا مسلمانی که دجال در زمان آنها ظهور می کند، او را شناخته و در دام فریب او گرفتار نشود.

۱. جامع الاصول (۳۵۶/۱۰) شماره (۷۸۴۶).

ویژگی های برجسته دجال

رسول الله ﷺ به گونه‌ای دجال را معرفی کرده است که حال و کیفیت و صفات و قیافه‌ی او روشن شده است. در صحیح بخاری از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده که رسول الله ﷺ دجال را در خواب دید و او را چنین توصیف فرمود: مردی تنومند و سرخ رنگ است، موهای سرش پیچیده و از یک چشم نابینا است. چشم کور او بطرف بیرون برجسته و مانند دانه انگوری است که روی آب می‌باشد. از لحاظ سیما و صورت و قیافه تشابه زیادی به ابن قطن خزاعی دارد.^۱

از عباده بن صامت روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(إني حدثكم عن الدجال حتى خشيت أن لا تعقلوا، أن مسيح الدجال رجل قصير أفحج جعد أعور مطموس العينونه أعور العين، ليست بناتئة ولا حجرا، واعلموا أن الله عز وجل ليس بأعور، وأنكم لن تروا ربكم حتى تموتوا)^۲

(من درباره دجال برای شما صحبت کردم تا اینکه احتمال دادم متوجه نشده‌اید. اینک به شما می‌گویم که مسیح دجال مرد کوتاه قدی است. موهای پیچیده دارد. یک چشم است و چشم او بی نور است. بی ابرو است، برجسته نیست. اگر دچار مشکل شدید، بدانید که پروردگار شما یک چشم نیست و تنها در قیامت قادر به دیدن او خواهید بود).

یک چشم بودن دجال

رسول الله ﷺ بر توصیف دو چشم دجال خیلی تاکید فرموده است، چون هر چند بتواند از سایر صفات و ویژگی‌هایش خود را رها سازد، هرگز نمی‌تواند چشم‌هایش را پنهان کند. چشم‌ها در معرض دید عموم قرار می‌گیرند. هرکس آنها را می‌بیند و ویژگی‌های چشم آشکار و پنهان شدنی نیستند. احادیث گذشته اشاراتی پیرامون معیوب بودن چشم‌های دجال داشتند. در برخی روایات آمده است که چشم اعور (کور) دجال چشم راست است و در بعضی روایات چشم اعور

۱. صحیح البخاری، کتاب الفتن. فتح الباری: (۹۰/۱۳).

۲. صحیح الجامع الصغیر: (۳۱۸/۲) شماره: (۲۴۵۵).

چشم چپ معرفی شده است. اعور بودن چشم راست بیشتر معروف است، چون احادیث متفق علیه هستند. رسول الله ﷺ چشم اعور دجال را به چشم خاموش و بی خاصیت تشبیه کرده است. در حدیثی آمده که چشم راست او برجسته و قابل پنهان کردن نمی باشد. مانند نخاعه ای که روی دیوار صاف و گچ کاری شده بیفتد.

در صحیح مسلم از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما درباره دجال آمده است:

(أَعْوَرَ الْعَيْنِ الْيُمْنَى كَأَنَّهَا عَيْنٌ طَافِيَةٌ)

(چشم راستش کور و مانند دانه انگوری است که روی آب شنا می کند)^۱

در حدیث ابی سعید:

(و عینه الیمنی عوراء جاحظه لا تحفی کالها نخاعه فی حائط مجصص، عینه

الیسری کالها کوکب دری)

امام نووی روایات متعارض را اینگونه توجیه نموده است: تمام روایاتی که حاکی از اعور بودن دو چشم دجال هستند، به درجه صحت رسیده اند. «عوراء» به معنی معیوب بودن چشم است، بنا بر این توصیف کردن چشم دجال به عور یعنی هر دو چشمش مشکل دارند. در بعضی روایات دیگر آمده است که چشم راست او کور است و در برخی روایات دیگر آمده است که چشم چپ او کور است. در بعضی روایات آمده است: «احداهما طافئه» با همزه به معنی فاقد دید. یعنی چشم او دید ندارد. و درباره چشم دیگر او آمده است: «الآخری طافیة» بدون همزه به معنی ظاهر و برجسته. پس دو چشم دجال بر اساس اظهارات امام نووی یک فاقد نور و دید و دیگری هرچند کور نیست اما دارای اختلال و عیب است. در روایت مسلم آمده است: چشمی که فاقد نور و دید است، همان چشم ممسوح است. روی آنرا جلدی کلفت پوشانده و توان دیدن را از آن گرفته است.

رسول الله ﷺ چشم بینایش را اینگونه توصیف می فرماید: چشم او سبز و مانند

شیشه به نظر می رسد.^۲

۱. بخاری کتاب «الفتن» باب «دجال» فتح الباری (۹۰/۱۳). مسلم کتاب «الفتن» باب «ذکر دجال» (۲۲۴۷/۴).

۲. سلسله احادیث الصحیحة (۴۷۷/۴) شماره (۱۸۶۳).

میان دو چشم او کافر نوشته شده است

علایم دیگری نیز وجود دارد که خداوند دجال را در پرتو آن معرفی نموده است. البته این علامت را تنها مؤمنان می‌دانند. یعنی آنهایی که فاقد بصیرت هستند، این علایم را نمی‌شناسند. منظور از این علامت جمله‌ای است که متن آن «ک، ف، ر» می‌باشد یا «کافر». در صحیح بخاری از حضرت انس رضی الله عنه از رسول الله صلی الله علیه و آله نقل شده است:

(مَا بُعِثَ نَبِيٌّ إِلَّا أَنْذَرَ أُمَّتَهُ الْأَعْوَرَ الْكَذَّابَ أَلَّا إِنَّهُ أَعْوَرٌ وَإِنَّ رَبَّكُمْ لَيْسَ بِأَعْوَرَ وَإِنَّ بَيْنَ عَيْنَيْهِ مَكْتُوبٌ كَافِرٌ)^۱

(هیچ پیامبری مبعوث نشده است مگر اینکه امتش را از اعور کذاب بر حذر داشته است. آگاه باشید که دجال اعور است و پروردگار شما اعور نیست و میان دو چشم او کلمه کافر نوشته شده است).

مشابه این حدیث، حدیثی است که امام بخاری آنرا نقل کرده است. بر اساس اظهارات امام نووی محققین بر این عقیده‌اند که این نوشته کاملاً معلوم و مشخص است، از جمله علایمی می‌باشد که معرف کفر قطعی، کذب و باطل بودن او است. و خداوند آن را برای هر مؤمن چه با سواد یا بی‌سواد ظاهر می‌کند و از کسانی که قصد شقاوت و واقع شدن در فتنه او را داشته باشد، پنهان می‌دارد.

قاضی عیاض اختلاف بزرگان را در این مورد نقل می‌کند و می‌گوید: گروهی گمان می‌کنند که نوشته ظاهری و حقیقی است و برخی هم بر این گمان هستند که مجاز است و برای تأکید دیدگاه خود به این حدیث استدلال می‌کنند که پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: همه مؤمنان آنرا می‌خوانند با سواد باشند یا بی‌سواد، ولی این دیدگاه ضعیف است.^۲

دجال وارث ندارد

رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است که: دجال عقیم (بی‌اولاد) است و فرزندی ندارد.^۳

۱. بخاری کتاب «الفتن» باب «ذکر الدجال» (فتح الباری ۹۰/۱۳).

۲. شرح نووی بر مسلم (۶۰/۱۸).

۳. شرح نووی بر مسلم (۲۲۴۲/۴).

مطلب ششم: دعوی ربوبیت او باطل است

با توجه به صفات و ویژگی‌های دجال که حکایت از معیوب و نقص شدید او دارند، چگونه این مخلوق ناتوان و مستمند می‌تواند رب باشد و ادعای ربوبیت کند. او ادعا می‌کند که او رب مردم است و حال آنکه رب مردم در دنیا قابل رؤیت نیست. رسول الله ﷺ می‌فرماید:

(تَعَلَّمُوا أَنَّهُ لَنْ يَرَى أَحَدًا مِنْكُمْ رَبَّهُ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى يَمُوتَ)^۱

(بدانیند هیچکدام از شما تا قیامت پروردگارش را در دنیا نمی‌بینند).

علاوه بر این دجال نقص و عیب مادرزادی دارد. مثلاً عیب کوری او بر کسی مخفی و پوشیده نیست. رسول الله ﷺ می‌فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى لَيْسَ بِأَعْوَرَ أَلَّا إِنَّ الْمَسِيحَ الدَّجَالَ أَعْوَرُ عَيْنِ الْيَمْنَى كَأَنَّ عَيْنَهُ عِنَبَةٌ طَافِيَةٌ)^۲

(خداوند بر شما پنهان نمی‌شود. خداوند اعور نیست. ولی چشم راست دجال اعور است. چشم او مانند دانه انگوری است که روی آب شناور باشد).
از جمله صفات معیوب دجال که در احادیث مطرح شده است، «افجح» است. «افجح» بر فاصله زیاد میان دو ساق پای انسان اطلاق می‌گردد. یا فاصله زیاد میان دو فخذ و ران و بعضی آن را فاصله نزدیک میان دو پا همراه با تباعد ساقین تفسیر کرده‌اند. بعضی‌ها می‌گویند: افجح به کسی می‌گویند که «فی رجله اعوجاج» در پایش کجی باشد^۳

ابن‌العربی می‌گوید: وجود صفات نقص در وصف دجال دلیل بر این است که او محکوم به نقص است و نمی‌تواند نواقص را از خود بزدايد. اگر او رب می‌بود، می‌توانست نواقص را از خود دور کند. برنداشتن صفات نقص از خود دلیل خدا و رب نبودن است و اینکه توان زدودن نواقص را از وجود خود ندارد.

۱. صحیح مسلم کتاب «فتن» (۴/۲۲۴۵).

۲. بخاری کتاب «توحید» باب «قول الله: لتضع علی عینی» فتح الباری (۱۳/۳۸۹).

۳. فتح الباری: (۱۳/۹۷).

تاکید رسول الله ﷺ بر کور بودن دجال بدان جهت است که اثر «کوری» آشکار و ملموس است. عالم و جاهل می‌تواند آن را درک کند و کسانی که دلایل عقلی را درک نمی‌کنند براحتمی می‌توانند اثر کوری را دریابند، هر چند عاقلان به راحتی می‌توانند حقیقت دجال را درک کنند.

مطلب هفتم: امکانات و وسائل فتنه دجال

دجال مدعی خداوندی است و امکانات عجیبی در اختیار دارد که موجب فتنه‌ی بزرگ برای مردم می‌شود و از جمله این ابزار و امکانات:

۱- حرکت سریع او بر روی زمین

در حدیث نواس بن سمعان که مسلم آنرا روایت کرده است در مورد سرعت رفتار و انتقال دجال از رسول الله ﷺ سوال شد؟ رسول خدا ﷺ فرمود:

(كَالْعَيْثِ اسْتَدْبَرْتُهُ الرِّيحُ)

(مانند ابری است که باد آنرا به حرکت در می‌آورد).

رسول الله ﷺ بیان کرده که دجال در اطراف زمین می‌رود، به تمام شهرهای دنیا به جز مکه و مدینه سفر می‌کند. در حدیث بخاری و مسلم آمده است: دجال سوای مکه و مدینه تمام شهرها را می‌پیماید.

در حدیث ابی امامه که ابن ماجه، خذیمه و حاکم آنرا نقل کرده‌اند، چنین آمده است:

(إِنَّهُ لَا يَبْقَى شَيْءٌ مِنَ الْأَرْضِ إِلَّا وَطَنَهُ وَظَهَرَ عَلَيْهِ إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ لَا يَأْتِيَهُمَا مِنْ نَقْبٍ مِنْ نِقَابِهِمَا إِلَّا لَقِيَتْهُ الْمَلَائِكَةُ بِالسُّيُوفِ صَلْتَةً^۱)

(هیچ نقطه‌ای از زمین باقی نمی‌ماند مگر اینکه دجال بدان سر می‌زند و بر آن غلبه پیدا می‌کند. به جز مکه و مدینه، از هر نقطه‌ای که بخواهد وارد این دو شهر شد، فرشتگان با شمشیرهای برهنه جلو او را می‌گیرند).

۱. صحیح جامع الصغیر (۲۷۵/۶) شماره ۷۷۵۲.

۲- بهشت و دوزخ دجال

از جمله ابزار فریب دجال چیزی شبیه به بهشت و دوزخ یا نهری شبیه آب و نهری شبیه آتش است که آنرا به همراه خود دارد. حقیقت امر خلاف واقعیت می‌باشد. آنچه را که مردم به صورت آتش می‌بینند، در واقع آب خنک است و حقیقت آنچه که مردم آنرا آب خنک می‌بینند، آتش سوزان است.

در صحیح بخاری و مسلم از حضرت حذیفه رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(إِنَّ مَعَهُ مَاءً وَنَارًا فَنَارُهُ مَاءٌ بَارِدٌ وَمَاؤُهُ نَارٌ)

(دجال آب و آتش با خود به همراه دارد، آتش او را در واقع خنک است و آب او در واقع آتش است)^۱

روایات متعددی شبیه روایت مذکور در صحاح و سایر کتب حدیث آمده است.

در صحیح مسلم آمده است که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(لَأَنَا أَعْلَمُ بِمَا مَعَ الدَّجَالِ مِنْهُ مَعَهُ نَهْرَانِ يَجْرِيَانِ أَحَدُهُمَا رَأْيَ الْعَيْنِ مَاءٌ أَبْيَضٌ وَالْآخَرُ رَأْيَ الْعَيْنِ نَارٌ تَأْجِجُ فِيمَا أَدْرَكَنَّ أَحَدٌ فَلَيَاتِ النَّهْرَ الَّذِي يَرَاهُ نَارًا وَيُعْمَضُ ثُمَّ يُطَاطِئُ رَأْسَهُ فَيَشْرَبُ مِنْهُ فَإِنَّهُ مَاءٌ بَارِدٌ)^۲

(من چیزهای همراه دجال را از خودش بهتر می‌دانم. او دو نهر جاری را با خود به همراه دارد. یک نهر در ظاهر آب گوارا و سفید است و نهر دیگر در ظاهر آتش شعله‌ور است. اگر کسی از شما در زمان ظهور دجال زنده بماند، آنچه را که در ظاهر آتش است، اختیار کند، چشم را پایین گرفته و از آن بنوشد، چون آن آتش در واقع آب خنک است).

در حدیثی دیگر امام مسلم آمده است که دجال ظهور می‌کند. آب و آتش را به خود همراه دارد. آنچه را که مردم بصورت آب می‌بینند، در واقع آتش است که می‌سوزاند و آنچه را که مردم بصورت آتش می‌بینند، آب خنک و شیرین است.

۱. بخاری کتاب «الفتن» باب « ذکر دجال » فتح الباری (۹۰/۱۳) و مسلم کتاب «الفتن» باب « ذکر

دجال » (۲۲۴۹/۴) شماره (۲۹۳۴).

۲. مسلم، کتاب الفتن: (۲۲۵۲/۴) شماره: (۲۹/۳۷).

هرکس از شما زمان دجال را دریابد، آنچه را که بصورت آتش می‌بیند، اختیار کند، زیرا در واقع آب شیرین و پاکیزه است. (مسلم کتاب الفتن).

از نصوص چنین بر می‌آید که مردم حقیقت اشیایی را که دجال به همراه خود دارد، نمی‌شناسند. آنچه که می‌بینند حکایت از واقعیت امر ندارد. بلکه مخالف واقعیت است. لذا در احادیث صحیح مسلم چنین آمده است:

(إِنَّهُ يَجِيءُ مَعَهُ مِثْلُ الْجَنَّةِ وَالنَّارِ فَالْتِي، فالتی یقول: انما الجنة هي النار)

(دجال نمونه بهشت و جهنم را به همراه دارد، چیزی که بهشت است در واقع

دوزخ است)

۳- کمک گرفتن از شیاطین

بدون تردید دجال از شیاطین یاری می‌جوید و واضح است که شیاطین خدمت نمی‌کنند مگر برای کسانی که در نهایت جهالت و گمراهی به سر ببرند و قائل به عبودیت غیر خداوند باشند. در صحیح ابن خذیمه و مستدرک از ابی امامه رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(وَإِنَّ مِنْ فِتْنَتِهِ أَنْ يَقُولَ لِأَعْرَابِيٍّ أَرَأَيْتَ إِنْ بَعَثْتُ لَكَ أَبَاكَ وَأُمَّكَ أَتَشْهَدُ أَنِّي رَبُّكَ فَيَقُولُ نَعَمْ فَيَتَمَثَّلُ لَهُ شَيْطَانَانِ فِي صُورَةِ أَبِيهِ وَأُمِّهِ فَيَقُولَانِ يَا بُنَيَّ اتَّبِعْهُ فَإِنَّهُ رَبُّكَ)^۱

(از جمله فتنه‌های دجال این است که به انسان جاهل و روستایی می‌گوید: آیا اگر من پدر و مادر مرده تو را زنده کنم؟ گواهی می‌دهی که من پروردگار تو هستم؟ می‌گوید: آری، آنگاه شیاطین به صورت پدر و مادر آن مرد دهاتی در می‌آیند و می‌گویند: ای فرزند عزیزم از وی تبعیت کن همانا او پروردگار تو است).

۴- اطاعت حیوانات و جمادات از وی

از جمله ابزار فتنه دجال که خداوند به وسیله آن بندگانش را می‌آزماید، این است که به آسمان امر می‌کند تا بیاراند، به زمین دستور می‌دهد تا علف برویاند و به

۱. صحیح الجامع الصغیر: (۶/۲۷۴) شماره: (۷۷۵۲).

حیوانات امر می‌کند تا تابع او شوند و به ویرانه‌ها امر می‌کند تا گنج‌های پنهان را ظاهر کنند. در همه موارد از وی اطاعت می‌شود. در صحیح مسلم از نواس بن سمعان روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(يَأْتِي عَلَى الْقَوْمِ فَيَدْعُوهُمْ فَيُؤْمِنُونَ بِهِ وَيَسْتَجِيبُونَ لَهُ فَيَأْمُرُ السَّمَاءَ فَتَمْطِرُ وَالْأَرْضَ فَتُنْبِتُ فَتَرَوْحُ عَلَيْهِمْ سَارِحَتَهُمْ أَطْوَلَ مَا كَانَتْ ذُرًّا وَأَسْبَغَهُ ضُرُوعًا وَأَمَدَهُ خَوَاصِرَ ثُمَّ يَأْتِي الْقَوْمَ فَيَدْعُوهُمْ فَيَرُدُّونَ عَلَيْهِ قَوْلَهُ فَيَنْصَرِفُ عَنْهُمْ فَيَصْبِحُونَ مُمَحِلِينَ لَيْسَ بَأَيْدِيهِمْ شَيْءٌ مِنْ أَمْوَالِهِمْ وَيَمُرُّ بِالْخَرَبَةِ فَيَقُولُ لَهَا أَخْرَجِي كُنُوزَكَ فَتَتَّبِعُهُ كُنُوزُهَا كَيْعَاسِيبِ النَّخْلِ)^۱

(دجال نزد مردم می‌آید، مردم را دعوت می‌کند. به او ایمان می‌آورند و از وی اطاعت می‌کنند، به آسمان امر می‌کند ببارد. به زمین دستور می‌دهد گیاه و درخت می‌رویند. دام‌های مردم به تعداد بسیار زیاد و با پستان‌های پر از شیر و بسیار چاق و فربه همراه با آنان راه می‌روند. نزد مردم می‌آیند، مردم را دعوت می‌کنند. مردم سخنانش را رد می‌کنند. مردم عاطل و باطل می‌شوند. هیچ چیز در اختیار آنان باقی نمی‌ماند. از کنار ویرانه‌ها رد می‌شود و خطاب به آنها می‌گوید: گنج‌های خود را بیرون بیاورید. گنج‌های ویرانه‌ها مانند زنبورهای عسل که از ملکه خود پیروی می‌کنند، از او پیروی خواهند کرد).

۵- کشتن و زنده کردن

از جمله ابزار فریب او این است که فرد مؤمن را در نظر مردم می‌کشد و بعد ادعا می‌کند که او را زنده می‌گرداند. در صحیح بخاری از ابوسعید روایت شده که رسول الله ﷺ سخن بسیار زیادی پیرامون دجال برای ما بیان کرد و فرمود:

(يَأْتِي الدَّجَالُ وَهُوَ مُحَرَّمٌ عَلَيْهِ أَنْ يَدْخُلَ نَقَابَ الْمَدِينَةِ فَيَنْزِلُ بَعْضَ السَّبَّاحِ الَّتِي تَلِي الْمَدِينَةَ فَيَخْرُجُ إِلَيْهِ يَوْمئِذٍ رَجُلٌ وَهُوَ خَيْرُ النَّاسِ أَوْ مِنْ خِيَارِ النَّاسِ فَيَقُولُ أَشْهَدُ أَنَّكَ الدَّجَالُ الَّذِي حَدَّثَنَا رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حَدِيثَهُ فَيَقُولُ الدَّجَالُ أَرَأَيْتُمْ إِنْ

۱. صحیح مسلم، کتاب الفتن: (۴/۲۲۵۲) شماره: (۲۹۳۷).

قَتَلْتُ هَذَا ثُمَّ أَحْيَيْتُهُ هَلْ تَشْكُونَ فِي الْأَمْرِ فَيَقُولُونَ لَا فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يُحْيِيهِ فَيَقُولُ وَاللَّهِ مَا كُنْتُ فِيكَ أَشَدَّ بَصِيرَةً مِنِّي الْيَوْمَ فَيُرِيدُ الدَّجَالُ أَنْ يَقْتُلَهُ فَلَا يُسَلِّطُ عَلَيْهِ^۱

(دجال ظهور می کند. وارد شدن به مدینه منوره برایش ممنوع خواهد بود. در بعضی مناطق سنگلاخ در بیرون مدینه توقف می کند. مردی که در آن روزگار از بهترین ما خواهد بود، نزد وی می آید، و می گوید: من گواهی می دهم تو همان دجالی هستی که رسول الله ﷺ ماجرای تو را برای ما بیان کرده است، دجال می گوید: آیا اگر این را بکشم و زنده گردانم، باز هم شما ادعای رب بودنم را رد می کنید و شک و تردید به دل راه می دهید؟ مردم می گویند: خیر. دجال آن انسان مورد نظر را در ظاهر می کشد و سپس او را زنده می کند. آن مرد می گوید: اکنون بیش از هر زمان دیگر به حقیقت تو پی بردم. دجال بار دیگر قصد کشتن او را دارد اما این بار قدرت چنین کاری را در خود نمی بیند).

امام مسلم از ابوسعید خدری چنین روایت می کند: دجال ظهور می کند. مردی از وی سوال می کند، کجا می روی؟ مرد مؤمن می گوید: قصد دارم پیش آن کس بروم که ظهور کرده است (دجال). دجال می گوید: آیا تو به پروردگار بودن من ایمان نمی آوری؟ مرد مؤمن می گوید: پروردگار ما که پنهان است. دار و دسته دجال می گویند: او (مردم مومن) را بکشید. افراد گارد دجال خطاب به همدیگر می گویند: آیا او شما را از کشتن منع کرده است؟ آنگاه آن مرد مومن را نزد دجال می برند. وقتی مرد مومن دجال را می بیند، می گوید: ای مردم! این مسیح دجال است. همان دجالی که رسول الله ﷺ درباره آن خبر داده است. دجال دستور می دهد او را بگیرند، بزنند و زخمی کنند. او را بر زمین خوابانیده و بشدت مورد ضربه قرار می دهند. آنگاه از وی می پرسند، آیا ایمان نمی آوری؟ آن مرد مومن می گوید: تو مسیح دروغگو هستی. دجال دستور می دهد تا آن مرد مومن را از فرق سر بوسیله اهره دو تکه کنند. دجال میان آن دو تکه راه می رود و می گوید: بلند شو. آن دو تکه بهم وصل شده به حالت اولی باز می گردد. دجال می پرسد، آیا به من ایمان آوردی؟ می گوید: اکنون تو را بیش از پیش شناختم. بعد می گوید: این کار با کسی دیگر

۱. بخاری، کتاب الفتن. فتح الباری (۱۰۱/۱۳) و مسلم: (۲۲۵۶/۴) شماره: (۲۹۳۸).

بعد از من انجام نمی‌گیرد. دجال آن مرد مومن را می‌گیرد تا ذبحش کند. آهن بزرگی روی سینه او می‌گذارد تا تکان نخورد. دست و پاهایش را می‌بندد و به ظاهر او را در آتش می‌اندازد. ولی در واقع او به بهشت انداخته می‌شود. زیرا دوزخ او بهشت است. رسول الله ﷺ فرمود: این مرد مومن نزد الله بزرگترین شهید است.^۱

مطلب هشتم: محل ظهور دجال

دجال از مشرق زمین، از شهرهای فارس خراسان ظهور می‌کند. در حدیثی که ترمذی، ابن ماجه، حاکم و احمد و ضیاء در مختار از حضرت ابوبکر صدیق رضی الله عنه روایت می‌کنند چنین آمده است، رسول الله ﷺ فرمود:

(إن الدجال يخرج من أرض بالمشرق، يقال لها: (خراسان) يتبعه قوم كأن وجوههم

الجان المطرقة)^۲

(کسانی از دجال تبعیت می‌کنند که چهره‌های شان مانند سپر فرو رفته سرخ و گرد است).

اما مسلمانان زمانی او را می‌شناسند که به میان عراق و شام (سوریه) می‌رسد. در حدیث نواس بن سمعان می‌آید: دجال در یک فاصله میان دو کشور، عراق و شام ظهور می‌کند بسوی چپ و راست جهت ترویج فتنه می‌رود، ای بندگان خدا (در برابر فتنه دجال) ثابت قدم باشید.^۳

مطلب نهم: مدت زمان ماندگاری او بر روی زمین

صحابه رضی الله عنهم درباره مدت زمان توقف دجال سوال کردند، رسول الله ﷺ فرمودند: چهل روز، یک روز برابر یک سال و روز دوم برابر یک ماه و روز سوم برابر یک هفته و بقیه روزهایش مانند روزهای معمولی شما خواهند بود. سوال شد، ای پیامبر

۱. مسلم، کتاب الفتن. (۴/۲۲۵۶) شماره: (۲۹۳۸).

۲. سلسله احادیث الصحیحة (۴/۱۲۲) شماره (۱۵۹۱).

۳. صحیح مسلم، باب ذکر دجال، کتاب الفتن.

خدا ﷻ آن روز که برابر یک سال خواهد بود آیا نمازهای یک روز برای ما کافی است؟ فرمودند: خیر، آن روز طولانی را با روزهای معمولی مقایسه نموده و به مقدار هر روز پنج نماز خوانده شود.^۱ (مسلم و ابو داود)

پاسخ رسول الله ﷺ به سوال صحابه مبنی بر اینکه آیا پنج نماز در آن یک روز که برابر یک سال خواهد بود، کفایت می‌کند یا خیر، حکایت از آن دارد که روزها حقیقتاً نه مجازاً به اندازه یک سال، یک ماه و یک هفته طولانی می‌شوند.

مطلب دهم: پیروان دجال

مسیح دجال، اعور و دروغگو همان پادشاهی است که یهودی‌ها در انتظار رسیدن او هستند تا در دوران او بر دنیا حکومت کنند. در مسند احمد از عثمان بن ابی العاص روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(اکثر اتباع الدجال اليهود و النساء)

(اغلب پیروان دجال یهود و زنان هستند).

در حدیث انس بن مالک که امام مسلم آن را در صحیح خود آورده است، چنین آمده: هفتاد هزار تن از یهود اصفهان که عبای مخصوص دارند، از دجال تبعیت می‌کنند.^۲

ابو نعیم می‌گوید: یکی از محله‌ها یا قریه‌های اصفهان موسوم به «یهودیه» بود. زیرا آن قریه یا محله مخصوص یهودی‌ها بود و تا زمان ایوب بن زیاد حاکم مصر در دوران مهدی بن منصور عباسی، همین وضعیت ادامه داشت. مسلمانان در بخشی از آن ساکن شدند و بخش دیگر آن هم چنان برای یهود باقی ماند.

نام دجال نزد یهود، مسیح بن داود است، یهودی‌ها مدعی هستند که مسیح در آخر زمان ظهور می‌کند و حکومتش در دریا و خشکی گسترش پیدا می‌کند و نهرها همراه وی حرکت می‌کند. یهودی‌ها مدعی هستند که دجال، نشانی از نشانه‌های

۱. جامع الاصول: (۳۴۵/۱۰) شماره: (۷۸۳۹).

۲. مسلم، کتاب الفتن: (۲۲۶۶/۴) شماره: (۲۹۴۴).

خداوند است. یهود در این زعم و مدعای خود، دروغ می‌گویند. مسیح بن داود فرشته یا نشانی از نشانه‌های خداوند نیست. بلکه او همان مسیح گمراه کننده است. البته مسیح هدایتگر و راهنما عیسی بن مریم علیه السلام است. حضرت عیسی علیه السلام مسیح گمراهی یعنی دجال و پیروان یهودی او را به قتل می‌رساند.

مطلب یازدهم: محفوظ ماندن مکه و مدینه منوره از دجال

دجال قصد رفتن به مدینه منوره را می‌کند، اما نمی‌تواند وارد مدینه شود. زیرا خداوند متعال مکه و مدینه را از دجال و طاعون حفاظت کرده است و محافظت این دو شهر مقدس را به فرشتگان سپرده است. در صحیح بخاری از حضرت ابوهریره حدیث مرفوعی نقل شده است که در ورودی شهر مدینه منوره فرشتگان گماشته شده‌اند تا از ورود دجال و طاعون جلوگیری کنند.

در صحیح بخاری از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده: ترس و بیم دجال داخل مدینه نمی‌شود. آن روز مدینه منوره هفت دروازه‌ی ورودی خواهد داشت. بر هر دروازه‌ای فرشته‌ای گماشته شده است.^۱

در سنن ترمذی و مسند احمد از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده است: دجال از طرف شرق می‌آید و قصد وارد شدن به مدینه منوره را دارد وقتی به پشت «احد» می‌رسد با فرشتگان برخورد می‌کند، جهت و مسیر خود را به سوی شام عوض می‌کند و در آنجا به هلاکت می‌رسد. (ترمذی این حدیث را صحیح دانسته است).

در صحیح بخاری و مسلم از حضرت انس رضی الله عنه روایت شده:

(لَيْسَ مِنْ بَلَدٍ إِلَّا سَيَطُوهُ الدَّجَالُ إِلَّا مَكَّةَ وَالْمَدِينَةَ لَيْسَ لَهُ مِنْ نِقَابِهَا نَقْبٌ إِلَّا عَلَيْهِ الْمَلَائِكَةُ صَافِينَ يَحْرُسُونَهَا ثُمَّ تَرْجِفُ الْمَدِينَةَ بِأَهْلِهَا ثَلَاثَ رَجَفَاتٍ فَيُخْرِجُ اللَّهُ كُلَّ كَافِرٍ وَمُنَافِقٍ)^۲

۱. بخاری، کتاب الفتن. فتح الباری (۹۰/۱۳).

۲. صحیح الجامع (۹۹/۵) شماره (۷۷۵۲).

(هیچ شهری نیست که دجال وارد آن نشود، مگر مکه و مدینه. در ورودی این دو شهر فرشتگانی گماشته شده‌اند و از آن حراست می‌کنند. دجال در منطقه شوره‌زار از اراضی مدینه نازل می‌شود. شهر مدینه سه بار به لرزه در می‌آید. هر کافر و منافقی که در مدینه زندگی می‌کند، با این سه لرزه از مدینه بیرون شده و به طرف دجال به راه می‌افتند).

مطلب دوازدهم: راه نجات از دجال

در مباحث گذشته بیان نمودیم که مسلمانان اندکی پیش از ظهور دجال به قدرت و شوکت بزرگی دست پیدا می‌کنند و وارد جنگ‌های خطرناکی می‌شوند و به پیروزی دست می‌یابند. دجال برای خاتمه دادن به این قدرت بزرگ که بزرگترین حکومت زمان خود را از پا در آورده است. وارد عرصه نبرد می‌شود. مسلمانان در آن روزگار قسطنطنیه را فتح می‌کنند. شیاطین، مسلمانان را ندا می‌دهد که دجال در خانه‌ها و منازل شما وارد شده و جانشین شما گشته است.

مسلمانان اموال غنیمت را رها ساخته و به سوی خانه‌های شان بر می‌گردند. بعد دجال در حالی بیرون می‌آید که مسلمانان اسلحه را بر زمین نگذاشته‌اند، در همین حالت حضرت عیسی علیه السلام نازل می‌شود و مسلمانان را در حال آمادگی و تدارک جنگی می‌بیند. قطعاً بر هر مسلمان واجب است که به نیروهای اسلامی حامل پرچم جهاد در راه الله، ملحق شود و برای دین خدا جهاد کند، هرچند که شرایط و اوضاع سخت و دشوار باشد. آری، این همان چیزی است که رسول الله صلی الله علیه و آله ما را بدان وصیت نموده است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

(إِنَّهُ يَخْرُجُ مِنْ خَلَّةٍ بَيْنَ الشَّامِ وَالْعِرَاقِ فَعَاثَ يَمِينًا وَعَاثَ شِمَالًا يَا عِبَادَ اللَّهِ اتَّبُوا)^۱

(دجال در فاصله میان دو کشور یعنی عراق و شام ظهور می‌کند. به راست و چپ فساد را ترویج می‌دهد. ای بندگان خداوند ثابت قدم بمانید).

برای مسلمانان جایز نیست که نزد دجال بیایند هر چند که بر خود اعتماد داشته باشند. زیرا دجال شبهات و حيله‌هایی به همراه دارد که ایمان را متزلزل می‌کنند. در سنن ابی داود از عمران بن حصین روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند:

(مَنْ سَمِعَ بِالْجَالِ فَلْيَنْأَ عَنْهُ فَوَاللَّهِ إِنَّ الرَّجُلَ لَيَأْتِيهِ وَهُوَ يَحْسِبُ أَنَّهُ مُؤْمِنٌ فَيَتَّبِعُهُ مِمَّا يَبْعَثُ بِهِ مِنَ الشُّبُهَاتِ أَوْ لِمَا يَبْعَثُ بِهِ مِنَ الشُّبُهَاتِ)^۱

(هرکس درباره دجال بشنود باید از وی دور باشد. به خدا سوگند مرد مسلمان نزد او می‌آید و خود را مؤمن می‌داند اما از شبهاتش پیروی می‌کند).

کسانی که توان مقابله و مبارزه با دجال را ندارند، می‌توانند از مسیر دجال فرار کنند و این عمل (فرار) در آن روزگار به کثرت انجام می‌گیرد. یعنی بسیاری از وی فرار می‌کنند.

در صحیح مسلم از حضرت ام شریک رضی الله عنها روایت شده: از رسول الله ﷺ شنیدم که می‌فرمود: مردم بخاطر نجات از دجال به کوه‌ها فرار می‌کنند. اگر مسلمان چاره نداشت سوای مبارزه و مقابله با دجال آنگاه بر وی لازم است که ثابت قدم بماند و با استدلال و حجت از حق دفاع کند. در حدیثی آمده است: اگر دجال در زمانی که من میان شما هستم ظهور کند، من از شما دفاع می‌کنم، اگر زمانی ظهور کند که من میان شما نباشم، باید هر شخص از خودش دفاع کند. البته خداوند بهترین یاور و مددکار است.

آری، رسول الله ﷺ علم و تعلیماتی را بجای گذاشته است که واقعیت و حقیقت دجال را کاملاً روشن می‌سازند. باید بدانیم که دجال جسم است و قابل رؤیت و مشاهده می‌باشد، می‌خورد و می‌نوشد. و خداوند در دنیا دیده نمی‌شود و نیازی به خوردن و نوشیدن ندارد. دجال از ناحیه چشم نقص و عیب دارد، طوری که در حدیث آمده است: دجال جوان و دارای موهای پیچیده و فرفری است. یک چشم او بی‌نور یا ممسوح است. نه برجسته و نه فرورفته است و من او را با عبدالعزی بن قطس تشبیه می‌کنم.^۲

۱. جامع الاصول (۳۵۴/۱۰) شماره (۷۸۴۶).

۲. مسلم، کتاب الفتن: (۲۲۵۴/۴) شماره: (۳۹۳۷).

و کسی که دارای چنین ویژگی باشد، قطعاً دعوای الوهیت و ربوبیت او کذب محض و افترا است. رسول الله ﷺ کلیه کسانی را که در زمان ظهور دجال زنده می‌مانند به قرائت اوائل سوره کهف توصیه فرموده است. در حدیث ابی امامه آمده است:

(إِنَّ مِنْ فِتْنَتِهِ أَنْ مَعَهُ جِنَّةٌ وَنَارًا فَتَنَارُهُ جِنَّةٌ وَجِنَّتُهُ نَارٌ فَمَنْ ابْتُلِيَ بِنَارِهِ فَلَيْسَتْغِثُ بِاللَّهِ
وَلْيَقْرَأْ فَوَاتِحَ الْكَهْفِ)^۱

(از جمله فتنه دجال این است که دوزخ او بهشت و بهشت او دوزخ است. هرکس به دوزخ او مبتلا شد، از خداوند متعال کمک جوید و اوایل سوره کهف را تلاوت کند).

در بعضی احادیث آمده است: هرکس ده آیه از سوره کهف را حفظ کند از دجال محفوظ می‌ماند. در بعضی احادیث از اول سوره کهف و در بعضی دیگر از آخر سوره کهف آمده است.^۲

پاسخ این سوال که چرا اوایل یا خاتمه سوره کهف موجب امان از فتنه دجال می‌شوند؟

بعضی‌ها می‌گویند: زیرا که خداوند در طلیعه و مقدمه سوره کهف، آن چند نفر جوان را از فتنه طاغوتی که در نابودی آنان برآمده بود، امان داد و این جریان در آغاز سوره عنوان شده است، لذا کسی که چنین وضعیتی دارد، یعنی وضعیت مشابهی با اصحاب کهف دارد، خواندن این آیه‌ها به تناسب تشبیه با صاحب کهف موجب نجات او از فتنه دجال می‌شود.

بعضی‌ها می‌گویند: چون اول سوره کهف مشتمل بر عجایب و شگفتی‌هایی است که قلب قاری را تقویت می‌کنند و آیاتی هستند که تلاوت کننده را از لحاظ روحی تثبیت می‌کنند. لذا هرکسی آنها را تلاوت کند، با فتنه دجال گرفتار نمی‌شود و فتنه‌های دجال را نادر و شگفت انگیز نمی‌داند و دچار غفلت نمی‌شود و دسیسه‌های دجال در وی اثر نخواهند گذاشت.

۱. ابن ماجه، ترمذی و حاکم با سند صحیح. صحیح الجامع: (۶/۲۷۴) شماره: (۷۷۵۲).

۲. النهایة لابن کثیر: (۱/۱۵۴).

از جمله عواملی که مسلمان را از دجال و فتنه آن مصون می‌دارد، پناه بردن به حرمین، مکه و مدینه است. زیرا داخل شدن به حرمین برای دجال ممنوع است. از جمله عوامل نجات دهنده از فتنه دجال پناه بردن به خداوند و خواستار حمایت از وی است. رسول الله ﷺ مسلمانان را به پناه بردن و حمایت خواستن از خداوند امر کرده است. در صحیح بخاری از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده و می‌گوید: از رسول الله ﷺ که شنیدم در نماز از فتنه‌های دجال پناه خداوند را می‌طلبید.^۱

رسول الله ﷺ همواره بعد از تشهد، این دعا را می‌خواند:

« اللهم انا نعوذ بك من عذاب جهنم، من عذاب القبر و من فتنه الحيا و الممات و من فتنه المسيح الدجال. »

مطلب سیزدهم: هلاک شدن و خاتمه دادن به فتنه دجال و نابودی پیروان یهودی او

در احادیث گذشته و در مباحث قبلی اشاره شد که هلاکت دجال توسط حضرت عیسی علیه السلام صورت خواهد گرفت. در همین اثنا که سپاه اسلام آماده قتال می‌شود، صف آرایبی نظامی صورت می‌گیرد، نماز جماعت برپا می‌شود. عیسی بن مریم علیه السلام فرود می‌آید، نماز را اقامه می‌کند. وقتی دجال دشمن خدا، حضرت عیسی را می‌بیند، مانند نمک در آب ذوب می‌شود. اگر به حال خود گذاشته شود، ذوب می‌شود تا هلاک گردد. اما خداوند توسط حضرت عیسی علیه السلام او را می‌کشد، خون او را به لشکر اسلام نشان می‌دهد.^۲

در سنن ابن ماجه، صحیح ابن خزیمه و مستدرک حاکم با سند صحیح حدیثی از ابی امامه نقل شده است:

(وَأَمَامُهُمْ رَجُلٌ صَالِحٌ فَبَيْنَمَا إِمَامُهُمْ قَدْ تَقَدَّمَ يُصَلِّي بِهِمُ الصُّبْحَ إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِمْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ الصُّبْحَ فَرَجَعَ ذَلِكَ الْإِمَامُ يَنْكُصُ يَمْشِي الْقَهْقَرَى لِيَتَقَدَّمَ عِيسَى يُصَلِّي بِالنَّاسِ

۱. بخاری، کتاب الفتن. فتح الباری (۹۰/۱۳).

۲. صحیح مسلم، کتاب الفتن: (۲۲۲۱/۴) شماره: (۲۸۹۷).

فَيَضَعُ عَيْسَىٰ يَدَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ تَقَدَّمْ فَصَلِّ فَإِنَّهَا لَكَ أُقِيمَتَ فَيُصَلِّيَ بِهِمْ إِمَامُهُمْ فَإِذَا انْصَرَفَ قَالَ عَيْسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ افْتَحُوا الْبَابَ فَيُفْتَحُ وَوَرَاءَهُ الدَّجَالُ مَعَهُ سَبْعُونَ أَلْفَ يَهُودِيٍّ كُلُّهُمْ ذُو سَيْفٍ مُحَلَّى وَسَاحٍ فَإِذَا نَظَرَ إِلَيْهِ الدَّجَالُ ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ وَيَنْطَلِقُ هَارِبًا وَيَقُولُ عَيْسَىٰ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِنَّ لِي فِيكَ ضَرْبَةً لَنْ تَسْبِقَنِي بِهَا فَيُدْرِكُهُ عِنْدَ بَابِ اللَّذِّ الشَّرْقِيِّ فَيَقْتُلُهُ فَيَهْرَمُ اللَّهُ الْيَهُودَ فَلَا يَبْقَىٰ شَيْءٌ مِمَّا خَلَقَ اللَّهُ يَتَوَارَىٰ بِهِ يَهُودِيٌّ إِلَّا أَنْطَقَ اللَّهُ ذَلِكَ الشَّيْءَ لَا حَجَرَ وَلَا شَجَرَ وَلَا حَائِطَ وَلَا دَابَّةَ إِلَّا الْغُرْقَدَةَ فَإِنَّهَا مِنْ شَجَرِهِمْ لَا تَنْطِقُ إِلَّا قَالَتْ يَا عَبْدَ اللَّهِ الْمُسْلِمِ هَذَا يَهُودِيٌّ فَتَعَالَ اقْتُلْهُ

(امام آنها مرد صالحی است، وقتی امام جلو می‌رود تا نماز را اقامه کند، عیسی از آسمان نازل می‌شود، آن امام به درون صف بر می‌گردد تا عیسی امامت مسلمین را بر عهده بگیرد، عیسی دستش را بر دوش امام می‌گذارد و می‌گوید: چون برای تو قامت شده باید جلو بروید، امام جلو می‌رود و برای مردم نماز را برپا می‌دارد. وقتی نماز به پایان می‌رسد، عیسی می‌گوید: در را باز کنید، وقتی در باز می‌شود مردم دجال را پشت در می‌بینند که هفتاد هزار یهودی مسلح به همراه دارد، وقتی دجال به سوی عیسی نگاه می‌کند مانند نمک در آب ذوب می‌شود، پا به فرار می‌گذارد.....

مردم در باب شرقی او را دستگیر می‌کنند و به قتل می‌رسانند، با مرگ دجال یهود شکست می‌خورد، همه موجودات از سنگ گرفته تا چوب و در و دیوار علیه یهود قیام می‌کنند و خطاب به مسلمین می‌گویند: فلان یهودی پشت من پنهان شده بیا و او را به قتل برسان، تنها درخت «غرقد» که درخت یهودی است با یهود باقی می‌ماند).

از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّىٰ يُقَاتِلَ الْمُسْلِمُونَ الْيَهُودَ فَيَقْتُلُهُمُ الْمُسْلِمُونَ حَتَّىٰ يَخْتَبِئَ الْيَهُودِيُّ مِنْ وَرَاءِ الْحَجَرِ وَالشَّجَرِ فَيَقُولُ الْحَجَرُ أَوْ الشَّجَرُ يَا مُسْلِمُ يَا عَبْدَ اللَّهِ هَذَا يَهُودِيٌّ خَلْفِي فَتَعَالَ فَاقْتُلْهُ إِلَّا الْغُرْقَدَ فَإِنَّهُ مِنْ شَجَرِ الْيَهُودِ)

(قیامت برپا نمی‌شود تا اینکه مسلمانان با یهود قتال نکنند و مسلمانان یهودیها را می‌کشند حتی وقتی که یهودی پشت سنگ و درخت خود را پنهان می‌کنند. سنگ و درخت ندا می‌دهند: ای انسان، ای عبدالله، این مرد یهودی است پشت من خود

را پنهان کرده است. بیا او را بکش. سوای درخت غرقده، چون غرقده از درخت‌های یهود است. (قتال المسلمین الیهود بخاری).

مطلب چهاردهم: عقیده اهل سنت درباره دجال

امام نووی در شرح مسلم می‌فرماید: قاضی می‌گوید: همه احادیثی که امام مسلم و غیره درباره داستان دجال بیان کرده‌اند برای اهل سنت پیروان واقعی پیامبر صلی الله علیه و آله دلیل هستند. دجال کسی است که خداوند بوسيله او بندگانش را می‌آزماید و او را بر بسیاری چیزها مسلط کرده است. مانند: زنده کردن میتی که او را می‌کشد، ظاهر کردن زیبایی سرسبزی و شادابی دنیا و قحطی آن، بهشت و دوزخ و نه‌های مربوط به آنها، دنبال رفتن خزانه‌های زمین پشت سر وی، امر کردن به آسمان‌ها و باریدن آن، رویانیدن علف و اشجار به دستور وی. همه این کارها به قدرت و مشیت خداوند بر دست دجال صورت می‌گیرند. بعد خداوند این قدرت را از او می‌گیرد و او نمی‌تواند آن میتی را که زنده کرده بود، بار دیگر بکشد و نمی‌تواند بقیه کارها را انجام دهد. طلسم او شکسته می‌شود و عیسی علیه السلام او را می‌کشد و خداوند مؤمنان را در برابر دجال و فتنه او استوار و پا برجا نگاه می‌دارند. این است مذهب علمای اهل سنت و جمیع محدثین و فقها.

بر خلاف خوارج و بعضی معتزله که منکر وجود دجال هستند و بر خلاف بخاری معتزلی و برخی از موافقین بخاری از فرقه جهمیه.

آنها گمان می‌کنند که جریان دجال غلط است چون دجال با چیزهایی تأیید می‌شود که در دایره معجزه قرار می‌گیرند و معجزه هم مخصوص پیامبران است.

اما این دیدگاه صحیح نیست چون دجال با عرض کارهای خارق العاده مدعی نبوت نیست تا آن کارها معجزه باشند و در حکم تأیید نبوتش ادعا شوند، بلکه او مدعی الوهیت است و در عین ادعا هم دروغ می‌گوید، چون دلایل نقصی مانند کور بودن و نیاز به آب و غذا و قضای حاجت و حکاکی کلمه «کفر» بر پیشانی‌اش، در وجود شوم او یافت می‌شود که ناقص الوهیت هستند، اگر اله باشد باید بتواند اینگونه نقص‌ها را از خود بر طرف سازد.

بنا به این دلایل و ادله دیگر تنها افرادی در دام فریب او گرفتار می‌شوند که از عقل و منطق بهره کافی نبرده باشند و جریان جهان را با این ابزار شناخت بررسی نمایند و اتباع آنها بر اساس سیر کردن شکم و نجات از مرگ و به امنیت رسیدن است نه بر اساس عقل و منطق.

از طرف دیگر چون کارهای او مانند سریع رفتن و غیره عقل آدمی را متحیر می‌سازد و ضعیفان هم زحمت تفکر و تعمق در کارها را به خود نمی‌دهند، خیلی زود فریب می‌خورند و تسلیم واقع ناهنجار می‌شوند، اما عاقلان و انسان‌ها آگاه با متوجه شدن به نقص و حدودی که بالوهیت تناقض دارد نقشه شوم او را کشف می‌کنند و در دام فریب خرق عادتش گرفتار نمی‌شوند.

مطلب پانزدهم: دجال و ابن صیاد

ابن صیاد مردی است از یهود مدینه. نام او «صاف» است. او در بسیاری از صفات شبیه دجال است. رسول الله ﷺ در جریان ابن صیاد مشکوک بود. بیش از یک بار رسول الله ﷺ در صدد بر آمدن تا حقیقت حال وی را کشف کنند. این نکته حکایت از آن دارد که درباره ابن صیاد چیزی به رسول الله ﷺ وحی نشده است. در صحیح مسلم از عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده:

(أَنَّ عُمَرَ بْنَ الْخَطَّابِ انْطَلَقَ مَعَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فِي رَهْطٍ قَبْلَ ابْنِ صَيَّادٍ حَتَّى وَجَدَهُ يَلْعَبُ مَعَ الصَّبِيَّانِ عِنْدَ أُطْمِ بَنِي مَعَالَةَ وَقَدْ قَارَبَ ابْنُ صَيَّادٍ يَوْمَئِذٍ الْحُلْمَ فَلَمْ يَشْعُرْ حَتَّى ضَرَبَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ظَهْرَهُ بِيَدِهِ ثُمَّ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ لَابْنِ صَيَّادٍ أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَتَطَّرَ إِلَيْهِ ابْنُ صَيَّادٍ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنَّكَ رَسُولُ الْأُمِّيِّينَ فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ لِرَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ أَتَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ فَرَفَضَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَقَالَ آمَنْتُ بِاللَّهِ وَبِرَسُولِهِ ثُمَّ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مَاذَا تَرَى قَالَ ابْنُ صَيَّادٍ يَا نَبِيَّ صَادِقٌ وَكَاذِبٌ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ خُلِّطَ عَلَيْكَ الْأَمْرُ ثُمَّ قَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنِّي قَدْ خَبَّاتُ لَكَ خَبِيئًا فَقَالَ ابْنُ صَيَّادٍ هُوَ الدُّخُّ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اخْسَأْ فَلَنْ تَعْدُوَ قَدْرَكَ فَقَالَ عُمَرُ بْنُ الْخَطَّابِ ذَرْنِي يَا رَسُولَ اللَّهِ

أَضْرَبُ عُنُقَهُ فَقَالَ لَهُ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ إِنَّ يَكُونُ فَنَنْ تُسَلِّطَ عَلَيْهِ وَإِنْ لَمْ يَكُونُ فَلَا خَيْرَ لَكَ فِي قَتْلِهِ^۱

(عمر بن خطاب رضی الله عنه همراه با رسول الله صلی الله علیه و آله به سوی قبیله‌ای که ابن صیاد در آنجا بود، به راه افتادند. رسول الله صلی الله علیه و آله ابن صیاد را دیدند که همراه با کودکان نزدیک به خانه‌های بنی مغاله بازی می‌کرد. او از آمدن رسول الله صلی الله علیه و آله مطلع نشد تا اینکه رسول الله صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر پشت او زد و از وی پرسید: تو گواهی می‌دهی که من رسول و فرستاده خداوند هستم؟ ابن صیاد بسوی رسول الله صلی الله علیه و آله نگاه کرد و گفت: گواهی می‌دهم که تو رسول امین هستی. آنگاه ابن صیاد از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسید: آیا تو گواهی می‌دهی که من رسول خدا هستم؟ رسول الله صلی الله علیه و آله او را ترک کرد و فرمود: به خداوند و به پیامبرانش ایمان آورده‌ام.^۲ بعد رسول الله صلی الله علیه و آله از وی پرسید: چه می‌بینی؟ ابن صیاد گفت: راستگو و دروغگو نزد من می‌آیند، رسول الله صلی الله علیه و آله به او گفت: دچار اشتباه شده‌اید.

بعد رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به ابن صیاد فرمود: چیزی برای تو پنهان کرده‌ام، (یعنی تو می‌دانی آن چیست؟) ابن صیاد گفت: «الدخ» (یعنی آیه‌هایی از سوره دخان هستند) رسول الله صلی الله علیه و آله خطاب به او گفت: برو گم شو از حد خود تجاوز نکن. (یعنی تو آن قدر عالم یا صاحب کرامت نیستی که آنچه را که من در دل پنهان کرده‌ام، بدانی) آنگاه حضرت عمر رضی الله عنه گفت: ای پیامبر خدا صلی الله علیه و آله به من اجازه بده تا گردنش را بزنم. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود: اگر ابن صیاد همان دجال است، تو نمی‌توانی او را بکشی و اگر دجال نباشد، کشتن او برای تو سودی ندارد).

در صحیح مسلم آمده است، رسول الله صلی الله علیه و آله دفعه‌ای دیگر او را دید. او در نخلستانی بود. وقتی رسول الله صلی الله علیه و آله او را دید، پشت نخلها خود را پنهان کرد تا از ابن صیاد چیزی بشنود. پیش از اینکه ابن صیاد او را ببیند، رسول الله صلی الله علیه و آله ابن صیاد را دید که خود را در ملافه‌ای پیچیده و روی فرش دراز کشیده است و صدایی را زمزمه می‌کند. مادر ابن صیاد رسول الله صلی الله علیه و آله را دید که خود را در میان نخلها پنهان

۱. مسلم در صحیح‌حش (۴/۲۲۴۴) شماره (۲۹۳۰) حدیث را نقل کرده است.

۲. مسلم، باب یدعی النبوه متبرکه الرسول.

می‌کند. مادر ابن صیاد خطاب به ابن صیاد گفت: ای صاف (نام ابن صیاد) او محمد ﷺ است. ابن صیاد بلا فاصله از مسیر خود بلند شد و پرید. رسول الله ﷺ فرمود: اگر مادر او، او را می‌گذاشت درباره خود مطالبی را بیان می‌کرد.^۱

امام نووی در شرح مسلم می‌گوید: علما بر این عقیده هستند که قصه ابن صیاد مشکل و مشتبه است، مبنی بر اینکه آیا او همان مسیح دجال معروف است یا شخصی دیگر؟ البته در این امر تردیدی وجود ندارد که او یکی از دجالان است. علمای اسلامی بر این باوراند: از ظواهر احادیث چنین بر می‌آید که درباره اینکه او دجال است یا کسی دیگر، چیزی بر رسول الله ﷺ وحی نشده است. آنچه که بر رسول الله ﷺ وحی شده است، همان صفات دجال هستند و در ابن صیاد قرائین و شواهدی مبنی بر اینکه او دجال است یا احتمال دجال بودن را دارد، مشهود بود.

از این رو رسول الله ﷺ به صورت قطعی او را نه دجال می‌دانست و نه کسی دیگر. به همین خاطر خطاب به حضرت عمر رضی الله عنه فرمودند: اگر او واقعاً دجال باشد، تو نمی‌توانی او را بکشی. حضرت عمر رضی الله عنه یقین پیدا کرده بود که او دجال است تا رسول الله ﷺ حقیقت را برایش بیان نمود.

ابن صائد یا صیاد مدتی بعد از رسول الله ﷺ زنده بود و مدعی شد که مسلمان شده است. اما مردم این ادعای او را نپذیرفتند و همواره درباره او مشکوک بودند و در مسلمان بودن او تردید داشتند. در صحیح مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است: دو مرتبه ابن صیاد را ملاقات کرده است و خطاب به بعضی از همراهانش می‌گوید: آیا شما می‌گویید: ابن صیاد همان دجال است؟ او گفت: خیر. ابن عمر می‌گوید: خطاب به همراهانم گفتم: تو مرا دروغگو ثابت کردی. بخدا سوگند بعضی از شما به من خبر داده است که ابن صیاد نمی‌میرد، مگر زمانی که مال و اولادش از همه شما بیشتر باشد و امروز او چنین وضعیتی دارد. ابن عمر می‌گوید: ابن صیاد با من سخن گفت و بعد از من او را رها کردم. ابن عمر رضی الله عنهما بار دیگر او را ملاقات کرد و چشمش ورم نموده، برجسته شده بود. ابن عمر می‌گوید: از وی پرسیدم، چشمت از کی چنین شده است؟ گفت: نمی‌دانم. ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید:

۱. مسلم: (۲۲۴۴/۴) شماره: (۲۲۳۱).

نمی‌دانی و حال آنکه چشم تو در سر تو قرار دارد؟ ابن صیاد گفت: اگر خدا بخواهد می‌تواند آن را بر سر عصای تو بیافریند. ابن عمر رضی الله عنهما می‌گوید: آنگاه صدای بسیار بلندی که از صدای الاغ نیز بلندتر بود، از بینی خود بیرون آورد. همراهان من می‌پنداشتند که من بوسیله عصایم او را مورد ضرب قرار داده‌ام، اما من، بخدا سوگند چنین چیزی را احساس نکردم. در روایتی دیگر در مسلم از ابن عمر رضی الله عنهما روایت شده است: ابن عمر سخنی به ابن صیاد گفت و او را به خشم در آورد. و به اندازه‌ای باد کرد که راه را مسدود نمود. ابن عمر رضی الله عنهما بعد از آن نزد (خواهرش) حفصه رضی الله عنها رفت و خبر ابن صیاد به او رسیده بود. خطاب به برادرش گفت: خداوند بر تو رحم کند، از ابن صیاد چه می‌خواستی؟ مگر خبر نداشتی که رسول الله صلی الله علیه و آله در مورد او فرموده بود: ابن صیاد از خشمی که او را خشمگین می‌کند، بیرون می‌آید.^۱

امام مسلم از ابو سعید خدری رضی الله عنه چنین روایت می‌کند: به قصد حج یا عمره همراه با ابن صیاد به مکه می‌رفتیم. در مسیر راه منزل گرفته و توقف نمودیم. مردم متفرق شدند. من و او تنها ماندیم. از وی بسیار وحشت زده شدم. او اثاثیه خود را با اثاثیه من یکجا گذاشت. گفتم: هوا بسیار گرم است، اگر اثاثیه خود را زیر آن درخت بگذاری بهتر است. او چنین کرد. گله‌ای از گوسفند از آن حوالی رد می‌شد. ابن صیاد رفت و لیوانی پر از شیر آورد و گفت: بنوش ای ابا سعید. گفتم: هوا بسیار گرم است و شیر خاصیت گرمی دارد. البته من نمی‌خواستم از دست او شیر بخورم یا شیر را بگیرم. ابن صیاد گفت: ای ابا سعید می‌خواستم ریسمانی را برداشته و خودم را بر درختی آویزان کنم تا خفه شوم. زیرا علیه من حرف‌های زیادی زده می‌شود. ای ابا سعید اگر مردم سخنان رسول الله صلی الله علیه و آله را خوب درک نکرده باشند، شما آنرا درک کرده‌اید، آیا تو حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله را از همه بهتر می‌دانی؟ آیا رسول الله صلی الله علیه و آله نفرموده است که دجال کافر است و من مسلمان هستم؟ آیا رسول الله صلی الله علیه و آله نفرموده است که دجال عقیم و بی‌اولاد است و من فرزند را در

۱. صحیح مسلم: (۴/۲۲/۴۷) شماره: (۲۲۳۹).

مدینه گذاشته‌ام؟ آیا رسول الله ﷺ نفرموده است که دجال وارد مدینه و مکه نمی‌شود و من از مدینه آمده‌ام و اکنون دارم وارد مکه می‌شوم.^۱

مطلب شانزدهم: دجال در حدیث تمیم داری

امام مسلم از فاطمه دختر قیس خواهر ضحاک پسر قیس روایت می‌کند و می‌گوید: صدای مؤذن رسول الله ﷺ را شنیدم که می‌گفت: نماز را بر پا دارید. من هم به سوی مسجد رهسپار شدم و پشت سر رسول الله ﷺ نماز را در صف زنان که بعد از مردان قرار داشت اقامه کردم. بعد از پایان نماز، رسول الله ﷺ با چهره خندان بالای منبر تشریف بردند و فرمودند:

(أَتَدْرُونَ لِمَ جَمَعْتُكُمْ قَالُوا اللَّهُ وَرَسُولُهُ أَعْلَمُ قَالَ إِنِّي وَاللَّهِ مَا جَمَعْتُكُمْ لِرَغْبَةٍ وَلَا لِرَهْبَةٍ وَلَكِنْ جَمَعْتُكُمْ لِأَنَّ تَمِيمًا الدَّارِيَّ كَانَ رَجُلًا نَصْرَانِيًّا فَجَاءَ فَبَاعَ وَأَسْلَمَ وَحَدَّثَنِي حَدِيثًا وَافَقَ الَّذِي كُنْتُ أُحَدِّثُكُمْ عَنْ مَسِيحِ الدَّجَالِ حَدَّثَنِي أَنَّهُ رَكِبَ فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَّةٍ مَعَ ثَلَاثِينَ رَجُلًا مِنْ لَحْمٍ وَجَذَامٍ فَلَعِبَ بِهِمُ الْمَوْجُ شَهْرًا فِي الْبَحْرِ ثُمَّ أَرْفَعُوا إِلَى جَزِيرَةٍ فِي الْبَحْرِ حَتَّى مَغْرِبِ الشَّمْسِ فَجَلَسُوا فِي أَقْرَبِ السَّفِينَةِ فَدَخَلُوا الْجَزِيرَةَ فَلَقِيَتْهُمْ دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرِ الشَّعْرِ لَا يَدْرُونَ مَا قُبْلُهُ مِنْ دُبُرِهِ مِنْ كَثَرَةِ الشَّعْرِ فَقَالُوا وَيْلَكَ مَا أَنْتِ فَقَالَتْ أَنَا الْجَسَّاسَةُ قَالُوا وَمَا الْجَسَّاسَةُ قَالَتْ أَيُّهَا الْقَوْمُ انْطَلِقُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فِي الدَّيْرِ فَإِنَّهُ إِلَى خَبَرِكُمْ بِالْأَشْوَاقِ قَالَ لَمَّا سَمَّتْ لَنَا رَجُلًا فَرَفْنَا مِنْهَا أَنْ تَكُونَ شَيْطَانَةً قَالَ فَا نْطَلَقْنَا سِرَاعًا حَتَّى دَخَلْنَا الدَّيْرَ فَإِذَا فِيهِ أَعْظَمُ إِنْسَانٍ رَأَيْنَاهُ قَطُّ خَلَقًا وَأَشَدَّهُ وَثَاقًا مَجْمُوعَةً يَدَاهُ إِلَى عُنُقِهِ مَا بَيْنَ رُكْبَتَيْهِ إِلَى كَعْبَيْهِ بِالْحَدِيدِ قُلْنَا وَيْلَكَ مَا أَنْتِ قَالَ قَدْ قَدَرْتُمْ عَلَيَّ خَبْرِي فَأَخْبِرُونِي مَا أَنْتُمْ قَالُوا نَحْنُ أَنْاسٌ مِنَ الْعَرَبِ رَكِبْنَا فِي سَفِينَةٍ بَحْرِيَّةٍ فَصَادَفْنَا الْبَحْرَ حِينَ اعْتَلَمَ فَلَعِبَ بِنَا الْمَوْجُ شَهْرًا ثُمَّ أَرْفَأْنَا إِلَى جَزِيرَتِكَ هَذِهِ فَجَلَسْنَا فِي أَقْرَبِهَا فَدَخَلْنَا الْجَزِيرَةَ فَلَقِيَتْنَا دَابَّةٌ أَهْلَبُ كَثِيرِ الشَّعْرِ لَا يُدْرَى مَا قُبْلُهُ مِنْ دُبُرِهِ مِنْ كَثَرَةِ الشَّعْرِ فَقُلْنَا وَيْلَكَ مَا أَنْتِ فَقَالَتْ أَنَا الْجَسَّاسَةُ قَالَتْ ائْتُوا أَعْمَدُوا إِلَى هَذَا الرَّجُلِ فِي الدَّيْرِ فَإِنَّهُ إِلَى خَبَرِكُمْ بِالْأَشْوَاقِ فَاقْبَلْنَا إِلَيْكَ سِرَاعًا وَفَرَعْنَا مِنْهَا وَلَمْ نَأْمَنْ أَنْ تَكُونَ شَيْطَانَةً فَقَالَ أَخْبِرُونِي عَنْ نَخْلِ بَيْسَانَ قُلْنَا عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ قَالَ

۱. مسلم: (۲۲۴۲/۴) شماره: (۲۴۲۷).

أَسْأَلُكُمْ عَنْ تَخْلِهَا هَلْ يُثْمِرُ قُلْنَا لَهُ نَعَمْ قَالَ أَمَا إِنَّهُ يُوشِكُ أَنْ لَا تُثْمِرَ قَالَ أَخْبِرُونِي عَنْ بُحَيْرَةِ الطَّبْرِیَّةِ قُلْنَا عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ قَالَ هَلْ فِيهَا مَاءٌ قَالُوا هِيَ كَثِيرَةُ الْمَاءِ قَالَ أَمَا إِنَّ مَاءَهَا يُوشِكُ أَنْ يَذْهَبَ قَالَ أَخْبِرُونِي عَنْ عَيْنِ زَعْرَ قَالُوا عَنْ أَيِّ شَأْنِهَا تَسْتَخْبِرُ قَالَ هَلْ فِي الْعَيْنِ مَاءٌ وَهَلْ يَزْرَعُ أَهْلُهَا بِمَاءِ الْعَيْنِ قُلْنَا لَهُ نَعَمْ هِيَ كَثِيرَةُ الْمَاءِ وَأَهْلُهَا يَزْرَعُونَ مِنْ مَائِهَا قَالَ أَخْبِرُونِي عَنْ نَبِيِّ الْأُمِّيِّينَ مَا فَعَلَ قَالُوا قَدْ خَرَجَ مِنْ مَكَّةَ وَنَزَلَ يَثْرِبَ قَالَ أَقَاتَلَهُ الْعَرَبُ قُلْنَا نَعَمْ قَالَ كَيْفَ صَنَعَ بِهِمْ فَأَخْبَرْنَا أَنَّهُ قَدْ ظَهَرَ عَلَيَّ مِنْ يَلِيهِ مِنَ الْعَرَبِ وَأَطَاعُوهُ قَالَ لَهُمْ قَدْ كَانَ ذَلِكَ قُلْنَا نَعَمْ قَالَ أَمَا إِنَّ ذَاكَ خَيْرٌ لَهُمْ أَنْ يُطِيعُوهُ وَإِنِّي مُخْبِرُكُمْ عَنِّي إِنِّي أَنَا الْمَسِيحُ وَإِنِّي أُوشِكُ أَنْ يُؤَذَّنَ لِي فِي الْخُرُوجِ فَأَخْرَجَ فَأَسْبِرَ فِي الْأَرْضِ فَلَا أَدَعُ قَرْيَةً إِلَّا هَبَطْتُهَا فِي أَرْبَعِينَ لَيْلَةً غَيْرَ مَكَّةَ وَطَيْبَةَ فَهَمَّا مُحْرَمَتَانِ عَلَيَّ كَلْتَاهُمَا كُلَّمَا أَرَدْتُ أَنْ أَدْخُلَ وَاحِدَةً أَوْ وَاحِدًا مِنْهُمَا اسْتَقْبَلَنِي مَلِكٌ بِيَدِهِ السَّيْفُ صَلَّاتَا يَصُدُّنِي عَنْهَا وَإِنَّ عَلَيَّ كُلَّ نَقَبٍ مِنْهَا مَلَائِكَةٌ يَحْرُسُونَهَا قَالَتْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ وَطَعَنَ بِمُخَصَّرَتِهِ فِي الْمَنْبَرِ هَذِهِ طَيْبَةٌ هَذِهِ طَيْبَةٌ هَذِهِ طَيْبَةٌ يَعْنِي الْمَدِينَةَ أَلَا هَلْ كُنْتُ حَدِّثُكُمْ ذَلِكَ^۱

(همه سر جای خود بنشینید. بعد فرمود: آیا می دانید چرا شما را نگه داشته ام؟ گفته شد: خدا و رسول بهتر می دانند. بعد فرمودند: بخدا سوگند من شما را بخاطر میل و رغبت یا بخاطر ترس وحشت جمع نکرده ام بلکه می خواستم جریان تمیم داری را تعریف کنم: تمیم داری از پیروان مذهب مسیح بود. آمد و بیعت کرد و مسلمان شد و حدیثی را برای من بیان کرد که موافق با حدیثی بود که من درباره دجال برای شما بیان کرده بودم.

تمیم داری می گوید: همراه با سی نفر از طایفه لخم و جذام سوار کشتی شدم. امواج دریا به مدت یکماه کشتی را در دریا سرگردان نمود. بالاخره مسافرین به جزیره ای در دریا پناه بردند. وقتی وارد جزیره شدند، حیوانی را دیدند که بدنش پر از مو بود. بدلیل موی فراوان محل بول و برازش دیده نمی شد. تمیم داری می گوید: خطاب به دابه گفتیم: خاک بر سرت تو چه کسی هستی؟ گفت: من جساسه هستم.

۱. صحیح مسلم: (۴/۲۲۶۱) شماره: (۲۹۴۲).

گفتیم: جساسه چه چیزی است؟ گفت: ای مردم، به این مرد که در کلیسا است نگاه کنید، چون علاقه مند مسایل اساسی و مهم زندگی شما است. تمیم داری می گوید: وقتی جساسه شروع کرد به بیان اوصاف انسانی عجیب و خارق العاده، به وحشت افتادیم و ترسیدیم از اینکه او شیطانی باشد. تمیم داری می گوید: بسوی آن مرد شتافتیم و وارد معبد شدیم. مردی را دیدیم که در جسامت کسی را با این کلفتی تا حال ندیده بودیم. دو دست او گردنش را در بسته بودند. از دو زانو تا دو ساق پاهایش با آهنی بسته بود. گفتیم: وای بر تو، تو چه کسی هستی؟ گفت: شما از جریان من مطلع شدید، بفرمایید. شما چه کسانی هستید. گفتیم: ما مردانی از عرب هستیم. سوار یک کشتی شدیم. دریا متلاطم شد پس از سرگردانی یک ماه، ما را به این جزیره آورده است. در اینجا حیوان پشم آلود را دیدیم. به او گفتیم: تو چه کسی هستی؟ او گفت: من جساسه هستم. گفتیم: جساسه چه چیزی است؟ به ما گفت: نزد مردی که در آن معبد است بروید، او به اخبار شما علاقه مند است. بسوی تو شتافتیم و از وی ترسیدیم و از اینکه او شیطان است، مطمئن نیستیم.

سپس آن مرد از ما پرسید: درباره نخل بیسان^۱ به من خبر دهید. گفتیم: از چه چیز آن به شما خبر دهیم؟ گفت: نخل آن میوه می دهد یا خیر؟ گفتیم: آری. گفت: نزدیک است آن زمان که این نخل میوه ندهد. بعد گفت: درباره دریاچه طبریه^۲ به من خبر بدهید. گفتیم: از چه چیز آن برای بگویم گفت: درباره آب آن خبر بدهید، آیا آب دارد یا خیر؟ گفتیم: آبش زیاد است. گفت: دیری نمی گذرد که آبش تمام می شود. گفت: از چشمه زغر^۳ برای من بگوید. گفتیم: از چه چیز آن برای سخن بگویم؟ گفت: آیا آن چشمه آب دارد و آیا اهالی آن از آب چشمه کشاورزی می کنند؟ گفتیم: آری. آب آن زیاد است و اهالی آنجا از آن آب کشاورزی می کنند. گفت: درباره فعالیت های پیامبر بی سوادن برای من سخن بگوید. گفتیم: در مکه

۱. نخل بیسان، شهری است در فلسطین.

۲. دریاچه ای در فلسطین که آبش شیرین است.

۳. زغر شهری است در سوریه.

ظهور کرد و به مدینه هجرت کرده است. گفت: آیا مردم عرب با وی جنگیده‌اند؟ گفتم: آری. گفت: او با آنان چگونه رفتار کرده است؟ گفتم: او بر اعراب اطراف غلبه پیدا کرده است و آنان از وی اطاعت کرده‌اند. او گفت: چنین شده است؟ گفتم: آری. گفت: آگاه باشید، اطاعت از وی برای آنان بهتر است و من درباره خودم برای شما سخن می‌گویم و آن اینکه من «دجال مسیح هستم» ممکن است بزودی به من اجازه داده شود تا اعلام وجود و ظهور کنم. آنگاه من از معبد بیرون آمدم و به سیر زمین می‌پردازم. مدت چهل روز در تمام شهرهای دنیا سوای مکه و مدینه به سیر و سفر می‌پردازم. وارد شدن به مکه و مدینه برای من حرام است. هرگاه قصد دخول مکه یا مدینه را داشته باشم فرشته‌ای با شمشیر برهنه جلو مرا می‌گیرد و از وارد شدنم به مکه و مدینه جلو گیری می‌کند. بر تمام مبادی ورودی مکه و مدینه فرشتگانی گماشته شده‌اند که آنها را حراست می‌کنند.

راوی فاطمه دختر قیس می‌گوید: رسول الله ﷺ با اشاره به منبر فرمودند: این مدینه است، این مدینه است. آیا من این حدیث را برای شما بیان نکرده‌ام؟. این حدیث به صراحت حکایت از آن دارد که ابن صیاد دجال نیست و دجال اکبر در بعضی جزایر اسیر است. بسیاری از علما بر این عقیده‌اند که دجال یکی از شیاطین است که حضرت سلیمان آنها را محبوس کرده است، زیرا وجود یک انسان و زنده ماندن او تا این مدت طولانی بعید و پذیرفتنی نیست. خداوند بهتر می‌داند.

مبحث سوم: نزول حضرت عیسی

خداوند در کلام پاک خود به ما خبر داده است که یهودی‌ها پیامبر او، یعنی حضرت عیسی علیه السلام را نکشته‌اند. هر چند مدعی هستند و نصاری نیز آن را پذیرفته‌اند. ولی واقعیت این است که عیسی علیه السلام کشته نشده و خداوند دیگری را بشکل و شمایل او در آورده بود و عیسی را به آسمان‌ها بالا کشیده است. خداوند می‌فرماید:

﴿ وَمَا قَتَلُوهُ وَمَا صَلَبُوهُ وَلَٰكِن شُبِّهَ لَهُمْ ۚ وَإِنَّ الَّذِينَ أَخْلَفُوا فِيهِ لَفِي شَكٍّ مِّنْهُ مَا لَهُمْ بِهِ مِنْ عِلْمٍ إِلَّا اتِّبَاعَ الظَّنِّ وَمَا قَتَلُوهُ يَقِينًا ۚ ﴿١٥٧﴾ بَلْ رَفَعَهُ اللَّهُ إِلَيْهِ وَكَانَ اللَّهُ عَزِيزًا حَكِيمًا ﴿١٥٨﴾ ۚ

النساء: ۱۵۷ - ۱۵۸

(در حالی که نه او را کشتند و نه به دار آویختند، ولیکن کار بر آنان مشتبه شد و متردد گردیدند که آیا عیسی یا دیگری را کشته‌اند و در این باره با همدیگر اختلاف نظر پیدا کردند و) کسانی که درباره او اختلاف پیدا کردند (جملگی) راجع بدو در شک و گمانند و آگاهی بدان ندارند و تنها به گمان سخن می‌گویند و (باید بدانند که) یقیناً او را نکشته‌اند. بلکه خداوند او را (از دست آنان رهااند و پس از گذشت روزگاری که خود می‌داند، وی را میراند و) در پیش خود به مرتبه والائی رساند. و خداوند چیره و حکیم است).

خداوند در کتابش به این مطلب اشاره فرموده است که عیسی بن مریم در آخر زمان از آسمان فرود می‌آیند و پایین آمدنش یکی از نشانه‌های نزدیک شدن قیامت است. می‌فرماید:

﴿ وَإِنَّهُ لَعِلْمٌ لِّلسَّاعَةِ ﴿٦١﴾ ۚ الزخرف: ۶۱

(قطعاً وجود عیسی خبر از وقوع قیامت می‌دهد.)

﴿ وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكُتُبِ إِلَّا لِيَوْمٍ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ ۖ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِيدًا ۚ

﴿١٥٩﴾ النساء: ۱۵۹

(و کسی از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگ خود (در آن دم که در آستانه مرگ قرار می‌گیرد و ارتباط او با این جهان ضعیف و با جهان بعد از مرگ قوی می‌گردد و پرده‌ها تا اندازه‌ای از برابر چشمش کنار می‌رود و بسیاری از حقائق را می‌بیند) به عیسی ایمان می‌آورد (اما دیگر چه سود، فرصت از دست رفته است و ایمان و توبه ناپذیرفته است) و روز رستاخیز گواه بر آنان خواهد بود)

تفصیل این نصوص در حدیث آمده است: رسول الله ﷺ به ما خبر داده است که موقع تشدید فتنه دجال، زمانی که مسلمانان به تنگ می‌آیند، خداوند حضرت عیسی بن مریم را به طرف زمین می‌فرستد و او نزدیک «مناره بیضاء» در جانب شرقی دمشق فرود می‌آید. طبرانی در معجم کبیر از اوس بن اوس روایت می‌کند، می‌گوید: رسول الله ﷺ فرمودند:

(يُنزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ عِنْدَ الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ شَرْقِيَّ دِمَشْقَ)^۱

(عیسی بن مریم نزد مناره بیضاء جانب شرقی دمشق فرود می‌آید).

رسول الله ﷺ حال او را موقع نازل شدن چنین برای ما شرح داده است. در سنن ابی داود با سند صحیح از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند:

(لَيْسَ بَيْنِي وَبَيْنَهُ نَبِيٌّ يَعْنِي عِيسَى وَإِنَّهُ نَازِلٌ فَإِذَا رَأَيْتُمُوهُ فَاعْرِفُوهُ رَجُلٌ مَرْبُوعٌ إِلَى الْحُمْرَةِ وَالْبَيَاضِ بَيْنَ مُمَصَّرَتَيْنِ كَأَنَّ رَأْسَهُ يَقَطُرُ وَإِنْ لَمْ يُصِبْهُ)^۲

(میان من و عیسی پیامبری نیست و یقیناً عیسی فرود می‌آید، هرگاه او را دیدید، باید او را بشناسید. او مردی است میان قد، مایل به سرخی و سفیدی است. چنان معلوم می‌شود که از موهای مبارکش آب می‌چکد هر چند که موهایش خیس نشده‌اند).

۱. صحیح الجامع الصغیر: (۳۲۱/۶) شماره: (۸۰۲۵).

۲. ابن ماجه، حاکم و جامع التفسیر: (۲۲۷/۶).

مطلب اول: زمان فرود آمدن عیسی بن مریم علیه السلام

عیسی علیه السلام زمانی که جهاد گران اسلام برای نماز فجر صف بسته و امام آنان در جایگاه خود جهت اقامه نماز ایستاده است، نازل می شود. و امام یعنی امام مسلمین از وی می خواهد که برای اقامه نماز به جایگاه بیاید و برای مسلمانان امامت کند، اما عیسی بن مریم، انکار می کند و می گوید: باید تو امام باشید. در حدیث آمده است:

(وَأَمَامُهُمْ رَجُلٌ صَالِحٌ فَبَيْنَمَا إِمَامُهُمْ قَدْ تَقَدَّمَ يُصَلِّي بِهِمُ الصُّبْحَ إِذْ نَزَلَ عَلَيْهِمْ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ الصُّبْحَ فَرَجَعَ ذَلِكَ الْإِمَامُ يَنْكُصُ يَمْشِي الْقَهْقَرَى لِيَتَقَدَّمَ عِيسَى يُصَلِّي بِالنَّاسِ فَيَضَعُ عِيسَى يَدَهُ بَيْنَ كَتِفَيْهِ ثُمَّ يَقُولُ لَهُ تَقَدَّمَ فَصَلِّ فَإِنَّهَا لَكَ أُقِيمَتْ فَيُصَلِّي بِهِمْ إِمَامُهُمْ)^۱

(امام سپاه اسلام مرد صالحی است. در همین اثنا که امام آنان در جایگاه بقصد اقامه نماز می رود، عیسی بن مریم علیه السلام فرود می آید. امام به عقب می رود تا عیسی نماز را اقامه کند. عیسی دستش را میان شانه امام المسلمین می گذارد و خطاب به وی می گوید: به جلو برو و برای مردم امامت کن. زیرا اقامه به قصد امامت تو برگزار شده است. باید امام مسلمین نماز آنان را اقامه کند).

این جریان موقع آمادگی مسلمانان برای جهاد علیه دجال صورت خواهد گرفت. در حدیث ابوهریره به روایت امام مسلم آمده است: در همین اثنا که مسلمانان آماده جنگ می شوند، صفوف نماز را برابر می کنند، اقامه نماز گفته می شود، عیسی بن مریم فرود می آید و آنان را امامت می کند. عبارت حدیث در کتاب الایمان، چنین است:

(کیف انتم اذا نزل بن مریم فیکم و امکم)^۲

۱. ابن ماجه، ابن خزیمه و حاکم با سند صحیح حدیث را روایت کرده اند، به جامع الصغیر (۲۷۷/۶) نگاه کنید.

۲. مسلم کتاب «الفتن» باب «فتح القسطنطنیه» (۲۲۲۱/۴) شماره (۲۸۹۷) و در کتاب «الایمان» باب «نزول عیسی بن مریم» (۱۳۶/۱) شماره (۱۵۵).

(شما در چه حالی خواهید بود، زمانی که عیسی بن مریم نازل شود و شما را امامت کند).

منظور این نیست که عیسی علیه السلام آنان را امامت می‌کند. چون در حدیث قبل آمده بود که عیسی علیه السلام از جلورفتن و ایستادن در جایگاه امامت ابا دارد و امام مسلمان را در جایگاه خود قرار می‌دهد.

در بخاری و مسلم از حضرت جابر بن عبدالله رضی الله عنه چنین آمده است:

(كَيْفَ بَكُمْ إِذَا نَزَلَ بِكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ فَيَكُمُ إِمَامَكُمْ مِنْكُمْ)^۱

(چه حالی خواهید داشت وقتی که عیسی پایین می‌آید و امام از شما خواهد بود)

در صحیح مسلم از جابر بن عبدالله روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(لَا تَزَالُ طَائِفَةٌ مِنْ أُمَّتِي يُقَاتِلُونَ عَلَى الْحَقِّ ظَاهِرِينَ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ قَالَ فَيَنْزِلُ عِيسَى ابْنُ مَرْيَمَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فَيَقُولُ أَمِيرُهُمْ تَعَالَى صَلِّ لَنَا فَيَقُولُ لَا إِنَّ بَعْضَكُمْ عَلَى بَعْضٍ أُمَرَاءُ تَكْرِمَةَ اللَّهِ هَذِهِ الْأُمَّةُ)^۲

(گروهی از امت من همواره برای دفاع از حق می‌جنگند و پیروز می‌شوند. این جنگ تا قیامت ادامه خواهد داشت. عیسی بن مریم نازل می‌شود. امیر لشکر به او می‌گوید: بیا نماز را برای ما اقامه کن. عیسی علیه السلام می‌گوید: خیر. برخی از شما امام و پیشوای دیگران است. خداوند برای این امت احترام ویژه‌ای قایل است).

مطلب دوم: عیسی علیه السلام بعد از نازل شدن بر مبنای چه چیزی حکم می‌کند؟

نصوص گذشته تصریح کرده‌اند که امام در این امت یکی خواهد بود. اما حدیث:

(فَأَمَّكُمْ أَوْ أَمَّهُمْ)

منظور این نیست که عیسی علیه السلام در نماز آنان را قیادت و رهبری می‌کند بلکه منظور آن است که عیسی علیه السلام به کتاب خداوند «قرآن» میان آنها حکم می‌کند. یعنی

۱. بخاری کتاب «احادیث الانبیاء» باب «نزول عیسی بن مریم» فتح الباری (۴/۴۹۱) و مسلم کتاب

«الایمان»: باب «نزول عیسی» (۴/۱۳۷) شماره (۱۵۶).

۲. مسلم کتاب «الایمان»: باب «نزول عیسی» (۴/۱۳۷) شماره (۱۵۶).

(امهم بکتاب الله عزوجل) به دستور قرآن و مطابق با هدایت آن، مسلمین را امر و نهی می‌کند و در حدیثی دیگر تصریح شده است که (فامکم منکم). حضرت عیسی علیه السلام مطابق با قرآن که کتاب خداوند است و مطابق با سنت پیامبر صلی الله علیه و آله شما را امامت می‌کند.^۱

عدم تقدم حضرت عیسی بن مریم حکایت از آن دارد که او به عنوان تابع و پیرو نبی مکرم اسلام و به عنوان حاکم بر اساس قرآن نه بر اساس انجیل می‌آید. زیرا که شریعت قرآن ناسخ شرایع و ادیان گذشته است. خداوند متعال از تمام پیامبران عهد و پیمان گرفته که اگر موقع بعثت محمد صلی الله علیه و آله زنده بماند به او ایمان بیاورند، می‌فرماید:

﴿وَإِذْ أَخَذَ اللَّهُ مِيثَاقَ النَّبِيِّينَ لَمَا آتَيْتُكُمْ مِنْ كِتَابٍ وَحِكْمَةٍ ثُمَّ جَاءَكُمْ رَسُولٌ مُصَدِّقٌ لِمَا مَعَكُمْ لَتُؤْمِنُنَّ بِهِءَ وَتَنْصُرُنَّهُ قَالَ أَأَقْرَرْتُمْ وَأَخَذْتُمْ عَلَىٰ ذَٰلِكُمْ إِصْرِي قَالُوا أَقْرَرْنَا قَالَ فَاشْهَدُوا وَأَنَا مَعَكُمْ مِنَ الشَّاهِدِينَ ﴿٨١﴾ فَمَنْ تَوَلَّىٰ بَعْدَ ذَٰلِكَ فَأُولَٰئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ ﴿٨٢﴾﴾ آل عمران: ۸۱ - ۸۲

(هنگامی را که خداوند پیمان مؤکد از (یکایک) پیغمبران و پیروان آنان) گرفت که چون کتاب و فرزانیگی به شما دهم و پس از آن پیغمبری آید و (دعوت او موافق با دعوت شما بوده و) آنچه را که با خود دارید تصدیق نماید، باید بدو ایمان بیاورید و وی را یاری دهید. (و بدیشان) گفت: آیا (بدین موضوع) اقرار دارید و پیمان مرا بر این کارتان پذیرفتید؟ گفتند: اقرار داریم (و فرمان را پذیرائیم. خداوند بدیشان) گفت: پس (برخی بر برخی از خود) گواه باشید و من هم با شما از زمره گواهانم. پس هر که بعد از این (پیمان محکم، از ایمان به پیغمبر اسلام) روی بگرداند، از زمره فاسقان است.)

آری، عیسی علیه السلام به عنوان پیرو رسول اسلام و حاکم به شریعت قرآن از آسمان فرود می‌آید و به همین خاطر پشت سر آن مرد صالح نماز می‌خواند. این افتخاری

۱. مسلم، کتاب الایمان: (۴/۱۳۷) شماره: (۱۵۶).

است برای این امت و چه افتخار بزرگی است. در حدیث صحیحی که ابو سعید آن را روایت می‌کند، آمده است: کسی که عیسی بن مریم پشت سر او اقتدا می‌کند از امت اسلام است. (ابو نعیم در کتاب المهدی)^۱

امام نووی در رد کسانی که نزول عیسی را متعارض با حدیث «لا نبی بعدی» می‌دانند و بر این عقیده‌اند که نزول عیسی ناسخ شریعت اسلامی می‌شود، می‌گوید: این استدلال باطل است. زیرا که منظور از نازل شدن حضرت عیسی هرگز این نیست که عیسی به عنوان نبی و حامل شریعتی که ناسخ شریعت اسلام باشد، فرود می‌آید.

هیچگونه مطلبی در این رابطه، نه در این حدیث و نه در احادیث دیگر نیامده است. بلکه صحیح این است که عیسی علیه السلام به عنوان حاکم عادل، شریعت اسلام را تنفیذ می‌کند و احکام و دستورات متروک و فراموش شده اسلام را احیا می‌نماید.^۲

مطلب سوم: خاتمه دادن عیسی به فتنه دجال

نخستین عملی که عیسی بن مریم آن را انجام می‌دهد، مقابله با دجال است. عیسی علیه السلام بعد از نازل شدن به بیت المقدس جایی که دجال گروهی از مسلمانان را محاصره کرده است، می‌رود.

عیسی بن مریم علیه السلام به مسلمانان دستور می‌دهد تا باب را فتح کنند. در سنن ابن ماجه، صحیح بن خزیمه و مستدرک حاکم از ابی امامه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(عیسی علیه السلام وقتی بر می‌گردد، می‌گوید: در را باز کنید. در حالی در را باز می‌کنند که دجال با هفتاد هزار یهودی با شمشیر مسلح پشت آن ایستاده‌اند. وقتی دجال نگاهش به حضرت عیسی می‌افتد مانند نمک در آب ذوب می‌شود و پا به فرار

۱. صحیح جامع الصغیر: (۲۱۹/۵) شماره: (۵۷۹۶).

۲. شرح نووی بر مسلم: (۷۶/۸).

می‌گذارد. عیسی علیه السلام او را تعقیب می‌کند و نزد باب شرقی او را می‌گیرد و به قتل می‌رساند. خداوند بدین ترتیب یهود را شکست می‌دهد^۱

در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

(فَإِذَا رَأَهُ عَدُوُّ اللَّهِ ذَابَ كَمَا يَذُوبُ الْمِلْحُ فِي الْمَاءِ فَلَوْ تَرَكَهُ لَأَنْذَابَ حَتَّى يَهْلِكَ
وَلَكِنْ يَقْتُلُهُ اللَّهُ بِيَدِهِ فَيُرِيهِمْ دَمَهُ فِي حَرَبِيهِ)^۲

(وقتی دشمن خداوند «دجال» عیسی علیه السلام را می‌بیند، مانند نمک ذوب می‌شود. اگر عیسی او را رها کند، ذوب می‌شود تا از بین برود. اما خداوند توسط حضرت عیسی او را به هلاکت می‌رساند و خون دجال را در نیزه حضرت عیسی به مردم نشان می‌دهد).

رمز و راز ذوب شدن دجال از دیدن حضرت عیسی این است که خداوند متعال به نفس عیسی علیه السلام بوی مخصوصی عنایت کرده است. هرگاه کافر این بو را استشمام کند، می‌میرد. در حدیث آمده است:

(فَبَيْنَمَا هُوَ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ الْمَسِيحَ ابْنَ مَرْيَمَ فَيَنْزِلُ عِنْدَ الْمَنَارَةِ الْبَيْضَاءِ شَرْقِيَّ
دِمَشْقَ بَيْنَ مَهْرُودَتَيْنِ وَاضِعًا كَفِّهِ عَلَى أَجْنِحَةِ مَلَكَيْنِ إِذَا طَاطَأَ رَأْسُهُ قَطَرَ وَإِذَا رَفَعَهُ
تَحَدَّرَ مِنْهُ جُمَانٌ كَاللُّؤْلُؤِ فَلَا يَحِلُّ لِكَافِرٍ يَجِدُ رِيحَ نَفْسِهِ إِلَّا مَاتَ وَنَفْسُهُ يَنْتَهِي حَيْثُ
يَنْتَهِي طَرْفُهُ فَيَطْلُبُهُ حَتَّى يُدْرِكَهُ بِيَابِ لُدٍّ فَيَقْتُلُهُ ثُمَّ يَأْتِي عَيْسَى ابْنَ مَرْيَمَ قَوْمٌ قَدْ
عَصَمَهُمُ اللَّهُ مِنْهُ فَيَمْسَحُ عَنْ وُجُوهِهِمْ وَيُحَدِّثُهُمْ بِدَرَجَاتِهِمْ فِي الْجَنَّةِ)^۳

(در همین اثنا که دجال مشغول است خداوند حضرت مسیح بن مریم را می‌فرستد. عیسی بن مریم نزدیک مناره بیضاء در شرقی دمشق نازل می‌شود. میان دو پارچه رنگ داده شد به زنگ و زعفران، دست‌هایش را بر روی بال دو فرشته گذاشته است. با پایین گذاشتن سرش آب از موهایش می‌چکد و هرگاه سر را بلند کند، قطره‌های سفید و براقی مانند مروارید از موهایش سرازیر می‌شوند. هر کافری که بوی نفس او را استشمام کند، می‌میرد. بوی تنفسش تا مدار دید دجال می‌رسد،

۱. صحیح جامع الصغیر: (۲۷۵/۶) شماره: (۷۷۵۲).

۲. صحیح مسلم کتاب «الفتن» باب «فتح القسطنطنیة»: (۲۲۲۱/۴) شماره (۲۸۹۷).

۳. صحیح مسلم کتاب «الفتن» باب «ذکر الدجال» (۲۲۵۳/۴) شماره (۲۹۳۷).

تا اینکه در «باب لد» به او می‌رسد و دجال را به هلاکت می‌رساند، سپس قومی که با اراده خداوند از دست دجال نجات یافته‌اند از راه می‌رسند. حضرت عیسی بر چهره آنان دست می‌کشد و درباره منازل و جایگاه‌هایشان در بهشت به بحث و گفتگو می‌پردازد).

عیسی دجال را رها نمی‌کند تا نابود و هلاک شود، چون مردم با مشاهده این صحنه متوجه می‌شوند که دجال موجود ضعیفی بوده و توان مقابله کردن با بنده‌ای را نداشت، بنابراین ادعای او در مورد الوهیت، دروغی بیش نبود و حقیقتی نداشت.

مطلب چهارم: وظیفه عیسی بعد از کشتن دجال و نابودی یاجوج و ماجوج

حضرت عیسی بن مریم دجال و فتنه او را به پایان می‌رساند، سپس یاجوج و ماجوج در زمان او ظهور می‌کنند و به کثرت در سرزمین فتنه برپا می‌کنند. حضرت عیسی از پیش پروردگار دعا می‌کند و دعایش مستجاب می‌شود. یاجوج و ماجوج همه می‌میرند. حتی یک فرد از آنان باقی نمی‌ماند. آنگاه عیسی صلی الله علیه و آله برای انجام رسالتی که برای اتمام آن تشریف آورده است خود را آماده می‌کند و آن رسالت همان تحکیم شریعت مطهر اسلام و از بین بردن مبادی ضاله و ادیان منحرفه است. در صحیح بخاری و مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ لَيُوشِكَنَّ أَنْ يَنْزَلَ فِيكُمْ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَدْلًا فَيَكْسِرَ الصَّلِيبَ وَيَقْتُلَ الْخَنزِيرَ وَيَضَعُ الْجِزْيَةَ وَيَفِيضَ الْمَالَ حَتَّى لَا يَقْبَلَهُ أَحَدٌ حَتَّى تَكُونَ السَّجْدَةُ الْوَاحِدَةُ خَيْرًا مِنَ الدُّنْيَا وَمَا فِيهَا)^۲

۱. علت اینکه یک سجده از دنیا و ما فیها خوشایندتر است این است که مردم با دیدن عیسی و آیات دی‌گر به یقین می‌رسند و یقین پیدا می‌کنند که قیامت فرا می‌رسد.

۲. بخاری کتاب «احادیث الانبیاء» باب «نزول عیسی بن مریم» فتح الباری (۴۶۰/۶) و در دو جای دی‌گر: ۱- کتاب «المظالم» باب «کسر الصلیب» فتح الباری (۱۲۱/۵) ۲- کتاب «البیوع» باب «قتل

(سوگند به ذات یگانه خداوند که جان من در قبضه او است، نزدیک است آن روز که عیسی بن مریم به عنوان حاکم عادل از آسمان به نزد شما فرود بیاید. صلیب را می شکند و خنزیر را می کشد و به جنگ پایان می دهد و ثروت فراوان می شود. حتی اگر به کسی مال داده شود. آن را نمی پذیرد. در آن روزگار یک سجده از دنیا و ما فيها بهتر خواهد بود).

در حدیثی دیگر که امام مسلم آن را روایت کرده، آمده است:

(لَيَنْزِلَنَّ ابْنُ مَرْيَمَ حَكَمًا عَادِلًا فَلْيَكْسِرَنَّ الصَّلِيبَ وَلْيَقْتُلَنَّ الْخِنْزِيرَ وَلْيَضَعَنَّ الْجَزِيَّةَ
وَلْيَتَرَكََنَّ الْفُلَاصُ فَلَا يُسْعَى عَلَيْهَا وَلْيَتَذَهَبَنَّ الشَّحْنَاءُ وَالْتَّبَاعُضُ وَالْتَّحَاؤُ وَكَيْدُ عَوْنٍ إِلَى
الْمَالِ فَلَا يَقْبَلُهُ أَحَدٌ)^۱

(بخدا سوگند ابن مریم به عنوان حاکم عادل نزول می کند، صلیب را می شکند و خنزیر را می کشد. (یعنی به دین مسیح و یهود پایان می دهد و بطلان آنها را اعلام می کند) جزیه و مالیات را حذف می کند (چون نیازی به اخذ مالیات و جزیه باقی نمی ماند یا اینکه سوای اسلام از مردم چیزی دیگر را نمی پذیرد) و شترها آبستن و ده ماهه رها کرده می شوند. بغض، حسد و کینه از بین می روند. مردم به سوی مال ثروت دعوت می شوند. کسی که مال را بپذیرد پیدا نمی شود).

در حدیثی دیگر پیرامون نزول عیسی، خروج دجال و مرگ یاجوج و ماجوج آمده است، در پایان دعای عیسی هنگام شدت و نارحتی و استجابا پروردگار و به هلاک رسیدن یاجوج و ماجوج بیان شده است:

(ثُمَّ يَهْبِطُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى الْأَرْضِ فَلَا يَجِدُونَ فِي الْأَرْضِ مَوْضِعَ شَيْبٍ إِلَّا
مَلَأَهُ زَهْمُهُمْ وَتَنَنَّهُمْ فَيَرْعَبُ نَبِيُّ اللَّهِ عِيسَى وَأَصْحَابُهُ إِلَى اللَّهِ فَيُرْسِلُ اللَّهُ طَيْرًا كَأَعْنَقِ
الْبَيْتِ فَتَحْمِلُهُمْ فَتَطْرَحُهُمْ حَيْثُ شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يُرْسِلُ اللَّهُ مَطَرًا لَا يَكُنُ مِنْهُ بَيْتٌ مَدْرٍ وَلَا
وَبَرٍ فَيَغْسِلُ الْأَرْضَ حَتَّى يَتْرُكَهَا كَالزَّلْفَةِ ثُمَّ يُقَالُ لِلْأَرْضِ أَنْبِيَّيْ تَمَرْتِكِ وَرُدِّي بَرَكْتِكِ
فَيَوْمِنْدِ تَأْكُلُ الْعِصَابَةَ مِنَ الرُّمَانَةِ وَيَسْتَبْطُونَ بِقِحْفِهَا وَيُبَارِكُ فِي الرَّسْلِ حَتَّى أَنْ اللَّقْحَةَ

الختیبری» فتح الباری (۴/۴۱۴) و امام مسلم در کتاب «الایمان» باب «نزول عیسی» (۴/۱۳۵) شماره (۱۵۵).

۱. امام مسلم در کتاب «الایمان» باب «نزول عیسی» (۴/۱۳۵) شماره (۱۵۵).

مِنَ الْإِبِلِ لَتَكْفِي الْفَنَامَ مِنَ النَّاسِ وَاللَّقَحَّةَ مِنَ الْبَقَرِ لَتَكْفِي الْقَبِيلَةَ مِنَ النَّاسِ وَاللَّقَحَّةَ مِنَ الْغَنَمِ لَتَكْفِي الْفَخَذَ مِنَ النَّاسِ^۱

(بعد پیامبر خدا حضرت عیسی و یارانش از آسمان نازل می‌شوند، باندازه یک وجب از زمین را نمی‌یابید مگر اینکه بوی بد و تعفن یا جوج و ماجوج و مقتولین آن را پر کرده باشند. عیسی پیامبر و یارانش به سوی الله دعا می‌کنند. خداوند پرندگان که دارای گردن‌های بسیار درازی هستند به یاری و مدد آنها می‌فرستد. آن همه اجساد متعفن و بد بوی را برداشته به جاهای دور می‌اندازند. سپس خداوند با نازل کردن بارانی زمین را چنان شستشو می‌دهد و چنان صاف و براق می‌کند که گویی آینه است. بعد به زمین امر می‌شود: میوه‌های خود را بیرون بیاور و خیر و برکت خود را برگردان. در آن روز یک انار چند نفر را سیر می‌کند. در سایه آن استراحت می‌کنند. شیر چنان با برکت می‌شود که جماعت بزرگی از مردم از شیر یک شتر می‌خورند حتی یک گاو هم شیر دارد، شیر گاوی برای قبیله‌ای کفایت می‌کند و یک گوسفند شیر جمعی را تأمین می‌کند.)

مطلب پنجم: خلاصه نصوص در مورد عیسی

۱- پایین آمدن عیسی در آخر زمان با نصوص فراوانی از حضرت محمد ﷺ که به حد تواتر رسیده‌اند، ثابت می‌شود. بنابراین تکذیب نزول عیسی در واقع تکذیب رسول الله ﷺ است، چون اخبار رسول الله ﷺ صادق‌اند و در آن کذب وجود ندارد. در قرآن کریم نیز در یک مورد به نزول حضرت عیسی ﷺ اشاره شده است:

﴿وَإِنَّ مِنْ أَهْلِ الْكِتَابِ إِلَّا لِيُؤْمِنَنَّ بِهِ قَبْلَ مَوْتِهِ ۖ وَيَوْمَ الْقِيَامَةِ يَكُونُ عَلَيْهِمْ شَهِدًا

النساء: ۱۵۹ ﴿

(و کسی از اهل کتاب نیست مگر این که پیش از مرگ خود به عیسی ایمان می‌آورد (اما دیگر چه سود، فرصت از دست رفته است و ایمان و توبه ناپذیرفته است) و روز رستاخیز گواه بر آنان خواهد بود)

۱. مسلم کتاب «الفتن» باب «ذکر الدجال» (۲۲۵۴/۴) شماره (۲۹۳۷).

روی این حساب حضرت ابوهریره رضی الله عنه در تایید حدیث خود مبنی بر نازل شدن حضرت عیسی به عنوان حاکم عادل، در پایان حدیث فرمودند: اگر می‌خواهید می‌توانید آیه سوره نساء را تلاوت کنید.

۲- اینکه عیسی علیه السلام برای تحکیم^۱ شریعت مطهر اسلام می‌آیند، در مباحث گذشته درباره جزئیات آن مساله و دلایل آن بحد کافی سخن گفته شده است.

۳- همه ادیان را خاتمه می‌دهد، سوای اسلام چیز دیگری را نمی‌پذیرد.

برای همین منظور صلیب رمز انحراف نصرانیت را می‌شکند. خنزیری که اسلام آن را حرام قرار داده است، می‌کشد، جزیه را حذف می‌کند و از یهود و نصاری جزیه را نمی‌پذیرد و سوای اسلام از آنها چیز دیگری را قبول نمی‌کند. در حدیث مرفوع روایت شده از ابوهریره با سند صحیح آمده است:

(فَيُقَاتِلُ النَّاسَ عَلَى الْإِسْلَامِ فَيَدُقُّ الصَّلِيبَ وَيَقْتُلُ الْخَنزِيرَ وَيَضَعُ الْجِزْيَةَ وَيُهْلِكُ اللَّهَ فِي زَمَانِهِ الْمَلَلُ كُلُّهَا إِلَّا الْإِسْلَامَ)^۲

(برای مسلمان شدن مردم با مردم جنگ می‌کند، صلیب را می‌شکند، خنزیر را می‌کشد، جزیه را حذف می‌کند و خداوند در زمان ظهور او تمام ادیان، سوای اسلام را از بین می‌برد).

عدم قبول جزیه نسخ به حساب نمی‌آید، چون رسول الله صلی الله علیه و آله فرموده است: جزیه تا زمان نزول حضرت عیسی علیه السلام پذیرفته می‌شود و بعد از آن قابل قبول نیست. امام نووی درباره (ویضع الجزیه) می‌فرماید: معنی آن این است که جزیه را قبول نمی‌کند و چیزی جز اسلام از کفار پذیرفته نمی‌شود و هرکس جزیه را پرداخت کند از او پذیرفته نمی‌شود. امام ابو سلیمان خطابی هم این نظریه را پذیرفته است.

بنا بر این اصل می‌توان گفت: این جریان مخالف با حکم امروزی اسلام است. زیرا امروز اگر کافر کتابی جزیه بپردازد، پذیرفتن آن واجب است و کشتن اهل کتاب جایز نیست و نمی‌توان او را به پذیرفتن اسلام مجبور کرد. می‌توان ایراد را اینگونه پاسخ داد که این حکم دایمی نیست. بلکه موقت به زمان نزول حضرت

۱. حاکم کردن.

۲. صحیح الجامع الصغیر: (۲۲۶/۵) شماره: (۵۸/۷۷).

عیسی علیه السلام می باشد. خود رسول الله صلی الله علیه و آله در احادیث صحیحه درباره منسوخ شدن آن (پذیرفتن جزیه) خبر داده است. بنابراین ناسخ آن حضرت عیسی علیه السلام نیست، بلکه رسول الله صلی الله علیه و آله مبین نسخ است، چون عیسی علیه السلام طبق شریعت اسلام حکم می کند.^۱

۴- خوشحالی عمومی، سیادت و امنیت:

نصوص گذشته حاکی از خیر و برکت عظیم آن روزگار هستند. خداوند متعال امنیت بسیار فراوانی را به امت اسلام در آن ایام ارزانی می بخشد. در نصوص گذشته بیان شده که حقد و بغض چگونه از میان مردم رخت برمی بندد و تمام بشر بر بندگی خداوند اتفاق خواهند کرد. در حدیث ابی امامه در این باره چنین آمده بود: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: عیسی بن مریم در امت من حاکم عادل خواهد بود، صلیب را می شکنند، خنزیر را می کشد، جزیه را برمی دارد، صدقه را ترک می کند، به دنبال گوسفند و شتر بیرون نمی روند، بغض و کینه برداشته می شود. زهر هر گزنده‌ی زهرآگینی برداشته می شود. حتی نوزاد دستش را در دهان مار می گذارد و مشکلی ایجاد نمی شود. گرگ محافظ گوسفندان می گردد. زمین پر از صلح و آشتی می شود. مردم بر کلمه واحد توحید جمع می شوند، غیر از خدا چیزی دیگر عبادت کرده نمی شود. جنگ‌ها پایان می پذیرند. قریش قدرت و سلطه خود را پس می گیرند. زمین نبات خود را مانند دوران آدم می رویاند. چند انسان بر یک خوشه انگور جمع می شوند و از همان یک خوشه انگور سیر می خورند، چند نفر بر یک انار جمع می شوند و یک دانه انار آنها را سیر می کند. گاو و اسب و سایر دام‌ها فوق العاده ارزان می شوند.^۲

مطلب ششم: زندگی مرفه بعد از عیسی مسیح

وضعیتی که از زندگی مردم در آن زمان در نصوص گذشته بیان شد، یک وضعیت استثنایی در تاریخ بشر محسوب می گردد. زیرا مردم در نهایت سلامتی، امنیت و

۱. شرح امام نووی بر صحیح مسلم (۱۹۰/۲).

۲. صحیح الجامع الصغیر: (۲۷۶/۶) شماره: (۷۷۵۲).

رفاه به سر می‌برند و در این زندگی به همدیگر غبطه می‌خورند. پیامبر ﷺ می‌فرماید:

(طوبی لعیش بعد المسیح، طوبی لعیش بعد المسیح يؤذن للسماء في القطر و يؤذن للأرض في النبات، فلو بذرت حبك على الصفا لنبت، و لا تشاح و لا تحاسد و لا تباغض، حتى يمر الرجل على الأسد و لا يضره، و يطأ على الحية فلا تضره و لا تشاح و لا تحاسد و لا تباغض)^۱

(زندگی بعد از نزول عیسی بسیار مرفه خواهد بود. به آسمان اجازه باریدن و به زمین اجازه رویانیدن داده می‌شود. حتی اگر تخم را بر سنگ خارا بکارند، سبز می‌شود و می‌روید. مار سمی و گزنده را زیر پاها له می‌کند و آسیبی نمی‌بینند. در آن روزگار بخل، حسد و کینه وجود نخواهد داشت).

مطلب هفتم: مدت اقامت حضرت عیسی بر روی زمین

مدت زمان بقای حضرت عیسی بر روی زمین چهل سال است. همانطور که در حدیث صحیح آمده است:

(فيمكث في الأرض أربعين سنة، ثم يتوفى، فيصلي عليه المسلمون)^۲

(بر روی زمین چهل سال می‌ماند و سپس فوت می‌کند و مسلمانان بر وی نماز می‌خوانند).

حضرت عیسی عليه السلام در مدت این چهل سال بر حکم اسلام زندگی می‌کند. رو به قبله نماز می‌خواند، در مباحث گذشته جریان اقتدا کردن به امام مسلمانان را توضیح دادیم. عیسی بن مریم زیارت خانه خدا را نیز انجام می‌دهد. در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت است که رسول الله ﷺ فرمود:

(لِيَهْلَنَ ابْنُ مَرْيَمَ بِفَجِّ الرُّوحَاءِ حَاجًّا أَوْ مُعْتَمِرًا، أَوْ لِيَشْتَبِهَهُمَا)^۳

۱. سلسلة الاحاديث الصحيحة: (۵۵۹/۴). شماره: (۱۹۲۶).

۲. صحیح الجامع: (۹۰/۵) شماره: (۵۲۶۵).

۳. صحیح الجامع الصغیر: (۱۰۰/۶) شماره: (۶۹۵۵).

(سوگند به ذات یگانه خداوند که جان من در قبضه قدرت او است، حضرت عیسی برای حج یا عمره و یا برای هر دو در مسیر روحاء احرام می‌بندد).
روحاء میان مدینه و وادی الصغراء نام جایی است بر سر راه مکه از مدینه و بنابر اقوال مختلف در فاصله چهل مایلی یا ۳۶ مایلی یا ۳۰ مایلی مکه قرار دارد.^۱

مطلب هشتم: فضیلت همراهی عیسی علیه السلام

در مسند احمد از حضرت ثوبان از رسول الله صلی الله علیه و آله روایت شده:

(عَصَابَتَانِ مِنْ أُمَّتِي أَحْرَزَهُمَا اللَّهُ مِنَ النَّارِ عَصَابَةٌ تَغْزُو الْهِنْدَ وَعَصَابَةٌ تَكُونُ مَعَ عِيسَى ابْنِ مَرْيَمَ عَلَيْهِمَا السَّلَامُ)^۲

(دو گروه از امت من از آتش دوزخ در امان هستند. گروه اول کسانی که علیه هندوها جهاد می‌کنند و گروه دوم کسانی هستند که حضرت عیسی علیه السلام را همراهی می‌کنند).

۱. لوامع انوار البهية: (۱۱۳/۲).

۲. صحیح الجامع: (۳۵/۴) شماره: (۳۹۰۰).

مبحث چهارم: خروج یاجوج و ماجوج

خداوند متعال در سوره کهف فرموده است که ذوالقرنین در ساحت خود بر روی زمین به میان دو سد رسید، در این دیار مردمانی را دید که زبان او را متوجه نمی شدند. آنان از دست یاجوج و ماجوج پیش ذوالقرنین شکایت بردند و خواستار آن شدند که میان آنان و یاجوج و ماجوج مانعی ساخته شود. ذوالقرنین خواسته آنان را پذیرفت:

﴿ حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ بَيْنَ السَّدَّيْنِ وَجَدَ مِنْ دُونِهِمَا قَوْمًا لَا يَكَادُونَ يَفْقَهُونَ قَوْلًا ۙ (۹۳) قَالُوا يَا ذَا الْقُرْنَيْنِ إِنَّ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ فَهَلْ نَجْعَلُ لَكَ خَرْجًا عَلَىٰ أَنْ تَجْعَلَ بَيْنَنَا وَبَيْنَهُمْ سَدًّا ۗ (۹۴) قَالَ مَا مَكَّنِّي فِيهِ رَبِّي خَيْرٌ فَأَعِينُونِي بِقُوَّةٍ أَجْعَلْ بَيْنَكُمْ وَبَيْنَهُمْ رَدْمًا ۗ (۹۵) ءَأَتُونِي زُبَرَ الْحَدِيدِ ۗ حَتَّىٰ إِذَا سَاوَىٰ بَيْنَ الصَّدَفَيْنِ قَالَ انْفُخُوا ۗ حَتَّىٰ إِذَا جَعَلَهُ نَارًا قَالَ ءَأَتُونِي أُفْرِغَ عَلَيْهِ قِطْرًا ۗ (۹۶) فَمَا اسْتَطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نَقْبًا ۗ (۹۷) قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءَ ۗ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا ۗ (۹۸) ۝ وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ ۗ وَنُفِخَ فِي الصُّورِ ۗ فُجِعَتْهُمْ جَمْعًا ۗ (۹۹) ﴾

الكهف: ۹۳ - ۹۹

(تا آن گاه که به میان دو کوه رسید، و در فراسوی آن دو کوه گروهی را یافت که هیچ سخنی را نمی فهمیدند (مگر با مشقت زیاد. چرا که از نظر فکری عقب مانده و از لحاظ تمدن در سطح بسیار پائینی بودند و زبان عجیبی داشتند (مردمان آنجا، هنگامی که قدرت و امکانات ذوالقرنین را دیدند، بدو) گفتند: ای ذوالقرنین! یاجوج و ماجوج در این سرزمین تباهاکارند (و بر ما تاخت می آورند) آیا برای تو هزینه ای معین داریم که میان ما و ایشان سدّ بزرگ و محکمی بسازی؟ (ذوالقرنین) گفت: آنچه پروردگارم از ثروت و قدرت در اختیار من نهاده است بهتر است (از آنچه پیشنهاد می کنید. ما برای اندوختن اموال نیامده ایم) پس مرا با نیرو یاری کنید، تا میان شما و ایشان سدّ بزرگ و محکمی بسازم. (سپس شروع به کار کرد و گفت:)

قطعات بزرگ آهن را برای من بیاورید. (آن گاه دستور چیدن آنها را بر روی یکدیگر صادر کرد) تا کاملاً میان دو طرف دو کوه را برابر کرد (و شکاف بین آنها را از آهن پُر نمود. فرمان داد که بالای آن آتش بیفروزند، و) گفت: بدان بدمید؛ تا وقتی که قطعات آهن را سرخ و گداخته کرد (و قطعات به هم جوش خورد. سپس) گفت: مس ذوب شده برای من بیاورید تا (آن ر) بر این (سد) بریزم. (سدّ) به قدری بلند و ستبر شد که حمله‌وران یا جوج و مأجوج اصلاً نتوانستند از آن بالا روند، و به هیچ وجه نتوانستند نقبی در آن ایجاد کنند. (هنگامی که بنای سدّ به پایان رسید، ذوالقرنین شاکرانه) گفت: این (سدّ) از مرحمت پروردگار من است (و پابرجا می ماند تا خدا بخواهد) و هرگاه وعده خدا فرا رسد (و بخواهد آن را خراب کند) آن را ویران و با زمین یکسان می کند، و وعده پروردگار من حق (و هنگامه قیامت حتمی) است. در آن روز (که جهان پایان می گیرد و وعده آخرت فرا می رسد) ما آنان را رها می سازیم تا برخی در برخی (فرو لولند و در همدیگر) موج زنند، و (آن گاه برای دومین بار) در صور دمیده می شود، و ما ایشان را به گونه شگفتی (برای حساب و کتاب در یکجا) گرد می آوریم).

یأجوج و مأجوج دو طایفه هستند که جمعیت شان خیلی زیاد است و از فرزندان حضرت آدم علیه السلام می باشند. در بخاری و مسلم آمده است: خداوند می فرماید: ای آدم. آدم می گوید: حاضرم پروردگارا. خداوند می فرماید: گروه دوزخی را جدا کن. آدم می گوید: دوزخیان چقدر هستند؟ خداوند می فرماید: از هر هزار نفر ۹۹۹ نفر دوزخی هستند و یک نفر اهل بهشت است. در آن لحظه کودکان پیر می شوند و زنان حامله سقط جنین می کنند. خداوند می فرماید: در میان شما دو طایفه وجود دارد که جز کثرت افراد و انبوه جمعیت سودی دیگر ندارند. یعنی «یاجوج و ماجوج».

امام نووی در شرح مسلم از بعضی چنین نقل می کند: یاجوج و ماجوج از ماده منویه (منی) آدم که با خاکها آمیخته شده بود، آفریده شده اند. لذا آنها از آدم خلق شده اند، نه از حواء.

ابن کثیر می گوید: این قول سخن بسیار نادرستی است، هیچگونه دلیل عقلی و نه نقلی آن را تایید نمی کند و دیدگاه اهل کتاب در این باره قابل استناد نیست. زیرا نزد آنان احادیث موضوعه بسیار زیاد است.^۱

خداوند خبر داده که سد ذی القرنین مانع خروج آنها می شود ﴿فَمَا اسْتَطَعُوا أَنْ يَظْهَرُوهُ وَمَا اسْتَطَعُوا لَهُ نَقْبًا﴾^{۹۷} و همچنین بیان فرموده که این مانعیت تا قیامت قیامت ادامه خواهد داشت، بعد از این مدت اجازه خروج بد آنها داده می شود و سد شکسته و بیرون می آیند ﴿قَالَ هَذَا رَحْمَةٌ مِنْ رَبِّي فَإِذَا جَاءَ وَعْدُ رَبِّي جَعَلَهُ دَكَّاءٌ وَكَانَ وَعْدُ رَبِّي حَقًّا﴾^{۹۸} و بیان فرموده که بعد از آن فوج فوج بیرون می آیند ﴿وَتَرَكْنَا بَعْضَهُمْ يَوْمَئِذٍ يَمُوجُ فِي بَعْضٍ﴾^{۹۹} این حالت و رخداد در نزدیکی قیامت قیامت صورت می گیرد ﴿وَنُفِخَ فِي الصُّورِ فَمَجَّعْنَهُمْ جَمَاعًا﴾^{۱۰۰} خداوند در سوره انبیاء آیه ۹۶ و ۹۷ کیفیت و چگونگی خروج آنها را اینگونه به تصویر می کشد:

﴿حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ وَهُمْ مِّنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ﴾^{۹۶}
 ﴿وَأَقْرَبَ الْوَعْدِ الْحَقُّ فَإِذَا هِيَ شِخْصَةٌ أَبْصَرُ الَّذِينَ كَفَرُوا يُؤْتَلِنَا﴾^{۹۷}

الأنبياء: ۹۶ - ۹۷

((این نابودسازی بزهکاران و عدم بازگشت ایشان به دنیا) تا زمانی ادامه خواهد داشت که یاجوج و ماجوج رها می گردند، و ایشان شتابان از هر بلندی و ارتفاعی می گذرند (و موجب پریشانی و هرج و مرج در زمین می شوند، و این یکی از نشانه های فرا رسیدن قیامت است (در این هنگام) وعده راستین (خدا که روز قیامت است) نزدیک می شود، و به ناگاه (آن چنان وحشتی سراسر وجود) کافران (را فرا می گیرد که) چشمهایشان از حرکت باز می ایستد (و خیره خیره بدان صحنه نگاه می کنند و فریادشان بلند می شود که) ای وای بر ما! ما از این (روز) غافل بودیم)).

۱. تفسیر ابن کثیر: (۴/۴۲۳).

این حالت در نزدیکی برپایی قیامت صورت می‌گیرد. رسول‌الله ﷺ خبر داده است که در زمان مبارک او اندکی، به اندازه دو انگشت دست از سد یاجوج و ماجوج گشوده شده است. در بخاری از زینب بنت جحش روایت شده که رسول‌الله ﷺ روزی نزد وی رفت و با حالت وحشت زده‌ای فرمود:

(لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَإِلَّا اللَّهُ وَيْلٌ لِلْعَرَبِ مِنْ شَرِّ قَدْ أَقْتَرَبَ فُتْحَ الْيَوْمِ مِنْ رَدَمِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ مِثْلُ هَذِهِ وَحَلَقَ بِإِصْبَعِهِ الْإِبْهَامِ وَالَّتِي تَلِيهَا قَالَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ جَحْشٍ فَقُلْتُ يَا رَسُولَ اللَّهِ أَنْهَلِكُ وَفِينَا الصَّالِحُونَ قَالَ نَعَمْ إِذَا كَثُرَ النَّحْبُ)^۱

(نابودی است برای مردم عرب بخاطر شری که نزدیک شده است. سد یاجوج و ماجوج به این اندازه (در حالی که دو انگشت سبابه و ابهام را حلقه کرده بود) باز شده است. زینب می‌فرماید: عرض کردم، ای رسول خدا ما در حالی از بین می‌رویم که انسان‌های نیک و صالحی میان ما وجود دارند؟ فرمودند: آری، زمانی که فساد زیاد شود).

خروج یاجوج و ماجوج بعد از نزول حضرت عیسی و به هلاک رساندن دجال صورت می‌گیرد. در صحیح مسلم از نواس بن سمعان روایت شده:

(ثُمَّ يَأْتِي عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ قَوْمًا قَدْ عَصَمَهُمُ اللَّهُ مِنْهُ فَيَمْسَحُ عَنْ وُجُوهِهِمْ وَيُحَدِّثُهُمْ بَدْرَجَاتِهِمْ فِي الْجَنَّةِ)^۲

(مردمانی نزد حضرت عیسی بن مریم می‌آیند که خداوند آنها را از دجال نجات داده است. عیسی عليه السلام دست را بر صورت و چهره آنان می‌کشد و آنان را به جایگاه شان در بهشت خبر می‌دهد).

در همین اثنا خداوند به حضرت عیسی خبر می‌دهد: ای عیسی! بندگان ظهور کردند که هیچ کس توان مبارزه با آنها را ندارد. بندگان مرا تشویق کن تا به بالای کوه روند و از فتنه آنها^۳ در امان باشند. آنها از هر زمین مرتفع می‌آیند. دسته اول

۱. بخاری کتاب «الفتن» باب «ی‌أجوج و ماجوج» فتح الباری (۱۰۶/۱۳).

۲. صحیح مسلم کتاب «الفتن» باب «ذکر الدجال» (۲۲۵۳/۴) شماره (۲۹۳۷).

۳. یاجوج و ماجوج.

آنها از دریاچه طبریه عبور می‌کنند و تمام آب آن را می‌نوشند. دسته دوم که از آنجا می‌گذرد، با خود می‌گوید: آیا هرگز آبی در اینجا بوده است؟! حضرت عیسی و یارانش به محاصره در می‌آیند. گله یک گاو در آن روز از دویست دینار بیشتر با ارزش می‌شود. حضرت عیسی و یارانش دعا کنان به درگه خداوند دست دراز می‌کنند. خداوند کرمی را بر گردن‌های یاجوج و ماجوج مسلط می‌کند. همه آنان به مثابه کشته شدن یک انسان نابود می‌گردند و کشته می‌شوند. حضرت عیسی و یارانش از بالای کوه بسوی زمین می‌آیند. یک وجب از زمین را خالی نمی‌بایند. تمام زمین از خون‌ها و چربی‌های آنها متعفن و بد بو می‌شود. دوباره عیسی و یارانش دست نیاز به سوی بارگاه الهی بلند می‌نمایند. خداوند پرنده‌های گردن بلندی را می‌فرستد تا اجساد آنان را برداشته و به جایی که خداوند اراده کند می‌برند. بعد بارانی می‌بارد. هیچ خانه و چادری باقی نمی‌ماند. خداوند بوسيله باران زمین را شستشو می‌دهد تا مانند شیشه و آینه صاف شود).

در حدیث ابن حجر آمده است: من بندگان را فرستاده‌ام که احدی توان مبارزه و کشتن آنها را ندارند. دلیل اینکه کسی نمی‌تواند با آنها مبارزه کند، کثرت جمعیت آنها است. می‌توان کثرت جمعیت آنها را از این تخمین زد که بعد از هلاکت آنها مسلمانان به مدت هفت سال از بقایای اسلحه آنها به عنوان سوخت استفاده می‌کنند.

در حدیث آمده است:

(سِوَقِدِ الْمَسْلُومِ مِنْ قَسِي يَأْجُوجَ وَ مَأْجُوجَ وَ نَشَابِهمَ وَ أترستهم سبع سنين)^۱

(مسلمانان به مدت هفت سال از بقایای اسلحه، کمان، تیرها و ابزار جنگی

یاجوج و ماجوج به عنوان سوخت استفاده می‌کنند).

این احادیث و احادیث مشابه زیادی حکایت از آن دارند که این تمدن هولناک که این همه ابزار جنگی خطرناک مانند: بمب، توپ، تانک، موشک و... را اختراع کرده است متلاشی می‌شود و از بین می‌رود. و غالب گمان این است که این تمدن

۱. سلسلة الاحادیث الصحیحة: (۵۷۹/۴) شماره: (۱۹۴۰).

عظیم خود موجب از بین رفتن خود می‌شود. اسباب نابودی آن را خود بوجود خواهد آورد. و انسان بار دیگر به سوی تمدن گذشته و جنگیدن بوسیله اسب‌ها و بکار گرفتن نیزه و کمان بر می‌گردد.

و در سنن ترمذی و ابن ماجه از ابوهریره روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود:

(إن یأجوج و مأجوج یحفرون کل یوم حتی إذا کادوا یرون شعاع الشمس، قال الذی علیهم: ارجعوا فسنحفره غدا، فیعبده الله أشد ما کان حتی إذا بلغت مدتهم و أراد الله أن یبعثهم علی الناس حفروا، حتی إذا کادوا یرون شعاع الشمس، قال الذی علیهم: ارجعوا فسنحفره غدا إن شاء الله تعالی، و استثنوا، فیعودون إلیه و هو کهیئته حین ترکوه، فیحفرونه و یخرجون علی الناس، فینشفون الماء و یتحصن الناس منهم فی حصونهم، فیرمون بسهامهم إلی السماء، فترجع علیها الدم الذی اجفظ، فیقولون: قهرنا أهل الأرض، و علونا أهل السماء، فیبعث الله نغفا فی أفقائهم فیقتلون بها. قال رسول الله صلی الله علیه وسلم: والذی نفسی بیده إن دواب الأرض لتسمن و تشکر شکرا من حومهم)^۱

(همانا یاجوج و ماجوج هر روز سد را سوراخ می‌کنند به گونه‌ای که شعاع خورشید را می‌بینند، فرمانده می‌گوید: دست بردارید فردا بر می‌گردیم، خداوند آن قسمت سوراخ شده را بیش از پیش محکم می‌کند. این حالت هر روز ادامه پیدا می‌کند یعنی هر روز موفق به دیدن شعاع می‌شوند و بقیه کار را برای فردا باقی می‌گذارند تا اینکه وعده الهی بسر می‌آید و خداوند خروج آنها را اراده می‌کند، آن روز تا آخر دیوار را سوراخ می‌کنند و بیرون می‌آیند. آب را تا آخرین قطره می‌نوشند. مردم به قطعه‌ها پناه می‌برند. یاجوج و ماجوج بسوی آسمان تیر اندازی می‌کنند. تیرهای خون آلود از آسمان بر می‌گردند. با خود می‌گویند: اهل زمین را شکست دادیم و به آسمان‌ها رفتیم. خداوند زالوهایی را جهت تضعیف سیستم دفاعی بدن آنها می‌فرستد و همه را نابود می‌کنند. رسول الله ﷺ فرمودند: بخدا

۱. سند حدیث صحیح است. حاکم آن را مطابق با شرط شیخین قرار داده است. ذهی و آلبانی نیز صحت آن را تایید کرده‌اند. سلسله الاحادیث الصحیحة: (۳۱۳/۴) شماره: (۱۷۳۵).

سوگند حیوان‌های روی زمین از گوشت آنها فربه می‌شوند و سپاس خدا را بجای می‌آورند).

در سنن ابن ماجه، صحیح ابن حبان، مستدرک حاکم و مسند امام احمد از ابی سعید خدری روایت شده که از رسول خدا ﷺ شنیده است:

{ يُفْتَحُ يَأْجُوجُ وَمَأْجُوجُ يَخْرُجُونَ عَلَى النَّاسِ كَمَا قَالَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ
{ مِنْ كُلِّ حَدَبٍ يَنْسِلُونَ }

فَيَغْشَوْنَ الْأَرْضَ وَيَنْحَازُ الْمُسْلِمُونَ عَنْهُمْ إِلَى مَدَائِنِهِمْ وَحُصُونِهِمْ وَيَضُمُّونَ إِلَيْهِمْ مَوَاشِيَهُمْ وَيَشْرَبُونَ مِيَاهَ الْأَرْضِ حَتَّىٰ إِنَّ بَعْضَهُمْ لَيَمُرُّ بِالنَّهْرِ فَيَشْرَبُونَ مَا فِيهِ حَتَّىٰ يَتْرُكُوهُ يَبَسًا حَتَّىٰ إِنَّ مَنْ بَعْدَهُمْ لَيَمُرُّ بِذَلِكَ النَّهْرِ فَيَقُولُ قَدْ كَانَ هَاهُنَا مَاءٌ مَرَّةً مَرَّةً حَتَّىٰ إِذَا لَمْ يَبْقَ مِنَ النَّاسِ إِلَّا أَحَدٌ فِي حِصْنٍ أَوْ مَدِينَةٍ قَالَ قَاتِلُهُمْ هَؤُلَاءِ أَهْلُ الْأَرْضِ قَدْ فَرَعْنَا مِنْهُمْ بَقِيَّ الْأَهْلِ السَّمَاءِ قَالَ ثُمَّ يَهْزُ أَحَدُهُمْ حَرْبَتَهُ ثُمَّ يَرْمِي بِهَا إِلَى السَّمَاءِ فَتَرْجِعُ مُخْتَصِمَةً دَمَا لِلْبَلَاءِ وَالْفِتْنَةِ فَبَيْنَا هُمْ عَلَىٰ ذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ دُودًا فِي أَعْنَاقِهِمْ كَنَعْفِ الْجَرَادِ الَّذِي يَخْرُجُ فِي أَعْنَاقِهِمْ فَيُصْبِحُونَ مَوْتَىٰ لَا يُسْمَعُ لَهُمْ حِسًّا فَيَقُولُ الْمُسْلِمُونَ أَلَا رَجُلٌ يَشْرِي نَفْسَهُ فَيَنْظُرُ مَا فَعَلَ هَذَا الْعَدُوُّ قَالَ فَيَتَجَرَّدُ رَجُلٌ مِنْهُمْ لِذَلِكَ مُحْتَسِبًا لِنَفْسِهِ قَدْ أَظَنَّا عَلَىٰ أَنَّهُ مَقْتُولٌ فَيَنْزِلُ فَيَجِدُهُمْ مَوْتَىٰ بَعْضُهُمْ عَلَىٰ بَعْضٍ فَيُنَادِي يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ أَلَا أَبْشَرُوا فَإِنَّ اللَّهَ قَدْ كَفَاكُمْ عَدُوَّكُمْ فَيَخْرُجُونَ مِنْ مَدَائِنِهِمْ وَحُصُونِهِمْ وَيَسْرَحُونَ مَوَاشِيَهُمْ فَمَا يَكُونُ لَهَا رَعِيٌّ إِلَّا لِحَوْمِهِمْ فَتَشْكُرُ عَنْهُ كَأَحْسَنِ مَا تَشْكُرُ عَنْ شَيْءٍ مِنَ النَّبَاتِ أَصَابَتْهُ قَطٌّ^۱

(همانگونه که خداوند می‌فرماید: یاجوج و ماجوج سدها را می‌شکنند و به سوی مردم بیرون می‌آیند، همه‌ی زمین را فرا می‌گیرند و مردم همراه با حیوانات از ترس آنها به سوی قلعه و شهرها فرار می‌کنند؛ گفتنی است که این موجودات شوم تمام

۱. سلسله الاحادیث الصحیحة (۴/۴۰۲) شماره (۱۷۹۳) آلبانی می‌گوید: حاکم در مورد حدیث می‌گوید: حدیث بنا به شرط مسلم صحیح است و ذهبی هم موافق آن است. اما آلبانی دیدگاه آنها را نپذیرفته است چون یکی از راویان ابی اسحاق است و مسلم ابی اسحاق را در متابعات ذکر کرده است.

آبهای زمین را می‌بلعند، به گونه‌ای که دنباله‌روان آنها هنگام عبور بر دریای خشک شده با خود خواهند گفت: آیا روزگاری اینجا آب داشته است؟

این وضعیت ادامه پیدا می‌کند تا جایی که کسی در شهر و قلعه‌ها باقی نمی‌ماند، یکی از سربازان یا جوج و مأجوج می‌گوید زمینیان را شکست داده‌ایم، هم اکنون نوبت نیروی آسمانی است، پس تیری را به سوی آسمان رها می‌کند که تیر با حالتی خون آلود به زمین برمی‌گردد؛ این فساد و تباهکاری ادامه پیدا می‌کند تا اینکه خداوند زالوهایی را جهت تضعیف سیستم دفاعی بدن آنها می‌فرستد، در اثر این بلای آسمانی به لاشه‌ایی بی‌جان تبدیل می‌شوند، آنگاه مسلمانان می‌گویند: آیا کسی جان بر کف می‌شود و به سوی آنها می‌شتابد و خبری از احوال آنان را برای ما جویا شود، مردی با اخلاص و سرشت پاک سربر می‌آورد و به سوی ادای مأموریت راهی میدان می‌شود، وقتی که بدانجا می‌رسد، با لاشه‌هایی مرده و بی‌جان روبرو می‌شود و از فرط شادابی مسلمانان را فریاد می‌زند: که ای مسلمانان! مژده باد، خداوند دشمنان شما را به نیستی محکوم کرد؛ مسلمانان با شنیدن این خبر همراه حیوانات از شهر و قلعه‌ها بیرون می‌آیند و از آن پس دنیا با موجی از امنیت فراگیر روبرو خواهد شد، طوری که دیگر از آن به بعد حفاظت‌های امنیتی حذف خواهد شد و رفاهیت اجتماعی پا به میان خواهد گذاشت).

این نصوص دال بر این هستند که علت عدم مقابله با آنها فراوانی بیش از حد است که از توان همه خارج است.

مبحث پنجم: از بین رفتن اسلام و قرآن و نابود شدن بزرگان

بعد از گسترش اسلام به شرق و غرب بار دیگر اسلام به ضعف و نابودی می‌گراید، بدی‌ها رشد می‌کنند، بساط این دین بزرگ برچیده می‌شود، قرآن به فراموشی سپرده می‌شود، علم از بین می‌رود، کسانی که اندکی ایمان در درون دارند به سوی سرای ابدی بر می‌گردند. سپس جز اشرار کسی دیگر روی زمین باقی نمی‌ماند، در چنین شرایطی قیامت برپا می‌شود.

ابن ماجه و حاکم از حدیث بن یمان روایت می‌کنند که رسول الله ﷺ فرمود:

(یدرس الإسلام كما یدرس وشي الثوب حتی لا یدری ما صیام و لا صلاة و لا نسك و لا صدقة و لیسری علی کتاب الله عز و جل فی لیلۃ فلا یبقی فی الأرض منه آیه و تبقى طوائف من الناس: الشيخ الكبير و العجوز، یقولون: أدركنا آباءنا علی هذه الكلمة: " لا إله إلا الله " فنحن نقولها)^۱

(اسلام مانند لکه‌ی پارچه از بین می‌رود، حتی کسی نمی‌داند که نماز، روزه، حج و صدقه چیست. در یک شب کتاب خداوند چنان محو می‌شود. حتی یک آیه از آن بر روی زمین باقی نمی‌ماند. گروهی از مردم، یعنی پیر مردان و پیر زنان باقی می‌مانند و می‌گویند: از پدران کلمه لا اله الا الله را شنیده‌ایم ما هم بر زبان می‌آوریم).

این چند تن باقی مانده که فقط با اسم اسلام آشنایی دارند، از بین رفته و نابود می‌شوند. در صحیح مسلم از حضرت عبدالله بن مسعود رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(لا تقوم الساعة الا علی شرار الخلق)^۲

(قیامت بر مردمانی برپا می‌شود که شرور و نافرمان‌ترین انسان‌ها می‌باشند).

۱. حاکم، علی شرط مسلم، رجاله ثقات سلسله الاحادیث الصحیحه. شماره: (۸۷).

۲. مسلم، کتاب الفتن: (۲۲۶۸/۴) شماره: (۲۹۴۹).

در حدیثی دیگر رسول الله ﷺ برای ما بیان کرده است که انسان‌های پاک و صالح چگونه در نزدیکی قیامت از بین می‌روند. در حدیثی که امام مسلم آن را از ابوهریره نقل کرده است رسول الله ﷺ می‌فرماید:

(إِنَّ اللَّهَ يَبْعَثُ رِيحًا مِنَ الْيَمَنِ، أَلَيْنَ مِنَ الْحَرِيرِ، فَلَا تَدْعُ أَحَدًا فِي قَلْبِهِ مَثْقَلَةٌ مِنَ إِيْمَانٍ إِلَّا قَبِضَتْهُ)¹

(خداوند بادی را از جانب یمن می‌فرستد که از ابریشم نیز نرم‌تر است. کسی که ذره‌ای ایمان در دل داشته باشد خواهد مرد).

از حضرت انس روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند:

(لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى لَا يُقَالَ فِي الْأَرْضِ اللَّهُ اللَّهُ)²

(قیامت زمانی برپا می‌شود که بر روی زمین کسی الله، الله نگوید).

در صحیح مسلم از نواس بن سمعان حدیث مرفوعی روایت شده:

(فَبَيْنَمَا هُمْ كَذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ رِيحًا طَيِّبَةً فَتَأْخُذُهُمْ تَحْتَ آبَابِهِمْ فَتَقْبِضُ رُوحَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَكُلِّ مُسْلِمٍ وَيَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ يَتَهَارَجُونَ فِيهَا تَهَارُجَ الْحُمْرِ فَعَلَيْهِمْ تَقُومُ السَّاعَةُ)³

(در همین اثنا خداوند باد پاکیزه‌ای را می‌فرستد. این باد زیر بغل آنها می‌وزد و روح هر انسان مومنی را قبض می‌کند. تنها انسان‌های شرور باقی می‌مانند. مانند الاغ بر انظار عمومی آمیزش جنسی انجام می‌دهند. آنگاه قیامت روی این انسان‌های فاسد برپا می‌شود).

۱. مسلم شماره (۷۹۱۵). جامع الاصول (۴۱۰/۱۰).

۲. مسلم. مشکاه (۵۰/۳) شماره: (۵۵۱۶).

۳. صحیح مسلم، کتاب الفتن: (۲۹۳۷). هدف این است که مانند حمار در حضور مردم به آمیزش جنسی می‌پردازند و هیچ اهمیتی به مردم نمی‌دهند. ساکن کردن «راء» در لفظ «هرج» به معنی جماع است. چون عرب‌ها می‌گویند: هرج زوجه یعنی با همسرش جماع کرد. شرح نووی بر مسلم (۷۰/۱۸).
من می‌گویم: این حالت در جامعه غربی دیده می‌شود. مانند حمار در کاباره‌ها و بر روی خیابان و کنار دریا و دشت و جنگل آمیزش جنسی می‌کنند.

در بخاری آمده است: نیکان یکی بعد از دیگری از بین می‌روند و انسان‌های بی ارزش مانند تفاله جو و پوسته خرما باقی می‌مانند. خداوند برای هلاک کردن آنها اصلاً پروا ندارد.^۱

از جمله آثار و علامت محو شدن اسلام این است که عبادت حج منقطع می‌شود. حج و عمره انجام نمی‌گیرد. در مسند ابی یعلی و مستدرک حاکم با سند صحیح از حضرت ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

(لا تقوم الساعة حتی لا یحج البیت)^۲

(تا زمانی که حج خانه خدا انجام گیرد، قیامت برپا نمی‌شود).

قطعاً این وضعیت بعد از وزیدن باد پاکیزه که انسان‌های صالح را می‌کشد، تحقق خواهد یافت. چرا که قبل از وزیدن این باد عبادت حج بطور مستمر انجام خواهد گرفت. در صحیح بخاری از ابی سعید خدری رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(لَيُحَجَّنَ الْبَيْتُ وَلَيُعْتَمَرَنَّ بَعْدَ خُرُوجِ يَأْجُوجَ وَمَأْجُوجَ)^۳

(بعد از خروج یاجوج و ماجوج زیارت خانه خدا بقصد حج عمره انجام خواهد گرفت).

۱. بخاری، نهامه لابن کثیر: (۱/۱۸۶).

۲. صحیح جامع الصغیر: (۶/۱۷۴) شماره: (۷۲۹۶).

۳. بخاری، نهامه لابن کثیر: (۱/۱۸۶).

مبحث ششم: بازگشت به جاهلیت و بت پرستی

وقتی که اسلام از بین می‌رود، قرآن رفع می‌شود و باد، روح کلیه انسان‌های مؤمن را قبض می‌کند، بشریت بسوی جاهلیت اولی یا بدتر از آن بر می‌گردد. از شیطان اطاعت می‌شود و بت‌ها معبود قرار می‌گیرند. رسول الله ﷺ درباره اوضاع بعد از مرگ عیسی مسیح برای ما سخن گفته است. در حدیث عبدالله بن عمرو رضی الله عنه که امام مسلم آن را نقل کرده است، چنین آمده:

بادی از طرف شام فرستاده می‌شود. کسی که ذره‌ای ایمان یا خیر در دل داشته باشد، توسط آن باد می‌میرد. حتی اگر کسی در دل کوه برود، باد او را دنبال خواهد کرد و روحش را قبض می‌کند. این وضعیت ادامه پیدا می‌کند تا اینکه بدترین انسان‌ها باقی می‌مانند. آنها در سبکی مانند پرندگان و از لحاظ عقل مانند درندگان هستند. منکر را منکر و معروف را معروف نمی‌دانند. شیطان نزد آنها می‌آید و خطاب به آنها می‌گوید: آیا شما به حرف من گوش نمی‌کنید؟ آنها می‌گویند: شما چه دستوری می‌دهید؟ آنگاه شیطان آنها را به عبادت بت‌ها امر می‌کند. بعد از آن برای برپایی قیامت در صور دمیده می‌شود.^۱

از جمله بت‌هایی که پرستش می‌شوند «ذوالخلصه» طاغوت دوس، لات و عزری هستند. در صحیح بخاری و مسلم از حضرت ابوهریره روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود:

(لا تقوم الساعة حتي تضطرب الیات نساء دوس علي ذي الخلصه)^۲

(قیامت برپا نمی‌شود تا زنان قبیله دوس برای عبادت بر روی بت ذی الخلصه نشینند).

۱. مسلم کتاب الفتن،: (۲۲۵۸/۴) شماره: (۲۹۴۰).

۲. بخاری کتاب «الفتن» باب «تغییر الزمان حتی تعبد الاوثان» فتح الباری (۷۶/۱۳) و مسلم کتاب «الفتن» باب «لا تقوم الساعة حتی تعبد دوس ذا الخلصه» (۲۲۳۰/۴) شماره (۲۹۰۶) در بخاری ذی الخلصه تعریف شده است.

در صحیح مسلم از حضرت عایشه رضی الله عنها روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: شب و روز تمام نمی شود، یعنی قیامت برپا نمی شود تا لات و عزی معبود قرار نگیرند. حضرت عایشه رضی الله عنها می گوید: عرض کرم ای پیامبر خدا! وقتی این آیه نازل شد:

﴿ هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَىٰ وَدِينِ الْحَقِّ لِيُظْهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كُلِّهِ ۗ وَلَوْ كَرِهَ الْمُشْرِكُونَ ﴾ (التوبة: ۳۳)

(خدا است که پیغمبر خود (محمد) را همراه با هدایت و دین راستین (به میان مردم) روانه کرده است تا این آئین (کامل و شامل) را بر همه آئینها پیروز گرداند (و به منصفه ظهورش رساند) هرچند که مشرکان نپسندند). گمانم بر این بود که این آیه، حاکمیت دین اسلام را بیمه کرده است. رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

﴿ قَالَ إِنَّهُ سَيَكُونُ مِنْ ذَلِكَ مَا شَاءَ اللَّهُ ثُمَّ يَبْعَثُ اللَّهُ رِيحًا طَيِّبَةً فَتَوَفِّي كُلَّ مَنْ فِي قَلْبِهِ مَثْقَلُ حَبَّةٍ خَرْدَلٍ مِنْ إِيْمَانٍ فَيَتَّقِي مَنْ لَا خَيْرَ فِيهِ فَيَرْجِعُونَ إِلَى دِينِ آبَائِهِمْ ﴾

(اگر خدا بخواهد چنین می شود. سپس خداوند باد پاکیزه ای را می فرستد. هرکس ذره ای ایمان در دل داشته باشد، آن باد او را می میراند. انسان هایی باقی خواهند ماند که هیچ نفع و سودی نخواهند داشت، آنها به دین پدری خود بر می گردند). در آن زمان سطح اخلاق به پایین ترین حد خود می رسد و به مرزی سقوط می کند که بسیار خطرناک است. بزار در مسند خود و ابن حبان در صحیح خود از حضرت عبدالله بن عمرو نقل می کنند: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند:

﴿ لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَسَافِدُوا فِي الطُّرُقِ تَسَافِدَ الْحَمِيرِ، قُلْتِ ان ذَلِك لَكَائِن؟ ﴾ (قال: نعم، لیكونن.)

(قیامت برپا نمی شود تا اینکه عمل زنا در معابر و گذرگاهها آشکارا مانند الاغ صورت نگیرد. عبدالله بن عمرو می گوید: از رسول الله صلی الله علیه و آله پرسیدم، چنین چیزی شدنی است؟ رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: آری، صورت می گیرد).

این حدیث شاهی دیگر دارد که حاکم آنرا از ابی هریره روایت کرده است:
(و الذي نفسي بيده لا تفتنى هذه الأمة حتى يقوم الرجل إلى المرأة فيفتريها في الطريق، فيكون خيارهم يومئذ من يقول لو واريثها وراء هذا الخائط)^۱

(سوگند به خدا این امت نابود نمی‌شود تا روزی که مردی بر روی خیابان با زنش همبستر می‌شود، بهترین آنها می‌گویند: ای کاش پشت این دیوار با زنم همبستر می‌شدم).

این حدیث شاهد دیگری دارد که نواس بن سمعان در حدیث طولانی یا جوج و مأجوج آنرا نقل کرده است:

(فَبَيْنَا هُمْ عَلَى ذَلِكَ إِذْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ رِيحًا طَيِّبَةً تَحْتَ آبَاطِهِمْ فَتَقْبِضُ رُوحَ كُلِّ مُسْلِمٍ أَوْ قَالَ كُلِّ مُؤْمِنٍ وَيَبْقَى شِرَارُ النَّاسِ يَتَهَارَجُونَ تَهَارُجَ الْحَمِيرِ)

(در چنین حالتی خداوند باد ملایمی را می‌فرستد که روح همه انسان‌های مؤمن را می‌گیرد، تنها انسان‌های شرور باقی می‌مانند که مانند حمار با همسرانشان همبستر می‌شوند).

۱. سلسله الاحادیث الصحیحة: (۱/۲۴۵).

مبحث هشتم: منهدم شدن کعبه توسط ذی السویقتین

شاید در همین دوران ذوالسویقتین کعبه را منهدم کند. در حدیثی که امام احمد آن را در مسند خود از ابوهریره نقل می‌کند آمده است، رسول الله ﷺ فرمود:

يَبَايِعُ لِرَجْلِ مَا بَيْنَ الرُّكْنِ وَ الْمَقَامِ وَ لَنْ يَسْتَحِلَّ الْبَيْتَ إِلَّا أَهْلَهُ، فَإِذَا اسْتَحْلَوْهُ فَلَا يَسْأَلُ عَنْ هَلَاكَةِ الْعَرَبِ، ثُمَّ تَأْتِي الْحَبْشَةُ فَيُخْرِبُونَهُ خَرَابًا لَا يَعْمُرُ بَعْدَهُ أَبَدًا وَ هُمُ الَّذِينَ يَسْتَخْرِجُونَ كَثْرَهُ^۱

(میان رکن (حجر اسود) و مقام ابراهیم به مرد صالحی بیعت داده می‌شود، تنها ساکنان مکه بیت را حلال می‌دانند، هرگاه اهل مکه حرمت بیت را حلال بدانند، آن روز از هلاک شدن اعراب سوال نکن. سپس مرد حبشی می‌آیند. بیت را خراب می‌کنند و چنان خراب می‌شود که بار دیگر آباد نمی‌شود و آنان کسانی هستند که خزانه بیت را بیرون می‌آورند).

از امام احمد در مسند روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند: خانه کعبه را ذوالسویقتین از حبشه تخریب می‌کند و زیور آن را به غارت می‌برند و غلاف آن را بر می‌دارد. آن صحنه چنان برای من واضح است که گویی من او را می‌بینم که با بیل و کلنگ خود ساختمان کعبه را منهدم می‌کند.

در صحیح بخاری آمده است، رسول الله ﷺ فرمودند:

كَأَنِّي أَنْظَرُ إِلَيْهِ أَسْوَدَ أَفْحَجَ يَنْقُضُهَا حَجْرًا حَجْرًا يَعْنِي الْكَعْبَةَ^۲

(مثل اینکه من نگاه می‌کنم، مردی سیاه رنگ با ساق کوتاهی، تک تک سنگهای کعبه را می‌شکند).

در صحیح مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمود: کعبه را مردی ساق کوتاه از اهل حبشه تخریب می‌کند. ذوالسویقتین بدان جهت نام

۱. سلسلة الاحاديث الصحيحة: (۲۴۵/۱).

۲. ابن کثیر در نهاية سند آن را صحیح قرار داده است: (۱۷۸/۱).

دارد که قدم‌های کوچکی دارد. (سویقه، تصغیر، ساق است. مردم حبشه اغلب ساق‌های کوتاه و باریکی دارند).

اکنون این سوال مطرح می‌شود که خداوند مکه را حرم قرار داده است، با این وصف چگونه آن مرد حبشی کعبه را منهدم می‌کند؟

جواب: امن بودن حرم برای همیشه نیست. بلکه ضرب الاجلی دارد و آن نزدیک شدن قیامت و خراب شدن دنیا است. امام نووی می‌فرماید: برای آن زمان این دیدگاه صحیح است و الا حکم شرعی برای همه بندگان لازم است و خداوند آن را بر بندگان الزامی نموده است و هرگاه انسانی متمرّد حرمت کعبه را پایمال کند، خداوند جلو او را می‌گیرد. همانطور که با ابرهه چنین کاری صورت گرفت. گاهی به خاطر مصلحت و حکمتی که خداوند در نظر دارد جلو چنین جنایت کارانی را نمی‌گیرد، آنطور که با قرامطه، آنانی که حرمت بیت را شکسته و در کنار حرم امن الهی جنایات ناگفتنی را مرتکب شدند. چیزی صورت نگرفت، این سنت برای ذی‌الخلصه هم تکرار می‌شود.

مبحث هشتم: طلوع خورشید از مغرب

از جمله نشانه‌های واضح و روشن وقوع قیامت، طلوع خورشید از سمت مغرب است. در صحیح بخاری و مسلم از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرمودند:

(لَا تَقُومُ السَّاعَةُ حَتَّى تَطْلُعَ الشَّمْسُ مِنْ مَغْرِبِهَا فَإِذَا طَلَعَتْ وَرَأَاهَا النَّاسُ آمَنُوا أَجْمَعُونَ وَذَلِكَ حِينَ لَا يَنْفَعُ نَفْسًا إِيْمَانُهَا)^۱

(قیامت برپا نمی‌شود تا خورشید از طرف مغرب طلوع نکند، هرگاه از طرف مغرب طلوع کند و مردم آن را ببینند، همگی ایمان می‌آورند، ولی چنین ایمانی سودی ندارد).

۱. بخاری کتاب «الرقاق» فتح الباری (۳۵۲/۱۱) و مسلم کتاب «الایمان» باب «بیان الزمن الذی لا یقبل فیہ الایمان» (۳۷/۱) شماره (۱۵۷).

مبحث نهم: خروج دابه الارض

این دابه نشانی از نشانه‌های قدرت ایزدی است و در آخر زمان موقعی که شرارت زیاد و فساد فراگیر می‌شود، بیرون می‌آید. خیر و معروف در آن روزگار بسیار کم می‌شوند. خداوند متعال در قرآن مجید پیرامون این دابه چنین فرموده است:

﴿وَإِذَا وَقَعَ الْقَوْلُ عَلَيْهِمْ أَخْرَجْنَا لَهُمْ دَابَّةً مِّنَ الْأَرْضِ تُكَلِّمُهُمْ أَنَّ النَّاسَ كَانُوا بِآيَاتِنَا لَا

يُوقِنُونَ ﴿٨٢﴾ النمل: ٨٢

(هنگامی که فرمان وقوع قیامت فرا می‌رسد (و مردمان در آستانه رستاخیز قرار می‌گیرند، از جمله نشانه‌های آن، یکی این است که) ما جانوری را از زمین برای مردمان بیرون می‌آوریم که با ایشان سخن می‌گوید (و برخی از سخنانش این است که کافران که) به آیات خدا ایمان نمی‌آوردند)

قطعاً این دابه، با حیواناتی که بشر آن را می‌شناسد، متفاوت خواهد بود. روی همین اصل، مردم را مخاطب قرار داده و با آنها سخن خواهد گفت. و مجموعه‌ای از احادیث رسول الله ﷺ را در مورد خروج دابه که از علائم بزرگ قیامت بر شمرده است. به سمع و نظر خوانندگان می‌رسانیم:

امام احمد در مسند، بخاری در الکبیر، بغوی در حدیث «علی بن الجهد» و ابو نعیم در اخبار اصفهان با سند صحیح حدیث مرفوعی را از ابی امامه نقل کرده‌اند:

(تخرج الدابة، فتسم الناس علی خراطيمهم، ثم يعمرون فيكم حتى يشتري الرجل البعير، فيقول: من اشتريته؟ فيقول: اشتريته من أحد المخطمين)^١

(دابه بیرون می‌آید مردم را بوسیله بینیش مهار می‌کند. سپس شما زنده می‌مانید تا اینکه مردی شتری را می‌خرد و از وی سوال می‌شود: شتر را از چه کسی خریده‌ای، می‌گوید: آن را از یکی از مهار شدگان خریده‌ام).

١. سلسلة الاحاديث الصحيحة: (٣١/١) شماره: (٣٢٢).

مبحث دهم: آتشی که مردم را جمع می‌کند

آخرین علامتی که پیش از وقوع قیامت ظهور می‌کند، آتشی است که از عدن ظاهر می‌شود و مردم را بسوی تجمع گاه‌شان سوق می‌دهد. در مباحث گذشته احادیثی را که رسول الله ﷺ علایم قیامت را در آنها بر شمرده و آتش را آخرین علامت معرفی کرده بود، بیان کردیم.

در صحیح بخاری از حضرت انس رضی الله عنه نقل شده است که عبدالله بن سلام وقتی از هجرت رسول الله ﷺ مطلع شد، نزد ایشان آمد و خطاب به رسول الله ﷺ گفت: درباره سه چیز از تو سوال می‌کنم. نخستین علامت قیامت چیست؟ رسول الله ﷺ فرمودند:

(اما اول اشراط الساعة فانار تحشرهم من المشرق الى المغرب)

(نخستین علامت قیامت آتشی است که مردم را از مشرق بسوی مغرب سوق می‌دهد).

در سنن ترمذی از حضرت عبدالله بن عمر رضی الله عنهما روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند:

(سَتَخْرُجُ نَارٌ مِنْ حَضْرَمَوْتَ أَوْ مِنْ نَحْوِ بَحْرِ حَضْرَمَوْتَ قَبْلَ يَوْمِ الْقِيَامَةِ تَحْشُرُ النَّاسَ قَالُوا يَا رَسُولَ اللَّهِ فَمَا تَأْمُرُنَا قَالَ عَلَيْكُمْ بِالشَّامِ)^۱

(در آینده نزدیک آتشی از «حضر موت» ظاهر می‌شود. مردم را سوق می‌دهد. صحابه عرض کردند، ای پیامبر خدا ﷺ در چنین موقعی چه می‌فرماید؟ رسول الله ﷺ فرمودند: شما به شام بروید و در آنجا بمانید).

رسول الله ﷺ درباره نحوه جمع شدن مردم توسط آتش نیز برای ما سخن گفته است. در صحیح بخاری از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت شده که رسول الله ﷺ فرمودند:

۱. جامع الاصول (۳۶۸/۱۰) شماره (۷۸۸۸) و به صحیح جامع الصغیر (۲۰۳/۳) شماره (۳۶۰۳) نگاه کنید.

(يُحْشَرُ النَّاسُ عَلَى ثَلَاثِ طَرَائِقَ رَاغِبِينَ رَاهِبِينَ وَأَثَانَ عَلَى بَعِيرٍ وَثَلَاثَةَ عَلَى بَعِيرٍ
وَأَرْبَعَةَ عَلَى بَعِيرٍ وَعَشْرَةَ عَلَى بَعِيرٍ وَيَحْشَرُ بِقَيْتِهِمُ النَّارُ تَقِيلُ مَعَهُمْ حَيْثُ قَالُوا وَتَبِيْتُ
مَعَهُمْ حَيْثُ بَأَثُوا وَتُصْبِحُ مَعَهُمْ حَيْثُ أَصْبَحُوا وَتُمْسِي مَعَهُمْ حَيْثُ أَمْسَوْا)^۱

(مردم در حالت رهبت و رغبت به سه شیوه و روش جمع کرده می‌شوند. دو نفر سوار یک شتر، سه نفر سوار یک شتر، چهار نفر سوار یک شتر و ده نفر سوار یک شتر خواهد بود و بقیه را آتش سوق می‌دهد. هر جا که استراحت کنند و شب را به صبح برسانند باز هم آتش به دنبال آنها است، خلاصه در هر حالتی که باشند آتش با آنها خواهد بود).

و آخرین کسانی که آتش آنها را سوق می‌دهد دو تا چوپان از قبیله مزینه هستند. در حدیثی که بخاری و مسلم آن را از حضرت ابوهریره رضی الله عنه روایت می‌کنند، آمده است: رسول الله صلی الله علیه و آله فرمودند: مردم مدینه را در حالی رها می‌کنند که بهترین وضعیت را خواهند داشت داخل آن نمی‌شود مگر پرندگان و درندگان و آخرین کسانی که سوق داده می‌شوند، دو تا چوپان از طایفه مزینه خواهند بود. آنان گوسفندان خود را می‌چرانند. مدینه را پر از وحشی‌ها می‌بینند. وقتی این دو چوپان به ثینه الوداع می‌رسند با چهره‌های شان بر روی زمین می‌افتند.

آتش مردم را بسوی سرزمین شام سوق می‌دهد. در کتاب فضایل شام نوشته ربیعی به روایت از ابی ذر با سند صحیح آمده است، رسول الله صلی الله علیه و آله فرمود:

(الشام ارض المحشر و النشر)^۲

(شام سرزمین حشر و نشر است).

بعضی‌ها مانند: حلمی و ابوحامد غزالی بر این عقیده‌اند که این حشر در قیامت خواهد بود.

۱. بخاری، کتاب الرقاق، باب الحشر. فتح الباری: (۳/۳۷۷).

۲. امام احمد در مسند و ابن ماجه در سنن و ربیعی در فضائل شام از می‌مونه این حدیث را نقل کرده‌اند. صحیح جامع الصغیر (۲/۲۳۲) شماره (۶۸۳).

خطابی، طیبی، قاضی عیاض، قرطبی، ابن کثیر و ابن حجر بر این باورند که این حشر در پایان عمر دنیا خواهد بود. زمانی که آتش از مرکز عدن ظاهر می‌شود و مردم را به سوی شام سوق می‌دهد.^۱

ابن کثیر درباره این احادیث می‌گوید: سیاق و سباق این احادیث حکایت از آن دارند که منظور از این حشر، حشر انسان‌های موجود در آخر زمان است و در نواحی حشر در سرزمین شام، صورت خواهد گرفت و مردم در این حشر به سه گروه تقسیم می‌شوند:

گروه اول کسانی هستند که در دوران حشر، طعام می‌خورند، لباس می‌پوشند و سوار می‌شوند. گروه دوم کسانی هستند که گاهی پیاده راه می‌روند و گاهی سواره می‌شوند. یعنی نوبت به نوبت بر یک شتر سوار می‌شوند. همانطور که قبلاً اشاره شد، دو نفر یک شتر، سه نفر یک شتر، چهار نفر یک شتر... خواهند داشت و بقیه را آتش سوق می‌دهد. این آتش از مرکز عدن ظاهر می‌شود و مردم را از پشت سر احاطه می‌کند و از هر سو آنان را به محشرگاه سوق می‌دهد و هرکس که تخلف کند، آتش او را می‌خورد، یعنی می‌سوزاند.

همه اینها یعنی خوردن، نوشیدن، سوار شدن و هلاک شدن تخلف کنندگان، حکایت از این دارند که این حشر در آخر دنیا خواهد بود.

اگر این پدیده‌ها بعد از دمیدن سوز دوم می‌بود، مردن و سواری که راه برود، خوردن، نوشیدن و لباس پوشیدن اصلاً مطرح نمی‌شد. زیرا که بعد از نفخه دوم که نفخه زنده شدن بعد از مردن است، نیازی به این اعمال نخواهد بود. شگفت آور این است که حافظ ابابکر بیهقی بعد از نقل این همه روایات، سوار شدن‌ها را به روز قیامت نسبت داده است و این دیدگاه را صحیح و دیدگاه ما را ضعیف تلقی نموده و به آیه زیر استناد کرده است:

﴿يَوْمَ نَحْشُرُ الْمُتَّقِينَ إِلَى الرَّحْمَنِ وَفَدًا ۝۸۵ وَنَسُوقُ الْمُجْرِمِينَ إِلَى جَهَنَّمَ وَرِدًا ۝۸۶﴾

مریم: ۸۵ - ۸۶

۱. فتح الباری: (۳۸۹/۱۱) و تذکره: (۲۰۰).

(روزی ما پرهیزگاران را (با تعظیم و تکریم هرچه بیشتر) به گونه گروههایی که به نزد شاهان روند و مهمانان ایشان شوند، در پیشگاه خداوند مهربان جمع می‌نمائیم. و گناهکاران را (همچون شتران تشنه‌ای که به سوی آب‌شخور به سرعت بروند) تشنه کام به سوی جهنم می‌رانیم)

تفسیر آیه را چگونه با حدیثی تطبیق می‌دهد که در آن سخن از سوار شدن دو نفر و سه نفر تا ده نفر بر یک شتر آمده است؟! و از طرف دیگر بحث از کمی شتران سواری به میان آمده است که بحث دنیا است نه قیامت، چون در قیامت نه شتری وجود دارد و نه سوارانی بر آن. حقیقت را خدا بهتر می‌داند.^۱

این حیوانات اسب‌هایی هستند از نژادهای اصیل که مؤمنان از زمین خالی به سوی مزارع و باغ‌ها از آنها استفاده می‌کنند، اما با اسب‌های دنیا تفاوت دارند. در مباحث آینده این موضوع را بهتر بیان خواهیم کرد.

۱. النهایة لابن کثیر: (۱/۲۹۵).